

احسن التقالیم

فی معرفۃ الافاقیم

مکتب

ابو عبد اللہ محمد بن احمد مقدسی

دکتر عظیمی مسزوی

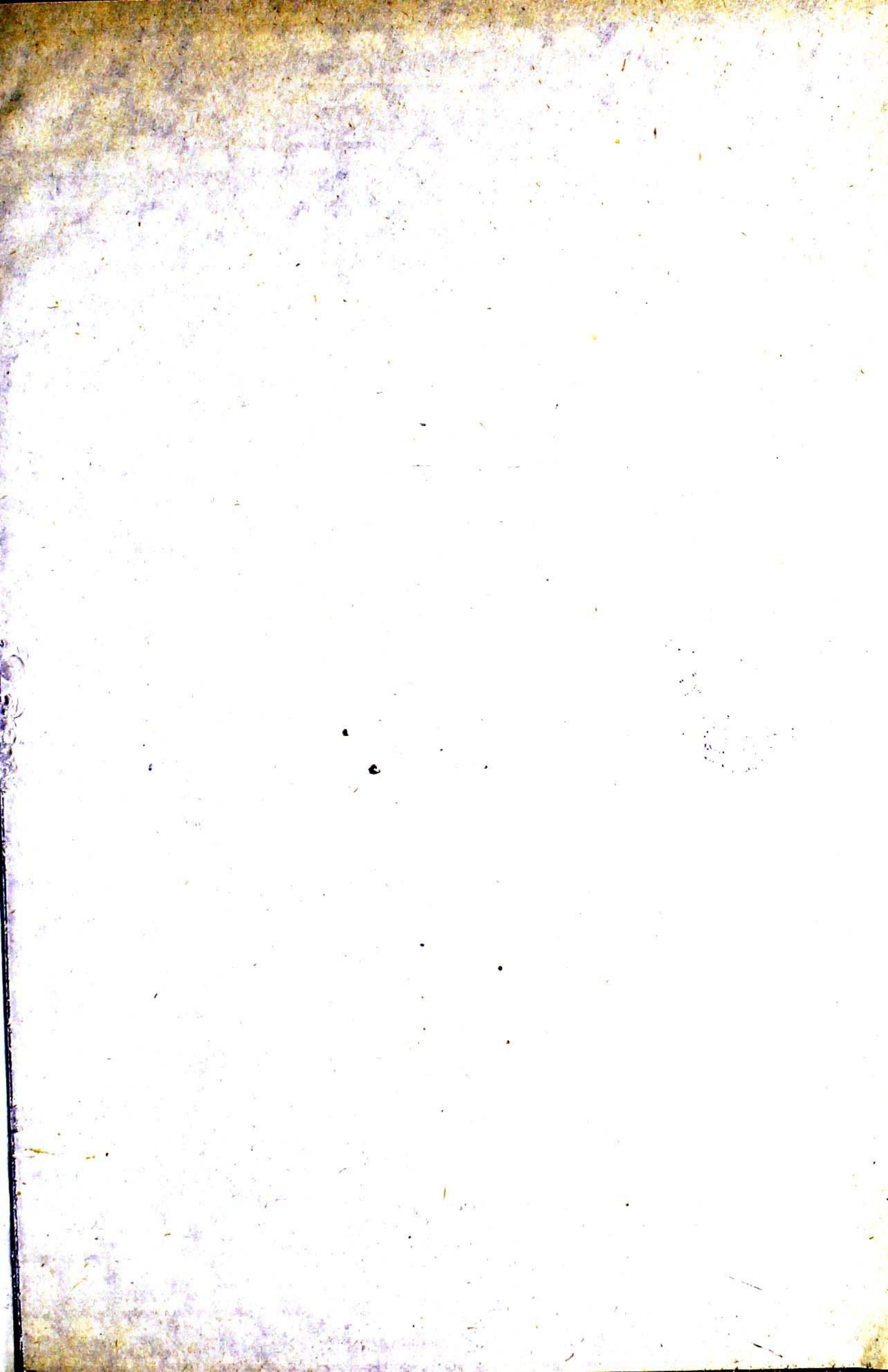
کتابخانه

مکتبہ ننگہ نربانیا

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

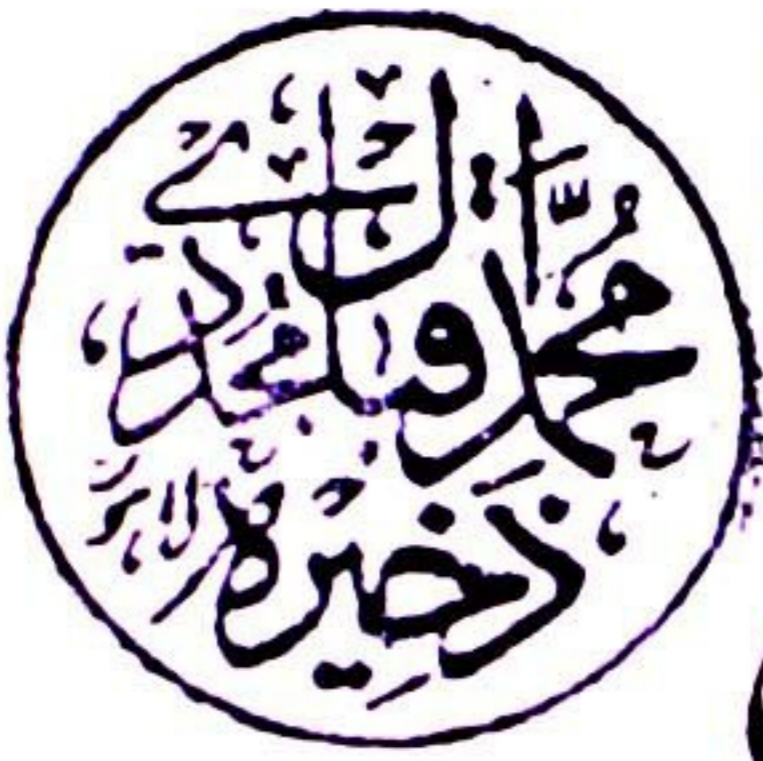




4062

اَحْسَنُ الْقَائِمِ

فِي مَعْرُوفِ الْاَقَائِمِ
تأليف



ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی

(قرن چهارم هجری)

ترجمہ

دکتر علی نقی مسزوی



شرکت مولفان و مترجمان ایران

132753

حق تجدید چاپ مخصوص شرکت
مؤلفان و مترجمان ایران است.



شرکت مؤلفان و مترجمان ایران

تهران، ونک، خیابان آفتاب، شماره ۲۱۵، تلفن ۶۸۸۰۰۴

- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم
- ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی
- ترجمه دکتر علینقی منزوی
- چاپ اول
- دو هزار نسخه
- اسفند ۱۳۶۱ خورشیدی
- چاپ کاویان

فهرست مطالب بترتیب صفحات

XVII	تذکار لازم
XXIV	پیشگفتار دخویه
XXXI	نشانه‌های اختصاری
95-1	مقدمات و فصول
4	1- روش مؤلف در تدوین کتاب
4	2- پیشگامان جغرافیا
9	3- بیان اصطلاح‌ها
11	4- تاریخ نگارش و پیشکش
11	5- هوزش
13	6- فهرست بخشهای کتاب
14	7- دریاها
16	ترسگاهها
28	8- رودخانه‌ها
34	9- شهرهای همنام یا مترادف
43	10- لهجه‌ها
45	11- روش بیان مؤلف
46	12- ویژگیهای هر سرزمین
50	13- مذهبها و ذمیان
50	آئین

56	قرائنها
57	استثناها
58	ویژگی مردمی هر مذهب واره
59	ذمیان
59	چهار بجای هفت
60	14- راهها که بازدید کرده ام
64	15- بارگاههایی که مشکوکند
67	16- جدول کار گزاران
83	17- اقلیم های جهان
86	اقلیم نخست
87	اقلیم دوم و سوم
88	اقلیم چهارم
89	اقلیم پنجم و ششم
90	اقلیم هفتم
90	18- نمای کشور اسلام

بخش یکم

شش اقلیم عربی

156_99	(1) جزیره عرب
102	فهرست واره
104	گزارش
113	میقات حج
127	فهرست مخلافهای یمن
134	کلیاتی درباره این سرزمین
137	بازرگانی
139	اندازه گیری
140	پول
141	رسم و آئین
145	دیدنیها در مکه، احقاف، عدن

147	اخلاق، دولت، مالیات
149	فاصله‌ها
155	فاصلهٔ راه‌ها
189_157	(2) سرزمین عراق
159	فهرست شهرها
161	گزارش، کوفه، قادسیه، سورا
163	بصره - آبادان
165	واسط - بغداد
167	بغداد - خانقین
169	دیرعاقل - عکبرا - سامرا - مداین
171	تکریت، حلوان، دجله
173	جزرمد - کلیات : هوا
175	کلیات، گنوسیزم درعراق
177	ستایش از گنوسیزم درعراق
179	لهجه، اقتصاد
181	دیدنیها
183	حکومت؛ نام خلیفگان عباسی
185	خراج
187	مالیات، فاصله‌ها
210_190	(3) سرزمین اقور
210_191	اهمیت اقور
193	فهرست شهرها
195	گزارش: نوکرد، ثمانین
197	نصیبین، آمد، میافارقین
199	حران، رها، خابور
201	آئین، قرائت
203	آب، بازرگانی
205	دیدنیها، شگفتیها

207	قسطنطنیه
209	فاصله‌ها
273_211	(4) سوزمین شام
213	مرزها
215	اصحاب کھف
217	فهرست خورده‌ها
219	حلب
221	حمص، دمشق
223	مسجد جامع دمشق
225	بانیاس، صیدا، بیروت، بعلبک
227	فاصله‌ها
229	بیسان، لجون، کابل، عکا
231	جشن صور، رمله
233	بیت المقدس
235	مسجد اقصا
237	صخره، مسجد اقصا
239	دیدنیهای مسجد اقصا، سلوان
243	بیت جبریل، میماس
244	عسقلان، قیساریه
245	نابلس، عمان
246	رقیم
248	کفرسابا، عمواس
250	اذرج، ویله
251	کلیات
255	اندازه‌ها
256	رسم‌ها
257	کلیات، مسجد، خانقاه، جشن صلیب
259	کانها، دیدنیها
261	آبها، شگفتیها

263	دیدنیها، ابوریاح، بعلبك
265	يك بحث فقہی جغرافیایی
267	کوههای مقدس
269	حکومت، مالیات
271	فاصلهها
309 – 274	(5) سرزمین مصر
275	فهرست شهرها، بررسی فهرست وار
277	گزارش : فرما
279	قلزم، عباسیه
281	اسکندریه، فسطاط
287	اسوان، فیوم، تنیس، دمياط
289	کلیات : قرائت، زبان، اقتصاد
291	صادرات ویژه، موز، ترمس
293	سنجه، اندازه گیری
295	اندازه گیری آب نیل
297	ویژگیهای رود نیل
299	دیدنیها
301	دیدنیهای شکفت انگیز
303	مناره اسکندریه، مرزها
306	فاصلهها
368 – 311	(8) سرزمین مغرب
311	بررسی کوتاه
315	سوس دور، اندلس
317	گزارش
319	افریقیه، قیروان
323	جزیره ابوشريك، سوق حمزه
325	تاهرت
327	فاس
329	سجلماسه
331	اطرانبش

332	صقیلیه
333	قرطبه، ارجونه
335	وادی عبدالله، قرمیس
338	کلیاتی چند درباره این سرزمین
338	آئین
342	آداب و رسوم
243	بازرگانی
345	شگفتیها، پول رایج
347	سرزمین سیاهان
351	حکومت
352	فاصله‌ها
357	یادی از بادیة عرب
357	بررسی کوتاه
362	گزارش گسترده‌تر

بخش دوم سرزمین ایران

372	جغرافیای کواد
377	زبان مردم
425 - 378	(7) خاوران
381	هیتل
382	بررسی کوتاه
391	گزارش گسترده‌تر
405	نموجکت
409	کش، نسف چغالیان
412	جیحون و کرانه‌هایش
423	گذرگاه‌ها و شاخه‌هایش
427	بخش خراسان
438	گزارش
440	طالقان
441	بدخشان

442	غزنین، بامیان
443	کابل، بُست
444	زرنگ
447	هرات، باب طعام
453	مرو
456	دندانقان، سرخس
459	قصر احنف، ایرانشهر
462	شامات
465	بیهق، گویان
466	اسفرائین، اُسْتُوا
472	کلیاتی دربارهٔ این سرزمین
473	مذهب
474	بازرگانی
478	آداب و رسوم
482	سگستان
487	شگفتیها
488	مشهدها
492	دولت سامانی
497	خراج
517 - 552	(8) سرزمین دیلم
518	گزارش
519	گرگان، طبرستان
521	بسطام، بیار
523	شهرستان
526	آمل
528	سلاوند، دولاب
531	سد ذوالقرنین
539	کلیاتی در بارهٔ این سرزمین
539	مذهب
544	دپدنیها

545	آداب و رسوم
548	آئین همسری
547	حکومت
549	خراج
550	فاصله‌ها
571 – 553	(9) سرزمین رحاب
554	فهرست شهرها
556	گزارش
562	کلیاتی در باره این سرزمین
564	بازرگانی
565	شگفتیها
566	آداب و رسوم
566	فاصله‌ها
601 – 572	(10) سرزمین کوهستان
573	مرزها و فهرست شهرها
574	گزارش
575	ری، همدان
576	اصفهان
579	یهودیه
581	اردستان، کاشان
589	کلیاتی در باره این سرزمین
590	دین
591	قراوت
592	بازرگانی
592	ویژگیها
593	شگفتیها
595	لهجه
596	دیدنیها
598	مالیات
599	فاصله‌ها

628 – 602

(11) خوزستان

606

فهرست شهرها

609

گزارش

609

شوش، بصنا

610

بیروت، جندیشاپور

611

شوشتر

613

اهواز

617

رامهرمز

619

کلیاتی در باره این سرزمین

620

آئین

621

آداب و رسوم

622

بازرگانی

622

ویژگیها

623

کشاکشها

624

زبان

625

فاصله‌ها

679 – 629

(12) سرزمین فارس

630

فهرست‌واره

632

شیراز

633

شاپور، استخر

634

گزارش

636

جنابه، سیراف

638

دارابگرد، سورو

640

نیریز، شیراز

642

کردفنا خسرو

643

فسا، دشت بارین

645

شهرستان

646

کازرون، نوبندگان

648

استخر

652	کلیاتی در باره این سرزمین
653	آئین، رسمها
654	ساختمان
656	تاریخ
657	بازرگانی
660	شگفتیها
664	کردها
666	وضع جغرافی
667	بدیها
668	حکومت
671	خراج، اندازه گیری
681	فاصلهها
681	فهرست شهرها
682	گزارش
680 - 699	(13) سرزمین کرمان
689	منوقان، جوی سلیمان
691	کلیاتی در باره این سرزمین
691	مذهب
692	آداب و رسوم
693	بازرگانی
694	کوهها
695	زبان
696	حکومت
697	فاصلهها
700 - 728	(14) سرزمین سند
700	فهرست سرزمین سند
701	گزارش
702	توران
703	ویهند، ملتان
704	قزدار، منصوره

705	ديبل، تنبلی
706	قنوج، قدار
707	کلیات
708	بازرگانی، اندازه‌ها
709	رسم و عادت
710	بت‌ها
712	مرزها، حکومت
713	فاصله‌ها
716	کویر
720	کوه‌ها
721	فاصله و راه‌ها
722	راه نیشابور
723	راه دامغان، راه قهستان
724	راه سند، شهرکها
725	آب شتران
726	ساغند
727	زاور، چاه شک
728	دیه سلم، اصفید
731	فهرست راه‌ها

تذکار لازم

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم نام کتاب جغرافیای عربی بسیار مشهوری از او آخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) است که شمس-الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر بناء شامی مقدسی (بدون تشدید با تخفیف دال) بیاری آنرا در سال 375 هجری تألیف کرده است. تنها اطلاعی که درباره زندگی مقدسی بیاری داریم از مطالب کتاب خود او بدست می آید و گویا به ظاهر این تنها کتابی است که تألیف کرده است.

جد پدری او ابوبکر بنا سازنده استحکامات عکا برای احمد بن طولان بوده است. جد مادرش ابوطیب شواء از بیار قومس (کومش) ایران، از بخش بیارجمند شهرستان شاهرود در استان سمنان واقع بر کرانه شمالی کویر مرکزی ایران است. بهمین جهت این پژوهشگر ژرف اندیش از سوی مادر ایرانی است و خود وی نیز ضمن بیان اوضاع جغرافیائی بیار (ورقهای 521 تا 523) در همین کتاب می نویسد:

«من از آن رو و به دو دلیل در باره بیار مانند قصبهها دراز - گوئی نمودم: نخست آنکه بدانی، من با توانائی بر دراز گوئی، در

بارۀ شهرها کوتاه آمده‌ام تا مبادا کتاب دراز شود . دوم آنکه ریشهٔ خویشاوندان مادری من آنجا می‌باشد. هر قومسی را که شما در بیت - المقدس ببینی بدانکه از آنان است .

مردمان جد من ابوطیب شواء را می‌شناسند و می‌گویند وی با هجده تن پس از پیشامد حمزیه از آنجا به شام آمده است¹

مقدسی به ظاهر در تاریخ میان سالهای 331 و 334 هجری در فلسطین به دنیا آمده و پس از سال 381 هجری در تاریخی نامعلوم در گذشته است. به نوشتهٔ یاقوت حموی در معجم البلدان مقدسی کتاب خود را حدود سال 375 هجری (985 میلادی) تألیف کرده است، ولی از روی فقره‌ای از کتاب میتوان حدس زد که تألیف آن در پایان فرمانروائی سعدالدوله پسر سیفالدوله (متوفی در سال 381 هجری) از امیران حمدانی شمال شام بوده است . بیشتر نوشته‌های مقدسی بیاری در این کتاب بر اساس مشاهدات و تجزیه تحلیل‌های عالمانه خود اوست . وی مانند دیگر جغرافیادانان معاصر خود همچون اصطخری و ابن حوقل بسیار سفر کرده و به همین جهت کتاب او مشتمل بر نتایج تحقیقات و جستجوهای وی در پهنهٔ وسیعی از سر - زمینهای مرکزی و شرقی جهان اسلام است که وی از زادگاه خود در فلسطین به آنها سفر کرده بوده است . از کتاب وی بر می‌آید که او فلسطین و جنوب شام و نیز جزیرهٔ العرب و به‌ویژه ایران و عراق را نیکو می‌شناخته، ولی از غرب اسلامی یعنی مغرب و اسپانیا و نیز از سند در منتهای شرقی آگاهی وی کمتر بوده است. همانطور که در متن کتاب ملاحظه می‌فرمائید در فقره‌ای ادیبانه و متکلف نزدیک آغاز کتاب

1 - همین کتاب صفحه 522-529

به تفصیل بیان کرده است که چگونه در دیار اسلامی سفر کرده و برای تأمین معیشت خود گاه معلمی کرده و از تبحر خود در فقه بهره گرفته و به کسبها و مشاغل گوناگون پرداخته ، و گاه به سنت روزگار خود زندگی طلبگی داشته و آواره و جهانگرد بوده است. خود اومی گوید که فقیه فرائضی (دانای به تقسیم شرعی میراث) و صوفی و عابد و زاهد و تاجر و وراق (استنساخ کننده کتاب) و مجلد (صحاف) و امام جماعت و مؤذن و کاتب و مذکر و واعظ و جز اینها شده است. از لحاظ اعتقادات دینی مقدسی به ظاهر مذهب التقاطی داشته و در بند تعصبات و جزئیات نبوده است. از فرقه کرامیان نیشابور و خراسان که شاید در فلسطین هم با آنها آشنا بوده است ، با لحنی مساعد سخن می گوید ، آشکارا نسبت به عقاید معتزلیان اظهار تمایل می کند، به صوفیان سخت علاقه مند است و از خانقاه ابواسحاق بلوطی در کوه-هستانهای جنوب شام وصف جالبی آورده است. در چند جا تمایل خود را به تشیع نشان داده، و از جمله می نویسد که چگونه در مسجد واسط بامردی به نزاع برخاسته که از معاویه در مقابل علی (ع) طرفداری می کرده است. از همه اینها معلوم میشود که مقدسی سعه صدر داشته و مشتاق آن بوده است که در مذاهب مختلف دین و فلسفه به جستجو پردازد و بهترین آنها را انتخاب کند.

اساس آگاهی ما درباره متن احسن التقاسیم مبتنی بر دو نسخه موجود از آن در برلن و استانبول است، ولی البته نسخه های جدیدتری که از روی همین دو متن اصلی فراهم آمده نیز در دست است. دخویه از همه اینها در چاپ علمی خود در مجموعه جغرافیایی عربی ، سوم لیدن 1877 چاپ 1906 میلادی با کمی تجدیدنظر ، استفاده کرده است . به

احتمال نسخهٔ برلن از نسخهٔ استانبول جدیدتر است . این نسخه به شخصی ابوالحسن علی بن حسن نام اهدا شده و از سامانیان خراسان و ماوراءالنهر باشوق و ذوق در آن سخن رفته است. نسخهٔ استانبول این اهدا نامه را فاقد است و از فاطمیان مصر و شام با لحن مساعد سخن گفته است. و این خود تمایلات شیعی مؤلف را که پیشتر بر آن اشاره شد آشکار میسازد. در این نسخه نام کتاب بصورت کتاب المسافات و الولايات آمده که یادآور عنوان معمول کتابهای جغرافیائی آن زمان است که برای معرفت به کشورها و راهها بوده و بنام کتاب المسالك و الممالك خوانده میشده است . مجیرالدین علیمی مؤرخ محلی بیت المقدس و خلیل حبرون در کتاب الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل خود ترجمهٔ جزئی آن توسط سوور در کتابش تاریخ اورشلیم و حبرون (پاریس 1976 میلادی، 11) از کتاب مقدسی به صورت البدیع فی-تفصیل مملکة الاسلام یاد کرده است. به همین جهت میکل حدس زده است که مقدسی که مردی بسیار عملی بوده ، ممکن است شخصاً چندین تلخیص یا گزیده از فصلهای خاص بصورت کتابهای جیبی برای استفادهٔ رجال و صاحبان مناصب دولتی فراهم آورده باشد.

نسخه‌های اصلی کتاب مقدسی همچون کتاب‌های اصطخری و ابن حوقل با نقشه‌هایی همراه است (میلر این نقشه‌ها را در کتاب نقشه‌های عربی ، یکم - پنجم اشتوتگارت 31 - 1926 میلادی منتشر کرده است) بطوریکه از این اثر نفیس فهمیده می‌شود مقدسی هدف بزرگی داشته و میخواست است فایدهٔ تألیفات جغرافیائی را که پیش از آن برای استفادهٔ عملی و از نوع راهنما یا از نوع کتابهای ادبی و در شرح غرایب و عجایب بوده است وسعت بخشد. وی موضوع

کار خود را در تمام نقاط جغرافیایی مسکونی و بیان فعالیت‌های حرفه‌ای و اقتصادی و تجارتی و دینی مردمانی که در آنها میزیسته‌اند قرار داده است. به همین جهت در مقدمه نوشته است که قصد وی توصیف جغرافیایی جهان اسلام است و بیان دریاها و رودها و بیابانهای آن و جزاینها، و بحث درباره شهرها و قصبه‌ها و راههایی که آنها را به یکدیگر می‌پیوندد، و داروها و گیاهان خاص و مراکز سوداگری و بازرگانی، و بیان مشخصات ممیز نواحی مختلف از لحاظ جمعیت و زبان و اختلافات بدنی، و بحث از اعتقادات دینی گوناگون و وزن‌ها و اندازه‌ها و سکه‌ها، و گفتگو از خوراکیها و درختان و گونه‌های مختلف آبیاری، و سخن از محاسن و معایب مردمان هر ناحیه، و بحث از کالاهایی که از هر ناحیه صادر یا به آن وارد میشود، و بیان راههایی که از بیابانها و جاهای خطرناک می‌گذرد و منزلگاهها و فواصل میان آنها، و یاد کردن از عوارض جغرافیائی و زمین‌شناسی نواحی مختلف، و اشاره به پهنه‌های ثروتمند و حاصلخیز در مقابل سرزمینهای فقیر و بی‌حاصل، و یاد کردن از مقابر و زیارتگاهها و غیره. بنابراین معلوم میشود که تعریف مقدسی از جغرافیا بسیار به تعریف جدید آن شباهت دارد، و همانگونه که جغرافیای طبیعی را شامل میشود، موضوعهای اجتماعی و اقتصادی و حتی مسائل دینی و انسان‌شناختی و مردم‌شناختی را نیز دربر می‌گیرد. روش مقدسی در همه این موضوعها مبتنی بر تجربه و مشاهده عینی بوده است، در درجه اول به تجربه‌ها و مشاهده‌های شخصی توجه داشته و هر جا که امکان تجربه و مشاهده نبود از اشخاص موثق و واسطه‌های آگاه کسب اطلاع می‌کرده و برای تکمیل معلومات خویش به بایگانیهای رسمی و کتابخانه‌هایی مانند آنها که در دستگاه

عضدالدوله پادشاه آل بویه و صاحب اسماعیل بن عباد وزیر دانشمند
 دیلمیان وجود داشت نیز مراجعه نموده است . از کتابهای جغرافیای
 پیشینیان مانند کتاب جاحظ نیز بهره برداری کرده است. با وجود این
 معرفت جبلی همراه با دانشها و بینشهای شخصی که ذهن روشن و
 جستجوگر او را جلوه گر میسازد، پیوسته سرچشمه عمده نوشته‌های
 او بوده است. به همین جهت مقدسی بیاری منبع گرانبھائی در باره
 حوادث تاریخی زمان خود بشمار میرود ، و اطلاعاتی در باره طرز
 زندگی و طرز لباس پوشیدن و آداب و عادات و خرافات و چیزهای
 دیگر جامعه‌های محلی بدست میدهد . اطلاعات دینی و گفتگو از
 مبارزات و تعصبات فرقه‌ای که در کتاب مقدسی آمده بندرت از جای
 دیگر بدست می آید و از این رو کتاب او برای مورخان دین ارزش
 فوق العاده دارد. بطور مثال وی تنها منبع معتبری است که از گسترش
 شبکه کرامیه و خانقاهها و محافل پیروان آن در سرزمینهای مرکزی و
 شرقی اسلامی سخن گفته است. در کتاب وی از وجود بقایای خوارج
 در هرات و بادغیس سخن رفته است. وی به ویژه به تفصیل از فرقه‌های
 مذهبی مخالف یکدیگر (شاید بر مبنای اجتماعی؟) سخن گفته است که
 وجودشان در زمان وی از خصوصیات زندگی شهری در خراسان و
 سیستان بود و گاه نامهای این فرقه‌ها را نیز ذکر کرده است. اسلوب
 عربی کتاب همیشه ساده و آسان نیست و این از تمایل مؤلف به سجع
 پردازی و موجزنویسی نتیجه می گیرد، ولی در مقابل خواننده پاداش
 خود را با کسب اطلاعات دست اول از جغرافیای انسانی و طبیعی جهان
 اسلام در قرن چهارم هجری بدست می آورد.

بر جستگی و شایستگی این تألیف ارجمند تا این پایه و حد است

که مطالب آن همواره در طی یک‌هزار سال مورد استفاده و استناد جمیع نویسندگان و محققان اسلامی و خاورشناسان بوده است. آشنائی کامل نگارنده (رفیع) با این کتاب پرمطلب و گرانقدر که حاوی اطلاعاتی بسیار جامع و دقیق از علوم طبیعی و اجتماعی و اقتصادی و عقیدتی ممالک اسلامی در قرن چهارم هجری است به سال 1341 هجری خورشیدی که مشغول تحقیق و تألیف تاریخ قومس (کومش) شامل (سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، بیار، سنگسر، شهمیرزاد و جندق) بودم، مربوط می‌شود، در آن هنگام همراه با استفاده شایان توجه از این اثر ارزنده و پراهمیت متوجه شدم که این پژوهشگر دانشمند و توانا از سوی مادر قومسی و هم‌ولایتی نگارنده است. هم‌چنین پس از بررسی‌های لازم معلوم شد که «مقدسی بیاری» نام‌خانوا - دگی وی بوده است که اشتباهی «مقدسی بشاری» خوانده و نوشته شده است. از آن زمان به بعد در مورد انجام کار ترجمه و چاپ و نشر کتاب احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم به زبان فارسی و در دسترس قرار گرفتن عموم ایرانیان همواره در اندیشه و چاره‌بودم، تا اینکه در خرداد سال 1356 هجری خورشیدی نسبت به تأسیس شرکت مؤلفان و مترجمان ایران اقدام گردید و نگارنده کتاب احسن‌التقاسیم را جزو نخستین انتشارات شرکت معرفی کردم و خوشبختانه این پیشنهاد فوق‌العاده مورد توجه و استقبال اعضاء هیئت مدیره شرکت مؤلفان و مترجمان ایران واقع گردید و ترجمه و چاپ آن نیز بتصویب رسید. برای انجام کار ترجمه فارسی آن ابتدا آقای دکتر خدا مراد مرادیان استاد زبان عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در نظر گرفته شد و نسخه‌های مورد نیاز کتاب نیز تهیه و در اختیار ایشان

قرار گرفت. در این بین آقای دکتر مرادیان مأمور تدریس در دانشگاه الازهر مصر گردید و در نتیجه با موافقت و صلاحدید شرکت مؤلفان و مترجمان ایران به راهنمایی آقای دکتر مرادیان کار ترجمه فارسی این کتاب منیف به آقای دکتر علینقی منزوی استاد فلسفه و ادبیات زبان عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران که برای انجام این کار اظهار تمایل و اشتیاق کرده بودند، محول شد.

اکنون بسیار خوشوقت و مفتخرم که بعد از سالها انتظار این آرزوی دیرین جامه عمل بخود پوشیده و کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم که یکی از منابع مهم و درجه اول تحقیقات جغرافیا و تاریخ اجتماعی ممالک اسلامی در قرن چهارم هجری و از امتهات کتابهای این رده است، بعد از گذشت یک هزار و بیست و هشت سال (1028 سال) برای نخستین بار از طریق شرکت مؤلفان و مترجمان ایران به زبان فارسی ترجمه و چاپ و منتشر می گردد. توضیح اینکه این کتاب در اروپا به اهتمام دخویه مستشرق هلندی متوفی بسال 1909 میلادی دوبار به چاپ رسیده است (سال 1877 و سال 1906 میلادی) و هر يك شرحها و مستدرکاتی دارد که در ترجمه پیش گفتار این کتاب ملاحظه خواهید فرمود.

بدیهی است در این میان زحمات بی دریغ و پشتکار ستایش انگیز فاضل ارجمند آقای رضا رضا زاده لنگرودی که بعلت اشتغال و گرفتاریهای آقای دکتر منزوی سرپرستی امور مربوط به تطبیق و تصحیح و تنقیح چاپی ترجمه و تهیه و تنظیم و تدوین فهرستهای کتاب از طرف مترجم به ایشان محول شده بود موجب کمال قدردانی و تشکر عمومی است.

تهران بتاريخ اول اسفند 1381 خورشیدی
مدیر عامل. عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

پیشگفتار*

در مقدمه کوتاه بخش اول کتاب مقدسی در سال 1877 نوشته شده که : «اثر پرارج مقدسی در اروپا تقریباً ناشناخته بود، تا این که

* میخائیل یان دخویه ویرایشگر احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم اثر مقدسی ، مقدمه ای به زبان لاتینی بر چاپ دوم این کتاب که در سال 1806 منتشر شده، نوشته است. چون این مقدمه دربرگیرنده تصحیحات اندک و مفید مارکوارت J.Marquart بر این کتاب است. لازم دیده شد که مقدمه لاتینی به فارسی ترجمه شود از آنجا که در میان فضیلابی ایرانی کسی را که به زبان لاتینی تسلط داشته باشد نیافتیم از دو خواهر روحانی برزیلی و ایتالیایی که از فرط بزرگواری و فروتنی حاضر نشدند نامشان در این جا آورده شود درخواستیم که این مقدمه را به ایتالیایی ترجمه کنند؛ دوست دانشمند جناب آقای مهدی سبحانی نیز زحمت ترجمه آن را از ایتالیایی به فارسی برعهده گرفتند. مجدداً دانشمند گرانمایه و استاد ارجمند جناب آقای دکتر استفان پانوسی متن ایتالیایی و فارسی را با لاتینی مقابله کرده و نکات سودمندی را یادآور شدند.

از این رو از خواهران روحانی و دوستان بزرگوار آقایان مهدی سبحانی و دکتر استفان پانوسی که بانهایت بزرگواری ما را مدد کرده و ترجمه را بامهربانی و رایگان انجام داده اند سپاس فراوان دارم.

رضارضا زاده لنگرودی

استاد بزرگوار پروفیسور شپرنگر Sprenger نسخه‌ای خطی از این اثر را از هند [به اروپا] آورد و ارزش فوق‌العاده آن را چه در فهرست کتابهای خطی خود و چه در جاهای دیگر، یادآوری کرد. حال، با آن که چند سال پیش نگذشته، این کتاب نایاب شده و این خود مؤید ارزش والای این اثر است. از این رو، نگارنده با کمال میل دعوت مدیران بنگاه انتشاراتی بریل E.J.Brill را برای تدارک چاپ جدیدی از آن پذیرفتم. برای دومین بار نسخه خطی برلین و رونوشت نسخه خطی قسطنطنیه را به دقت مقابله کردم. خوشبختانه پی‌بردم که به تصحیح چندانی نیاز نیست. شرح مفصل دکتر آلوارت Ahlwardt در باره نسخه خطی 6033 در صفحه 362 و الخ کاتالوگ کتابهای خطی برلین این امید را در من برانگیخت که این نسخه، نمونه دومی از اثر اصلی باشد، که در این صورت به کار نگارنده کمک شایانی می‌کرد. اما در واقع، این نسخه رونوشتی از نسخه 6034 است که شتابزده تهیه شده و پر از خطاها و جا افتادگی‌های بسیار است، و شپرنگر Sprenger نیز از آن با عنوان «نسخه برداری شده برای چاپ» یاد می‌کند. از این رو، بعضی تغییرات در متن لازم آمد، تغییرات بیشتری را نیز در تعلیقات کتاب اعمال داشتم، به ویژه از آن رو که می‌توانستم خواننده را به کتاب این خرداد به خود ارجاع دهم.

اما از آن جا که مایل بودم ترتیب صفحات کتاب را [بدون تغییر] حفظ کنم تا فهرست زیر نویس‌های آن با ویرایش جدید نیز منطبق باشد، لذا لازم شد گاه گاه فضای خالی در میان زیر نویس‌ها باقی گذاشته شود.

برخی از صاحب نظران تصحیحاتی را به نگارنده گوشزد کرده‌اند،

به ویژه آقای مار کوارت J.Marquart ، که یا بنده رابه کتاب های خود ارجاع داده ، یا نظر خود را مستقیماً به نگارنده ابلاغ داشتند. ولی نظرات مستقیم ایشان زمانی به دست نگارنده رسید که بخش اعظم ویرایش حاضر به چاپ رسیده بود. ولی، اعمال این تصحیحات در جای خود ممکن نشد و از این رو در همین جا آورده می شود:

صفحة 13 ، سطر 11: بحر هر کند، تحریفی قدیمی است، بجای «هر کید» یا درست تر بجای «هر کیل» Harikel ، که نامی ثانوی است برای بنگال ها.

- » 115 ، » 3 : ریوجان [درست است]
- » 133 ، » 13 : ولتوماسبان ، که در [کتاب] ابن خردادبه، صفحه 8، هم آمده است، بجای زوتوماسبان است، یعنی به زوتوماسبان
- » 135 ، » 6 : ماذرواسبان [همان] mah-Drwaspan [است]
- » 137 ، سطر آخر: جایگزین کنید: تل فافاه، یعنی Tell papa (رك. به هوفمن، بر گزیده هائی).
- » 141 ، » 2 : زرم به ارمنی جرم germ است
- » 150 ، » 6 الی 7 : ثم الی جسر ساغر 3 مراحل ثم الی النقموزیة و هی بلد اُبتی الماتی مرحلة
- [ر.ك.: به همین کتاب ص 210 سطر 5]
- باز هم » 150 ، سطر 14، بلد اُبتی الماتی [آمده است] (نمی-دانم درست است یا نه: D.G) [ر.ك.: به همین کتاب ص 210 سطر 5]
- » 150 ، سطر 12 ، بمولصة [آوا نوشت عربی از کلمه یونانی است]، [Pimôliaa]
- » 258 ، سطر 11، المامطیر [چیست]؟

» 258 سطر 17: وَهَنْدَف = بهندف ، تابلوی یکم ، برگ
2478، شمارهٔ يك.

» 262، سطر 7: جَدَغَل امروزه چتکل Catkal [است]
» 264، 5: بَسْكَت امروزه بسکنت Biskent [است]
» 265، 5 و در سطور دیگر: بَنجَكْت امروزه پنجکنت
Pendjkent (یعنی پنج شهر) [ظاهراً به جای پنجکنت است]
» 265، 6: ارسبانیکت امروزه اصفانه [است]
» 265، 7: خشت امروزه چوست Chawast [است]
» 265، 8: بَشَاغَر به جای بساغر ([از دید Baber]
» 265، 8: مَسْحَا » مَسِيخَا ([از دید] بابر مصیخا)
» 266، 1: بَسْكَن امروزه وسکن Wisken [است]
» 4: بَنجَكْت
» 268، 1: كَمَجَكْت ر.ك. به بیرونی : گاهنامه، صفحه

20.235

» 268، 3: نِهَام امروزه درهٔ نِهَان
» 272، 17: اَسْبِيْجَاب
» 273، سطر 2: قَرَاتَكِيْن
» 274، 9: خَرَابَخْرَا
» 276، 1: مَرَجَحْ بَنَكْت [است]
» 277، سطر 8: بَوْمَجَكْت
» 282، 5: رِيَامِيْشَن = اَوِيَامِيْشَن [که در] صفحه 317
سطر 3 [آمده است]
» 283، سطر 8، کَمِيْجِيْ که به صورت کَنجِيْنه هم [آمده

- است] از کمیجیه یا از کمیجینه ظاهراً تحریف شده است
 » 286، سطر 8 آبخان
- » 290، سطر 8 اوزج آیا به جای آووج است؟ بابر [آن
 را] اوباج [قید کرده است] امروزه اجوغ Ajwog [است]
 » 292، سطر 10: ماهیگیران (صیادان ماهی)
- » 296، سطر 2، روب
 » » 3 ارهن
 » 296، سطر 4: بشعور فند
 » » 7: حش بازی = قریه خشباجی
 » » » : خواست شاید = قریه خاست [باشد]
 » 297، » 5: رخوذ
 » » » : بکراواذ به جای تکین آواذ [است]
 » 298، » 5: ادرسکر امروزه ادرسکند [است]
 » 300، » 9: بسا
 » 301، » «ب» و سطر 4: بنابد
 » 304، » 8، کردن به جای کردیز
 » » 18، هیرمید، تحریفی قدیمی است به جای
 هیرمند
- صفحة 329، سطر 9 بست، به صورت بستک هم [آمده است]
 » 460، » 12 البندامهریه
 » 460، » 5 و در سطور دیگر: کوه بان [بدون نقطه].
 اطلاعات مختصری را که از مقدسی داشتم در مقدمه جلد چهارم
 از کتاب *Bibliothecae Geographorum* صفحه 8 و الخ آوردم. تنها این

نکته را باید اضافه کنم که اطلاعات بیشتری، دستکم مربوط به بعد از سال 387، بر آن باید افزوده شود: رجوع کنید به صفحه 288، زیر نویس 7. نکته دیگری را نیز باید یادآوری کرد. شپرنگر Sprenger نام نویسنده را به صورت ^{المقدس} [Al - Mogaddasi] ضبط کرده و من نیز به پیروی از او، همین کار را کرده‌ام، با آن که می‌دانم که هیچ دلیلی در دست نیست که این شکل نام او را به ^{المقدس} [Al - Magdisi] ترجیح دهیم. اما برخی محققان آلمانی، با استفاده از این کتاب، این شکل پیشنهادی بنده را بهتر دانسته‌اند، حال آنکه گویا نمی‌دانند که هر دو شکل صحیح و مصطلح است، چرا که اولی مشتق از شکل ^{المقدس} بیت المقدس یعنی ^{المقدس} البيت المقدس، و دومی مشتق از ^{المقدس} بیت المقدس است [و در اصل تفاوتی ندارد]. در هر حال، یادآوری می‌شود که عنوان اثر همانی است که خود نویسنده به آن داده است. e

بررغم دقت بسیاری که برای جلوگیری از پیدایی غلط‌های چاپی به کار برده شد، با کمال تأسف در اینجا و آنجا اغلاطی دیده می‌شود که امید است خواننده آن را بر ما ببخشایند.

لیدن. 8 مارس 1906

م. ی دخویه

نشانه‌های اختصاری

الف: استخری پ = مسالك و ممالك ، ترجمه فارسی ، به اهتمام
ایرج افشار

استخری ع = مسالك و ممالك ، ویرایش م. ی دخویه ، لیدن ،
1870.

حوقل = صوذةالارض ابن حوقل . چاپ 1938

حوقل پ = صوذةالارض . ترجمه دکتر جعفر شعار ، تهران 1345.
حوقل خو = صوذةالارض . ویرایش م. ی دخویه ، لیدن 1873 ،
به نقل از حاشیه او.

ذ = ذریعه الی تصانیف الشیعه

ب: علامت ستاره (*) که در صفحات متن ترجمه ملاحظه می‌شود
نشانه آغاز متن عربی مورد استفاده در این ترجمه است.

ج: در این ترجمه تمامی متن اصلی عربی ترجمه شده و از نسخه
بدلهائی که دخویه در ذیل صفحات متن عربی آورده ، فقط
قسمتهائی را که موجب تغییر معنی اصلی گردیده است در متن
ترجمه آورده و در میان دو قلاب [] گذاشته‌ام.

- د : شماره گذاری صفحات بارقم‌های لاتین و بالای هر صفحه است ولی شماره‌هایی که در سمت راست یا چپ کتاب دیده می‌شود، شماره صفحه متن عربی است.
- ح : شماره‌های لاتین که در پانوشت‌ها آمده است به ترتیب صفحه و سطر متن اصلی کتاب است و نه ترجمه حاضر.
- و : همه پانوشت‌ها و فصل‌بندی‌های کتاب از ترجمان است نه مؤلف مقدسی . زیرا کتاب مقدسی ویرایش دخویه عنوان گذاری و فصل‌بندی نشده است. از این رو مترجم فصل‌بندی و عنوان - گذاری مطالب کتاب را برای سهولت مطالعه ضرور دانست.

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد خدای را که آفرید و به اندازه کرد، و نقشها بادقت بست
مردم را بی کمک و مشاور بساخت و بی یار و یاور اداره کرد. استوار
داشت جهانرا استواره‌ئی، و درست کرد آنرا بی کمک. زمین را با
کوهها میخکوب کرد¹ تا نجبند. و دریا را به گرد زمین نهاد تا از آن
فرا تر نیاید. بندگان را در زمین بخش کرد تا ببیند که چه می کنند، پس
برخی ایمان آورده راه را یافتند و برخی کافر شده برفتند. درود بر
مهمترین مردم و بهترین فرزندان آدم، بر محمد و بر آل و اصحاب او
سلام بسیار.

ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی گوید: دانشمندان همیشه مایل
به تصنیف بوده اند، تا آثارشان از میان نرود و خبرهایشان بریده نشود.
من نیز خواستم از آنان پیروی کنم و به راهشان بروم، دانشی را برپا دارم
تا یاد من زنده بماند و به مردم سودی برسانم تا بدان خدا را راضی
دارم، پس دیدم دانشمندان پیش از من تصنیف‌هایی کرده اند و پسینیانشان
آنها را شرح‌ها نگاشته و خلاصه‌ها ساخته اند. اندیشیدم دانشی را دنبال
کنم که آنان نکرده باشند و به هنری دست یازم که کسی، جز بطور
نارضا دست نزده باشد، و آن شناخت سرزمین‌های مسلمانان است، با
بیابانها و دریاها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، و معرفی شهرها و شهرک‌ها و

منزلها و راهها که بکار می رود و مواد داروها و وسایل آن و معدنها و بارهای بازرگانی، و اختلاف مردم شهرها در لهجهها و صداها و زبانها و رنگها و آئینها و اندازه گیری و ترازوها و پول رایج و صترافی ایشان و خوراکی و آشامیدنی ایشان، میوهها و آبهایشان، خوبیها و بدیهایشان، واردات و صادرات ایشان بیابانهای خطرناک شماره منزلها در راهها، زمینهای سست، سخت، شنزار، تپه و ماهور، کوه و دشت، پستیها و بلندیها، پر آب یا خشک، جاهای گشایش و خرمی یا تنگدستی و خشکی بایادآوری دیدنیها، پایگاهها، ویژگی آداب و رسوم کشورها و مرزها، سردسیر و گرمسیرها و مخالف (روستاها) و مردابها، طسوجها و مرزها، هنرها، دانشها، دیمها، درختستانها، پرستشگاهها. چه دانستم که مسافران و بازرگانان را بدین دانش نیاز است، و نیکوکاران را از آن گزیر نیست، علمی است پسندیده شاهان و بزرگان و خواسته قاضیان و فقیهان، توده مردم و سروران آنرا دوست می دارند، هر مسافر از آن سود می جوید و هر بازرگان از آن بهره می برد.

من هنگامی توانستم آنرا گرد آورم که کشورها را گشتم، به اقلیمهای اسلام در آمدم، دانشمندان را دیدم، شاهان را خدمت کردم، با قاضیان برنشستم، بر فقیهان خواندم، با اذیبان و قاریان و محدثان آمد و شد کردم، با زاهدان و صوفیان در آمیختم، در مجلسهای داستانسرایان و اندرزگران آن در شدم، در شهرها بازرگانی کردم، با مردم معاشرت نمودم، در راهها دقت کردم تا آنها را شناختم، اندازه اقلیمها را به فرسنگها دانستم و مرزها را گشتم و با دقت نوشتم، به شهرکها در آمدم تا هر یک را شناختم، از مذهبها جستجو نمودم تا آنها را بدانستم، در زبانها و رنگها دقت کرده آنها را مرتب نمودم، خورهها را با دقت تفصیل دادم، راهها را بر شمرده، هوا را آزمودم، آب را وزن کردم،

رنج بردم، مال مصرف کردم، روزی حلال بدست آوردم، از گناه دوری
 کردم، به مسلمانان محتسبانه پند دادم، ذلت غربت را تحمل [☆] کردم،
 3 خدا را در نظر داشته می ترسیدم، خویشتن را به پاداش دلگرم نمودم و
 بنام نیک ترغیب کردم و از گناه ترسانیدم. از دروغ و سرکشی پرهیز
 کردم، با استدلال از طعن ها جلوگیری کردم، مجاز گوئی و محال در آن
 نیاوردم. جز گفتار مردان راستگو یاد نکردم. خدا ما را در رسیدن به
 هدف کمک دهد و بدانچه خواست او است موفق داراد، ما پرستندگان
 اوئیم و بدو باز می گردیم!

چند پیش گفتار¹

که از آن ناکزیریم

1 - روش مؤلف در تدوین این کتاب:

بدانکه من این کتاب را بر زمینه‌ای استوار نهاده، با ستونهای نیرومند پشتوانه زده‌ام؛ برای درست‌یابی کوشیدم، از دانش صاحب‌دلان کمک بر گرفتم، از خدا خواستم تا مرا از خطا بازدارد و به آرزویم برساند، تا پایه‌های آنرا بلند دارم و بنیادش راست گردانم، هر چه را ببینم یا بیندیشم، بشناسانم و گزارش کنم، پایه را بر این نهادم و ستونها را استوار ساختم.

یکی از چیزها که برای روشن‌گری از آن کمک بر گرفتم، پرسش از خردمندان مردم بود، از کسانی که هر گزارا ایشان غفلت و اشتباه‌ندیده بودم درباره‌ی دهات و روستاهائی که از آنها دور بودم و بدانها نرسیده بودم می‌پرسیدم. پس آنچه را که در آن هم زبان بودند می‌نگاشتم و از آنچه در آن ناسازگار بودند دوری می‌کردم، آنچه به دیدارش ناچار بودم به سویش رفتم. و آنچه دلم گواهی نمی‌داد و خردم نمی‌پذیرفت به گوینده‌اش منسوب داشتم، یا گفتم: چنین پنداشته‌اند که... پس کتاب را با بخشهائی که در گنجینه‌های شاهان یافته بودم پر کردم.

2- پیشگامان جغرافیا:

هیچ کس از پیشگامان من در این دانش، راهی که من رفتم نرفته، و نکته‌ها که من جستجو کردم نجسته است:

1- هیچ‌ده گفتار است که بوسیله ترجمان شماره‌گذاری و عنوان داده شده است نه مؤلف مقدسی. ه تا ح: 66 ادامه دارد.

- جیهانی: 1 ابو عبدالله وزیر امیر خراسان می بود، فلسفه و نجوم و هیئت می دانست. اوبیگانگان را گرد می آورد و احوال کشورها از ایشان⁴ می پرسید، راهها، دروازه ها و چگونگی آنها، بلندی ستاره ها، اندازه بازگشت سایه در آنها را می جست، تا بدان گشایش شهرها را بتواند و راههایش را بداند و علم نجوم و گردش فلک را بفهمد. نبینی چگونگی جهان را به هفت اقلیم بخش کرد و هر اقلیم را ستاره ای نهاد؟ او گاهی از نجوم و هندسه سخن گوید و گاهی چیزی گوید که عوام را سوده ند نباشد. گاه از بتهای هند و گاه از عجایب سند گه بد، و خراج و درآمد را بیان کند، او را دیدم که جاهائی ناشناخته و کذر گاهائی فراموش شده را یاد می کند. اما وی روستاها را تفصیل ننهاد و بخشها را مرتب نکرده، شهرها را وصف ننموده و همه را نام نبرده است، بلکه راههای خاور به باختر و جنوب و شمال را با بیان دشتهای و کوهها و درهها و تپهها و درختستانها و رودها آورده کتاب را به درازا کشانیده است، راه بسیاری از شهرها را فراموش کرده تنها به وصف شهرهای زیبا بسنده کرده است. [کتاب او را در هفت مجلد در کتابخانه عضدالدوله بی ترجمه (بی نام مؤلف) یافتیم، برخی آنرا از ابن خرداد به² می دانستند. سپس دو کوتاه شده را در نیشابور با ترجمه (نام مؤلف) دیدم که یکی از ان همین جیهانی و دیگری از ابن خرداد به می بود، و هر دو در مطالب باهم هماهنگ بودند، ولی جیهانی اندکی افزایش می داشت.

بلخی ابوزید: 3 او در کتاب خود سه نمونه آوری و نقشه کشی

1 - وزیر ساه انیان می بود ← پیش گفتار ترجمه و «هدیه العارفين» 2: 36 و لغتنامه - ج: 2: 193 دیده شود.

2 - 300 (هدیه العارفين 1: 645 و لغتنامه آ: 336).

3 - احمد بن سهل. 322 (هدیه العارفين 1: 59)، كشف الظنون 1084،

ذریعه 98: 15 و لغتنامه).

زمین توجه ویژه می‌داشته، کتابرا بر بیست جزء بخش نموده، هر نقشه را کوتاه‌گزارش داده‌است. اونه اسباب سودمند را یاد کرده و نه مطالب مفید را تفصیل و ترتیبی داده، بسیاری از مادرشهرها را نیز انداخته‌است. وی نه به شهرها رفته و نه به دیه‌ها پناهاده است. مگر ندیدی، شاه خراسان اورا بخواست تا برای کمک به نزد اورود، پس چون به نهر جیحون رسید به شاه نوشت: اگر مرا خواسته‌ای که از خرد من استفادت کنی، خرد من مرا از گذشتن بر این رود باز می‌دارد! چون شاه این‌نامه بخواند، دستور داد تا به بلخ رود.

[کتابی نیز در کتابخانه صاحب (ابن عباد) منسوب به ابوزید بلخی یافتیم که دارای نقشه‌ها می‌بود. من همان را در نیشابور نیز دیده بودم که از نزد رئیس ابو محمد میکال¹ آورده بودند، و نام مؤلف نداشت؛ می‌گفتند تصنیف ابن مرزبان کرخی² است، و همان را در بخارا نیز منسوب به ابراهیم بن محمد فارسی³ یافتیم، و این درست‌تر است، زیرا که من کسانی را دیده‌ام که وی را در حال تألیف این کتاب دیده بوده‌اند، مانند حاکم⁴ ابو حامد همدانی، و حاکم ابو نصر حریری. این کتاب نقشه‌هایی درست را در برداشته ولی کمبودهایی نیز دارد. او از گزارش و خوره‌بندی سرزمین‌ها کوتاه آمده‌است... اما کتاب «امصار» حافظ، پس کوچک است و همچنین کتاب ابن فقیه...⁵].

- 1- عبدالله بن اسماعیل کاتب ← لغتنامه الف، 811.
- 2- محمد بن خلف محولی ← باقوت 22،432،4 و لغتنامه آ، 348.
- 3- استخری کرخی، 346 (هدیه العارفین 6،1 و لغتنامه الف: 2756).
- 4- واژه «حاکم» در قرنهای 4-6 در ایران به فتودالچپه‌هایی گفته میشد که با فرمانروایان عرب پیوندی می‌داشتند. این واژه در «تاریخ بیهقی» نیز بسیار بکار رفته‌است.
- 5- بخشهای میان دوشان [...] نسخه بدل است که از با نوشت چ عربی لیدن ص 4 و 5 به اینجا آورده‌ام.

ابن فقیہ ہمدانی: 1 [کتاب او در پنج مجلد است] وی در آن
 به راہی دیگر رفتہ، جز شہرہای بزرگ را یاد نکرده است، روستاها و
 بخش ہارا مرتب نکرده، چیزہائی کہ شایستہ نیست در آن کتاب آورده
 است. گاہی از دنیا پرهیز می دہد و گاہ بدان می خواند، گاہ می گریاند
 و گاہ بازی می دہد و می خنداند. [او حشو و زواید نیز در آن آورده
 می گوید: آنها را برای خستگی زدائی از خوانندگان آورده ام. گاہی
 کہ من در کتاب ابن فقیہ می نگرم چنان در داستانہایش گم می شوم کہ
 فراموش میکنم گفتگو در بارہ کدامین شہر است.]
 جاحظ و ابن خردادادہ: دو کتاب ^۵ از ایشان مانده کہ خیلی کوتاہند
 و سودی چندان ندارند .

چنین بود تألیفہائی کہ در این بارہ، پس از جستجو در کتابخانہها
 و کتابها بدستم رسیدہ است . [ومن چنین دراز گوئی را نپسندیدم
 ولی داستان و گفتگوہائی شایستہ موضوع کہ سبب سردرگمی نشود
 آوردم، و گاہی بہ سجع و قافیہ نیز پرداختم کہ عوام را خوش آید.
 زیرا کہ ادیبان نثر را بر نظم ترجیح دہند ولی عوام سجع و قافیت را
 دوست می دارند.]^۶

من کوشیدہ ام تا آنچه را انسان نوشته اند بنویسم، و آنچه
 آورده اند دوبارہ گزارش ندہم، مگر در موارد ضروری [چنانکہ در اقلیم
 سند کردم و داستان سید کہ آوردم]^۲ تا مگر حق ایشان باہمال نکرده و از
 تألیف ہایشان ندزدیدہ باشم. با این ہمہ، تنها آن کس ارزش کتاب مرا

1- احمد بن محمد م 340 (ہدیہ العارفین 1: 62 و لغتنامہ آ: 338).

2- سند در سجع 474 و صد ذوالقرنین (باجوج) در سجع 382 آمده کہ
 مؤلف عبارت خردادادہ را نقل نمودہ است.

در خواهد یافت، که کتابهای آنان را دیده و شهرها را گردش کرده و خود اهل دانش و هوش باشد .

[نقشه‌هایی که من آورده‌ام با کوشش بسیار، پس از دیدن چندین نقشه ساخته‌ام:

(الف) یکی از آنها نقشه‌ای چهار گوشه بود، در خزانه پادشاه خاوران که بر روی کاغذ کشیده شده، ولی من بدان اعتماد نکردم.

(ب) دیگری نیز بر کرباسی چهار گوشه نزد ابوالقاسم بن انماطی در نیشابور دیدم .

(ج) اما آنچه ابراهیم فارسی کشیده بود از همه به حقیقت نزدیک‌تر می‌بود، هر چند که آن نیز نادرستی‌هایی می‌داشت.

(د) پیری را نیز در سرخس دیدم که نقشه‌ای مفصل از کشورهای کفر و اسلام کشیده جزاند که همه را نادرست کشیده بود . پرسیدم: آیا بجائی سفر کرده‌ای؟ گفت: از سرخس بیرون نشده‌ام. گفتم: شنیده بودم، کسانی گزارش سرزمین‌ها را از روی شنیده‌ها نوشته و آشفته کرده‌اند، ولی ندیده بودم جز تو کسی نقشه نادیده بکشد].

. تازه من خود را از لغزش و کتابم را از نادرستی، بتری، و سالم از زیادی و کمبود نمی‌شمرم و بهر حال دور از نقص نمی‌بینم.

سپس: گزارشهای من برای موضوع‌هایی که در دیباچه نسوید داده‌ام گوناگون است و در همه سرزمین‌ها یکسان نخواهد بود. زیرا که من آنچه را بدانم خواهم نگاشت، و این دانش نه به قیاس است تا هماهنگ گردد، بلکه بساید موضوع‌هایش را با دیدن و شنیدن فراهم ساخت .

3- بیان اصطلاح‌ها:

- 7 گاه من در این کتاب لفظی را به جهت آسانی به چند معنی بکار می‌برم چنانکه گویم: بی‌مانند است¹ و مقصود من بی‌همتا بودن آنست چنانکه درباره¹ بیت المقدس و نیده² مصر و لیموی بصره گفته‌ام و اینها چیزهایی هستند که مانندشان یافت نشود و گرچه گوناگون باشند. و در هر جا بگویم: فوق العاده است پس در خوبی مقصود است. و هر گاه بگویم نیکو است مقصود جنس خوب آنست مانند اجاس عمری در شیراز و انجیر دمشق در دَمَلَة و زرد آلو (مشمش) عصلونی و ریاس در نیشابور. پس اگر بگویم نیکو است، به از آن نیز تواند بود... [مانند مویز]...³ که [بهترین آن] طائفی باشد، و نیل ادیحا که به از آن زبیدی است. و هلونی مکه بهتر از آن دادقی است. و گاه سخن کوتاه کنم که معنی بیشتر دارد، چنانکه در اهواز گفته‌ام: جامع آن احترام ندارد. و این بدان جهت است که همیشه پر از شاطران و بازاریان و جاهلان بوده، میعاد گاه آنان است. هنگام نماز گروهی نشسته‌اند، خانه کدایان و مرکز فاسقان است، و چنانکه گفته‌ام: عزیزتر از اهل بیت المقدس کس نباشد، زیرا که فریب کاری و کم‌فروشی و مشروب خواری آشکار و مستی در آنجا نیست. خانه‌های فسق آشکار و پنهان ندارد. هنگامی که شنیدند فرمانروا مشروب می‌خورد خانه‌اش را محاصره کردند و هم‌نشینانش را پراکنده کردند. و چنانکه درباره¹ شیراز گفته‌ام: طبلسان پوشان¹ در آنجا آذشی نیست. زیرا که این در آنجا لباس

1 - در بازوشت ج 181، از حاشیه نسخه (:) معنی را جس من العثری نوعی کلابی، تفسیر نموده که شاید کردن دراز برهید است.

2- معنی - ج 7، 204

3- در ج 7 چند نقلیه به جای واژه افیاده است.

هر کس و نا کس، دانا و نادان است. بسیار مستان دیدم با طیلسان رها شده که آنرا میکشانند. هر گاه من با طیلسان نزد وزیر می شدم مانع می شدند و هر گاه با در آعه (جبهه) می رفتم راه می یافتم.

در باره نام يك شهر، اگر ضمیر مذکر آورم مصر در نظر آرم و اگر مؤنث آورم قصبه و مدینه را خواهم، و اهل ادب در چیزهای بسی روح هردو را جایز شمرند. واژه (بلد) اعم از مصر و قصبه و روستا و خوره و ناحیت است. هر گاه قصبه ای را در ضمن خوره یاد کنم به نام رسمی یاد می کنم مانند: فسطاط و نموجک و یهودیه و اگر در جای دیگر یاد کنم، به نامی که نزد مردم معروفست یاد می نمایم مانند مصر، بخارا، اصفهان. هر جا بگویم مشرق = خاودان مقصودم کشور سامانیان است، و هر جا بگویم شرق = خاور مقصودم فارس، کرمان تا سند می باشد. اگر بگویم مغرب مقصودم کشور مخصوص است و اگر بگویم غرب = باختر شامل مصر و شام نیز خواهد بود.

برخی از معانی پیچیده را در آن نهادم تا اگر نمایه باشد، دلیل را برای اطمینان آوردم، داستان را برای نمونه، سجع را برای زیبایی، حدیث را برای تبرک یاد کردم. مطلب را بیشتر گزارش دادم تا اگر عوام نیز آنرا دیدند بفهمند، و آنها را به ترتیب فقهی مرتب کردم تا اگر دانشمندان ببینند ارج نهند. اختلافها را برای جامع بودن، نکتهها را برای هشدار آوردیم. گزارش شهرها را بدر از اکشانیدم تا پر مطلب باشد، چیزهایی یاد کردم که فائده اش پوشیده نیست. راهها را نشان دادم زیرا که نیازمندی بدان بسیار است، اقلیمها را نمایش دادم زیرا که دانستن آن بهتر است. بیان خوردهها را تفصیل دادم چون آن را درست تر یافتیم.

4- تاریخ نگارش و پیشکش:

پیش از گرد آوری، با خداوند مشورت و استخاره کردم، از او کمک خواستم، با بزرگان روزگار و پیشوایان رای زدم، نوشته‌ها را نزد قاضی مختار دانای خراسان گرانمایه‌ترین داوران روزگار [ابوالحسن علی بن الحسن] بردم، همگی [مانند قاضی امام مختار پرکارترین فقیهان ابوهیثم در نیشابور و جز ایشان از مشایخ و پیشوایان] آنرا پذیرفته و خواهان آماده کردنش شده، ستایشها نمودند.

هرچه را دیدم یاد کردم، هرچه شنیدم باز گو کردم، آنچه خود دریافتم یا به تواتر گرفتم آزادانه یاد کردم، آنچه در آن مشکوک بودم یا تک‌خبر بود به کسی که از وی شنیدم نسبت دادم. کسی را در این کتاب یاد نکردم، مگر صدوری مشهور یادانشمندی معروف یا پادشاهی بزرگ بود، و این جز در موارد ناچاری یاد در ضمن داستان است، که باز هم اورا بی ذکر نام و نام محلس می آورم، تا در زمره بزرگان نیاید.

بدانکه من با این همه سخت گیری باز هم آنرا آشکار نمودم تا به چهل سالگی رسیدم و همه اقلیمها را گشتم و به خدمت اهل علم و دین رسیدم و کامل شدن آن در مرکز فارس بود، در دولت امیر المؤمنین عبدالکریم الطائع لله [به روزگار ابوالقاسم نوح بن منصور مولای امیر المؤمنین] هنگامیکه حکومت مغرب با ابومنصور نزار عزیز بالله امیر المؤمنین به سال 375 می بود.

5 - پوزش

[بدانکه: من در این کتاب احوال زمان خودم را گرد آورده‌ام، پس چه بسا وضع تغییر کند چنانکه من بسال 74 که از سرخس می گذشتم رئیس شهر را دیوانه و اندرزگر شهر را سفید چشم یافتم. و چه بسا وصف

برخی شهرها را که دیدار کرده بودم فراموش کرده باشم، زیرا فراموشی از خواص انسان است. و نیز کسی از آن نرنجد که شهر او را نکوهیده باشم، چه عیب آن افزون نشود، چنانکه ستایش نیز بر نیکی نیفزاید، اینها دانش است و باید به امانت نهاده شود، نیکی و بدی به درستی آورده شود. اگر بنا بود عیب شهری را پنهان سازم بایستی عیب های شهر خودم را پنهان کنم که نزد خدا بلند پایه است. چه بسا کسی که در این کتاب ننگرد، تناقضی ندارد، پس باید ادامه دهد تا غرض آشکار گردد، نبینی که برخی مردم در کتاب خدا که هیچ خطا ندارد (قرآن 41، 42) نیز تناقض پندارند؟ چه رسد به کلام عاجزی افتاده!

بدانکه: من به ذکر درجات بزرگانی که یاد می کنم نخواهم پرداخت؛ آوردن واژه هائی مانند فاضل، جلیل از رسم نامه نویسان است نه تصنیف نگاران. من مصنفان پیش از خود را بر دو گونه می بینم: برخی مجلس آرائی کرده، شاگردان فراهم آورده، درس می دادند، تا شهرتی یابند، و چون شاگردانی بیرون می دادند به تصنیف می پرداختند، تا مورد قبول قرار گیرد، و این راهی است که کعبی و کرخی بدان رفتند. و برخی تصنیف خود را به امیری بزرگ یا وزیری سترک منسوب کردند تا شرف یابد و گرانقدر شود، و این راهی است که قتیبی رفته است. و من از وی بر گرفتم و بدین راه رفتم، پس شاهان و بزرگان و وزیران را نگریستم و دیدم که شایسته ترین کس برای پیش کش ساختن این کتاب بدو، کسی است که... (و پس از 5 سطر ستایش) عمیدالدوله او را برگزیده و پادشاه خاوران او را به وزارت برگرفته شیخ فاضل سید ابوالحسن علی بن الحسن... (دو سطر دعا) بویژه که این علمی است که

وزیران را خوش آید و در آن تصنیف سازند، چنانکه در مقدمه گفتیم. ولی من این کتاب را عام قراردادام و نسخه نسبت داده باو را مخصوصاً به المسافات والولايات نامیدم. زیرا که بزرگان به سخن کوتاه مایلند.¹

6 - فهرست بخشهای کتاب

من جز کشور اسلام جایی را یاد نکردم و برای ثبت کشورهای کافران نکوشیدم، چونکه بدانها وارد نشده بودم و سودی در ذکر آنها ندیدم، آری جاهای مسلمان نشین آنها را یاد نمودم. من کشور [اسلام] را به چهارده اقلیم بخش کردم² و اقلیمهای عجم را از اقلیمهای عرب جدا ساختم، سپس خوره‌های هر اقلیم را یاد نموده، مرکز هر یک را نشان داده، قصبه‌های هر کدام را معین کردم. سپس شهرها و شهرکهای هر یک را در نقشه، بامشخصات مرزها، راهها، بنمودم. و راههای معروف آنها را با رنگ سرخ و شنزارها را با رنگ زرد و دریاها را شور را

1- از سطر 21 ص 11 تا بدینجا آنچه در میان دو قلاب [...] نهاده شده، ترجمه ایست از آنچه که در چ ج 85 ص 11 تا 66 ص 23 چ لیدن از نسخه C افزوده شده بوده است، و چون مناسب اینجا دیده شد، به اینجا آورده شد.

2- یا قوت در پیشگفتار معجم البلدان چهار اصطلاح برای «اقلیم» یاد کرده است (← چ ج 59 پانوشتر مترجم). یا قوت تقسیم بر چهارده اقلیم، به جای هفت را به هر مس نسبت داده آنرا بی ارزش خوانده است. ولی مقدسی در اینجا تنها جهان اسلام را بر چهارده اقلیم بخش نموده، شش اقلیم عربی را در بخش یکم و هشت اقلیم عجمی را در بخش دوم کتاب نهاده است. او در آخرین بار خود را در این تقسیم بندی پیرو منجمان نیز دانسته است. ولی گویا وی تقسیم کشور اسلام را بر 14 ازهر مسیان گرفته و تقسیم جهان بر هفت اقلیم آباد و هفت اقلیم زیر آب (چ ج 59-62 و 19,387) را از ایران باستان گرفته باشد. زیرا که او در چ ج 18,402 از «اقلیم هشتم» نیز یاد میکند و این يك اصطلاح کنوستیک ایران باستان است و سهروردی در حکمت الاشراق چ کرین: 254 آنرا برای عالم متافیزیک «هورقلیا» بکار برده است.

با رنگ سبز و نهرها را با کبود و کوه‌های مشهور را با رنگ خاکی کشیدم تا به ذهن‌ها آسان آید، و بزرگان و توده آنرا بفهمند [و بنارا در آن برفهم همگانی (عرف) نهادم چنانکه فقیهان در دو مسأله «مکاتبت» و سوگند رفته‌اند]¹

اقلیم‌های عرب : 1) جزیره العرب چ ع: 67، 2) عراق چ ع: 113.

3) اقور چ ع: 136، 4) شام چ ع: 151، 5) مصر چ ع: 193
 6) مغرب چ ع: 215 می‌باشد. اقلیم‌های عجم نخست 7) خاوران
 چ ع: 260، 8) دیلم چ ع: 353، 9) رحاب چ ع: 373
 10) کوهستان چ ع: 384، 11) خوزستان چ ع: 402، 12) فارس
 چ ع: 420، 13) کرمان چ ع: 459، 14) سند چ ع: 474 می‌باشد.
 در میان اقلیم‌های عرب بادیه‌است چ ع: 248 و در میان اقلیم‌های عجم
 کوی-راست چ ع: 487 که ناچار از جدا کردن و توصیف آنها هستیم
 زیرا که نیاز بسیار به راه‌های فراوان آنها هست. دریاها و رودها را نیز
 بابتی جدا کردم زیرا که نیاز فراوان بدانست و مشکلات بسیار دارد.

7- دریاها 2

بدانکه در کشور اسلام جز دو دریا نمی‌بینیم؛ نخست از خاور

1- در اینجا در حاشیه چ ع: 9، از نسخه C هفت سطر اضافه است که عیناً

همان سطرهای 8-14 ص 47 آن چاپ می‌باشد و در عنوان «جدول کار گزاران» خواهد آمد.

تکیه مؤلف مقدسی برفهم عرف و روش فقیها در چ ع: 32، 11: 22، 387

نیز دیده می‌شود.

2- متن: ذکر البحار و الانهار. وای رودخانه‌ها در ص 28 خواهد آمد.

زمستانی میان کشور چین و کشور سیاهان برآید، و چون به کشور اسلام رسد گرد جزیره العرب بگردد. و همانگونه که آنرا در نقشه کشیده‌ام، دارای خلیج‌ها و شاخه‌های بسیار است. مردم در توصیف آن و نقاشان در کشیدن نقشه آن اختلاف دارند، برخی آنرا همانند طلیسانی بدور کشور چین و حبشه می‌دانند که يك بال او در قلزم (در بای سرخ) و بال دیگرش در آبادان (خلیج فارس) باشد.

ابوزید بلخی آنرا بدون شاخه «ویله» آورده، همانند پرنده‌ای نهاده که نك او در «قلزم» و گردن او در عراق و دم او میان حبشه و چین است. و من نقشه آنرا بر ورقه کشیده دیدم که در خزانه امیر خراسان می‌بود، و نیز بر کرباسی کشیده بنزد ابوالقاسم ابن انماطی در نیشابور و در خزانه عضدالدوله و صاحب دیده بودم ولی هر يك با دیگری اختلاف می‌داشت. در برخی از آنها خلیج‌ها و شعبه‌های ناشناخته دیده می‌شد. من خود نیز پیرامن دو [سه] هزار فرسنگ در آنها دریانوردی کردم و دورادور همه جزیره‌هایش از قلزم تا آبادان بگشتم، و این جز آنست که کشتی ماراه را گم کرد و مرا به گودابه‌ها و جزیره‌ها انداخت و من با پیران آن سامان که همانجا زاده، دریانورد پرورش یافته، ریاضی‌دان شده، سمسار و بازرگان بودند گفتگوها کردم. من ایشان را داناترین مردم به بندرها و باده‌ها و جزیره‌ها یافتم، از ایشان درباره راه‌ها و مرزهای آنجاها پرسش‌هایی کردم، دفترهایشان را دیدم که همراه می‌داشتند، و درباره مطالبش بحثها می‌کردند و بدان مطمئن بودند و آنها را بکار می‌بستند. من پس از آنکه آنها را فهمیدم، بخشی¹¹ پرمایه از آن بر گرفتم و سپس بانقشه‌های یادشده برابر نمودم.

یکی از روزها که با ابوعلی بن حازم به ساحل عدن نشسته و بر دریا می‌نگریستم، بمن گفت: چرا از دیشناک هستی؟ گفتم: مؤید باد شیخ! سرگردان این دریایم! با اختلافها که در آن است! شیخ امروز از داناترین مردم بر آن است، زیرا که او پیشوای بازرگانان است و کشتی‌هایش همواره سراسر آنرا می‌پیمایند، اگر لطف کرده آنرا طوری برایم توصیف نماید که شك را از دلم بزدايد نیکو کاریست! گفت: بر کارشناس آمدی! پس شن را با دست خود صاف کرده دریا را بر آن نقش بست، نه طیلسانی بود و نه پرنده‌ای! کرانه‌هایی دنداندار و شاخه‌هایی چند برایش نهاد، پس گفت: دریا چنین است و صورت دیگر ندارد، و من آنرا بسادگی برمی‌کشم، خلیج‌ها و شاخه‌ها را رها میکنم، جز شاخهٔ «ویله»، برای شهرتی که دارد و نیازی شدید که بدان هست و بسیاری سفرها که در آن است. موارد اختلاف را رها میکنم و آنچه مورد اتفاق است میکشم. بهر حال آن دریا بر سه چهارم جزیرهٔ العرب می‌گردد و همچنانکه گذشت دو زبانه دارد، یکی بسوی مصر و حجاز می‌رود و در جایی از دیگری جدا می‌شود که «فادان» نامیده می‌شود¹. بزرگی این دریا و گسترش آن میان عدن و عمان است، تا آنجا که گشادیش به پیرامن ششصد فرسنگ می‌رسد، سپس زبانهٔ دیگر به آبادان می‌رود.

ترسگاهها:

جَبیلان یکی از جاهای خطرناک منطقه است که جای غرق

1- ترجمهٔ نسخهٔ بدلی که در حاشیهٔ ص 11 ج لیدن هست چنین است: بی‌گمان این دریا را دوشاخه است، یکی به «ویله» می‌رود و دیگری به «قلزم» و یک خلیج نیز دارد که به «آبادان» می‌رود.

شدن فرعون بوده و گودابه قلزم است و کشتیها در آنجا از پهنای دریا گذرند، تا از سرزمین خشک به سرزمین آباد رسند.

فاران: ¹ جائی است که بادهای مصر و شام رودروی هم رسند و کشتیها را غرق کنند. عادت ایشان بر این است که مردانی را برای هواشناسی بدانجا، پیشاپیش گسیل دارند، پس چون باد فرونشیند یا از آنجا که بخواهند بگذرد، براه افتند. ² و گرنه مدتی دراز درنگ می کنند تا گشایشی رخ دهد.

12

بندر حوراء: سنگلاخ است و کشتیها هنگام در آمدن بدانجا فریب می خورند.

دهنه قلزم: از دهانه قلزم به سوی جاد سنگلاخهایی دشوار هست، بدین سبب جز هنگام روز بدانجا نروند. ناخدای کشتی خود را بر گهواره ² انداخته به دریا می نگرد تا هرگاه در سمت راست یا چپ سنگی دیده شود فریاد کند. دو کودک را نیز برای فریاد زدن نهاده اند، سکااندار نیز که دو تناب به دست دارد هنگامی که این فریادها را بشنود تناب را به راست یا چپ می کشد. اندکی غفلت در این هنگام کشتی را بر سنگ زده زخمی می کند.

صلاب: در کنار این جزیره نیز تنگه ایست که کشتیها از آن می پرهیزند و می ترسند و کسی که به چپ برود به دریای آزاد می رسد. جابر ³: این نیز جائی دشوار است، ته دریا در آن دیده می شود.

1- تاران (استخری ع: 30 پ: 32) و در آنجا با گزارشی روشن تر آمده است.

2 - متن: «جنوار» جایگاه ویژه ناخدا که در پیشاپیش کشتی بوده است. (دخویه IV 202).

3 - یا قوت 4: 1036: 9.

قصیر: نیز جایی است که کشتی‌های بسیار در آنجا زخمی می‌شوند.
 کمران: هنگام در آمدن بدین جانیز دشواری و ترس هست.
 مندّم 1: تنگه ایست دشوار، که جز هنگام جوانی و نیرومندی باد
 نمی‌توان از آنجا رفت و آمد کرد، و از آنجا تا عمان گودابه‌های
 دریا است و در آنجا موجهای کوه آسا که خدا خبر داده² دیده می‌شود.
 این راه هنگام رفتن مطمئن تر است، و ترس از شکستن کشتی و غرق شدن
 آن، در بازگشت می‌باشد. در هر کشتی چند مرد جنگی و نفت‌گر
 لازم است.

عمان: بندریست بدو کشنده.

فم السبع: 3 تنگه ایست ترسناک.

خشبات: به بصره نسبت داده می‌شود، کم گودا و بسیار خطرناک
 است چوبها در آن استوار کرده روی آنها خانه ساخته‌اند. شهبها
 صاحبان خانه‌ها آتش می‌افروزند تا کشتی‌ها نزدیک نیایند. شنیدم
 شیخی می‌گفت: در آنجا دشواری بسیار دیدم، کشتی ما ده بار بر زمین
 سایید. از هر چهل کشتی که بدانجا شوند یکی باز تواند گشت. من
 دوست ندارم این به درازا کشانم و گرنه دیگر بندرهای این دریا و
 راه‌هایش را نیز یاد می‌کردم.

جزر و مد: دریای چین در میانه هر ماه و دو طرف آن مد می‌شود
 و در هر روز* و شب دوبار. جزر و مد بصره نیز از آنست، که هنگام
 افزایش آب دجله را به پس می‌راند و از جویها به باغها می‌رسد و هنگام
 کاهش جزر می‌شود.

1- امروز تنگه مندب، باب مندب خوانده می‌شود.

2- قرآن 11 : 42.

3- دهانه شیر.

مردم را نیز در سبب آن اختلاف است. گروهی گویند: ملکی هست که چون انگشت در دریا فرو کند مَد می شود و چون آنرا بر کشد جزرمی گردد. کعب الاحبار گفته است: خضر ملکی را دید و پرسید جزرو مَد از چیست؟ ملك گفت: چون نهنگ نفس برمی کشد، آب به درون شش او رود و جزر شود و چون بر دمد، آب باز گردد و مَد شود. روایتی دیگر نیز آمده که آنرا در باره اقلیم عراق یاد خواهم نمود. [منجمان را نیز در آن سخنی دیگر است که در کتاب ابو معشر منجم بلخی آمده است].

تنگه هرمزو دریای هرکند (هند): و آن را تنگه و گودابی است که سخت ترین نقطه آن از رأس الجمجمه تا دیبل است. پس از آن دریائی است که گودایش دانسته نیست و جزیره هایش بشمار ناید. پادشاهی از عرب دارد. گویند يك هزار و هفتصد¹ جزیره است که پادشاهشان يك زن است. کسی که بدانجا رفته می گفت این شهبانو برهنه بر تخت نشیند و تاج بر سر نهند و چهار هزار کنیز پشت سر وی برهنه ایستاده اند.

سپس دریای هرکند است و آن اقیانوس است و سرندیب در آن است که هشتاد فرسنگ در ماندش می باشد، کوهی که آدم در آن فرود آمد در آنست و ذهن² نام دارد و از فاصله چند روز راه دیده می شود. و بر آن جای پائی فرورفته هست که پیرامن هفتاد زراع

1- مسعودی شمار جزیره هایش 1900 و داستان شاه زن آنرا نیز آورده است (مروج الذهب 1 - 335 - 336) قزوینی پس از معرفی جزیره النساء جزیره واق واق را یاد کرده و آنرا 1600 جزیره دانسته گوید: پادشاه واق واق زن است (آثار البلاد ج بیروت 1960 ص 33).

2- رهون (بساتوت 83،3: 16 و ابوالقداب: 93 و 427).

درازا دارد 1 و دیگری به فاصله يك شبانه روز راه در دریا است، هر شب در بالای آن درخششی دیده می شود. در آنجا یاقوت نیز هست و بهترین نوعش آنست که باد آنرا آورده باشد. و در آنجا گلی هست مشکین بوی. و سه پادشاه در آنجا هستند 2 درخت کافور نیز در آنجا است که سفید است و درازتر از آن * درختی دیده نمی شود. دو یست مرد در زیر آن سایه گیرند. پائین آنرا سوراخ کنند و کافور همچون صمغ از آن بریزد و درخت تباه گردد.

کلب: و پس از آن جزیره کلب است که در آن کانهای زر هست، و خوراک ایشان نار گیل باشد، مردمش برهنه و سفید و زیبايند. رمی: متصل بدان جزیره رمی 3 است که درختهای بقم در آنجا غرس شود و میوه اش مانند خرنوب تلخ است و رگه هایش پادزهر يك ساعته است.

اُسْقُوْطَرَه: 4 جزیره ای صنومعه مانند است در دریای تاریک و آن مرکز بارجه ها (دزدان دریائی هند) است 5 که کشتیها از آنها می ترسند، و همچنان در بیم بوند تا از آنها بگذرند. و این دریا مبارکتر از دریای دیگر و خوش عاقبت تر از آن است.

1 - یاقوت 3: 83: 21 ابن بطوطه درازای آن رایازده و جب دیده است. سفرنامه پ 629 - 630 ، باقدمگاه امام در نیشابور و مقام ابراهیم در کعبه قابل مقایسه است.

2 - قزوینی . همانجا . ص 42.

3- رامی، شلاط. سیلان Sumatra یاقوت 2: 17: 739 و 3 ، 218 ، 7 ، رامی، ابن خرداد به: 1: 65.

4- سقطره و سقوطر. (لغتنامه . س: 546 و 550 Socotora سقطری .

(یاقوت 3 : 101 : 22 ، و قزوینی 82).

5- یاقوت 3 : 102 : 15.

دریای روم: آغازش در مغرب دور، میان سوس دور [تنجه] و اندلس از محیط گسترده جدا می شود سپس تنگ شده باز دوباره گشاد می شود، تا به کرانه های شام می رسد. برخی از شیوخ مغرب را شنیدم که درباره آیت *بالمشرقین = خدای دوشرق و خدای دومغرب* 1 می گفت: دو مغرب دوسوی این دریا است، مغرب تابستانی در جنوب (راست) و مغرب زمستانی در شمال (چپ) آن. و گروهی از ایشان را شنیدم که می گفتند: دریا در پیرامون تنجه تنگ می شود تا می رسد... 2. و همگی متفقند که در گذرگاه اندلس درجائی که این کرانه دیده شود کرانه سوی دیگر نیز دیده شود. ابن فقیه گفته است: 3 درازای پشت دریای روم دوهزاروپانصد فرسنگ باشد، از آنجا که تا جزیره سعادت و پهنای آن درجائی پانصد فرسنگ و در جای دیگر دویست فرسنگ باشد. آنچه در جنوب است از طرسوس* تا دمياط و سپس تا سوس [تنجه] همگی مسلمانند، و آنچه در شمال اینها است در کرانه چپ دریا، همگی نصار اینند.

15

این دریا دارای [یکصد و شصت و دو جزیره آباد بود، تا آنکه مسلمانان بر ایشان ناخته ویرانشان کردند، بجز] سه جزیره که هنوز آبادند: اصقلیه (سیسیل) در برابر مغرب [که احوالش را در بخش مغرب یاد خواهم کرد]، اقریطش (کریت) در برابر مصر [وبرقه، که محیط آن یکصد فرسنگ است]، قبرص (سپروس) در برابر شام [و دمشق، که محیط آن یکصد و سیزده فرسنگ است]. و نیز دارای چند خلیج است و در کرانه آن شهرهای بسیار و مرزهای استوار و رباطهای محترم می باشد.

1- قرآن 55، 17.

2- در متن عربی چنین است. و در نسخه بدل پانوشت دارد: شنیدم مردم تنجه می گفتند: در برخی جاها چند فرسنگ است و در گذرگاه اندلس شش روز راه است. گویند درازایش دوهزار فرسنگ است.

3- ابن فقیه 15، 7 (دخویه).

سوی دیگر آن مرزهای روم است که [از انطاکیه] تا به اندلس می‌رسد. اکثریت مردمش رومند و همیشه [کشتیها] از آنان در بیم هستند. ایشان و مردم سیسیل و اندلس آبها و خلیجها و مرزهایش را به از دیگران می‌شناسند، زیرا که همواره در آن سفر می‌کنند و با همسایگانش می‌جنگند و راهشان به شام است. من مدت‌ها با ایشان در یانوردی کرده، از ایشان درباره راههایش پرسشها می‌کردم و آنچه شنیده بودم با ایشان در میان می‌نهادم، پس کمتر ایشان را در اختلاف دیدم. این دریا سخت موج است و همیشه صدایش شنیده می‌شود بویژه در شبهای جمعه. فقیه ابوطیب عبدالله بن محمد جلال در ری به من گفت احمد بن محمد بن یزید استرابادی برای ما نقل کرد از عباس بن محمد از ابوسلمه از سعید بن زید، از ابن یسار، که عبدالله بن عمرو گفت: هنگامی که خدا دریای شام را آفرید بدو الهام نمود: من تو را آفریدم و از بندگانم کسانی را نزدیک تو نهادم که مرا پرستش می‌کنند و تسبیح و تکبیر گویند و تهلیل کنند، تو با ایشان چه خواهی کرد؟ دریا گفت: ایشان را غرق می‌کنم! خدا گفت: برو! لعنت بر تو بادا از شکار و درآمد تو کاستم! سپس مانند آنها به دریای عراق (خلیج فارس؟) الهام کرد. او پاسخ داد: خدایا ایشان را* بر پشت خودم نگاه می‌دارم و هرگاه تسبیح کنند با ایشان تسبیح گویم و هنگامی که ترا تقدیس کنند من نیز تقدیس کنم و با تکبیرشان تکبیر گویم. خدا گفت: برو! ترا مبارک گردانیدم، شکار و درآمد ترا افزودم و این دلیل بر آن است که جز آن دو دریائی نیست.

132753

من نمی دانم که این دو دریا به درون محیط می ریزند یا از آن بیرون می آیند. در برخی کتابها خواندم که از آن بیرون آیند، ولی نزدیک تر چنانست که در آن می ریزند. زیرا که چون از فرغانه به سوی مصر و مغرب دور شویم، به پائین می آییم. مردم عراق و عجم را مردم بالا نامند و مردم مغرب را مردم پائین، و این گفته مرا پشتیبانی می کند و چنین می نماید که این دو دریا مجموعه رودخانهها هستند که به محیط می ریزند. و خدا داناتر است.

دریاهای دیگر: ابوزید [ابراهیم] دریاهای راسه تا می داند و محیط را بر آن دو افزوده ولی من بدان جا نشده ام، زیرا چنانکه گفته اند مانند حلقه برگرد جهان است و سروته ندارد. جیهانی [و صاحب زیج و قدامه کاتب] آنها را پنج تا دانسته و دریای خزر و خلیج قسطنطنیه را بر آنها افزوده اند، ولی من به همان که خدا در کتابش خبر داده بسنده می کنم که می گوید: دو دریا را درهم ریخت و میان آنها پرده ای نهاد که در نیامیزند. از آن دو لؤلؤ و مرجان بر آید¹ و پرده از فرما تا قلمز می باشد که سه روز راه است.

اگر گفته شود که مقصود خدا دو آب شور و شیرین است که آمیخته نمی شوند! چنانکه خود گوید: اوست که دو دریا^۱ درهم ریخت² پاسخ گویم: لؤلؤ و مرجان از آب شیرین بر نیایند، و خدا می گوید: «از آن دو...» و دانشمندان را خلاقی در این نیست که لؤلؤ از دریای

1- قرآن: 19، 55-20 .

2- قرآن: 25، 53 .

چینی (خلیج فارس) و مرجان از رومی (میدیترا نه) بر آید، پس می فهمیم که مقصود این دودریا بوده است.

17

هر گاه گفته شود که دریاها هفت تا هستند زیرا که خدا گفته است: [هرگاه آنچه درخت بر زمین است * خامه شود و دریا مداد شود و هفت دریا پشت آن نهند 1] و مقلوبه [دریای قوم لوط] 2 و خوادذمی را بر آنها بیفزاید، در پاسخش گویم: خدا نگفت: دریاها هفتند، بلکه خدا دریای عرب را یاد کرده سپس گفته است: «اگر هفت دریای دیگر نیز مانند آن مداد شوند...»، همچنانکه گفته است: اگر همه آنچه در زمین هست و مانند آن با آن، از آن متمکدان باشد 3 ولی با پذیرش این ادعا باید گفت دریاها هشت تا هستند، و ما آنرا نیز می پذیریم و می گوئیم دریا، دریای حجاز است و هفت دریای دیگر دریاهای قلم، یمن، عمان، مکران، کرمان، فارس، هجر می باشند و هشت دریای قرآن همین است. اگر بگویند که بنابراین باید دریاها بیش از ده تا باشد زیرا که شما دریاهای چین، هند، زنگبار را یاد نکردید! پاسخ را دو گونه آریم. یکم: خدا با تازیان به اندازه ای که با چشم می بینند سخن گفته است تا حاجت برایشان تمام کند، ایشان نیز سفری جز در همین چند دریا نداشتند، آیا نبینی که این دریاها گرداگرد جزیره العرب، از قلم تا آبادان قرار دارند؟ پاسخ دوم آنکه: ما منکر بسیاری دریاها نیستیم، ولی خدا هشتای آنها را در این آیت یاد نموده است.

1- قرآن: 31، 27.

2- بحرالمیت (ابن بطوطه) لوط (لغتنامه .ل: 332 واژگون شده: وجعلنا عالیه اسافلها. (قرآن 11 : 82).

3- قرآن 39 : 47

اگر گفته شود که همین سخن پاسخ به تومی دهد که ممکن است دریاها هفت باشند، لیکن تنها دوتای آنها را خدا در آن آیت یاد کرده باشد. پاسخ گوئیم این مانند آن نیست! زیرا که خدا در آنجا گفت: «مرج البحرین = دودیا دا دهم ریخت» که اشارت به دو دریای معین است، زیرا که الف و لام دارد که اگر جنس نباشد تعریف خواهد بود. پس ممکن است هفت شماره از گروهی را خواسته باشد، چنانکه گفت: آنرا هفت روز و هشت شب بر آنان مسخر کردیم¹ و می دانیم که روزهای خدا بسیارند. و در آیتی دیگر گوید: «و بر آن سه تن که تخلف کردند²» که نمی توان گفت بیشتر بودند.

اگر بگویند: از آنجا که در تفسیر این آیت خلافت و ما می بینیم که دریای چین با دریای روم برخورد ندارد، ناچار نمی توانیم بدان استناد کنیم. و آیت دیگر از معارضه سالم می ماند. پس باید دریاها هفت باشند. جواب گوئیم*: که آن اختلاف با آیت «از آن دو لؤلؤ و مرجان بر آید»³ از میان رفته است. درباره درهم ریختن دو دریا (التقاء) گروهی از پیران مصر را شنید که می گفتند: رود نیل تا این اواخر در دریای چین (دریای سرخ) می ریخته است.

اگر بگویند: تاویل تو پذیرش تناقض در قرآن است. زیرا که هم در آنجا گوید، دو دریا درهم ریختند و هم به قول تو می گوید میان آنها سه روز راه فاصله است. و کتاب خدا از تناقض بدور است. ولی

1- قرآن 69 : 7.

2- قرآن 9 : 119.

3- قرآن 55 : 20.

تأویل ما درست است، زیرا که ما درهم ریختن را به معنی ریختن آب شیرین بر روی شور معنی کردیم و پسرده را به معنی مانع آمیزش گرفتیم. پاسخ چنین است که تأویل ما نیز درست است به شرط آنکه هر معنی را بجای صحیح خود بیان کنیم و بگوئیم: درهم ریختن = التقاء عبارت است از ریختن بخشی از نیل در دریای چین (دریای سرخ) و سرنیل امروز در رومی (مدیترانه) می ریزد. پس در نیل التقاء دست می داده است [نبینی که] گویند: مادر موسی تابوت وی را در قلمزم انداخت و آنرا در نیل گرفته به مصر بردند. باینکه التقا = درهم ریختن غیر از اجتماع = آمیزش است، چه دو درهم ریخته ممکن است پرده مانع و جدا کننده داشته باشند، و آنچه ایشان گفتند آمیزش است نه درهم ریختن.

اگر گفته شود: چرا دریاهای عجم را در شمار این هفت نهادی؟ در صورتی که تو گفتی خدا با عربها به اندازه آگاهی شان گفتگو کرده است پاسخ از دوراه است: نخست آنکه عربان به ایران سفر می کرده اند و آگاهی داشتند، چنانکه عمر می گفت من داد گری را از کسرا و سیرت او فرا گرفتم. دیگر آنکه؛ کسی که بخواهد تا هجر و آبادان سفر کند ناچار از دریای فارس و کرمان و تیز¹ مکران می گذرد. نبینی که بیشتر مردم این دریا را تا مرزهای یمن، دریای فارس می نامند؟ و بیشتر کشتی سازان و دریانوردان فارسی هستند. این دریا از عمان تا آبادان کم پهنا است و مسافر راه خود گم نمی کند.

اگر گفته شود: چرا این سخن را درباره قلمزم پیش از پهناوری

1- ن. لک: جع ص 475 بعد.

نگفتی؟ در جواب گوئیم: من گفتم که از قلمزم تا عیدذاب و بعد از آن صحراهایی خالی است و شنیده نشده است که *کسی این دریا را بدانجاها نسبت دهد. با اینکه ما در برخی جوابها از این دلیل در گذشتیم.

19 اگر گفته شود: چگونه يك دریا را می توان هشت دریا نامید؟ پاسخ گوئیم: این بیان برای کسانی که دریا نوردی کرده باشند ساده است نبینی چگونه خدا دریای روم را دو دریا نامیده که می گوید: موسی به غلامش گفت دست بر نمی دارم تا برسم به برخورد گاه دو دریا، یا همچنان بروم. پس چون به برخورد گاه آن دو رسیدند... 1 و این داستان در کرانه های شام رخ داده است که نشانه های آشکار و تپه سنگ موسی هنوز پابرجا است.

اگر گفته شود: چرا نگفتی: نتیجه درهم ریختن دو دریا یکی شدن آن دو است! گوئیم: این درست نیست. زیرا که خدا می گوید: میان آن دو پرده است و پرده مانع میان دو چیز است نه يك چیز! و نیز به این مخالف گوئیم: اگر چنانست که تو گوئی، پس نام هشت دریا در اسلام را برای ما برگو! پس اگر محیط را یاد کرد گوئیم: این دریای بی نهایت گرداگرد جهان است، و اگر دریای قسطنطنیه را نام برد گوئیم: این خلیجی از دریای روم است، که از پشت سیسیل بر آید، نبینی که صقلیبان همیشه در آن می جنگند؟ و اگر نام خزر را برد، گوئیم: آن دریاچه است نه دریا! نبینی مردم آنرا دریاچه طبرستان نامند و کرانه هایش به یکدیگر نزدیکند؟ و اگر گفت: دریای مقلوبه و خوارزمی! گوئیم: کسی که این دو را دریا بنامد بایستی دریاچه های (هاب 2 و

1- قرآن 62،18 .

2- ن. ك: جع: 373 بعد

فارس و ترکستان را هم یاد کند و این‌ها بیش از بیست خواهند بود. پس اگر منصف باشد سخن ما را خواهد پذیرفت. و خدا داناتر است.

8- رودخانه‌ها:

مشهورترین رودهای روان در کشور، تا آنجا که دیده و شناخته‌ام دوازده است: دجله، فرات، نیل، جیحون، نهرشاش، سیحان، جیحان بردان، مهران، نهرالرس (ارس) نهرالملک، نهراهواز، که کشتی‌ها در آن روانست، و پانزده رود کوچکتر: نهر مروین، نهرهرات، نهر سجستان، نهر بلخ، نهرسغد، طیفور، زند رود، نهرعباس، بردی، نهر اردن، مقلوب، نهرانطاکیه، نهرارجان،* نهرشیرین نهرسمندر، و پس از آنها چند نهر کوچک هست که برخی از آنها را من در اقلیم آنها یاد خواهم نمود مانند نهرطاب، نهروان، زاب [دیلیم، انطاکیه، ارجان] و مانند آنها [که اگر یاد کنم کتاب بدرازا کشد].

20

دجله: چشمه‌ایست که از زیر دژ ذوالقرنین [میان دو کوه آمد] نزدیک دروازه ظلمات در اقلیم اقود 1 بالای موصل بیرون می‌آید. سپس چند نهر مانند زاب [ونهری از شهر بلد] بدان درآید، تا به فرات رسد. شاخه‌های نهروان نیز در بغداد بدان ریزد. [درازایش تا آبادان پیرامن هشتصد میل است].

فرات: از کشور روم [در میان ملطیه و شمشاط] خیزد [و به سوی جنوب] به اقلیم اقود سرازیر شده خابود بدان پیوندد و به

1 - ن.ک: ج ع 136 و 144 : غارظلمات.

عراق در آید. [سپس دو بخش شود، بخشی به باختر رفته به کوفه می رسد] و در پائین کوفه پهن شود. [و بخشی از آن به خاور رفته، پس از سیراب کردن بغداد بخشی از آن پهن شود، و بخشی پس از گذشت از انبار چند شعبه شده] چهار شاخه اش [بعد از واسط] به دجله ریزد. [درازی آن از آغازش در اقدو تا پهن شدنش پائین واسط یکصد و سی و پنج میل است].

نیل: از کشور نوبه خیزد [و به صعيد بالا، تا اسوان آید و سپس در کوه های بلوقیا می پیچد و از مقدونیه] کشور مصر را دو نیمه کند، و در پشت فسطاط به هفت بخش می شود، یکی به اسکندریه آید و [دو بخش شده روبرو مغرب رفته] به دریا ریزد [شش بخش دیگر مستقیماً به دو دریاچه تبتیس] و دمیاط ریخته [از آنجا به دریای روم می رود].

[نیز شنیدم که می گویند بخشی از نیل پیش از این به سوی دریا چین می رفته در بالای قلم (دریای سرخ) بدان می پیوسته است، جای آنرا نیز بمن نمودند. از آغاز آن تا پایانش دو هزار میل است].

جیهانی گوید: نیل از پشت کوه قمر بر خاسته و در دو دریاچه در پشت خط استوا می ریزد و در سرزمین نوبه می چرخد. دیگران گویند: کسی آغاز آنرا نمی داند و آشکار نیست که از کجا می آید.*

21 ابوالحسن خلیل بن حسن سرخسی از ابوالحسن علی بن محمد قنطری از مأمون بن احمد سلمی از محمد بن خلف از ابوصالح کاتب لیث بن سعد از لیث روایت کند که: مردی از بنی عیص که حایذ¹ بن ابی شالموم

1 - یاقوت نیز این افسانه یهودی را با اندکی دگرگونی و افزایش

از لیث بن سعد روایت کرده است (— یاقوت 4: 868 بعد).

بن عیص خوانده می‌شد از دست پادشاهی از پادشاهان بگریخت و به کشور مصر شد و سالی چند بماند و چون شگفتیهای نیل بدید با خدا پیمان بست که از کنار آن جدا نشود تا به پایان آن برسد یا بمیرد، پس برفت تا به دریائی سبز رسید، پس دید که نیل از میان آن دریا میگذرد. (مقدسی گوید: و این همان دریای محیط است) او بر کنار دریا بشد پس مردی را دید که در زیر یک درخت سیب‌نمازمی گزارد، و به تازہ وارد سلام گفت و با وی انس گرفت و پرسید: تو کی باشی؟ گفت: حایذ بن ابی شالم بن عیص بن اسحاق پیغمبر، پس تو کی باشی؟ گفت: من عمران پسر عیص پسر اسحاق پیامبر هستم. حایذ گفت: ای عمران کی تو را بدینجا آورد؟ عمران گفت: همانکس که تو را آورده، مرا نیز بیاورد و چون بدینجا رسیدم، خدا به من الهام نمود، که بایست تا فرمان من برسد! حایذ گفت: ای عمران! مرا از «نیل» آگاهی بده! عمران گفت: تا یک شرط نپذیری، تو را آگاه نمی‌کنم! حایذ گفت: شرط چیست؟ گفت: هنگامی که باز خواهی گشت و من هنوز زنده باشم نزد من بمان، تا خدا به من الهام کند، یا مرا بمیراند، پس مرا به خاک سپار! حایذ گفت: خواهم کرد آنچه خواستی! عمران: پس همچنان کنار این دریا برو! تا به دابه‌ای¹ نزدیک به خورشید رسی، که چون خورشید بر آید بسویش خیز می‌زند تا آنرا بخورد، مبادا بترسی! بر آن سوار شو! او

1 - متن: دابه مقاربه للشمس. یا قوت گوید: به دابه‌ای می‌رسی که آغازش ببینی و پایانش نبینی که دشمن خورشید است... سوارش شو! تا تو را بدانسوی دریا به سرزمینی آهنین برد، و چون بگذری به سرزمین سیمین و سپس به سرزمین زرین خواهی رسید (یا قوت: همانجا).

تورا به دربا می برد و در پایان به « نیل » می رسی ، پس بر « نیل » بران
 22 تابه سرزمینی رسی که کوهها و درختانش آهنین باشد* و دشتهایش
 زرین. و در پایان این زرستان شناخت تو از نیل کامل شود. پس حائذ
 براه افتاد تا به گنبد رسید، پس دید آبی از دیواره سور برگنبد فروریزد و
 از چهار سوی آن بیرون رود، در سه سوی آن آب فرو رود و در چهارم
 سوی، آب راه خود بر زمین باز کند و آن رود نیل است، او از آب بیاشامید
 و بیار امید. پس خواست از سور بیلا رود ، که فرشته در رسیده گفت :
 ای حائذ بر جای خود بایست! که نیل شناسی برای تو بس است! و این
 مرز بهشت است... تا پایان داستان.

جیحون: آغاز آن در سرزمین «وخن» است و به «ختل» کشیده
 می شود و با پیوستن شش رود بدان گسترش می یابد؛ «هلبک»، «بربان 1»
 فادغر ، اندیجا داغ ، «وخنشاپ» که از همه گودتر است، سپس رود
 قوادیان و پس از آن روده های چفانیان که همه از سوی هیطل
 می آیند، بدان می پیوندند. سپس به سوی خوارزم سرازیر می گردد و
 پس از سیراب کردن چند شهر از شرق تا غرب خوارزم، به دریاچه ای
 تلخ فرو می شود.

چاچ رود 2 : از دست راست 3 ترکستان بر آید و تا
 دریاچه خوارزم کشیده شود. در بزرگی همانند جیحون است ولی

1- حوقل خو 348 پ 165.

2 - متن: و امانهر الشاش .

3- چنانکه درس 3-8:21 دیدیم مؤلف مقدسی شمال را دست چپ می نامد.

همچون مرده است. [بِك خلیج از آن جدا شده از میان اسروشنه و غجنده می‌گذرد. از آغاز تا پایانش یکصد و چهل فرسنگ است].
 رودهای سوریه: سیحان، جیحان، بردان؛ رودخانه‌های طرسوس هستند و اُذنه و مَصیصه از سرزمین روم (آسیای صغیر) بر آیند و به دریای (میدیترا نه) می‌ریزند. و همچنین هستند دیگر رودخانه‌های شام مگر بردا و اُدن که به دریایچه مقلوبه¹ می‌ریزند. بردا از کوه‌های بالای دمشق سرچشمه گیرد و قصبه و خوره را سیر آب کرده، باقی مانده‌اش دو بخش گشته بخشی به مرداب شرقی پائین خوره در آید و بخشی با اُدن به مقلوبه¹ می‌ریزد. [با چند نهر که بدان پیوندند. و خلیجی از آن جدا شده از انطاکیه به دریای روم رود].

[سیحان روم از (آسیای صغیر) نزدیک مصیصه سرچشمه گیرد و از آنجا گذشته به دریای روم می‌ریزد، درازایش در اسلام سیصد میل است].
 رود مهران: از هند بر آید و پس از آنکه چند رودخانه بدان پیوندند* به دریای چین (محیط هند) ریزد، رنگ و مزه آب و فزونیش، و تمساح پروری آن همانند نیل است [آغازش نزدیک به آغاز جیحون می‌باشد].

رودهای رحاب: اس² و ملك و کر، از کشور روم بر آیند و اقلیم رحاب (چ ع: 373) را سیراب سازند و به دریایچه خزر ریزند.
 رودهای اهواز: چند نهرند که از کوه‌ها به دشت سر از بر می‌شوند

1 - بحرال میت ← ص 24 پانویشت-2

2- در متن عربی همه جا «الرمس» آمده است.

و در حصن مهدی فراهم آیند و در [شرق] آبادان به دریای چین (خلیج فارس) ریزند [و دجله در غرب آن ریزد . آبادان جزیره‌ای در میان آنها است].

بهشتی و دوزخی: در کتابی در بصره دیدم که چهار رودخانه از بهشت اند: نیل، جیحون، فرات، ارس. و چهار رود از دوزخ: زبدانی، کر، سنجه، سم.

رودهای خراسان: مروین و هرات و سگستان و بلخ اینها از چهار گوشه کشور غور بر آیند و بدین خوره سرازیر شوند و سیرابش کنند.

طیفوری: از کوههای گرگان سرازیر می گردد و خوره را سیراب می کند .

رود شهری: از بالای شهر مانند فواره بر آید و به چند بخش شهر تقسیم گردد.

رود سعد: از کوهها سرازیر شده بحارا را دو نیم می کند و دریاچه‌ای پشت چغانیان می سازد.

زند رود: از کوههای اصفهان سرازیر و به یهودیه در آید و خوره را سیراب کند.

رودهای فارس: بیز به پنج دریاچه این اقلیم بریزد. رود

* «تاب»¹ نیز از برج پیش از سمیرم بر آید و به مرزهای فارس کشیده شده. نزدیک سینیز² به دریای چین ریزد.

1- متن: «تاب» است. استخری ج 119 ب 106 نیز چنین است.

2- متن: استخری ج: 119 ب 106 و لغتنامه (سمرقمان) بانویست

دخوبه بر استخری است. سینیز (استخری ج اب و هریست).

رودارگان : نیز از کوه‌های فارس برخاسته، در زیر عقبه آبی شور بر آن بریزد و خوره را به نوبت سیراب کند .

۹- شهرهای هم‌نام یا مترادف:

الف- هم ریشه‌ها: بدانکه در کشور اسلام شهرها و دهستانها و دیه‌ها هست که در نام یکسانند و جایشان جدا است. چون مردم در نام آنها و منسوبان بدانها گمراه می‌شوند، من‌چنان دیدم که این پیش‌گفتار را ویژه آن سازم، و نام‌هایی نیز در آن بیاورم که مردم سرزمین‌های گوناگون آنها را دگرگون بکار برند. زیرا این کار برای کسانی که بدانجا در آیند، سودمند بود.

سوس: خوره‌ای در باختر دور، و شهری در آغاز مغرب و دیگری در هیطل، و خوره‌ای در حوزستان است. در مغرب نیز سوسه هست. ۱- سوس نزدیک همان تنجه و سوس دور ۱ در کرانه محیط است. و نیز خوره‌ای به خوزستان و شهری به اسپجان می‌باشد.

اطرابلس: شهری به کرانه دمشق و دیگری در کرانه برقه ۲ است.

بیروت: شهری در دمشق و شهر در خوزستان است.

عسقلان: شهری به کرانه فلسطین و مرکزی ببلخ است.

رهاده: شهری است به مغرب، و دیهی به بلخ و دیگری به نیشابور

و دیگری در رمله است.

۱- متن: سوس ادنی، سوس اقصی.

۲- در لیبی کنونی.

طبران: شهر است در مرز قومس و روستائی به سرخس، طایران
 قصبه طوس است، طبرستان خوره‌ایست، طبریه قصبه اردن، طوادان¹
 خوره‌ای در سند، طبرک جائی در ری می‌باشد.

قوهستان: خوره‌ای در خراسان و شهری در کرمان است.

طبس خرما، طبس عناب: دوشهرند در قهستان.

دهستان: شهری است به کرمان و ناحیتی [روستائی] به گرگان
 و ناحیتی به بادغیس² است.

نسا: شهری به خراسان و دیگری به فارس و دیگری به کرمان
 است.³

بصره: در عراق است، شهری نیز در مغرب می‌باشد.

حیره: شهری بوده است در کوفه و دیهی به فارس، و منزلی
 به سگستان و محلتی به «نیشابور» است.

جور (گور): شهر است به فارس، و محلتی به نیشابور است.

حلوان: خوره‌ای به عراق و شهری به مصر و دیهی به نیشابور و
 دیگری به قهستان بود.⁴

کرخ: شهری به سامرا و محلتی به بغداد و مرکزی در بحر⁵ و
 قریه‌ای به بغداد است، کرخه: شهری به خوزستان است. کروخ: شهری
 به هرات است.

1- شاید: توران. — جع 485، 481، 478

2- یا قوت: 2. 633 : 20.

3- یا قوت: 4. 778 : 0.

4- یا قوت: 2. 322-321

5- ع: 373

- شاش (چاچ): خوره‌ای به هیطل و دیهی به دی است.
- استرآباد: شهری به گرگان، دیهی به نسای خراسان است.¹
- کرج: ناحیه و شهری در همدان، دیهی به زی است.
- دستگرد: شهری از چغانیان² و دیهائی در زی و نیشابود،³
نیز دستگرد شهری به کرمان است.
- مغون: شهری به دومین و دیگر به کرمان است.
- باسند: شهری به چغانیان و دیگری [خوره‌ای] در سند است.
- اوه: دوشهر در کوهستان است.
- اه-واز: شهری [خوره‌ای] به خوزستان، دیهی به دی است.
- رفه: در آثور [دیار مضر] است و شهری به قهستان.³
- خوار: شهری به دی است و دیگری در مرزهای قومس.
- خور: در بلخ است و خور در قهستان.
- نوقان: شهری به طوس و دیهی به نیشابود است.
- موقان: شهری در رحاب.⁴
- منوقان: شهری به کرمان است.
- کوفه: در عراق است. کوفه: شهری به بادعیر است.
- کوفن: رباطی در ایبود است.
- خافقین: شهری در حلوان عراق است، و خافقین در کوفه.⁵
- خانوفه در آثور است. خانقه معبد کرامیان در ابلج⁶ است.
- حدینه: ⁷ شهر بست بر درجله، و دیگری بر فرات در اقود⁸ و

1- یاقوت 1: 242-243.

2- متن: صفانیان. یاقوت 2، 573، 22 نیز همین گونه از بشاری نقل کرده است.

3- یاقوت 2: 804. 4 ج ع 373.

5- یاقوت 2: 393: 23.

6- (به بیت المقدس: یاقوت 2، 393، 10).

7- نام فیاضی ساسانی «حدیثه» «نوکرده» بوده است. (یاقوت).

8- ن. ک. ج. ع: 136. 2، 222: 21).

26 حدث شهری ☆ در قنسرین است. محدثه منزلیست در بیابان تیما .
 نیک ، عونید: دوشهر هستند در حجاز و دو منزلند در بیابان تیما.
 زرقاء: دیهی در راه ری است، و دیهی در راه دمشق، [وشهری
 در هجر] است .

عكا: شهری در ساحل اردن. عك: قبیله ایست در یمن.

یهودیه: قصبه اصفهان است و قصبه جوزجان.

اسار: شهر است از [ع-راق] بغداد، و انبار شهری به جوزجان
 [جوزجانان].

اصفهان: خوره ایست، اصفهانك در راه آنست اصبهانات:1:
 شهر است به فارس.

مدینه: شهر بیغمبر است، و مدینه ری، و مدینه اصفهان و مدینه السلام،
 و مدائن در عراق باشد .

کوتاربا ، کوتا طریق:2 شهر و دیهی در عراقند .

دسکره: در خوزستان و دسکره [شهری] در عراق است³

باراب: روستائی است در اسپنجاب فاریاب: در جوزجان است.

طالقان: شهری به دیلم، و طالقان به جوزجان. [جوزجانان طخارستان].
 است.

ابشین⁴: شهرستان شاد است، و شهری به غزنین.

1 - شاید: اصطهانات امروزی.

2- کوئی ربا و کوئی طریق (استخری ع: 88 پ: 87). امروزه: به کوت.

3 - باقوت 2: 12-1:575 استخری ع 2/1 پ 214.

4 - افشین . حومل خو 323 پ 193 ر 231 نشین.

- هرات: [خوره‌ای در] خراسان است و شهری در استخر.
- بغلان بالا و پائین: دو شهراند در طخادستان .
- اسداواذ: شهری در جبال [همدان]، ودیهی به نیشابور است.
- بیار 1: شهرمانندی است در «قومس»، ودیهم، در نساء، خراسان.
- وذار: روستائی در سمرقند است، [ودیهی به اصفهان 2].
- جرجان: خوره‌ای در دیلم، و جرجانیه*، شهری به خوارزم است.
- بلخ، بلخان: شهری پشت ایبورد است.
- قزوین: شهر است از ری. قزوینک: دیهی است به دینور.
- فلسطین: [خوره‌ای] به شام است و دیهی در عراق 3 [بغداد] است.
- رمله: قصبه فلسطین است و دیهی در عراق، و قرية الرمل: شهری به خوزستان است.
- فربر: شهری است بر جیحون. فره: شهری از سگستان، افراوه:
- رباط نسا [فسا] است.
- آمل: شهری است بر جیحون، و قصبه طبرستان [سجستان] است.
- اقل: قصبه خزر است.
- بکوآباد: شهرمانندی باشد به گرگان و منزلی در سگستان
- نیل: رود مصر است و شهری در عراق.

1- میهن ما دری مؤلف مقدسی است چع: 356-357

2- یاقوت 4: 916-917

3- یاقوت 3، 915، 6

- جبله: شهری است از حمص. جبیل بر ساحل دمشق است.
- قبا: شهر بست به فرغانه و دیهی به یثرب و منزلی در بادیه.
- قومس: [قومش] خوره‌ای در دیلم، قومسه [قمشه] دیهی به اصفهان است.
- شامات: ناحیتهای شام است و شهر بست به کرمان، و ربعی است از حومه نیشابور.
- جرش: شهری در یمن، و کوه جرش [جرس] در اردن [عمان] است.
- سنجان: شهری در رحاب¹ و دیگری در مروه و دیهی به نیشابور.
- سنجار، شهر بست در اثود [اقور]، زنجان، شهر بست از اردی.
- مرو شاه جان: و مرو رود.
- سقیایزید: شهری و منزلی در حجاز سقیابنی غفاد [عفان].
- حضر موت: شهری در احقاف و محله‌ی در موصل است.
- رصافه: ربعی از بغداد و دیهی به اذعان است.
- نیوا: کهنه و نو است در موصل.
- عسکر ابو جعفر: در بخش خاوری بغداد و دیهی در مصر، عسکر مکرم خوره‌ای به خوزستان است، عسکر پنجه‌ر [پنجه‌ین] ناحیتی به بلخ و عسکر محله‌ی به رمله و دیگر در نیشابور و دیهی به بخارا است.
- دورق: خوره و شهر و دیهی در خوزستان است.
- زبیدیه: منزلی است در جبال و دیگر در بطایح و آبی است در بادیه، و زبدانی شهری است به دمشق.

28 حدادة : دیهی است به قومس . حدادیه : دیهی [شهری] است در بطایح .

نیشابور : شاپور و چندیشاپور ، سه خوده اند که شاپور [بن فارس] آنها را بنانهاد و در ار جان بلاشاپور و در استخر (شاپور) 1 را بساخت .
 کرمان : اقلیم است . کرمان شاهان : شهری در جبال است .
 کرمینیه : شهری در بخارا است . بیت کرما : دیهی در ایلیا .
 عمان : خوره ایست در جزیره [بردریای چین] ، عمان شهر است در فلسطین .

زاب : ناحیتی در مغرب است و نهری در اقود 2
 اسکاف : بالا و پائین : [دوشهر] در بغداد است .
 حیلان : در دیلم است و مردم آنرا گیلاان گویند . جیل : شهری در عراق است .

جزیره العرب : اقلیمی است . جزیره ابن عمر : در اقود است و جزیره بنی زغنیایه ، جزیره ابوشریک در آفریقا است و جزیره ، شهری در فسطاط ، و جزیره بنی حدان در دریای قلزم است .
 قلعه صراط : قلعه قوارب ، قلعه برجمه ، قلعه نسور ، قلعه شمیت [شمید] قلعه ابن الهرب ، قلعه ابو ثور ، قلعه بلوط : در مغرب ، نیز قلعه رحاب : همگی شهر کها بند .

حصن مهدی : شهر است در اهواز . حصن السودان ، و حصن برار ، حصن ابن صالح شهرهایی هستند در سجلماسه ، حصن بلکونه شهری باندلس است . حصن الخوابی در شام است . حصن منصور در

1 در متن همه جا : شاپور . -- تعالی ، لطایف 114 (دخویه) .

2 - سرزمین اقود درص 136 جع . دیده شود .

مرز است.

قصر ابن هبيرة : وقصر الجتص در عراق ، وقصر الفلرس : شهری
به تاهرت است . قصر افریقی ، مدینه قصور در آفریقا است .

29

قصر الريح ❖ منزلی [دیهی] در نیشابور است.

قصر لصوص : منزلی در جبال است .

تاهرت علیا : خوره ایست ، تاهرت سفلی : شهری در مغرب است.

سوق ابن خلف : در آفریقا است ، سوق ابن حبله ، سوق کری ،

سوق ابن مبلول ، سوق ابراهیم ، همگی شهرهایی در تاهرت هستند .

سوقهایی نیز به نام روزهای هفته¹ شهرهایی در خوزستانند . شهرهایی در

طخارستان نیز سوق ... نامیده می شوند .

الاحساء : خوره و منزلیست در حجاز .

قادیسیه : شهری در کوفه است و منزلی در سامرا .

غزه : در فلسطین است و غزه در تاهرت است .

بطحاء : مکه است . و بطحاء شهری به تاهرت

هران : دیهی به اصفهان و هران شهری به تاهرت است .

تبریز : در حجاب² است . تبرین : در تاهرت است .

تاویلت : ابومغول . تاویلت دیگر : دوشهرند در تاهرت ،

عین المغطا : در اصقلیه (سیسیل) است ، عین زربه ، در مرزها

است . راس عین ، در آثور [اقور] نام شهرها و دیه‌هایی هستند .

ینبع : در حجاز است .

1 - هفته بازارها هم بوده که کم کم به صورت شهری پایدار درآمدند .

2 - ع ، 373 .

عینونا : شهر است در وبله . بیت عینون 1 دیهی در ایلیا است .
صبره : شهری در آفریقا است و دیگری در برقه .
مرسی خرز : مرسی الحجامین ، مرسی الحجر ، مرسی الدجاج ،
شهرهائی در مغرب باشند .

خرارة 2: دیهی است در فارس و شهری در تاهرت . ☆
کول : چند شهر در آفریقا و مشرق و فارس و [دیگری در آسیجانب] 30
هستند .

جویم ابواحمد : شهری است و دیه جویم در فارس است .
قسطنطینیة، قسنطینیة ، قسطیلیه : شهرهائی در مغربند . قسطل :
دیهی در حدود شام است .

معره النعمان ، معرة قنسرین : دو شهرند در شام .
لجون : دو شهر در شام است .
طرسوس : در مرز ، و بر ساحل شام ، انطرسوس می باشد .
دارالبلاط : در مرکز روم است . بلاط مروان : شهری به اندلس
است ، که ایلیا البلاط خوانده می شود .

وادی القری : در حجاز است . وادی الرمان و وادی الحجارة :
به اندلس است .

بانیاس : شهری ، باناس : [شهری و] رودی در دمشق هستند ،
بیسان شهری در اردن است .

رها شهری به آثور [اقور] است . وادی الرها : شهری در آفریقا
است .

1 - وازئی عبری است یا قوت 3 ، 764 .

2 - استخری ع ، 133 ، ب : 116 .

ب- نامهای مترادف:

برخی شهرها بیس از يك نام دارند مانند :
مکه ، بکه .

مدینه : [ده نام دارد : مدینه] یثرب ، طیه ، طابه ، جابرة ،
مسکینه ، محبوره ، ینر ، الدار ، دارالهجرة .
بيت المقدس : ایلیا . القدس ، بلاط .
عمان ، صحار ، مزون .
عدن ، سمران ، الصرة ، حیس .
بحرین : هجر .
جور (گور) : فیروز آباد .

نسا، بیضا (= پیدا) . [بفارس] :

سه شهرند که شهرستان نام دارند : جرجان ، شاپور ، کاث .
برخی از قصبات بنام خوره آنجا خوانده شوند و نام جدا هم
دارند ، مانند : بخارا ، نیشابور ، و مصر [و اصفهان و اسروشنه] .

10- لهجه‌ها :

برخی چیزها در شهرهای مختلف نام‌های گوناگون دارد:

لحام ، جزار ، قصاب (گوشت فروش) . کرسف ،

عطب ، قطن (پنبه) . قطان ، حلاج پنبه زن . بزازان کراپسیان ، رهادنه .

جیان : طباخ ، آش پز . بقال : فامی ، تاجر . میزاب ،

مرزاب ، مزراب ، منعب (ناودان) . باقلی : فول . قدر ،

برمه (دیگ) . موقده ، ائافی (اجاق) . زنبیل ، مکتل قفه .

سفل ، مرکن ، اجانه تغار ، (طشت) . فنطار ، بهار . من رطل

حیہ ، طسوج .	خادم ، قیم ، مفترک ، بلان .	شمشک ،
صندل .	حصن ، قلعة ، قهندز ، کلات .	صاحب ربیع ،
مصلحة ، مسالحة ، صاحب الطريق .	عشار ، مکاسی ، مرصدی ،	
مخاصم ، خصیم .	حاکم ، قاضی .	وکیل ، جری
شیرج ، سلیط .	زجاج ، قواریری .	صفع ، صک .
بقعة ، موضع .	قطه ، سنور ، دمة ، هرة .	معلم ، خادم ،
استاد ، شیخ ، خصی .	دباغ ، صرام ، آدمی ، سختیانی ، جلودی	
فاعل ، روز کاری .	قریاتی ، رستاقی سوادی .	زراع ، فلاح
حراثت .	فندق ، خان ، تیم ، دارالتجار .	مرزبة آكله .
حبل ، قلس .	وتد ، کنورا .	هدنہا ، کرکرها .
مشوشا .	جنحت ، ولجت ، انقض ، زور .	قف ، ہلی .
مبارا ، جماعة .	لکیشا ، کثیر .	زرنوق ، دولاب ، حنّانہ .
دالیه ، کرّمہ .	مسحاة ، مجرّفہ .	مموّل ، فاس .
زقافا .	منحدراً ، شبالا .	طاروس ، شرته .
ربان ، راس .	ملاح ، نوتی .	ساحل ، شط .
روئے نفسہ .	سفینہ ، جاسوس ، زورق ، رقیہ ، تلوی ، عرداس ،	
طیار ، زبّ کاروانیہ ،	مثلثہ ،	واسطیہ ،
شنکولہ ، براکیہ ،	خبطیہ ،	شموط ، مسبحیہ
		جلیبہ ، مکیہ ،

زُبربازیه، بَرَّکه، سوقیه، معبر، ولجیه، طیره، برعانی شبق، مرکب، شذا، برمه، قارب، دونیج، حمامه، شینی، شلندی بیرجه.
و مانند اینها بسیار است. اگر همه را بیاوریم کتاب به درازا کشیده شود.

11 روش بیان مؤلف:

من در باره هر اقلیم اصطلاح خود ایشان را بکار خواهم بردو به راه خودشان گفتگو خواهم کرد و از متلکهای خودشان خواهم آورد، تا به زبان و آداب فقیهانشان آشنا شوی! و در جز آن به زبان شام گفتگو می کنم، زیرا که آنجا میهن من است که در آن روئیده ام.
من به روش قاضی ابوالحسین قزوینی مناظرت کنم، زیرا که وی نخستین استادیست که نزد وی بیاموختم. نینی بلاغت ما در سرزمین خاور است؟ اینان عربی را بهتر از دیگران دانند زیرا که با رنج بدستش می آورند و از استاد می آموزندش، گفتگو به نازی در مصر و مغرب سست و در بطایح زشت است، زیرا که زبان خود ایشان بوده است.
هدف من در این کتاب فهماندن و رسانیدن است نه کشاکش. و بدان که من مسائل آنرا بر فهم عرف و استحسان نهادم چنانکه فقیهان دو باب مکاتب و ایمان را¹. و آن را بر پایه مذهب اهل عراق استوار داشتم زیرا که من در آنجا آموزش دیده ام و آنرا پسندیده ام، و قیاس را در جاهایی که سزاوار بود بکار برده ام. و توفیق از خدا است.

1 - نکیه مؤلف مقدس بر فهم همگانی و تشبیه به روش فقیهان در ص 14 نیز گذشت، در ج 387: 22 نیز خواهد آمد.

12- ویژگی های هر سرزمین :

عراق زیباترین سرزمین ها و دل نشین ترین آنها و تیزهوش آفرین تر از همه آنها است¹ دل در آنجا پاک تر و هوش تیزتر خواهد بود ، اگر آمادگی داشته باشد . بهترین سرزمین ها و پرمیوه ترین آنها و پرعلامت تر و پر بزرگواری تر و سردسیرتر از همه خاودان است . پرپشم تر و پرابریشم تر و به همان اندازه پردرآمدتر از همه دیلم می باشد . خوش شیر و خوش عسل و خوش نان تر و پرزعفران تر از همه جبال¹ است . و پر محصول ترین و دارای ارزان ترین گوشت و گرانمایه ترین قوم در جهان رحاب است .² و پست ترین قوم و بدریشه ترین آنها در خوزستان [که در آمدش شگفت انگیز است] و شیرین ترین خرماها و فرومایه ترین مردم در کرمان است . پر کوه ترین و پرفانید و برنج و پرمشک ترین و پر کافر ترین آنها سند است . وزیرک ترین مردمان و بازرگانان و پرفسق ترین آنها در فارس است . گرمترین و قحط زده ترین و پر نخل ترین آنها جزیره عرب است . پر برکت ترین نیکوکاران و زاهدان و زیارتگاهها شام است و دارای بیشترین عابد ، قاری ثروتمند و بازرگان و پیشه و رو حیوانات مصر است . ترسناک ترین راهها و بهترین اسبها با قومی میانرود در اقوم³ است ، جفاکار ترین ، سخت ترین ، متقلب ترین مردم و گسترده ترین سرزمین و بیشترین شهرها در مغرب است .

عبدالرحمان برادرزاده اصمعی گوید: بر جاحظ در آمدم و گفتم: از شهرها چیزی بر ایسم - بگو! گفت: آری ، در میان ده شهر، مروت از آن بغداد، فصاحت از آن کوفه ، صنعت در بصره ، بازرگانی در مصر ، خیانت در ری ، جفاکاری در نیشابور ، بخل در مرو، خشک طبیعی در بلخ ، پیشه وری در سمرقند است ، و به جان خودم

1 - ع: 384 . 2 - ع: 373 . 3 - ع: 136 .

راست گفته است ولی باید افزود : در نیشابور هنرمندان ماهر، در بصره بازار گانی، در مکه فصاحت، و در مرو زیر کی هست. صنعا، خوش آب و هوا است، بیت المقدس خوش ساختمان، صغر (زغر) و جرجان و باخیز، دمشق پر نهر، سغد درختستان است. رمله میوه های گوارا و طبرستان باران همیشگی و فرغانه [و ملتان و جرجان] اررانی و مردانگی دارد. جحفه مرکز قاسقان، رقه جایگاه خطر، همدان و تنیس مرکز آزادگان، شام سرزمین نیکان، سمرقند پایگاه بازارگانان، نیشابور شهر بزرگان است.

- 34 فسطاط پر جمعیت ترین شهر است. حوشا بر اهل غرچ بادادگری شاد. اصفهان هوا و زینت آلات و سفال دارد. رسوم شیراز ننگ اسلام است. عدن و «صحار» دالان چین است. چمن و میوه و پرندگان از آن صفایان باشد. بخارا پر ارزش است اگر آب بدو آتش سوزی نداشت! بلخ منبع فقه است با گشایش و خوشی. ایلیا برای اهل این دنیا و آن دیگر خوبست. اهل بغداد کوتاه عمرند، برعکس صنعا و نیشابور، هیچ جا بیشتر و بدخوتر از نیشابور مذکر (اندرزگر) ندارد. آرمندتر از مردم مکه در جایی نیست! بی نواتر از مردم یثرب نیز یافت نشود. از مردم بیت المقدس پاکدامن تر نیست. مؤدب تر از مردم هراب و بیاد نیست. هوشمندتر از مردم ری، بزرگوارتر از مردم سگستان بی ارزش تر از مردم عمان و نادان تر از مردم عمان نیست، درست تر از مردم کوه و عسکر مکرم نیست، زیباتر از مردم حمص و بخارا و هیطل، زشت تر از خوادزم، خوش ریش تر از مردم دیلم، می خوارتر از مردم بعلبک و مصر، فاسق تر از اهل سیراف، گنه کارتر از مردم سگستان و دمشق، ماجراجوتر از مردم سمرقند و شاش، پست تر از مردم مصر، ابله تر از مردم بحرین، احمق تر

از اهل حمص، شایسته‌تر از مردم فسا و ناپلس و دی پس از بغداد، خوش زبان‌تر از مردم بغداد نیست. بدزبان‌تر از مردم صیدا و هرات [در عربی] و فصیح‌تر از زبان مردم خراسان نیست. در عجمی زیباتر از زبان بلخ و چاچ نیست، بدقلق‌تر از مردم بطایح، دل‌بازتر از مردم هبطل، نیکوکارتر از مردم غرَج‌شاد نیست.

اگر کسی بپرسد که: کدام شهرها بهترند؟ باید دید، اگر پرسنده کسی است که نیکی دوجهان را می‌خواهد [با ارزانی و خوشی آب و هوا و میوه‌های گوناگون مانند خرما، گوز، انگور، موز با آب خنک و گشایش زندگانی] گویند: برو به بیت المقدس و هر گاه مخلص و بی‌طمع باشد، گویند: مکه¹ و هر گاه کسی باشد که خواهان ثروت، نعمت، ارزانی و میوه است، گویند: آنجا رو که به تو بدهد! [و هر گاه خواهان گردآوری مال دنیا باشد گویند: مصر و عدن یا عمان و اگر میوه و آب می‌جوید، گویند: هر شهر که پایان نامش آن باشد] یا پنج ایالت دمشق [تا هرت، خ، ل] بصره، دی، بخارا، بلخ یا پنج شهر: قیساریه یا عیناذا خجنده، دینور، نوقان [بانیاس، خ، ل] یا پنج بخش: سفد چغانیان نهادند، جزیره ابن عمر، شاپود. هر کدام را خواهی برگزین! اینها بندگانز هتگاه‌های اسلام.

اندلس را نیز گویند که بهشت است. معروفست [و خردمندان گویند] که بهشت دنیا چهار جا است: غوطه دمشق رود ابله، باغ [زمین]

1 - در حاشیه نسخه‌ای که چاپ لیدن با آن تصحیح شده جنیر آمده است که: این سخن با آنچه در صفحه پیشین گذشت که: آرمندتر از مردم مکه نشده تناقض دارد، و شاید که آن دروغ باشد، مگر آنکه حکم بر اشخاص و زمانهای گوناگون باشد.

سغد، درهٔ بوان. هر کس بازرگانی خواهد، به عدن و عمان یا به مصر برود.
 [هر کدام را خواهی بر گزین که اینها بخت دنیا. و اگر امنیت و
 داد بخواهی، گویند: به بخادا، غرچ الشاد، صعده، قرطبه برو!]
 البته اگر من از بدی مردمان شهری سخن گفته‌ام، اهل دانش و
 ادب، بویژه فقیهان از آن مستثنایند، زیرا که من فضیلت واقعی را در ایشان
 می‌دانم.

بدان که هر شهر که در نامش (ص) باشد مردمش احمقند!، اگر
 بصره! و هر گاه دو (ص) در آن باشد مانند مصیبه و مصر[☆] پس پناه بر
 خدا! 1

هر شهری که هنگام نسبت دادن کسی بدو، به پایانش «ز» افزوده
 گردد، مردمش زیر کند، مانند دازی، مردزی، سگری [تبریزی] و هر شهری
 که در پایان نامش آن باشد دارای خاصیتی یا نیکوی است همچون
 گرگان، موقان، ارجان. هر شهر که سخت سرما باشد، مردمی پر گوشت
 و چاق و خوشگل و پر ریش دارد چون فرغانه، خوارزم [و اندلس] امینیه. هر شهر
 که بر دریا، یا رودخانه بود، زن‌بارگی و بچه‌بازی در آن بسیار بود، چون
 سیراف، بخادا، عدن. هر شهر که رودخانه بسیار دارد، مردمش ماجراجو و
 سرکش باشند، چون دمشق، سمرقند، صلیق. هر شهر که بزرگ و گشاد بود
 زندگی در آن دشوار است بجز بلخ. بدانکه بغداد در گذشته | هنگام
 قدرت خلیفگان [بزرگ بود و اکنون به ویرانی گراییده، زیبایی از آن
 رفته، و مرا خوش نیامده است. و هر گاه من آنرا ستوده‌ام برای تعارف
 بوده است. فسطاط مصر امروز همانند بغداد کهن است، من در کشور

1 - در حاشیهٔ همان نسخه چنین بوده است: و چون احمد بن ابوالاحمد هاشمی این فصل

بخواند گفت: سپاس مر خدا را که سین سرخس را صادر نکرد!

اسلام [امروز] شهری از آن فراخ تر نمی شناسم . اما سرزمین خاوران، پس ستم و فساد در آن بسیار شده است ولی از جای دیگر بهتر است. اقلیم عجم برای مردمانی پائین تر خوب نیست . [مگر مرد که خرمی عراق را دارد . پس هر چه خواهی در باره آن بگو] اگر دمه آب داشت ، بی استثنا بهترین شهر اسلام می بود، زیرا که زیبا و خوش است قدس و غور ، مرز بودن ، دریا [کوه ، دشت] همه را دارد با هوای معتدل و میوه های خوشمزه و مردمی بلند نظر، جز اینکه در میان ایشان نادانان هم هستند. خزانه مصر و بارانداز دو دریا است [خلاصه بهترین شهرها آنجا است که دست در آن جا باز تر باشد، هر چند که دیهی باشد] ☆

37 13 - مذہبها و ذمیان :

۱- آئین: بدانکه مذہبهای امروزی اسلام که بالا و پائین و دسته بندی و مبلغان داشته باشند بیست و هشت مذہبند؛ چهار در فقه ، چهار در کلام ، چهار در فقه و کلام ، چهار مذہب پڑمرده ، چهار اهل حدیث ، چهار مذہب که جای چهار دیگر را گرفته اند ، و چهار مذہب روستائیان:

(۱) مذہبهای فقهی: 1- حنفی 1 . 2- مالکی 3 . 3- شفعوی 4- داودی .

1 - در پانوشت جع : 42 از نسخه C خطی یادداشتی نقل شده که چون مناسب اینجا بود نقل شد: [مشهور از ابوحنیفه آنست که در علم کلام وارد نمی شد و من بزرگان این عصر ، مانند ابوہکر جصاص و ابوہکر بن فضل و اسماعیلی و صعوانی و عقیلی را دیدم و از ابوالحسین قزوینی شنیدم که می گفت : ابوحنیفه بی گمان مرجی بوده و بیشتر متکلمان پیرو او معتزلی بوده اند . ولی با این همه نمی توان گفت که: او دارای مذہب «فقهی - کلامی» بوده است، بلکه باید گفت که پیروان او به کلام نیز گراییدند] . مؤلف مقدسی در جع 127 نیز دفاعیه ای مفصل از مذہب واره حنفی دارد.

ب) مذہب‌های کلامی : 5 - معتزلیان 6 - نجاریان 7 - کلابیان
8 - سالمیان.

ج) چهارفقه - کلامی : 9 - شیعه 10 - خارجیان 11 - کرامیان
12 - باطنیان .

د) چهار مذہب اہل حدیث : 13 - حنبلیان 14 - راہویان
15 - اوزاعیان 16 - مندریان.

ه) مذہب‌های پڑمرده 17 - عطائیان 18 - ثوریان 19 - اباضیان
20 - طاقیان .

و) مذہب‌های روستائی : 21 - زعفرانیان 22 - خرم دینان 23 -
ابضیان 24 - سرخسیان.

ز) چهار مذہب کہ جای چهار دیگر را گرفته اند : 25 - اشعریان
جای کلابیان 26 - باطنیان جای قرمطیان 27 - معتزلیان جای قدریان
28 - شیعیان جای زیدیان 29 - جهمیان جای نجاریان 1 .

این‌ها ایند مذہب‌هایی کہ امروزہ کاربرد دارند، کہ خود بہ گروہ‌های
بی‌شمار بخش شدہ اند.

مذہب‌های یاد شدہ بہ لقب‌هایی نیز بخش می‌شوند ولی از آنچه شمردم
بیشتر نمی‌شوند و دانشمندان همین‌ها را می‌شناسند: آ) چهار لقب معمولی
ب) چهار لقب ستوده . ج) چهار لقب انکاری. د) چهار لقب تفسیر

1 - چنانکہ دیدہ می‌شود ، این ہند در عنوانش 4 چهار ہجای چہارہ
یاد شدہ است ، ولی در متن پنج فرقہ دیدہ می‌شود، کہ جای پنج دیگر را گرفته اند.
واز این دو مجموع مذہب‌ها درہالا 28 مذہب تمیز شدہ و در پائین بہ 29
رسیدہ است.

- پذیر . ه) چهار لقب اهل حدیث (و) چهار لقب بایک معنی .
 ز) چهار لقب که مردم فهمیده آنها را باز شناسند .
 آ) چهار لقب معمولی : 1) رافضیان 2) جبریان 3) مرجیان
 4) شکاکان .
 ب) چهار لقب ستوده : 5) اهل سنت و جماعت 6) اهل عدل
 و توحید . 7) مؤمنان 8) اصحاب هدایت .
 ج) چهار لقب انکاری : 9) کلابیه که منکر جبرند 10) حنبلیان
 که منکر نصب هستند 11) منکران صفات که تشبیه 1 را انکار کنند .
 12) مثبتان صفات که تعطیل 2 را انکار نمایند .

1 و 2 - « تشبیه » و « تعطیل » دو واژه با سزا گونه است که سنیان و گنوسیستها به یکدیگر می داده اند . مردم هند و ایرانی شرق دجله تا سند ، اسلام را به صورت « توحید اشراقی » که مناسب مذهب آبا و اجداد ایشان بود پذیرفته بودند . سامیان غرب فرات تا مدیترانه ، آنرا به صورت « توحید عددی » توراتی ، که مناسب ایده تولژی پدرانشان بود پذیرفته بودند . شرقیان گنوسیست ، انسان را مرکب از دو جزء مساوی خیر و شر و در نتیجه او را در برابر دو سلسله جبری علل خیر و شر ، مختار می دانستند غربیان سنی به عکس رفته ، انسان را مخلوق مجبور خدای فعال مایشاء می دانستند ، از این روی سنیان گنوسیستها را « معطل » می نامیدند یعنی ایشان خدا را نا فعال و انسان را فعال می شمردند ، اما گنوسیستها این تهمت را نپذیرفته ، خود را « اهل عدل و توحید » و « منزّه » می نامیدند یعنی خدا را منزّه از ماده و واحد مطلق (توحید اشراقی) می شمردند و در مقابل آن ، سنیان را « مشبه » « مجسم » « جبری » می نامیدند یعنی ایشان خدا را شبیه آدمی جسمانی و جبار و مکار می شمردند . سنیان نیز خود را از این تهمت مبرا دانسته ، خود را « اهل حدیث و تعبد » می نامیدند که خدا را « قادر متعال » و « فعال مایرید » می دانستند . چنانکه پیدا است هم اتهامات دو طرف و هم دفاعیات ایشان تا حدودی با واقع نزدیک میباشد .

د) چهار لقب که چند گونه تفسیر می‌تواند شد: 13) جبری گری؛ نزد کترامیان؛ توانائی را با کردار جفت دانستن است (پس لقبی ستوده باشد) و نزد معتزلیان بدی را به خدا نسبت دادن³⁸ و همه کارها را مخلوق خدا شمردن است (پس لقبی ناستوده می‌باشد). 14) مرجی¹ نزد اهل حدیث کسی باشد که کردار را پس از باور بنهد (پس ستوده است) و نزد کترامیان کسی است که منکر و جوب کاد اندامی بُتود، و نزد مأمونیان کسی باشد که درباره مرتکب کبیره سکوت کند و منزلات بین المنزلتین را نشناسد (پس ناستوده است) 15) شکاک اهل کلام به کسی می‌گفتند که درباره قرآن سکوت کند، و نزد کترامیان کسی باشد که در ایمان استثنا نهد [و نزد شیعه کسی است که خلافت علی را پس از سه دیگر نهد، و نزد زیدیان کسی است که خلافت زید

1- کنوسیستهای هند و ایرانی که در صفحه پیشین شناختیم به پیروی از ایده تولژی پدران خویش «حق الله» را از «حق الناس» جدا می‌کردند:
 الف) ایشان «حق الله» را تنها در شناخت خدا و ایمان به او دانسته آنرا «پندار نیک» می‌شمردند،
 ب) «گفتار نیک»، را در حد وسط نهاده گاه در «حق الله» و گاه در «حق الناس» بکار می‌بردند.
 ج) «کردار نیک» را منحصر به «حق الناس» دانسته، «کار اندامی» را در «حق الله» بی‌اثر می‌دانستند، پس گناه کبیره یعنی کار اندامی خلاف دستور را موجب تکفیر نمی‌دانسته، عبادتهای اندامی را نیز موجب خشنودی خدا دانسته آنرا عملی جاهلانه و منافی «تنزیه خدا» می‌دانستند. «حبیه»⁴⁰⁷ «مقدسی در حج»⁴¹⁵ از ایشان یاد کرده نیز از همین مخالفان کار اندامی در حق الله می‌باشند برخی از سران عرب نیز که در ایران دور از مرز خلافت مانده بودند و می‌خواستند در جنگهای علی و معاویه و دیگر سران عرب بی‌طرف بمانند، این فلسفه ایرانی را گرفته به آیت 9: 106 قرآن چسبانیده «ارجاء = مرجی گری» را شمار خویش ساختند. گاهی نیز خود را «کفیه» یا اهل کف، به معنی خودداری کننده و بی‌طرف، می‌نامیدند. پانویشت من در حج 293 دیده شود.

را انکار کند که آنرا اصل شمرند و نزد دیگران کسی است که خلافت بوبکر و عمر را انکار کند [16 . (رافضی نزد شیعه کسی است که خلافت علی را به عقب اندازد . و جزایشان به کسی گویند که خلافت عمرین (بوبکر و عمر) را نفی کند.

و- چهار لقب که يك معنى دارند: 17 (زعفرانیان 18) واقفیان 19 (شکاکان 20) رستاقیان 1 .

ه- چهار لقب که به اهل حدیث داده شده است: 21 (حشویان 22) شکاکان 23 (ناصبیان 24) مجتبران.

ز- چهار نسبت که دانشمندان آنها را از یکدیگر باز شناسند : 25 (اهل حدیث ، از شفقوی 26) ثودی از حنفی و 27 (نجادی از جهمی و 28) قدری از معتزلی .

بدانکه مذهبهای مسلمانان از چهار ریشه برخاسته است : شیعه، خارجیان ، مرجیان ، معتزلیان . ریشه اختلاف ایشان در کشتن عثمان بود، که جدایشان کرد و تا برون آمدن مهدی جدا خواهند ماند.

مرجی‌گری در اینجا سکوت کردن بر مرتکبان کبیره است، و از اهل رأی و اهل حدیث هر دو دز آن هستند . معتزله می گویند: استنباط هر مجتهد در فروع درست است ، و به این استدلال کنند که : روزی یاران پیغمبر در تعیین سمت قبله اختلاف کردند و هر کدام به سویی نماز گزاردند و او به کسانی که اشتباه کرده بودند دستور اعاده نماز

1 - گویا مؤلف مقدسی این چهار لقب را در معنى واقفی ، شكاک یعنی

سکوت کننده و خموش مانده و غیر قاطع در اظهار نظر فلسفی خلاصه می کند . وی در جع 2،395 نیز به سکوت ایشان در مسأله خلق قرآن اشارت خواهد کرد

نداد و آنرا درست دانست. و این سخن مرا خوش آیند است¹ نبینی که یاران پیغمبر اختلاف می داشتند و او اختلافشان را رحمت خواند و گفت از هر کدام پیروی کنید رسته اید. سفیان بن عیینه گفته است: خدا کسی را به سبب اختلاف علما عذاب نخواهد کرد. نبینی که هر گاه قاضی در مسأله ای اجتهاد¹ کند، دیگری حق باطل کردن آنرا ندارد، هر چند که نزد وی نادرست باشد؟ گروهی^{*} از کرامیان گویند: هر مجتهد در اصول و فروع هر دو بر حق است، مگر زندق باشد. صاحبان این سخن که گروهی از مرجیانند چنین استدلال کنند که پیغمبر گفته است: أمت من برهفتاد و سه گروه تقسیم شوند هفتاد و دو گروه بهشتی باشند و یک گروه دوزخی. دیگر پیشوایان گویند: جز یک فرقه موافق حق رستگار نیست و به خبر دیگر استدلال کنند که گفته است: هفتاد و دو گروه در دوزخ و یک گروه بهشتی باشند، و این مشهورتر است ولی سند نخستین خبر درست تر بود و خدا دانایانتر است. اگر خبر اول درست باشد آن

1 - درباره اجتهاد باید بهاد داشت که: ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر بودن قوانین پیش از اسلام عقیدت یهود بود، که تورات را نیز قدیم می شمردند. (عبدالجببار معتزلی، شرح الاصول الخمسه: 576 و کراچکی شمی، 449. کنز الفوائد ج سنکی تهران ص 102 و ابن میمون یهودی، 602. دلالة الحائرین ج استانبول ص 416) هندیان و یونانیان و ایرانیان قوانین را قابل نسخ و تغییر می شمردند (بیرونی، 440 ماللهند: 80-81) این دو نظریه کهن در قرن دوم هجری در بغداد به صورت نزاع پرس «حدوث و قدم قرآن» و نیز قابل تغییر بودن قوانین حق الناس ظاهر شد. گنوسیستها روایت «حلال محمد حلال الی یوم القیامة» را منحصر به «حق الله» دانسته و «حق الناس» را تغییر پذیر می شمردند، سفیان به عکس رفته، هر دو را ابدی و ازلی می شمردند. گنوسیستهای نرم تر پس از عقب نشینی زیر فشار خلفا تغییر قوانین را به صورت «اجتهاد» مطرح کردند. شاید مقدسی مؤلف کتاب تحت تاثیر تمدن ایرانی مادرش این نظر مرجی-معتزلی-تکامل در حقوق را پذیرفته باشد.

گروه همان باطنیان باشند و اگر دو مین درست باشد پس باز اکثریت رستگارانند و من سواد اعظم اکثریت را در چهار مذهب و اره می بینم : پیروان ابوحنیفه در خاور ، پیروان مالک در باختر و شافعی در چاچ¹ و حومه نیشابور و اصحاب حدیث در شام و اقور² و رحاب³ و بقیه سر زمینها آمیخته اند و من ایشان را در هر اقلیم در این کتاب معین کرده ام .

II - قرائتها:

خوانندگان امروزی قرآن چهار گروهند :

(آ) حرف خوانان حجاز که پیروان یکی از چهاراند : 1- نافع

2- ابن کثیر 3- شبیه 4- ابو جعفر .

(ب) حرف خوانان عراق که پیرو چهار دیگر باشند : 5- عاصم

6- حمزه 7- کسائی 8- ابو عمر .

(ج) قرائت اهل شام از 9- عبدالله بن عامر .

(د) حرف خوانان ویژه نیز چهاراند : 10- قرائت یعقوب حضرمی

11- اختیار ابو عبید 4 12- اختیار ابو حاتم 13- قرائت اعمش ، بیشتر

پیشوایان همه اینها را درست می دانند .

من در میان مذهبها ابوحنیفه را بر گزیده ام بیاد گارهایی که از عراق

دارم و از حروف، قرائت ابو عمران عبدالله بن عامر یحصی را به سبب

مطالبی که در اقلیم اقور یاد خواهم کرد⁵.

1 - متن : شاش . برای تقسیم جغرافیائی این چهار مذهب واره ، ن، ك

درسهائی درباره اسلام . گلدزیهر . یانوش منزوی : 135-136.

2 - ن . ك : جع : 136 3 - ن . ك : جع : 373

4 - ن . ك . نولدکه . تاریخ قرآن 293 (دخویه) . 5- جع 142-144.

||- استثناءها: بدانکہ مردم در چہار مسألہ از فتوای ابوحنیفہ روگردانیدہ اند؛ نماز دو عید مگر مردم زبید و پیاد، و زکات اسب، و روبہ قبلہ کشیدن بیمار ہنگام مرگ [چنانکہ در قبر] [و تکبیر گوئی پیش نماز ہنگامی کہ آہنگ قد قامت الصلاة را از مؤذن بشنود] و ☆ قربانی کردن بہ طور مرتب بہ استثنای مردم بخاراوری.

40

پیروان مالک از این چہار فتوای او روگردانیدند: پیشی گرفتن مأموم بر امام در نماز، مگر در مغرب و روز جمعہ در مصر و نماز مردگان در شام، و نیز خوردن گوشت سگ مگر در دوشہر از کشور مغرب کہ علناً خریدہ می شود و مصریہا در آتش می اندازند و در پنهان روغن گیری می کنند، و نیز در پایان دادن نماز بایک سلام مگر در برخی شہرہای مغرب، و در کوتاہ آمدن در تسبیح و رکوع و سجود مگر جہال.

پیروان شافعی نیز در چہار چیز از وی عدول کردہ اند: بلند گفتن بسم اللہ مگر مردم مشرق در مسجدہای پیروانش. و در قنوت نماز صبح و ہمراہ ساختن نیت ہنگام تکبیرہ الاحرام، و در ترک قنوت نماز وتر در غیر نیمہ دوم رمضان، مگر در شہر نسا.

پیروان داود نیز در چہار مسألہ از وی روگردانیدہ اند: ازدواج بابیش از چہار زن¹ و واگذاری نیم ارث بہ دودختر، و در جایز نبودن نماز ہم سایہ مسجد مگر در مسجد، و در مسألہ عول.

پیروان اصحاب حدیث نیز در چہار مسألہ از ایشان عدول کردہ اند: متعہ الحج و مسح بر عمامہ و تیمم بارمل، و شکستہ شدن وضو باخندہ فقہہ. ولی در ہریک از آنها یک پیشوا با ایشان ہم نظر است: ابوحنیفہ در خندہ، شیعہ در متعہ [زنان]، شافعی در تیمم. کرامیان در مسح بر عمامہ.

1 - قرآن 4 : 3 و تفسیر طبری 4 : 148 : 10.

مردم از چهار فتوای شیعی نیز دوری می کنند: متعه، سه طلاق یکجا گفتن، مسح بر پاها، حیلة¹ کردن در اذان.

و نیز از چهار فتوای کرامیان عدول کرده اند: تسامح در نیت هر نماز، برگزاری نماز بر پشت چارپا، روزه دار ماندن پس از نادانسته خوردن، درست بودن نماز صبح هر چند آفتاب در میانه بر آید. [و جواز نماز جمعه با کم تر از چهل تن].

عوام الناس نیز در چهار فتوا با همه [مذاهبها که یاد کردیم] مخالفت کرده اند: تکبیر در آیام تشریق (در حج) ☆ و پیش از نماز عید نماز گزاردن و به منا وارد نشدن پیش از ظهر آخرین روز حج و پاها را سه بار شستن در وضو.

41

IV- ویژگی مردمی هر مذهب واره: کمتر دیده ام که فقیهان حنفی از چهار خصلت دور باشند: ریاست باشایستگی و پاس و ترس و پرهیزکاری، و پیروان مالک را از چهار صفت: سختی، کودنی دین داری و سنت پرستی. شافعی را از چهار دیگر: دقت نظر، شرارت، مردانگی، حماقت. و پیروان داود را نیز از چهار: تکبر، تندى، سخن سرائی، رفاه. و معتزلیان را از چهار: نرمش، دانائی، فسق، نیشخند. و شیعه را از چهار: کینه، فتنه گری، ثروت، آوازه. و اصحاب حدیث را از چهار: نیرومندی، بلند همتی، دهش، چیرگی. و کرامیان را از چهار: پرهیزکاری، تعصب، پستی، گدائی. و ادیبان را از چهار: سبکی، خود

1 - افزودن جمله «حی علی خیر العمل» در اذان و اقامه نمازها ع 238

چنانکه «هوعله کردن» افزودن جمله «هو العلی» است که آن نیز از ویژگی های گنوسیتها بوده است ← ع 481.

پسندی، کاربری، خود آرائی، وقاریان را از چهار : آزمندی، همجنس گرائی : ریاکاری، شهرت طلبی .

۷- ذمیان : امادین هائی که ذمت پذیر هستند چهار باشند: یهود، نصارا مجوس، صابیان . من در گزارش هر جایگاه، اکثریت داشتن هر يك و نیکی و بدیهای ایشان را بی تعصب و جانبداری یاد خواهم نمود.
اما سامریان : پس بخشی از یهودند، نبینی که پیغمبر ایشان موسی است؟¹

[اما بت پرستان سند پس اهل ذمه نباشند، نبینی که جزیه از ایشان نگیرند؟ اما مجوس، پس به گفته عمر است که : ایشان رامانند اهل کتاب بشمار آورید!

و اینکه من برخی از مذهب واره ها را با دو لقب ستوده و ناستوده یاد کردم نه برای ستایش یا نکوهش بوده، بلکه برای بیان آنچه در باره آنان می گویند بوده است . پس کسی که در این کتاب می نگرد باید هوشیار بود و دقت کند تا خواست مرا دریابد و گرنه بر من اعتراض خواهد نمود.]

۶- چهار بجای هفت : هر گاه گفته شود که بسیاری از آنچه تو گفته ئی نادرست است و بر خلاف آنست که مردم می دانند، تو در دسته بندیهای اصول رارعايت نکرده ای و چهار را بجای هفت نهاده ای! مامی دانیم که خدا آسمانها و زمینها را هفت در هفت ساخته، شبانه روز را هفت، هفت، هفت، ارزاق را هفت نهاده است، قرآن بر هفت حرف فرود آمده، سجده گاه هفت است. و سخنانی گفته آید که ناچار از پاسخ گوئی

1 - در جع در اینجا یا نوشتی درباره ارزش «فقهی» کلامی، بوحنیفه هست که چون مناسب ص 50 بود به یا نوشت آنجا پرده شد. و تعریف سامریان اندکی جا بجا شد.

42 باشیم، پس می گویم: من نگفتم ☆ همه فرقه های اسلام بلکه گفتم: مذہبهای موجود امروزین، و پنداشت چیزی برخلاف آنچه من گفته ام سست می باشد، و درست تر همانست که من گفتم .

اما چهار بخشی نمودن بندها ، هر چند که در اینجا به خواست من بوده است ولی در اصول نیز همانند بسیار دارد ، مگر نبینی : کتابها چهارند ، انسان از چهار طبع آفریده شده [ابراهیم چهار پرندہ راپاره پاره بر چهار کوه نهاد¹] فصل های سال چهارند ، رودخانه های [جنوبی و کوه ها] چهارند ، [ملحمه ها چهار چهاراند ، چهار شهر از بهشتند] ، کعبه چهار گوشه دارد ، ماههای حرام چهارند ، [شب بر چهار بخش است ، عناصر و بادها چهارند ، رکن های اسلام پسر از ایمان چهارند وضو چهار کار دارد ، گواهی برزنا، به چهارتن تواند بود ، سلام جز در چهار جایز نبود ، مسلمان بیش از چهار همسج نتواند داشت، چهار بهشت در جهان هست، تکبیر بر جنازه چهار است، خلیفگان راشد چهار بودند، چهار چیز بر چهار گروه فریضت است] ابوبکر احمد ابن عبدان در اهواز برایم نقل کرد که محمد بن معاویه انصاری از اسماعیل بن صبیح از سفیان ☆ حریری از عبدالمؤمن از زکریا ابویحیی از اصبع بن نباته² نقل کرده که علی (ع) را شنیدم گفت: ربع قرآن در باره ما و ربع آن در باره دشمن ما و ربعی در سیرت و امثال و ربع چهارم در احکام و فرضها فرود آمده است . اینها نیز اصولی هستند که انکار پذیر نیستند.

14 - راهاکه بازدید کرده ام:

بدانکه گروهی از دانشمندان و وزیران در این موضوع تالیفها

1 - قرآن : 2 : 260.

2 - ابن قتیبة . المعارف 301 : 3 ، لتنامه الف : 2722.

کرده‌اند ، که هر چند گوناگون است و [نقشه‌های کشیده دارند] ولی بیشتر آنها بلکه همگی آنها شنیده‌های ایشان است ، ولی من ، اقلیمی نماند مگر بد آنجا شدم و کوچک‌ترین راه‌ها را نیز شناختم ، با این همه از پرسش و بررسی غایبانه [و جستجو در کتابها و کتابخانه‌ها و عرضه کردن به پیشوایان] کوتاهی نکردم . پس این کتاب من از سه جا بیرون آمد؛ نخست [که بیشتر بود] از آنها که دیدم . دوم: آنچه از دوستان شنیدم سوم: آنچه در کتابهای پیشینیان و جز آن در این باره یافتم . پس گنجینه شاهی نماند مگر آنرا شناختم ، با گروه‌های زاهدان در آمیختم ، با اندرزگران شهرها گفتگوها کردم ، تا آنچه خواستم در این باره بدست آوردم . در این راه به سی و شش نام خوانده شدم مانند : مقدسی ، فلسطینی ، مصری ، مغربی ، خراسانی ، سلمی [مسلمی . خ ل] ، مقری فقیه [فرائضی ، شیخ] صوفی ، ولی ، عابد ، زاهد ، سیاح ، وراق ، مجلد ، تاجر ، مذکر ، امام ، مؤذن ، خطیب ، غریب ، عراقی ، بغدادی شامی ، حنیفی ، متؤدب ، کری ، متفقه ، متعلم ، فرائضی ، استاد ، دانشمند ، شیخ ، نشاسته ، راکب رسول . و این از گوناگونی شهرها بود که بدان‌ها گذشتم و بسیاری جاها که بدان شدم . از آنچه به مسافران رسید چیزی نماند مگر از آن نصیبی بر گرفتم ، بجز گدائی و ارتکاب گناه کبیره . پس فقه آموختم ، ادب گرفتم ، زاهد و عابد شدم ، فقه را آموزاندم و ادب دادم . بر منبرها خطبه خواندم . به گلدسته‌ها اذان گفتم در مسجدها پیش‌نمازی کردم ، در انجمن‌ها اندرز گری نمودم ، به آموزشگاه‌ها رفتم ، در محفل‌ها دعوت کردم ، در مجلسها سخن گفتم ، با صوفیان آشنا ، با خانقاه نشینان تریدها ، با دربانان حلوها خوردم . چه شبها که از مسجدها رانده شدم و چه بیابانها که در نور دیدم و در صحراها

سرگردان گشتم ، گهی پرهیز کار شدم و گاه حرام عینی خوردم ، با عابدان کوه لبنان¹ همراهی کرده ، باشاهان نیز در آمیختم ، گهی برده دار شدم و گاه زنبیل بر سر نهاده روان بودم ، چندبار نزدیک بود غرق شوم ، بارها راه بر کاروانمان زده شد ، قاضیان و بزرگان را خدمت گزاردم ، باشاهان و وزیران گفتگو کردم ، در راه با فاسقان رفتم ، کالا در بازارها فروختم ، به زندانها افتادم ! و به اتهام جاسوسی گرفتار آمدم . جنگ رومیان را در کشتیها و زدن ناقوسهارا در شبها دیدم . به مزد قرآنها صحافی کردم ، آب را بیهای گران خریدم ، اسب و قاطر سوار شدم ، در باد گرم و کولاک برف راه پیمودم ، دربار گاه شاهان میان بزرگان نشستم ، در محله جولاهان میان نادانان لولیدم ، بلند پایگی و سروری یافتم ، توطئهها برای کشتم چیده شد ، حج کردم و در آنجا مجاور شدم ، به جنگ رفتم ، مرزبانی کردم ، از سقایت مکه سویق نوشیدم ، نان و جلبان^۲ را در سیق و از مهمانسرای ابراهیم خلیل خوردم از جمیز فراوان عسقلان بر خوردار شدم . خلعتهای شاهان پوشیدم ، صلهها دریافت

1 - پارسائی مردم صومعه نشین کوههای لبنان در خاور میانه شهرت داشت ، و چون ایشان در گنوسیزم با عرفای ایران شرکت می داشتند گهگاه در تاریخ به وجود رابطه میان ایشان برخورد می شود ، هنوز نیز بخشی از کوههای لبنان «جبال کسروان» شناخته میشود که معرب «خسروان» است و جایگاه فرقه «خسروانی» بوده که نام ایشان در کتابهای فلسفه اشراقی ایران از سهروردی م 587 تا ملاحادی سبزواری م 1289 یاد شده است . برای آگاهی بیشتر از روابط گنوسیستهای خسروانی لبنان با عرفای ایران ، ن . ک : «الحقایق الراهنة فی المائة الثامنة» : 192 ج بیروت ، و «روزبهان نامه» چ دانش پژوه . تهران 1347 خ ص 28 مقدمه ، ص 27 و 203 . همچنین روابط سربداران با شهید اول مؤلف «لمعة دمشقیة» و روابط صفویان با علمای جبل عامل باید بررسی شود .

کردم ، بارها بی‌نوا و برهنه شدم.

بزرگان بامن مکاتبت داشتند ، اشراف به‌من اعتراض‌ها کردند ، اوقاف بمن عرضه می‌شد ، برای احمق‌ها سر فرو آوردم ، به بدعت گذاری منسوب شدم ، به آزمندی متهم گشتم ، امیران و قاضیان مرا به امانت‌داری می‌نهادند [☆] به وصایت و کالت منصوب می‌شدم ، 45 طراران را امتحان کردم [و گرفتار ایشان شدم ، بارها باربری‌دریائی کردم] دولتهای عیاران را دیدم ، فرومایگان به دنبال می‌آمدند ، حسودان بامن عناد می‌ورزیدند ، نزد سلاطین از من سعایت می‌شد. به گرمابه‌های طبریه 1 و دژهای فارس در شدم روز فواره 2 و جشن بر باره 3 و چاه بضاعه 4 و قصر یعقوب 5 و آبادیهایش را [مهرگان‌وسده و نوروز در عدن و جشن مار سرجه را] دیدم و مانند اینها بسیار است ، این را یاد کردم تا بیننده این کتاب بداند که من آنرا به گزافه نساخته‌ام و به پوچ نیاراسته‌ام ، تا آنرا از دیگران جدا داند ، چه بسیار فرق است میان کسی که رنج این همه راه‌بیمائی را کشیده و کسی که کتابش را در راحتی و از راه شنیدن پر کرده باشد . این سفرها بیش از ده‌هزار درم برای من هزینه برداشت ، غیرزیانهای مذهبی که تحمل کردم ، هیچ مجوز مذهبی نبود مگر بکار بستن ، برپا مسح کشیدم ⁸ بامدهامتان ⁷ نماز گزاردم ⁸ پیش از زوال شهری را ترك کردم . فریضه را سوار بر چارپا و با جامه کثیف برخواندم . تسبیح رکوع و سجود را رها کردم ، سجده سهو را پیش

1 - 3:161ع - 2 - یا قوت 3 ، 921 . 3 - ترساده و شیزه می‌شهود است

که مسیحیان از سده 7 تا کنون روز 4 دسامبر برایش جشن می‌گیرند (منجد).

4 - چاهی است مرینی ساعده را که معجزه‌ای بدان نسبت داده شده است.

(یا قوت 1 : 858) . 5 - 10:151ع . 6 - برابر مذهب شیعه .

7 - قرآن 55 : 84 . 8 - برابر مذهب حنفی .

از سلام نماز آوردم ، نمازها را باهم جمع کردم ، در سفر غیر عبادتی نماز [وروزه] . بشکستم . ولی من هیچگاه از نظر همگی فقیهان [ملت] دور نشدم ، هیچ نماز ابداً از وقت ننهادم . هرگاه در جاده ای که می رفتیم باشهری ده فرسنگ یا کمتر فاصله می بود ، کاروان خود را رها کرده ، به دیدار آن شهر می رفتم و چه بسا کسانی را برای همراهی اجیر می گرفتم و شبانه به آنجا می شتافتم ، تا بتوانم با صرف [عمر] مال و کوشش خود را به یاران بازرسانم * .

46 15 - بارگاه‌هایی که مشکو کند :

بدان که در کشور اسلام جاها و بارگاه‌هایی هست که نسبتش درست نیست و مورد اتفاق نظر نباشد . پس شایسته بود که این باب را برایش بسازم تا نادرستی آنها ، که در جایشان یاد کرده‌ام ، آشکار شود : در کارون گنبدی هست بطرف گردنه ، مجوسان پندارند که میانهٔ جهان¹ است و جشنی سالانه دارد .

در بیرون ینبع بسوی دریا ، بارگاهی هست که گویند : زبان زمین بوده ، آنگاه که گفته است : اَئِنَّا طَائِعِينَ (قرآن 41 : 11) . در جیش² جایی است که گویند جای سلسلهٔ داود است و بینات در آنجا بوده است .

برخی گویند ! قبر آدم نزدیک گلدستهٔ مسجد خیف (در منا) است و دیگران گویند : نزدیک قبر ابراهیم و برخی گویند در دند است و نیز گویند در تیه است . مردی در ایلیا می گفت : بخواب دیده است که در پشت کوه زیتا بوده است .

اهل کتاب گویند قبر داود در کوه صهیون است .

1 - ع 445 : 13 . 2 - ع 163 : 13 .

گروهی گویند: مداین لوط در میان کرمان و خراسان بوده.
 گروهی گویند که: آتش ابراهیم در جرمق بوده است.
 برخی گویند: دکه‌ای که در غری¹ هست قبر نوح است، و قبر
 علی در محراب مسجد کوفه باشد. و دیگران گویند: نزدیک گلدسته
 کج قرار دارد.

گروهی گویند: قبر فاطمه نزد پیغمبر است در همان حجره،
 دیگران گویند: در بقیع باشد.

بیرون مرو بسوی سرخس رباطی است و در آن قبری کوچک
 است که گویند سر حسین بن علی در آن جا است².
 در فرغانه مدعی قبر ایوب در آنجا هستند.

بر کله کوه سینا زیتونی هست و گویند: ذبتونة لاشرقیة و لاغربیة-
 قرآن: نود 24: 35 همان است. زیتونی دیگر بر کوه ذینا هست که در
 باره آن نیز همین را گویند.

1- غری نام باستانی جائه است که امروز شهر نجف در 84 ک جنوب کرهلا
 و 67 ک جنوب غربی حله است.

2- چنانکه خواهد آمد در ج 11:333 نیز از زیارتگاه داس الحسین
 سرخس یاد شده است و چنانکه می دانیم در چندین جا در حلب و دمشق و قاهره
 هنوز نیز زیارتگاه داس الحسین برجا است که گویا بنای یادبودی برای حادثه
 خونین عاشورای کرهلامی بوده و کم کم نام قبر بخود گرفته است. این گونه بناهای
 یادبود در ایران بسیار می بوده است مانند مزار علی بن ابی طالب در هرات، مزار
 ابولولو در کاشان، طملان مسلم در مزدوران سرخس و ایوان ابومسلم در طوس که
 در ج 4:333 یاد شده است.

برخی گویند: سنگ موسی (قرآن 2: 60) در شیروانست و دریای او (قرآن 2: 50) دریاچه خزر است و قریه اش (قرآن 18: 77) باجروان است و موسی جوان را (قرآن 28: 15) در قریه خزدان کشته است.

گروهی گویند: سد یاجوج و ماجوج¹ (قرآن 18: 94) در پشت اندلس است و برخی گویند در راه خزران است و یاجوج و ماجوج خود قوم خزر باشند.

از ابو علی حسن بن ابوبکر بنا² شنیدم که می گفت قبر یوسف دکه ای بود که می گفتند گور برخی از اسباط بوده است. تا آنکه کسی از خراسان بدانجا آمده گفت: من خوابنماشده ام که: بیایم به بیت المقدس و به مردم بگوییم که: آن دکه گور یوسف صدیق است! پس سلطان به پدر من دستور تحقیق داد، پس من نیز باوی بیرون شدم و کار گران به کردن آغازیدند تا به چوب عجل³ رسیدند که خورده و پوک شده بود، و من مدت ها تکه های آن را به دست پیر زنان می دیدم که برای شفای مردمی بردند.

1- ن.ك، جع: 362.

2- خاندان بنا خویشان مادری مؤلف مقدسی کتابند جع، 357، 367.

3- متن: خشب العجلة است. شاید مقصود چوبی باشد که سامری مرد

افسانه ای یهود، گوساله خود را با آن ساخته بود، و سبب تبرک و شفا چوئی پیر زنان ارتباط با خاک پای جبرئیل داشته باشد که سامری در آن ریخته بود. قرآن

96:20

16- جدول کار گزاران

این بخش برای کسانی تهیه شده است که بخواهند فهرستی از شهرهای مسلمانان و کوره‌های اقلیم‌ها را داشته باشند، تا بدانند هر يك چند قصبه و مدینه دارد، و وقتی بیکار برای تهیه آنچه من بیان کرده‌ام نداشته، و نیازی به نوشتن همه کتاب ندارند، مختصری بخواهند که برای سفر سبک باشد و برای از بر کردن کوتاه بود، زیرا که آنرا بسیاری از من می‌خواستند و می‌پرسیدند. پس این مختصر را دور از پر گوئی پیش از آغاز کتاب نهادم، تا هر کس فهمید بفهمد، و گرنه به اصل کتاب بنگرد تا بهتر بفهمد.

بدانکه: من مصرها را چون شاهان انگاشته‌ام و قصبه‌ها را همچون حاجبان و مدینه‌ها را بجای چند (اسواران) و قریه (دیه)ها را همچون پیاده نهاده‌ام. در تعریف مصر اختلاف است. فقیهان گویند: مصر، هر شهر جامع است که حد در آن اجرا شود و امیری در آن جای‌گزین باشد که هزینه آن را پردازد و روستایش را سرپرستی کند، مانند: عثر، نابلس، زوزن. و نزد لغت‌شناسان مصر منطقه ایست که میان دو منطقه را بیندد، مانند: بصره، رقه، ارگان. مصر نزد عوام نیز هر شهر بزرگ است چون ری، موصل، رمله. ولی من مصر را به شهری گویم که سلطان بزرگ در آن نشیند، و دیوانها در آنجا باشد و والیان از آنجا فرستاده شوند و شهرهای يك اقلیم بدان وابسته باشند، مانند دمشق، قیروان، شیراز. چه بسا مصر یا قصبه چند ناحیت داشته باشد، و هر ناحیت چند مدینه (شهر) داشته باشد، مانند: طخارستان برای بلخ، بطایح برای

واسط، زاب برای افریقیه.

اقلیم‌ها چهارده تا هستند، شش تا عی است: جزیره العرب، عراق، اثور، شام (سوریه) مصر، مغرب (شمال آفریقا) و هشت اقلیم عجمی است: خاوران، دیلم، رحاب، جبال، خوزستان، فارس، کرمان، سند. هر اقلیم را چند خوره است، و هر خوره را چند قصبه و هر قصبه را چند مدینه است، مگر جزیره و خاوران و مغرب که هر کدام دو مصر دارد و هر مصر قصبه خوره خود است، ولی هر قصبه مصر نباشد. هر خوره بنام مصر آن خوانده می‌شود مگر در چهارتای نخست و منصوره و سه‌تای واپسین. من در اینجا از خاوران آغاز می‌کنم و بسوی مغرب می‌روم:

مصرها: سمرقند، ایرانشهر، شهرستان، اردبیل، همدان، اهواز، شیراز، سیرجان، منصوره، زبید، مکه، بغداد، موصل، دمشق، فسطاط، قیروان، قرطبه است. و باقی هفتاد و هفت قصبه باشند: بنجکت، نموجکت، بلخ، خزنین، بست، زرنج، هرات، قاین، مرو، یهودیه، دامغان، آمل، بروان، اتل، مراغه، دبیل، ری، یهودیه، سوس، جندی شاپور، تستر، عسکر، دورق، رامهرمز، ارجان، سیراف، دارابجرد، شهرستان، اصطخر، اردشیر، نرماسیر، بم، جیرفت، بنجبور، قزدار، وینند، قنوج، ملتان، صنعاء، بصره، کوفه، واسط، حلوان، سامرا، آمد، رقه، حلب، حمص، طبریّه، رمله، صغر، فرما، بلیس، عباسیه، اسکندریه، اسوان، برقه، بلرم، تاهرت، فاس، سجلماسه، طرفانه. اینک باز گردیم به ذکر مدینه‌ها که اطراف قصبه‌ها هستند. پس نخست حاجب = قصبه را یاد کنم و سپس

جند = مدینه‌هایش را بیاورم. اگر برای کسی نیز دشواری پیش آمد خود اقلیم را در کتاب بیابد:

اخصیکت: نصر آباد، رنجذ، زارکان، خیرلام، شبشان، اشتیقان، زرندرامش، اوز کند، اوش، قبا، برنگ، مرغینان، رشتان، باب جارك، اشت، توبکار، اوالد کر کرد، نوقاد، مسکان، بیکان، اشحیحان، جدغل، شاودان، خجندہ را دارد.

اسبیجاب: خورلوغ، جمشلاغو، اسبانیکت، بساراب، شاوغر، سوران، ترار، زراخ، شغلجان، بالاج، بروکت، بروخ، یکانکت، اذحکت، ده نوجیکت، طراز، بالوا، جکل، برسخان، اطلخ، جموکت، شلجی، کول، سوس، تکابکت، بلاسکون، لبان، شوی، ابالغ، مادانکت، برسینان، بلغ، جکر کان، یغ، یکالغ، روانجم، کتاک، شور چشمه، دل اواس، جر کرد را دارد.

بنکت: نگت جینانجکت، نجاکت، بناکت، خرشکت، غرجند، غناج، جموزن، وردک، کبرنه، نمدوانک، نوجکت، غزک، انوزکت، بشکت، برکوش، خاتونکت، جیفوکت، فرنکد، کدک، نکالک، تل، اوش، غز کرد، زرانکت، دروا، فردکت، اجخ را دارد.

وازناحتیهای آن ایلاق است و قصبه آن تونکت، و شهرهایش: شاوکت، بانخاش، نوکت، بالایان، اربلخ، نمودلغ، خمرک، سیکت، کھسیم، ادخکت، خاس، خجاکت، غرجندسام، سرک، بسکت می باشد.

بنجکت: ارسبانی کت، کردکت، غزق، ساباط، زامین، دیزک، نوجکت، دزه، خرقانه، خشت، قطوان، مرسمندہ را دارد.

نموجکث: بیکند، طواویس، زندنه، بمجکث، خدیمنکن ،
 عروان، بخشون، سیکث، اریامیثن، ورخشی، زرمیثن، کمجکث،
 فغرسین، کشفغن، نویدک، ورکی را دارد.

ناحیت آن کش است که شهرهایش: نوقد، قریش، سونج،
 اسکیفغن است. و نسف که شهرهایش: کسبه، بزده، سیرکت است.

سمرقند: بنج کث، ورغسر، ابغر، کشانی اشتیخن، دبوسیه،
 گرمینیه و ربنجان، قطوانه را دارد.

رود جیحون: ناحیت ختل بر آنست که شهر آن هلیک، مرنده،
 اندیجارغ، هلاورد، لاو کند، کاربنک، تملیک، اسکندره، منک، فارغر،
 بیک می باشد.

تومد: شهر ایست که کالف، زم، نویده، آمل، فربر را دارد.
 صفانیان: خوره ایست و شهرهایش: دارزنگی، باسند، سنکرده¹،
 بهام، زینور، ریکدشت، شومان، قوادیان، اندیان²، دستجرد،
 هنیان است.

خوارزم: قصبه اش هیطلیه کات. شهرهایش: غردمان، وایخان،
 ارذخیوه، نو کفاغ، کردر، مزداخقان، جشیره، سدور، زردوخ، قریه
 براتکین، مد کمینیه.

خراسانیه جرجانیه: قصبه ایست و شهرهایش: نوزوار، زمخشر،
 روزوند، وزارمند، دسکاخان، خاس، خشمیثن، مدامیثن، خیوة،

1- ابن حوقل 8:377 (دخویه).

2- ابن حوقل 359 (دخویه) واستخری ع 2، 340 پ 9:271.

کردرانخاس، هزاراسف، جقروند، سدفر، جرجانبه، جاز، درغان، جیت است.

بلخ : اشفورقان سلیم، کرکو، جاه، مذر، پرواز را دارد.

50 طخارستان : ناحیتی است که شهرهایش: ولوالج، طالقان، خلم، غربنک، سمنگان، اسکلکند، روب، بغلان بالا، بغلان پائین * اسکیمشت، راون، آرهن، اندرآب، سرای عاصم است.

بامیان: ناحیتی است که شهرهایش: بسغورفند، سقاوند، لخراب، بدخشان، بنجهیر، جاربایه، پروان است.

غزنی: کردیس، سکاوند، نوه بردن، دمراخی، حش باره، فرمل، سرهون، لجر، خواشت، غراب، زاوه، کاویل، کابل، لمغان، بودن، لهورا دارد.

والفغان : ناحیت آنست، و شهرهایش: افشین، اسبیدجه، مستنک، شال، سکیره، سیوه است.

بُست: جالقان، بان، قرمه، بوزاد، داور، سروستان، قریة الجوز، رخود، بکر آواز، بنجوا، طلقاد را دارد.

زرنج: کوین، زنبوک، فره، درهند، قرنین، کواریواز، بارنواز، کزه، سنج، باب الطعام، کروادکن ونه الطاق را دارد.

هرات: کروخ، اوبه، مالن، سفلیقات، خیسار، استریان، ماراباد را دارد.

ناحیت هایش، بوشنج؛ شهرهایش: خرکرد، فلجرد، کوسوی،

کره است.

بادغیس؛ شهرهایش: دهستان، کوغناباد، کوقا، بشت، جازاوا، کابرون، کالیون، جبل الفضة است.

کنگ؛ روستا است و شهرهایش: بین، کیف، بغ است.
اسفزار؛ شهرهایش: کواشان، کواران، کوشک، ادرسکر است.
ناحیت گرجستان، قصبه اش ایشن¹، و شهرهایش، شورمین، بلیکان، اسمون است.

یهودیه؛ انبار، برزور، فاریاب، کلان، جرزوان را دارد.
مرو: خرق، هرمزفره، باشان، سنجان، سوسقان، صهبه، کیرنگ، سنگ، عبادی، دندانکان را دارد.

ناحیتش مرورود است که شهرهای قصرأحتف، طالقان و شهر سرخس را دارد.

قاین: تون، خوست، خور، کری، طبس، رقه، یناود، سناود، طبس پائین را دارد.

ایران شهر: بوزجان، زوزن، طرثیث، سبزووار، خسروجرد، آزادوار، خوجان، ریوند، مازل، مالن جاجرم را دارد.

طوس: خزانه ایران شهر است که قصبه اش؛ طابران، نوقان² رادکان، جنابذ، استورقان، تروغبذ را دارد.

نسا: شهرهایش: اسفینقان، سرمقان، فراوه، شهرستانه است.

ایبورد: شهرهایش: مهنه، کوفن است.

دامغان: بسطام، مغون، سمنان، زغنه، بیار را دارد.

شهرستان: آبسکون، ألهم، استارآباد، آخر، رباط را دارد.

1 - ن. کس 38،

آمل: سالوس، شاریه، میله، مامطیر، تَرُنْجی، طمیس، هری بود،
مطیر، نامیه، تمیسه را دارد.

بروان: ولامر، شکیرز، تارم، خشم را دارد.

جیل: ناحیت آنست و شهرهایش: دولاب، بیلمان شهر، کهن رود
است.

اتل: بلغار، سمندر، سوار، بغند، قیشوی، بیضا، خملیج، بلنجر
را دارد.

برزعه: تفلیس، قلعه، خنان، شمکور، جنزه، سردیج، شماخیه،
شروان، باکوه، شابران، باب الابواب، الابخان¹، قبله، شکئی، ملاز کرد،
تبلا را دارد.

دیبل: بدلیس، خلاط، ارجیش، برکری، خوی، سلماس، ارمیه،
داخرقان، مراغه، اهر، مرنند، سنجان، قالیقل را دارد.

اردبیل: رسبه، تبریز، جابروان، میانج، سرات، ورثان، موقان،
میمذ، برزند را دارد.

ری: قم، آوه، ساوه آوه²، قزوین، أبهر، زنجان، شلنبه، ویمه
را دارد.

همدان: أسد آواذ، طزر، قرماسین، بوسته، رامن، وبه، سیراوند
را دارد. ناحیت های گرانمایه ولی بی شهر نیز دارد، مانند نهاوند، و از
آنست: روزراور، کرج ابودلف، یک کرج دیگر، مرج، بروجرد،
صیمره، که همه بی شهرند، دینور بی شهر، شهرزور....

1- یاقوت، اهنجاز ج 374.

2- ن. کس: 96.

یهودیه : شهر یست ، خالنجان رباط ، لوردکان ، سمیرم، یزد،
نابین، نیاستانه، اردستان، کاشان را دارد.

سوس: بدان، بصنا، بیروت، قریة الرمل، کرخه را دارد.

جنه یسابور : دز، روناش، بایوه، قاضین ، الور را دارد.

تستر (شوشتر) هیچ شهر برایش ندیدم.

عسکر: جوبسک ، زیدان ، سه شنبه بازار¹ ، حبک ، ذوقرطم
را دارد.

اهواز: نهر تیری، جوزدک، بیروده² چهارشنبه بازار²، حصن مهدی،
باسیان، شوراب، بندم، دورق، خان طوق، سنه، مناذر الصغری دارد .

دورق: ازم، بخساباد، الدز، اندبار، آزر³ جبی ، میراقیان ،
میراثیان⁴ را دارد.

راهرمز : سنبل، ایدج، تیرم، بازنگ، لاذ، غروه، بافج ، کوزوک
را دارد.

آرگان: قوستان، داریان ، مهرویان ، جنابه ، سینیز ، بلاسابور ،
هندوان را دارد.

سیراف : جور ، میمند ، تابند ، سیمکان ، خیر ، خورستان ،
غندجان، کران، سمیران، زیرباز ، نجیرم، نابند، دون، سورا، رام،

1- متن: سوق الثلاثا. برای بازارهای هفتگی ع 1:406 دیده شود .

2- متن: سوق الاربعاء .

3- یاقوت 61:1.

4- شاید میراقیان و میراثیان که در ع 2:407 نیز خواهد آمد شکلی

نادرست از میراقیان باشد.

کشم را دارد.

دارا بجرود : طبستان، کردبان، کرم، یزدخواست را دارد.
رستاق: روستایی است که برك، ازبراه، سنان، جویم ابواحمد،
اصبهانات را دارد.

شیراز : بیضا، فسا، مص، کول، جور، کارزین، دشت بارین،
جم جو بک، جمکان، کورد، بجه، هزار آبک را دارد.

شهرستان : دریز، کازرون، خره، نوبندگان، کاریان، کندران،
توز، زمآ کراد، گنبد، خشت را دارد.

اصطخر: هرات، میبد، مائین، فهرج، حیره، سروستان، اسپانجان،
بوآن، شهر بابک، اورد، الرون، ده اشتران، خرمه، ترک نیشان، صاهه
را دارد.

بردسیر: ماهان، کوغون، زرند، جنزرود، کوه، بیان، قوای،
زاور، اناس، خوناب، غبیرا، کارستان را دارد.
خبیص : ناحیت آنجا است، شهرهایش : نشک، کشید، کوك،
کثروا است.

و از تک شهرهایش : جنزرود، فرزین، ناجت، خیر، مراقان،
سورقان، مغون، جیروقان است.

سیرجان : بیمند، شامات، واجب، بزورگک، خور، دشت برین،
کشستان را دارد.

نرماسیر: باهر، کرک، ربکان، نسا، دارجین را دارد.
بم : دارژین، طوشتان، اوارک، مهر کرد، رابن، مائین، رابین
را دارد.

جیروفت: بامس ، جکین ، منوقان ، درهفان، جوی، سلیمان کوه،
بارجان ، توہستان ، مغون ، جواون ، ولاشجرد ، روزکان ، درفانی
را دارد.

نجبورو: مشکہ ، کیج ، سری ، شهر، بربور، خواش، دمندان،
جالک، دزک، دشت عالی، تیز کبرتون ، راسک، بہ بند، قصرقند، اصفقہ،
فہل، فہرہ، قنلی، ارمابیل را دارد.

ویہند: قامہل ، کنبایہ ، سو بارہ اورہہ ، زہوہر ، برہیروا
را دارد.

قردار: قندابیل، بجشرد، جشردبکاتان، خوزی، رستا کهن، موردان،
روز، ماسکان، کھر کور، محالی * کیز کانان، سورہ، قصدار.

53

ملصورہ: دیبل ، زندرابع ، کدر، مایل، تنبلی، نیرون، قالی،
انری، بلری، مسواہی ، بہراج ، بانہ ، منجبری ، رور ، سو بارہ ،
کیناس، صیمور را دارد.

زیید: معقر، کدرہ، مہجم، مور ، عطنہ ، شرجہ، غلاقہ ، مخا،
جرب، لسعہ، شرمہ، عشیرہ، رنقہ، خصوف، ساعد، جردہ،
مصہ را دارد.

عثر: ناحیتی است وشہرہایش: بیش ، جرب ، حلی ، سرین
است .

صنعا: صعده ، نجران ، جرش ، عرف ، جبلان، جند ، ذمار ،
نسفان، بحصب، سحول، مذیخرہ، خولان را دارد.

مکه: منا، أمج، جُحْفَه، فُرْع، جَبَلَه، مَهايِع، حاذَه، طائف، بلده
را دارد.

يثرب: ناحيتی است که بدر، جار، ينبع، عَشِيرَه، حوراء، مروءه،
سُقيا، يزید، خيبر را دارد.

قُرْح: ناحيتی است که قصبه اش وادی القری، شهرهايش: حجر،
عونید، بدا يعقوب، ضبه، نَبْک است.

صحار: نزوه، سر، ضَنك، حَفيت، دبا، سلوت، جَلْفار، سمد،
لسيا، ملح را دارد.

مهره: ناحيتی است، شهرهايش: شحر... است.

احقاف: ناحيتی است که شهرش: حضر موت است.

سبا، يمامه: نیز دو ناحيت هستند.

احساء: زرقاء، سابون، أوال، عقير را دارد.

بصره: ابله، نهر دیر، مطارا، مدار، نهر زبان، بدران، بیان، نهر

امیر، نهر قدیم، عبادان، ابوخصيب، نهر دُبا، مطوَّعه، قندل، مَفْتَح،
جعفریه را دارد.

کوفه: حمام عمر، جامعین، سورا، نيل، فادسيه، عين تمر را دارد.

بغداد: بردان، نهر وان، کاره، دَسْكَرَه، طراستان، هارونيه،

جَلولا، باجسری، باقبه، بوهرز، کَلواذی، درزیجان، مدائن، أسبانبر،

گیل، سيب، دیرالعاقول، نهمانيه، جبل، عَبْرَتَا، بابل، قصر هبیره،

عماس، بهروی را دارد .

واسط : فم الصلح، نهر سابس، درمکان، باذبین، قراقبه، سیاده،

سکر، قرقوب، طیب، لهبان، بسامیه، اودسه را دارد.

بطایح : ناحیتی است و شهرش صلیق است، جامده هرار¹،

حدادیه، زبیدیه را نیز دارد.

حلوان: خانقین، زبوجان، مرج، شلاشان، جامد، حر، سیروان،

بند نیجان را دارد.

سامراء: کرخ، عکبر، دور، جامعین، بت، راذانان، قصر الجص،

جوی؛ ایوانا، بریقا، سندیه، راقفروبه، دمع، انبار، هیت، تکریت

سن را دارد.

موصل : نونوی (نینوا؟)، حدیثه، معلثای، حسنیه، تلعفر،

سنجار، جبال، بلد، اذرمه، برقعید، نصیبین، دارا، کفرتوئا، راس العین،

ثمانین را دارد.

آمد : میافارقین، تل فافان، حصن کیفا، الفار، حاذبه دارد.

رقه محترقه²: رافقه، خانوقه، حریش، تل محری، باجروان،

حصن مسلمة، ترعوز، حران، رهارا دارد .

جزیره ابن عمر: ناحیت آنست که: فیشابور، باعیناا، مغیثه، زوزان

1- هزاردر (لمبری 3، 1835، 5) در داستان جنگ زنگیان در جنوب.

2- ع 11، 141 و پانوش من بر آن دیده شود.

را دارد.

سروج: ناحیت دیگر آنست که کفرزاب، کفرسیرین را دارد.
فرات: ناحیت دیگر آنست که شهرش قرقیسیا: رجه، دالیه،
عانه، حدیثه را دارد.

خابور: ناحیت است و شهرش عربان: حصین، شمسینه،
میکسین، سُکیر العباس، خشیه، سکینه، تنانیر را دارد.
حلب: انطاکیه، بالس، سمبساط، دومعره، منبج، بیاس، تینات،
فسرین، سویدیّه را دارد.

حمص: سلمیه، تدمر، خناصره، کفرطاب، لادقیه، جبّله، جبیل،
انطرسوس، بلنیاس، حصن الخوابی، لجون، رقیه، جوسیّه، حماد،
شیزر، وادی بطنان را دارد.

دمشق: داریا، بانیا، صیدا، بیروت، عرقه، اطرابلس، زبدایی
را دارد.

بقاع: ناحیتی است که شهرش بعلک است که کامد، عر حموش
را دارد.

طبریه: بیسان، اذرعات، قدس، کابل، لجون، عکا، صور،
فراذبه را دارد.

رمله: بیت المقدس، بیت جبریل، غزه، عسقلان، یافه، ارسوف،
قیساریه، نابلس، اریحاء، عمان را دارد.

صفر: ویله، عینونا، مدین، تبوک، اذرح، ماب، معان را دارد.

فرما: بقاره، وراده، عریش، تیس، دمباط، شطا، دقو را دارد.

عباسیه : شبر و ازه، دمنور، سنهور، بنها، عسل، شطنوف، ملیج،
دمیره، بوره، دقهله، سنهور، برلس، سندفا را دارد، با هفت شهر که
به محله معروفند¹.

بلبیس : مشتول، فاقوس، جز جبر، صندفا²، بنها، عسل، دمیرا³،
طوخ⁴، طتثنا را دارد که دیر نطلی باشد.

اسکندریه : رشید، محله حفص، ذات الحمام برلس را دارد .
فسطاط : جزیره، جیزه، قاهره عزیزیه، عین شمس، بهنی⁵،
محله سندفا، دمنهور، حلوان، قلزم را دارد.

اسوان : قوص، أحمیم، بلینا، طحا، سمسطا، بو صیر، اشمونین،
أجمع را دارد، با ناحیت فیوم.

برقه : رماده، اطرا بلس، اجدابیه، سوس، صبره، قابس، غافق
را دارد.

بنرم : خالصه، اطرا بنش، مازر، عین المغظا، قلعة البلوط، جرجنت،
بیره، سرقوسه، لنتینی، قطنانیة، الیاج، فطرنوا، طبرمین، میقش،
مسینه، رمطه، دمنش، جاراس، قلعة القوارب، قلعة الصراط، قلعة ابي ثور،
بطلیه، ثرمه، بورقاد، قرلیون، قرینش، برطنیق، اخیاس، بلجة،

1 - نام آنها با اندک اختلاف درج 194 دیده می شود.

2 - المشترك 256، سندفا.

3 - یاقوت 2، 602.

4 - یاقوت 3، 556.

5 - المشترك: 72-73 و 256 بهنسا، بهنیا، بهستی.

برطنه را دارد.

56 **قیروان**¹: صبره، اسفاقس، مهدیه، سوسه، تونس، بنزرد، طبرقه،
مرسی الخرز، بونه، باجه، لربس، قرنه، مرنسیه، مس☆ بنجد، مرماجنه،
سبیه، فموزه، قفصه، قسطیلیه، نزاوه، لافس، اوذنه، قلانس، قبیشه،
رصفه، بنونش، لجم، جزیره ابی شریک، باغلی، سوق ابن خلف، دوفانه،
مسيلة، اشیر، سوق حمزه، جزیره بنی زغنايه، متیجه، تنس، دار سوق
ابراهیم، غزه، قلعه برجمه، باغر، یلل، جبل توجان، وهران، جاراوا،
ارز کول، ملیله، نکور، سبته، کلزاوه، جبل. زالاغ، اسفاقس، منستیر،
مرسی الحجامین، بنزرت، طبرقه، هیاجه، لربس، مرسی الحجر، جمونس،
صابون، طرس، قسطیلیه، نطفه، تقیوس، مدینه القصور، مسکیانه، باغلی،
دوفانه، عین العصافیر، دارملول، طبنه، مقره، تیجس، مدینه المهریین،
تامسنت، دکما، قصر الافریقی، رکوی، قسطنطینیه، میلی، جیجل،
تابریت، سطیف، وایکجا، مرسی الدجاج، اشیر را دارد.

ناهرت²: یممه، ناغلیسیه، قلعه ابن هرب، هزاره، جعبه، غدیر
الدروع، لمایه، منداس، سوق ابن حبله، مطماطه، جبل تجان، وهران،
شلف، طیر، غزه، سوق ابراهیم، رهبانه، بطحه، زلتونه، تمما،
یعود الخضراء، واریفن، تنس، قصر الفلوس، بحریه، سوق کری، منجصه،
اوزکی، تبرین، سوق ابن مبلول، وربا، تاوایت ابی مغول، تامزیت
تاوایت، لغوا و فکان را دارد.

1 و 2- با ع 217، و 218 مقایسه شود.

سجلنامه : درعه، تادنقوست، اثر، ایلا، ویلمیس، حصن ابن صالح،
النحاسین، حصن السودان، هلال امصلى، دار الامير، حصن برارة،
خیامات، تازروت را دارد.

فاس: بصره، زالول، جاحد، سوق الکتامی، ورغه، سبوا، صنهجه،
هواره، تیزا، مطماطه، کرنايه، سلا، مدینه بنی قریاس، مزحاحیه، ازیلا،
سبنا، بلد غمار، قلعه النصور، نکور، بلش، مر نيسه، تابریدا، صاع،
مدینه مکناسه، قلعه شمیت، مدائن برجن، اوزکی، تیونوا، مکسین، املیل،
املاه ابی الحسن، قسطینه، نفزاوه، نفاوس، بسکره، قبیشه را دارد.

ناحیت هایش: زاب، که شهرش مسیله است و شهرهای دیگرش:
مقره، طینه، بسکره، بادس، تهوذا، طولقا، جمیلا، بنطیوس، وادنه،
اشیر می باشد.

طنجه: که شهرهایش: ولبله، مدرکه، متروکه، زقور، غزه، غمیره،
حاجر، تاجر اجرا، بیضا، خضراء است.

طرفانه: اغمات، ویلا، وریکه، تندلی، ماسه، ازقور، غزه،
غمیره، حاجر، فنکور، خضراء² را دارد.

از شهرهای قابل ذکر قرطبه، طلیطله، لارده، تطیله، سرقسطه،
طرطوشه، بلنسیه، مرسیه، بجانه، مالقه، استجه، ریه، جیان³، شنتره،
غافق، ترجاله، قوریه، مارد، باجه، شنترین، اخشنبه اشبیلیه، سدونه،
جبل طارق، قرمونه، مورور، جزیره است. اگر من به اندلس رفته

1: 2- خرداده 5: 80-6 و این فقیه ع 80 (دخویه) تکرار شهرهای طنجه در

ع 221 دیده نمی شود.

3 اسخری ع: 18، 41، 44: 5

بودم، آنرا هم خوره‌بندی می‌کردم، زیرا که شهرها و بخشها بسیار دارد و مانند هیطل است بلکه پرمایه‌تر. از شهرهای اسلام نیز اندکی ماند که نیاوردم چون نمی‌شناختم. اندلس همانند طرف آفریقائی دریا است یا نزدیک بدانست. ابن‌خردادبه گوید: چهل شهر است، یعنی نامدارهایشان. ✨

17- اقلیم‌های جهان¹

بدانکه: هر کس در این دانش تألیف کرده است اقلیم‌ها را چهارده تا برشمرده که هفت تا آشکار و آباد و هفت تا ویرانه‌اند. از برخی ستاره‌شناسان شنیدم گفت: همه‌ی خلق در مغرب زندگی می‌کنند و در مشرق از شدت گرما کسی زیست نمی‌کند، و دیگری می‌گفت: این از شدت سرما است. می‌گویند: از باختر دور تا آبادانی ترکستان دور، ششصد فرسنگ راه راست می‌باشد بی‌پیچ و خم. این نیز از سخن نوبسندگان یاد شده در بالا است. من آنرا در اینجا از کتابهای ایشان و از منجمانی بزرگ که ملاقات کرده‌ام نقل می‌کنم، زیرا این علم در قیله‌شناسی و شناخت جای اقلیم‌ها نسبت به آن، مورد نیاز می‌باشد. من بسیار مردم را دیدم که در سوی قیله اختلاف و کشاکش دارند. اگر ایشان راه آنرا می‌شناختند اختلاف نمی‌داشتند و کار گذشتگان را فراموش

1- مؤلف مقدسی در اینجا به پیروی از هرسمان عدد چهارده را برای تقسیم جغرافیائی اقلیم‌ها 7 در خشکی و 7 زیر آب بهار برده است. در ص 14 وی تنها کشور اسلام را به چهارده اقلیم، 8 عربی بخش اول کتاب و 8 عجمی بخش دوم تقسیم نموده است و در ج 18-18، 402 به پیروی از ایرانیان در برابر هفت اقلیم طبیعی جهان از اقلیم هشتم معافزیک (شاید هورقلیا) یاد کرده است.

نمی کردند.

زمین همچون يك گوی است که درون فلك نهاده شده ، مانند زرده در میان تخم^۱. هوای پیرامون زمین آنرا از همه سو بطرف فلك می کشاند. و مانند خلق بر روی زمین از آنست که هوا چیزهای سبک را بسوی فلك می کشاند و زمین چیزهای سنگین را بسوی خود می کشد. زیرا که زمین مانند سنگ آهن ربا است^۲.

و این را به تراشکار مانند کرده اند، که چون گوی تو حالی را که يك گردو در میان دارد بچرخاندن گذارد، گردو در میان گوی بایستد.

زمین به دو نیمه بخش شده و میان آن دو، خط استوا است که از خاور به باختر کشیده است و این درازی (طول جغرافیائی) زمین است و بلندترین خط بر کره خاک است چنانکه منطقه البروج بزرگترین خط بر فلك است. پهنای زمین (عرض جغرافیائی) از قطب جنوب که سهیل به دور آن می چرخد تا قطب شمال است، که هفت برادران بدورش می چرخند. گردای زمین در خط استوا سیصد و شصت درجه و هر درجه بیست و پنج فرسنگ باشد، پس همه آن نه هزار فرسنگ باشد. میان خط استوا و هر يك از دو قطب نود درجه است، و پهنای آن به همان اندازه [360] درجه و نه هزار فرسنگ است. طول آبادانی زمین ششصد فرسنگ است]. آبادانی روی زمین از بیست و چهار درجه شمال خط استوا است، و باقی را آب فرا گرفته است. همه مردم در ربع شمالی زمین هستند و ربع جنوبی ویرانه است و نیمه دیگر که

58

1- خردادبه، 4، یا قوت 20:14.

2- یا قوت 12:17.

در زیر ما است از سکنه خالی است، و این دو چهارم که بیرون مانده. چنانکه گفتم به چهارده اقلیم بخش شده است.

1- یاقوت م 621 ه در پیش گفتار معجم البلدان 1: 25-21 نظریه دو به خشکی را در جنوب و شمال ثرة زمین و تقسیم آنها به چهارده اقلیم را به هر نسبت داده آنرا بی اعتبار شمرده است. مقدسی نیز در ج 6، 9 و 18، 387 به آن اشارت نموده گوید، من به پیروی از منجمان که جهان را به چهارده اقلیم تقسیم کرده اند کشور اسلام را به چهارده اقلیم تقسیم نمودم. او فهرست آنها را نیز در ج 9، 10 (= پ 14) آورده است.

یاقوت تنها ربع شمالی زمین را مسکون دانسته آنرا به هفت اقلیم بخش نموده و چهار تعریف اصطلاحی معنی اقلیم را چنین آورده است:

(الف) اصطلاح توده مردم که، اقلیم = منطقه است.

(ب) اصطلاح مردم اندلس که، اقلیم = روستا است.

(ج) اصطلاح ایران باستان که به پیروی از زردشت، جهان را به هفت

کشور = کسخر تقسیم نموده و به نام هفت ستاره سیار، به ترتیب جای آسمانی آنها نامیده اند: 1- کیوان با دو برج بزفاله و دلو، 2- هرمز (یا برجیس) با دو برج کمان و ماهی، 3- بهرام با دو برج بره و کژدم، 4- خرشاذ (مهر) با یک برج شهر، 5- ناهید با دو برج گاو و ترازو، 6- تیر با دو برج دو پیکر و خوسه، 7- ماه، با یک برج خرچنگ، ولی رومیان ترتیب آن را چنین می آوردند: 1- کیوان، 2- مهر، 3- تیر، 4- هرمز (برجیس)، 5- ناهید، 6- ماه، 7- مریخ. یادآور شوم که این ترتیب که یاقوت به نقل از حمزه اصفهانی و وریحان بیرونی به رومیان نسبت داده، نه بر این ترتیب آسمانی ستارگان است و نه بر این ترتیب هفته هندو ایرانی که، مهر = یکشنبه، ماه = دوشنبه، بهرام = سهشنبه، تیر = چهارشنبه، برجیس = پنجشنبه، ناهید = آدینه، کیوان = شنبه، می باشد (میزوی، مقاله جمعه و یکشنبه، کوه 63).

بقیه در صفحه بعد

اقلیم نخست¹: سی و هشت هزار و پانصد فرسنگ درازاویک هزار و نهصد و نود و پنج فرسنگ پهنا دارد. آغازش جاییست که سایه ایستاده در میان روزی که با شب برابر است، یک گام و نصف و عشر و سدس عشر گام باشد (2 و $\frac{37}{80}$ گام) و پایانش آنجا است که در همان هنگام، دو گام و سه پنجم گام باشد (2 و $\frac{3}{5}$ گام) و میان دو مرز آن در عرض (روز جنوبی تا شمالی) پیرامن سیصد و نود میل است. و میل چهار هزار ذراع است. میانه این اقلیم² نزدیک صنعاء و عدن و احقاف است. و مرزشمالی آن از سمت شام در تهامه نزدیک مکه است. پس شهرهایی بزرگ چون

مانده از صفحه پیشین

(د) اصطلاح منجمان که: با هشت خط طول جغرافیائی (شرقی-غربی) بختر مسکون کره زمین را مدرج کرده، فاصله میان آنها را هفت اقلیم نامیده اند. خط مرزشمالی اقلیم اول همان مرز جنوبی اقلیم دوم را می نمایاند، و مرزشمالی دوم مرز جنوبی سوم را و همچنین...

مرز جنوبی اقلیم اول فاصله 24 درجه شمال خط استوا در جایی است که در هنگام نیمه روز اول بهار و پائیز که روز با شب برابر است، سایه آدمی ایستاده یک گام و $\frac{37}{80}$ گام او باشد

ایشان نقطه عرض جغرافیائی هر یک از مرزها را، بجای تعیین با درجه عرض، با اندازه سایه قد آدمی در آن هنگام تعیین کرده اند.

- 1- نام فارسی این اقلیم کیوان است که در ایران و روم این اقلیم را به ستاره زحل نسبت داده و خانه آنرا دوبرج بزغاله و دلو می دانستند.
- 2- مرز جنوبی این اقلیم (یا قوت 10,29,1).

صنعا، عدن، حضرموت، نجران، جرش، جیشان، صعده، تباله، عمان، بحرین و پائین سودان تا مغرب و بخشی از هند، چین که پس از ساحل دریا است، و هر چه طرف شرق و غرب این سرزمین‌ها است در این اقلیم است.

اقلیم دوم¹: آغازش جائیست که سایه ایستاده در روزهای برابر شب همچنانکه گذشت در نیمه روز دو گام و سه پنجم (2 و $\frac{3}{5}$ گام) باشد. میان دو مرز آن سیصد و پنجاه میل مستقیم است. میانه آن نزدیک یثرب می باشد. مرز جنوبی آن پشت مکه و مرز شمالی آن نزدیک ثعلبیه است. پس مکه و ثعلبیه میان دو اقلیمند. شهرهای مهم این اقلیم: مکه، یثرب، ریده، فید² ثعلبیه، اسوان مصر تا مرز نوبه و منصوره، یمامه و گروهی از شهرهای سند و هند و هر آنچه در این خط باشد در خاور و باختر در آنست.

اقلیم سوم²: آغازش جائیست که سایه در نیمه روز، سه و نیم گام و یک عشر و سدس عشر (3 و $\frac{37}{80}$ گام) باشد و پایانش آنجا است که سایه ایستاده در آنجا، در نیمه روز چهار و نیم گام و ثلث عشر (4 و $\frac{18}{30}$ گام) است، و درازای روز در میان این اقلیم به چهارده ساعت می رسد. میانه این اقلیم نزدیک مدین شعیب است در سمت شام، و نزدیک واقصه است در سمت عراق. پهنای این اقلیم نزدیک سیصد میل و نیم مستقیم است.

1- نام فارسی بهش از اسلام اقلیم دوم هرمز است چه آنرا به مشتری نسبت دهند. و رومیان آنرا به خورشید منسوب دارند (یاقوت 1:30، 19).

2- نام فارسی اقلیم سوم بهرام است که ایرانیان آنرا به مریخ منسوب دارند. و رومیان آنرا به عطارد نسبت دهند (یاقوت 1:31، 22).

پس ثعلبیه و هرچه دو طرف شرقی و غربی آنست مرز جنوبی این اقلیم است، و بغداد و فارس و قندهار هند، و اردن و بیروت مرز پائین، سمت شامی آنست با هرچه در دوسوی خاور و باختر آنست، پس واقصه و هر آنچه در خاور و باخترش باشد میان دو اقلیم خواهند بود. شهرهای مهم این اقلیم: کوفه، بصره، واسط، مصر، اسکندریه، رمله، اردن، دمشق، عسقلان، زمین مقدس، قندهار، هند، کرانه‌های کرمان، سگستان، قیروان، کسکر، مداین و هرچه دوسوی خاور و باختر آنهاست، همه در این اقلیمند.

اقلیم چهارم¹: آغازش جائیست که سایه در هنگام یاد شده در

بالا، چهار گام و سه پنجم و ثلث خمس گام (4 و $\frac{10}{15}$ گام) باشد. و پهنای آن پیرامین دویست و شصت و اندمیل مستقیم است. میان آن نزدیک اقور، منبج، عرقه، سلمیه، قومس در سمت ری است، و طرف پائین آن به سمت عراق نزدیک بغداد و آنچه در دو سوی خاور و باختر آنست می‌باشد. مرز دیگر آن در سمت شام² نزدیک قالیقله، و کرانه طبرستان از اردبیل تا جرجان و هرچه در آن خط باشد است. شهرهای بنام آن نصیبین، دارا، رقه، قنسرین، حلب، حران، سمیساط، مرزهای شام، موصل، سامرا، حلوان، شهرزور، ماسبدان، دینور، نهاوند، همدان، اصفهان، مراغه، زنجان، قزوین، طوس، بلخ، و هرچه در دوسوی اینها باشد است.

1- نام فارسی اقلیم چهارم خرشاذ است چه آنرا به خورشید نسبت دهند.

و رومیانش به مشقری منسوب دانند (باقول: 1; 32; 21).

2- قالیقله (باقول: 1; 32; 10).

اقلیم پنجم¹: آغازش جائیست که سایه پنج گام و سه پنجم گام و سدس خمس گام (5 و $\frac{19}{30}$ گام) باشد و میان دوسوی شمال و جنوب آن پیرامن دویست² و سی میل مستقیم است. و میانه آن نزدیک تفریس از رحاب (قفقاز) و مرو از خراسان و گرگان و هر شهر که دوسوی آنهاست در خاور و باختر. مرز شمالی آن نزدیک دبیل است. شهرهای آن، قالی قلا، طبرستان، ملطیه، رومیه، دیلمان، گیلان، عموریه، سرخس، نسا، بیورد، کش، اندلس و نزدیک رومیه، انطالیه [انطاکیه] است.

اقلیم ششم³: آغازش جائیست که سایه شش⁴ گام و شش عشر و یک سدس عشر گام (8 و $\frac{37}{60}$) باشد و پایانش یک گام درست بیشتر است، و پهنایش پیرامن دویست و اندی میل مستقیم است. مرز پائین آن که در جنوب است همان مرز شمالی اقلیم پنجم⁵ یعنی در خط دبیل به خاور و باختر است. آخرین مرز شمالی آن نزدیک خوارزم از پشت آنجا، و اسپبجاب و ترکستان است. میانه آن نزدیک قسطنطنیه و آمل خراسان، و فرغانه باشد و آنچه هم خط آنست در خاور و باختر. و در آنست: سمرقند، بردعه، قَبَلَة، خزر، گیل، و اطراف اندلس شمالی، و طرف

1- نام فارسی اقلیم پنجم ناهید است، چه آنرا به زهره = ناهید نسبت دهند.

2- یکصد (یا قوت 1; 33; 4).

3- نام فارسی اقلیم ششم قیر است، چه به عطارد منسوبش دارند. ولی

دوهمان آنرا به قمر = ماه نسبت می دهند (یا قوت 1; 34; 13).

4- هفت (یا قوت) و گویا غلط جایی باشد.

5- کلمه اقلیم پنجم از عبارت یا قوت افتاده است و شاید غلط جایی باشد.

جنوبی صقلیبیان.

اقلیم هفتم¹: آغازش جایی است که سایه هفت و نیم گام و يك عشر و سدس عشر (7 و $\frac{37}{80}$) باشد چنانکه در [پایان] اقلیم ششم است، زیرا که آخر آن اول این است. و پایان آن از جنوب آخر طرف شمالی اقلیم پشت آنست که ششم باشد و این در طرف خوارزم و طراز بند² در خاور و باختر است. و پایان طرف شمال آن در منتهای سرزمین صقلیبیان و اطراف ترکستان خوارزم است. و میان آن در سرزمین لان خالی از شهر شناسائی شده می باشد³.

عبدالله بن عمر و گفته است: دنیا پانصد سال راه است، چهارصد سال از آن ویرانه است و یکصد سال از آن آبادی است که مسلمانان در يك سال آن جا گرفته اند. و از ابو جلد است که گفت: زمین بیست و چهار هزار فرسنگ است، سودان دوازده هزار از آنست، روم هشت هزار فرسنگ، فارس سه هزار و عربستان یک هزار فرسنگ است³.

18- نمای کشور اسلام

بدانکه: کشور اسلام، خدایش پاسداراد، سر راست نیست تادرازا و پهنایا چهار گوشه اش را بتوان معین کرد، بلکه شاخه شاخه است. کسی که خاور و باختر آن را بررسی کند و به شهرها در آید، و راهها را

1- نام فارسی اقلیم هفتم ماه است، چه به آنش منسوب می دارند. ولی

رومیان این اقلیم را به مر یخ نسبت دهند. (یا قوت 1; 35; 9).

2- طراز بنده (یا قوت 1; 34; 23) و شاید این درست تر باشد.

3- ابن فقیه، 4; 5 (دخویه) یا قوت 1; 10; 9.

بشناسد و اندازه اقلیمها را با فرسنگ بداند، این معنی را درك می کند. من در اینجا در راه توصیف و بیان آن برای مردم باهوش خواهم کوشید: خورشید در کرانه کشور مغرب، غروب می کند، مردم آنرا چنین بینند که در دریای محیط فرو می شود، و مردم شام آنرا می بینند که در دریای روم فرو می شود.

اقلیم مصر از دریای روم تا کشور نوبه دراز کشیده و از دریای قلزم (سرخ) تا مرزهای مغرب را بر گرفته است. کشور مغرب از مرزهای مصر تا دریای محیط همچون نواری است که از شمال به دریای روم و از جنوب به کشور سباهان چسبیده است.

اقلیم شام از مرزهای مصر بسوی شمال تا مرزهای روم می رسد و میان دریای ^۱ روم و بادیة عربستان است. این بادیه و بخشی از شام ^۱ به جزیره العرب ^۲ چسبیده است. دریای چین ^۳ گرد جزیره را از سرزمین مصر [و قلزم] تا آبادان [و عراق] ^۴ فرا گرفته است. سرزمین عراق به بادیة عربستان ^۵ و بخشی از جزیره العرب چسبیده است. مرزهای

1- برای شام، ن.ك؛ ع: 151.

2- برای این جزیره، ن.ك؛ ع: 87.

3- مقصود مقدسی از دریای چین، محیط هند است که شامل خلیج فارس و دریای سرخ هم می شود.

4- برای عراق، ن.ك؛ ع: 113.

5- این بادیه را در ع: 248 ببینید.

شمالی عراق به اقلیم افور¹ چسبیده که تا سرزمین روم کشیده است . فرات در آنجا به غرب می پیچد . در پشت فرات بادیه و بخشی از شام واقع است . اینها سرزمین عرب اند² .

خوزستان³ و جبال⁴ در مرز خاوری عراق هستند ، بخشی از جبال و اقلیم رحاب⁵ در مرز خاوری افور می باشند . فارس⁶ ، کرمان⁷ ، سند⁸ در يك رده به پشت خوزستانند . دریا در جنوب آنها و کوبر⁹ و

1- افور را در جع 136 می بینید .

2- چنانکه می بینیم مؤلف مقدسی ، عراق و شام و همه شمال آفریقا را سرزمین عرب شمرده است . و این می رساند که در مدت چهار قرن اول پس از یورش عرب اکثریت مردم منطقه سامی نشین غرب فرات و ساحل جنوب و شرق میدیترانه ، زبان خود را به سبب هم ریشگی با زبان حاکم عرب توانسته بودند به تازی برگردانند . ملت های سریانی ، عبری ، فینیقی و کلدی و آشور (آثور) و نبطی و بربر های شمال آفریقا ، همگی زبان خود را از دست داده و عرب شده بودند ، در صورتی که ملت های آریائی شرق دجله تا سند به سبب دوری ریشه زبان شان از عربی امکان عرب شدن نداشته اند و به همین سبب عجم خوانده می شدند . همین مقاومت طبیعی در زبان و نیز نگاهداری از اندیشه گنوسیزم و ایجاد گنوسیزم اسلامی موجب شد تا خلفای عرب از سده سوم به بعد به منظور سرکوب این مقاومت ایرانی ، ترکان آسیای مرکزی را به مهاجرت به سوی این سامان تشویق و از ایشان دعوتها کنند .

3- خوزستان را در جع 402 می بینیم .

4- ن.ك.ع 384 .

5- رحاب.ن.ك.ع 373 .

6- ن.ك.ع 420 .

7- ن.ك.ع 459 .

8- سند.ن.ك.ع 474 .

9- کوبر.ن.ك.ع 487 .

خراسان¹ در شمال آنها است. سند و خراسان از خاور به کشور کافران (هند) چسبیده، و رحاب [و اقور و شام] از سوی باختر و شمال با کشور روم هم مرز است. اقلیم دیلم² میان رحاب و جبال و کویر و خراسان قرار دارد.

چنین است کشور اسلام [در نقشی که کشیده ایم بنگر تا دریایی] برای کسی که از شرق به غرب آن رود پیچ و خم بسیار دارد. نبینی آنگاه که از دریای محیط (اطلس) بسوی مصر آبی راست خواهی آمد، سپس اندکی کج می روی و سپس در اقلیم عجم و خراسان بسوی شمال می آفتی! آیا نبینی که آفتاب در بخارا از راست بسوی اسپبجاب بر آید!

اندازه دوری آنچه یاد کردیم چنین است که: از دریای محیط (اطلس) تا قیروان صد و بیست مرحله است و از آن تا نیل شصت مرحله [یکصد و هشتاد روز] و از آن تا دجله پنجاه مرحله و از آن تا جیحون شصت مرحله و از آن تا تونکت پانزده روز، و از آن تا طراز پانزده روز راه است. و اگر به سوی فرغانه به پیچی، پس از جیحون تا اور کند سی مرحله است. و هر گاه به سوی کاشغر به پیچی چهل مرحله خواهد بود. و به راه دیگر: از کرانه های یمن تا بهره پنجاه روز است و از آنجا تا اصفهان صد و سی و هشت فرسنگ است و از آنجا تا نیشابور سی مرحله و تا جیحون بیست مرحله، سپس تا طراز سی مرحله است، و این به خط مستقیم است. و اقلیم های مصر و مغرب و شام را نادیده می گیریم.

پهنای این کشور گونا گونا گون است، زیرا اقلیم مغرب کم پهن است و همچنین مصر، و چون به شام برسیم گشاده و گشاده تر می شود [تا هبطل که

1- خراسان، ن. ک. ج. 293

2- دیلم، ن. ک. ج. 353.

در خاور دور از کاشغرتا دریای محیط نزدیک به ده ماه است و فرسنگهایش به دو هزار و ششصد می رسد [تا به پشت جیحون برسد که از آن تا سند پیرامن سه ماه است . اما ابوزید عرض را از ملتیه گرفته به جزیره و عراق و فارس و کرمان تا سرزمین منصوره می رساند، و اندازه مرحله ها را نداده است ، که تقریباً چهار ماه ده روز کم است، پس آنچه من گفتم روشن تر و استوارتر است که، از خاور دور در کاشغرتا سوس دور، نزدیک به ده ماه است.

در سال 232 آنچه از خراج و صدقات، غیر از حق حمایت و باجها، از همه کشور برای خلیفه می رسید، تخمین زد شده ، دو هزار و سیصد و بیست هزار و دویست و شصت چهار (2/320/284) دینار و نیم دینار بود. و چون خراج کشور روم را برای معتصم حساب کردند، پانصد و اندی قنطار بود، که کمتر از سه هزار هزار دینار باشد، پس به پادشاه روم نوشت که : خراج کمترین بخش کشور من که پست ترین بندگانم در آن می زیند بیش از خراج کشور تو است. ^{۱۱} [و گویا مقصود مصر بوده، اما مصر خراج ندارد، بلکه زمین را به کشاورزان می دهند تا بکارند، پس چون درو شد و خرمن کوبیده و انبار شد، نماینده سلطان بیاید و کرایه زمین را برگیرد و باقی را به ایشان واگذارد . عوام گویند : از روزگار یوسف چنین بوده است که مردم زمینهای خود را به او فروخته بودند. ولی این سخن بی پایه است و این قانون از روزگار عمر نهاده شده است. و سبب اختصاص مصر بدین قانون همانا رود نیل است که گاه آب می دهد و گاه نمی دهد و از زمین بی حاصل خراج نتوان گرفت، برخلاف شام و خراسان که زراعت از بارانست که همیشه هست و اگر

کسی بکشت تنبلی کرده است^۱.

درازی کشور همچنانکه گفتیم دو هزار و ششصد فرسنگ است. هر یکصد فرسنگ برابر یک میلیون و دویست هزار ذراع است. چه فرسنگ برابر دوازده هزار ذراع است و ذراع بیست و چهار^۲ انگشت، و انگشت شش دانه جو است که پهلو به پهلو چیده شده باشند، میل یک سوم فرسنگ باشد. و در برید اختلاف است. در بادیه و عراق آنرا دوازده میل می‌دانند و در شام و خراسان شش میل. زبیدی در خراسان بر هر دو فرسنگ یک کاروانسرا ساخته‌اند؟ که در آن ساز و برگ بریدیان است؟ و من این را [که شش میل باشد] پذیرفته‌ام^۳.

1- میان دو قلاب در متن نیست بلکه در حاشیه ص 64-65 ع، از نسخه C آورده شده است 32 سطر دیگر نیز در آنجا هست که چون با مقدمه کتاب مناسب‌تر می‌نمود به صفحه 11-13 منتقل گردید ص 13 با نوشت 1.

بخش یکم¹

شش اقلیم عربی

- | | |
|---------|---------------|
| 113-67 | جزیره عرب چ ع |
| 135-113 | عراق |
| 151-136 | افور |
| 192-151 | شام |
| 215-193 | مصر |
| 256-215 | منرب |

1- این صفحه عنوان و فهرست از ترجمان است نه مؤلف مقدسی.

جزیره عرب

67 از آن رو به جزیره عرب آغاز کردم که خانه خدا و مدینه پیغمبر در آنجا است و آئین اسلام از آن برآمد، خلیفگان راشد و یاران و انصار و مهاجران در آن زیستند. پرچمهای اسلام در آن افرشته شد و دین پایدار گشت. و نیز مشاعر اسلام؛ مناسک و میقاتها و قربانگاههای حج در آنجا است. و آنرا عشریه ایست که پیشوایان در دیوانها یاد کرده، مدرسان باید آنرا بدانند. سرزمینها از زیر آن بیرون کشیده شده¹، ابراهیم مردم را به سوی آن خوانده است. این سرزمین دارای مرزهای گسترده و خوره‌های بزرگ و فرمانداری‌های مهم است، نبینی که: حجاز، یمن، کشور سبا، احقاف، یمامه، اشجار، هجر، عمان، طائف، نجران، حنین، مخلاف، حجر صالح، دیار عاد و ثمود (قرآن 3، 69-5)

1- زمین در روز 25 ذی قعدة از زیر خانه کعبه بیرون کشیده شده است. و از این روی این روز در میان مسلمانان به روز دحوالارض معروف است و آنرا روز تولد عیسی مسیح نیز می‌دانند. میرداماد (م 1040) فصلی از کتاب خود اذیة ایام را بدان اختصاص داده است. جالب توجه است که تولد مسیح نزد مسیحیان بجای 25 ذی قعدة در 25 دسامبر دیده می‌شود و این روزیست که میترائیستهای باستان آنرا روز تولد خورشید می‌دانسته‌اند (ذریعه 25، 302-303).

بئر معطله و قصر مشید (قرآن 45:22) جای ارم ذات العمداد (قرآن 7:89) و اصحاب اُحدود (قرآن 4:85) حبس شداد، قبر هود، دیار کنده، جبل طئی، خانه‌های فارهین در وادی، جبل سینا، مدین شعیب (قرآن 7:84) چشمه‌های موسی (قرآن 2:60) همگی در آنجا است. گسترده‌ترین اقلیم‌ها است [پس از مغرب] که بهترین خاکها و محترم‌ترین و شریف‌ترین شهرها در آن است، صنعا که سرآمد شهرها است، عدن که بارها به سوی آن بسته می‌شود، مخالفی که زیبایی اسلام در آن است، یمن بزرگ و حجاز [و خزانه مشرقین، صحار که بهر حال واجب‌التقدیم است] در آنجامی باشد.

هر گاه کسی بگوید: چرا یمن و خاودان و مغرب¹ هر يك را دو بخش کردی؟ گفته می‌شود: یمن را پیغمبر چنین کرد، که میقات احرامش در دو جا نهاد [ریرا که میقات مردم یمن را یلملم و میقات مردم نجد را قرن معین کرده‌اند. و چون میقات مردم صنعا که جزو یمن است همان میقات نجدیان در قرن است، پس برای دو بخش (جنوبی و شمالی) یمن دو میقات نهاده شده است و این در کتاب و سنت نیز دلیل دارد²].

خراسان را نیز ابوزید [فارسی]³ دو سرزمین دانسته [هیطل را جدا از آن شمرده است] و او از پیشوایان این دانش [و فقه] می‌باشد

68

1- دو بخش یمن در ج:ع:69 = پ:102، دو بخش خاودان در ج:ع:260 و دو بخش

مغرب در ج:ع:215 دیده می‌شود.

2- بخاری 387:1 (دخویه).

3- متن، ابوزید است، واژه فلامی نسخه بدل C می‌باشد که دخویه در

پانوشت آورده، پس شاید مطلب را مقدسی از استخری فارسی گرفته باشد که او را ابوزید بلخی گرفته است.

بویژه درباره اقلیمی که میهن او است، پس ابرادی بر من نتواند بود که آنرا دوبخش کرده‌ام. اگر گفته شود: اکنون که تو او را پیشوا ساختی پس چرا با وی خلاف کرده خراسان [و هیطل] را يك اقلیم خواندی؟ گوئیم دو پاسخ داریم؛ یکی آنکه: نخواستیم کشور سامانیان را دو پار. سازیم و ایشان به پادشاهان خراسان معروفند با اینکه دارالملک ایشان در هیطل می‌باشد. دوم آنکه: ابو عبدالله جیهانی که او نیز در این دانش پیشوا است، خراسان را دوبخش نکرده است، پس روش ما از يك سو موافق آن دو و از يك سو با آنها دگرگون است.

[C] : ابن خردادبه و ابن فقیه نیز که خود از پیشوایان این دانش هستند هیچکدام خاددان را دو اقلیم ندانسته‌اند، پس من گفته فارسی¹ در دو سو بودن این اقلیم را به دو بخش بودن معنی کردم و گفته دیگران را بريك اقلیم بودن خراسان صریح شمردم. نبینی که چون از پیغمبر دو حدیث بیاید که در یکی گوید: دستهایش را تا بنا گوش بالا برد، و در دیگری گوید: دستهایش را تا شانه‌هایش بالا برد، فقیهان جمع میان آن دو را بهتر شمرند؟ اگر معترضی بگوید: روش تو با همه ناسازگار است، می‌گویم: مخالفت من با غلط‌های ایشان است. اگر سخنان ایشان همگی درست بود که من نیازی به بردن رنج این تالیف نداشتم، ولی من ندیدم که ایشان بر الممالک و الممالک و اشکال و عجایب جهان و علم نجوم چیزی بیفزایند. اقلیم مغرب را نیز من بر قیاس سرزمین خاوران تقسیم کرده‌ام، زیرا که هر يك از آنها در يك سر خط طول (جغرافیائی)

1- در اینجا نیز مانند پانوش پشین واژه فارسی تعبیر نسخه C است و شاید همان استخری را خواسته که از ابو زید بلخی گرفته است.

اسلام قرار گرفته و چراغ راه جهان هستند [. و این نقشه جزیره العرب است.

فہرست وارہ

من این اقلیم را بہ چہار خورہ بزرگ و چہار ناحیت تقسیم کردہ ام ؛
خورہ ہا: حجاز، یمن، عمان، ہجر ہستند ، ناحیتہا: احقاف، اشجار،
یمامہ ^۱ قرح می باشند.

69

حجاز : قصبہ آن مکہ است ، و از شہرہایش ؛ یثرب، ینبع، قرح ،
خیبر، مروہ، حوراء، جدہ، طائف، جار، سقیہ [یزید]، عونید، جحفہ،
عشیرہ مادر شہر ہستند و کوچک تر از آنہا: بدر، خلیص، امج، حجر،
بدایعقوب، سوارقیہ، فرع، سرۃ¹، جبلة مہایع، حاذہ می باشد. [بدانکہ
من نخست جای شہر را در خورہ معین می نمایم مگر استثناء کہ برخی
را نسبت بہ ارزش آنہا مرتب می کنم چنانکہ در بارہ حجاز کردم. و نقشہ،
جای آنرا برای شما روش می کند].

یمن : در دو بخش است. آنچه در کرانہ دریا است پائین (جنوبی) تر
است و تہامہ نام دارد [شن زار است و محصولش خز می باشد] و قصبہ
آن زبید است. و از شہرہایش معقر ، کدرہ² ، مور ، عطنہ ، شرحہ،

1- استخری، فرع، سائرہ (ع: 22، 3، 24، 6) ، حوقل خو: 28 .

2- یاقوت 16، 244، 4 و 21، 202، 3 .

دویمه، حَمَضَه ، غَلَّافَه، مَخَا، كَمَرَان¹، حَرْدَه¹، لَسَعَه²، شَرْمَه ، عَشْبِرَه ،
رَنَقَه، خَصُوف³، مَاعَد، مَهْجَم، و جز آنها می باشد.

ایبن ؛ ناحیتی است ، شهرهایش : عَدَن، لَهْج است.

ناحیت عَثْر ؛ شهرهایش : بَیْش ، حَلّی ، سَرِّین ، و ناحیت

سروات است.

بخش کوهستانی؛ سردسیر است و نجد [الیمن] خوانده می شود
[خوش هوا و ارزان بها و پر میوه تر از تهامه است] و قصبه آن صنعا
است، از شهرهایش صعده، نجران، جُرش، عُرْف، جبلان، جند، ذمار،
نسفان، یحصب، سُحُول، مذیخره، خولان [و جز آن] است.

احقاف ناحیتی است [که در آن جا جشن زارچیزی ندیدم چنانکه
خدا گوید: آن باد بر هر چه گذرد، آنرا می پوساند (قرآن 42:51)] تنها
شهر آن حضرموت است [که در میان شنها است].

مهره: ناحیتی است که شهر آن شحر⁴ است [و چند شهر در کرانه
دریا و پشت آن دارد که نامهایشان را فراموش کرده ام].

سبا: ناحیتی است، [که در پیرامنش چند دهکده منبردار هست و
قصبه ای آباد دارد].

عمان: قصبه آن صُعاد است. و شهرهایش : نزوه، سر، ضَنَك

1- یاقوت 8،1036،4 و ابوالفداء ع،91،01،پ،7،125.

2- ع،3،53-5،پ76.

3- یاقوت 21،97،2 و 8،450،2-9، بمقوی . بلدان ع 318 ، 320
پ97-98.

4- ع،11،53،پ77.

71 حَفِيت، دَبَا، سَلُوت، جَلْفَار، سَمَد، لَسِيَا، مَلَح¹ است.

هَجْر: [و آن بحرین است] قصبه آن احسا، و شهرهایش: سابون [سابور]²، زرقاء، أوال، عقير است و ناحیتش یمامه است. بیشتر شهرهای این جزیره کوچک هستند ولی بر آئین شهرهایند [و شهر نامیده می شوند].

بر گردیم به توصیف شهرهای خوره‌ها و بگذریم از آنچه بی فایده است [و به ام‌القری آغاز کنیم].

گزارش:

مکه: پایتخت این سرزمین است که پیرامن کعبه در میان دره ساخته شده است، و مانند آنرا من در سه‌جا دیده‌ام: عمان در شام، استخر در فارس؛ دیه حمراء در خراسان. ع

ساختمانهایش از سنگ سیاه و سفید نرم و بالای آن از آجر ساخته شده³ بالکنها چند طبقه با چوب ساج [زیبا] دارد. هوایش در تابستان گرم است ولی شبهائی خوش دارد، خدا هزینه گرم کردن را از عهده ایشان برداشته است. پائین تر از مسجد حرام را مَسْفَلَه = پائین شهر نامند و بالاتر از آن را مَعْلَاة = بالا شهر گویند، و گشادی مسجد به پهنای دره است و مسجد در دوسوم شهر از سوی مسفله جا دارد. و کعبه در

1- میح (دمشقی . نخبة‌الدهر - مهن : 7، 218، 16، 269) و ادیسی (دخویه).

2- یاقوت 15، 6، 3.

3- یاقوت 21-18، 6، 25، 4.

72 میان مسجد است و کمی دراز است¹. در کعبه رو به خاور از روی زمین به اندازه يك آدم بلند است و دو لنگه دارد، که با ورق‌های نقره [و مرنده] پوشیده شده است و زران‌دود می‌باشد. درازی مسجد سیصد و هفتاد² ذراع و پهنایش سیصد و پانزده ذراع است، درازی کعبه بیست و چهار ذراع و يك و جب، در بیست و سه ذراع و يك و جب است، دور حجر بیست و پنج ذراع، و دور طواف یکصد و هفت ذراع و بلندی آن به آسمان بیست و هفت ذراع است.

حجر همچون در گاهی به سوی شام (شمال) است و ناودان سقف کعبه بدان می‌ریزد² مانند خرمنی است که دیواره و زمینش با سنگ رخام فرش شده باشد، بلندی آن يك کمر است و آنرا حطیم = موج شکن نامند. و طواف حاجیان از پشت آنست و نماز به سوی آن جایز نباشد. اگر کسی گوید: هر گاه باید طواف بر دور آن گذرد پس نماز هم باید به سویش مجاز باشد! گوئیم: این گفته نامفهوم است و بایستی از دوسویش پرهیز شود.

حجر الاسود در پهلوئی خاوری کعبه نزدیک درگاه خانه، بر گوشه آن همچون سر آدمی جا دارد، برای بوسیدن آن باید اندکی سر را فرود آورد.

گنبد چاه زمزم برابر این درگاه است و طواف میان این دو انجام

1- یاقوت 16،279،4، چهار گوش است.

2- أزرقي. اخبار مکه 3،204 (دخویه).

می گیرد. پشت آن قبةالشراب است، و در آن حوضی است که در قدیم در آن سویق و شکر به مردم می دادند.

مقام؛ روبروی همین پهلوی [خاوری] است که در گاه در آنست و از زمزم به خانه نزدیک تر است، و در روزهای موسم حج درون طواف می باشد. و صندوقی¹ آهنین بزرگ بر آن است که پایه اش در زمین و بیش از يك آدم بلندی دارد و دارای پوشش است. مقام را در موسم حج برداشته به درون خانه می نهند و چون باز گردانند صندوقی چوبین بر آن نهند که دری دارد و هنگام نماز باز می شود و پیش نماز در پایان نماز دست بدان می مالد و سپس² در رامی بندد، و درون آن جای دو پای ابراهیم و ارونه دیده می شود سیاه و بزرگتر از حجر [الاسود] است. طوافگاه با شن و باقی مسجد با سنگریزه فرش شده است. دور صحن مسجد سه رواق ساخته شده با ستونهایی از رخام که خلیفه مهدی عباسی آنها را از اسکندریه براه دریا به جده [و از آنجا با چرخ به مکه] آورد و [امروز] دیوار رواقها با فسیف ساپوشیده است³. برای نصب آنها کارگرانی از شام و مصر آورده بودند که نام ایشان بر آنها ثبت است. این مسجد نوزده دروازه دارد: در بنی شیبه، در پیغمبر، در بنی هاشم، در روغن کشها، در بزازان، در دقاقان³، در بنی مخزوم، در صفا، در زقاق شطوی، در خرما فروشان، در خانه وزیر، در جیاد، در حزوره، در ابراهیم⁴، در

73

1- ازرقی 279 (دخویه).

2- فلزات گرانبھائی را که پس از فتوحات عرب برای آنجا آوردند یا قوت

در 525، 4-526 آورده است. برای «فسا فسا» حج 158 پانوشت منزوی دیده شود.

3- ابن جبیر 14، 104 و ابن بطوطه ع 323، 1 (دخویه) ب، 127-128.

4- که منسوب به ابراهیم خوزی ایرانی می باشد (ابن بطوطه ب، 128: 10).

بنی سهم؛ در بنی جمع، در عجله، در نَدوه، در بشارت، مشرق و جنوب آن بازارها است و در مغرب آن خانه‌های مصریان است. سعی میان صفا و مروه در بازار شرقی است. دویدن از قرنة المسجد تا باب بنی هاشم انجام می‌گیرد. آنجا مبله‌هایی سبز [از دو سو] نهاده شده است. پشت این دو بازار، دو بازار دیگر هست تا پایان بالا شهر که به یکدیگر راه دارند. کسی که از عراق بیاید و در بنی شیبه را بخواهد، باید به سوی راست رود، و از بازار داس‌الردم برود، نه از بازار سوق‌الملیل. و کسی که از مصر بیاید، چون به جراحیه رسد از همان بیرون شهر بسوی چپ رود تا ثنیه سپسر به گورستان سرازیر شود تا دروازهٔ عراقیان. و از سه سو بدان وارد می‌شوند: درهای منا بسوی عراق که دو در هستند، سپس در عمره [که مصریان از آن در آیند] سپس در یمین‌نهادر پائین شهر است. همگی این درها با آهن پوشانیده شده‌اند. شهر بارودار است، کوه ابوقبیس بر مسجد مساط است و از راه تپه صفا با پلکان از آن بالای روند. طوافگاه بامیله‌های مسین و چوبهائی که قندیلها بدان آویخته‌اند احاطه شده است، بالای آنها شمعهایی برای شاهان مصر و یمن و شاد صاحب غرجستان نهاده می‌شود. در مکه سه استخر آب هست که با کاریزی که زبیده از بستان بنی عامر [با هزینهٔ بسیار] کنده بود پر می‌شوند. ایشان چاه‌های شیرین نیز دارند. [بیشتر] مستغلات ایشان خانه است. ابوبکر بن عبدان شیرازی برایم گفت: علی بن حسین بن معدان از محمد بن سلیمان لوین مصیصی از ابواحوص، از أشعث بن سلیم از اسود بن یزید روایت کرد که عایشه¹ گفت: از پیغمبر پرسیدم آیا حجر

1- یاقوت 18، 283، 4-24 و بخاری 2، 401، 1 (دخویه).

از خانه کعبه است؟ گفت: آری! گفتم پس چرا آنرا درون خانه نهادند؟
گفت: پول قبیله‌ات کم آمد! گفتم: چرا در گاه خانه‌را بالانهاده‌اند؟
گفت: قبیله‌ات چنین کردند، تا هر کس را بخواهند راه دهند و هر کس
را نخواهند راه ندهند! اگر نه قبیله تو تازه مسلمان بودند، و می‌ترسم
چرا کین دل شوند، می‌اندیشیدم که حجر را به درون خانه اندازم و در گاهش
را پائین بیاورم! گویند: عبدالله زبیر ده تن از پیران یاران را نزد عایشه
برد تا این حدیث شنیدند، سپس دستورات کعبه را ویران کردند، ولی
مردم گرد آمده مخالفت کردند و اواصرار ورزید، پس مردم از ترس نزول
عذاب تا يك فرسنگ از مکه دور شدند و برایشان گران آمد، سپس
چون خبری نشد کعبه را مطابق آنچه عایشه گفته بود ساخت و مردم
باز گشتند. پس چون حجاج مکه را محاصره کرده ابن‌زبیر در کعبه
بست نشست، حجاج دستورات منجنيق بر ابوقیسی نهادند و گفت بخشی
را که بدعت افزوده این مرد است بکوبید، پس جای حطیم را* کوبیدند
و ابن‌زبیر را بیرون آورده بدار کشیدند. و دیوار خانه را بحال
نخست باز گردانید و سنگهای زیادی را گرفته، در غربی را بدان بست
و باقی را در کنار خانه بچید. تا گم نشود. من از برخی پیران
قیروان شنیدم که گفت: منصور بحج رفت و مسجد الحرام را كوچك و
ناهنجار دید که احترامش ندارند و عربها با شتر و خرچین خود طواف
می‌کنند، پس ناخرسند شد و خواست تا خانه‌های پیرامن آنرا خریده
درون مسجد اندازد و آنرا بزرگ سازد و گچ‌کاری کند، پس صاحبان
آنها را گرد کرد و مال بسیار برایشان عرضه کرد، ایشان از فروش

خودداری کرده همسایگی خانه خدا را ترجیح می دادند، پس چون نه خواست آنها را غصب کند در مانده شده سه روز از خانه بیرون نیامد، پس گفتگو در مردم افتاد، ابوحنیفه در آن سال به حج آمده بود و هنوز گمنام می زیست و کسی از فقاهت وی آگاه نبود، پس به اردو گاه خلیفه در ابطح رفت و احوال امیر مؤمنان پرسید که چرا بیرون نیاید؟ مردم داستان را برایش گفتند، گفت: خیلی ساده است، هر گاه او را ببینم مشکل را حل می کنم، خبر به [خلیفه] دادند پس وی را احضار کرد. و چون راه حل را پرسید ابوحنیفه گفت. امیر ایشان را احضار کند و پرسد: آیا کعبه پس از شما آمد، یا شما پس از کعبه؟ اگر بگویند کعبه از پس ما آمده است، دروغ گفته اند. چونکه زمین از زیر کعبه بیرون کشیده شده است¹، و اگر گفتند که ما پس از او آمده ایم بگوئید: زائران کعبه بسیار شده اند و جا برایشان تنگ است، پس کعبه به پیرامن خود مستحق تر از شما است آنها را خالی کنید، چون جمع آمدند، از ایشان پرسید، پس نماینده مردم که مردی هاشمی بود پاسخ داد: ما پس از کعبه آمده ایم، خلیفه گفت: حریم کعبه را بدو باز پس دهید! زائرانش افزون شده اند و کعبه نیازمند جا است! ایشان بی جواب مانده به فروش [و گرفتن بها] تن دادند. این داستان یکی از دو روایت را تقویت می کند که از ابوحنیفه در باره کراهت فروش خانه های مکه و اجاره دادن آنها آمده است، مگر با تاویل! ✨

منا: شهر یست در بک فرسنگی مکه و درون مرز حرم است. در ازایش

78

دومیل در روزهای موسم حج آباد است و در باقی سال جز از نگاهبانان

1- داستان بیرون کشیدن زمین از زیر کعبه در ص 99 ها نوشت دیده شود.

خالی می ماند. ابوالحسن کرخی برای دفاع از نظر ابوحنیفه در جایز بودن جمعه گزاری در منا چنین استدلال می کرد که منا و مکه همچون يك شهر هستند. پس چون ابوبکر جصاص به حج شد و دوری میان آن دو شهر را دید این دلیل را ضعیف دانسته گفت: مناشهری از شهرهای اسلام است که گاهی پر جمعیت و گاه کم جمعیت می باشد، خالی بودن، آن را از شهر بودن نمی اندازد، قاضی ابوالحسین قزوینی نیز بر این دلیل تکیه می کند، وی روزی از من پرسید: چند تن از مردم در میان سال در آنجا ساکنند؟ گفتم: بیست یا سی تن! کمتر اردو گاه هست که زنی نگاهبان در آن نباشد، گفت: پس ابوبکر درست به نو آموخته است، پس چون فقیه ابو حامد بغولنی [بغوی خ.ل.] را در نیشابور دیدم و داستان را برایش گفتم، گفت ابوالحسن دلیل را درست بیان نکرده است، نبینی خدا می گوید: جای قربانی بیت عتیق (= کعبه) است (قرآن 22، 33) و نیز گوید: کفاره آن هدیی است به کعبه رسیده (قرآن 5: 95) و ما می دانیم که جای قربانی منا است¹. و کمتر شهر اسلامی هست که مردم آن خیمه و خر گاهی در منا نداشته باشند. در آغاز منا از طرف مکه عقبه است که جمره آنرا، در روز عید و در سومین روز آن، سنگسار کنند، و جمره نخستین نزدیک مسجد خیف و جمره دوم میانه آن دو جا دارد. خود منا دو دره است که کوچه ها دارد، و مسجد آن در خیابان دست راست است، و مسجد کبش نزدیک عقبه است. چاهها و کارگاهها و قیصریهها و دکانهای خوش ساخت دارد که با سنگ و چوب ساج، در میان دو کوهی

1- یا قوت 4: 643: 10.

بنا شده که مشرف بر آنند.

مزدلفه : در يك فرسنگی منا است، يك نمازخانه و سقاخانه و

آتشگاه (مناره)¹ و چند بر که نزدیک کوه \star ثبیر دارد. عربها می گفتند :

77

ای ثبیر روشنائی ده! تا ما هجوم کنیم². آنرا به ختلاف جمع و مشعر الحرام

نیز نامند. [و از سمت منا تا وادی محسر کشیده شده است].

عرفه : دیهی است با کشتزارهای سبز هندوانه و خربزه . اهل

مکه را در آن خانه ها هست که روز عرفه را در آنجا می گذرانند. موقف

حاجیان در صدارس آن در نزدیک کوه متلاط³ است در آنجا سقاخانه ها

و حوضچه و قنات پر آب هست . تیری ساخته شده که پیشنهاد برای

دعا پشت آن بایستد و مردم گرد او بر تپه های نزدیک : لاطیه و مصلی بر

کرانه دره عرنه در مرز عرفه گرد آیند و توقف در دره جایز نیست، و

هر کس پیش از غروب آفتاب بیرون آید، يك قربانی بر او واجب شود.

در مرزهای عرفه نشانه های سفید هست، و در نمازگاه منبری از آجر

ساخته شده و در پشت آن استخر آب است . و مازمین⁴ پیش از آن است

بفاصله دو میل و آن مرز حرم باشد.

بطن محسر: دره ایست میان منا و مزدلفه که مرز مزدلفه بشمار است.

1- آتشگاه یا نور گاه فارسی مناره است که گلدسته نیز خوانده می شود و در اینجا

معنی آتشکده مقدس زردشتی ندارد .

2- متن، اشرق ثبیرا کما نغیرا

3- متلاطی (یا قوت 18,646,3).

4- تثنیه مازم تنکه دره ایست که میان عرفات و مشعر است (یا قوت

21,991,4).

تنعیم : جائی است کہ در آن چند مسجد [مریم] پیرامن مسجد عایشہ هست [کہ عایشہ برای عمرہ از آن احرام بست. و یک فرسنگ پشت آن مسجد علی است کہ شیعیان حرم از آنجا احرام بندند] و چند سقاخانہ نیز بر سر راہ مدینہ هست ، مردم مکہ برای عمرہ از آنجا احرام بندند.

مرزهای حرم : گرداگرد حرم را علم‌های سفید نھادہ اند . این نشانہ‌ها برای باختر در تنعیم در سه میلی است و برای عراق در نہ میلی باشد و برای راہ یمن در ہفت میلی و برای طائف در یازدہ [بیست] میلی و از راہ جادہ در دہ میلی می‌باشد.

ذوالحلیفہ : دیہی نزدیک یثرب است کہ مسجدی آباد دارد و نزدیش چند چاہ هست اما در آنجا کسی نیست .

جحفہ : شہریست آباد کہ فرزندان جعفر در آن هستند و دژی با دو در دارد و چند چاہ در آنست و در دو میلی آن یک چشمہ و بر کہ بزرگ آب هست. گاہ نیز کمبود آب دارد شہرتب خبز^{*} می‌باشد. شافع بن محمد برایم حدیث کرد کہ : علی بن رجا از ابو عتبہ از محمد بن یوسف از سفیان ، از ہشام بن عروہ از پدرش از عائشہ نقل کردہ کہ گفت: پیغمبر دعای کرد: خدا یا مدینہ را برای ما محبوب بدار چنانکہ مکہ را محبوب داشتی بلکہ بیشتر، و تب آنجا را بہ جحفہ انداز!

قون [المنازل] شہری کوچک است در پشت طائف بر راہ صنعا. ہلملم: منزلیست آباد بر سر راہ زبید.

ذات عرق : دیہی در دو منزلی است خشک و عبوس و دارای

1- بیست میلی (یا قوت 2: 245، 17-19) و ظاہراً غلط چاپی یا قوت باشد.

چاه‌هایی که آبشان نزدیک است.

میقات‌های حج: ابراهیم بن عبدالله اصفهانی یمن خبر داد که: محمد بن اسحاق سراج از قتیبة بن سعید از لیث بن سعد از نافع مولای ابن عمر از عبدالله بن عمر نقل آورد که: کسی در مسجد برخاست و گفت: ای رسول خدا دستور می‌دهی از کجابه تهلیل آغاز کنیم؟ پیغمبر گفت: مردم مدینه از ذوالحلیفه¹ و مردم شام از جحفه و مردم نجد از قرن پس ابن عمر گفت: می‌گویند پیغمبر گفته است: مردم یمن از یلملم و در حدیث¹ دیگر آمده است که: مردم عراق از ذات‌عرق آغاز به تهلیل کنند. ذیب نیز میقات مردم غرب کوهی در دریا است روبروی جحفه. شقان میقات دریائی اهل یمن است که جائی است روبروی یلملم. عیداب شهریست روبروی جدّه که هر کس از آن سوی آید از آنجا احرام بندد.

اینها میقات‌های جهان‌پس‌هر کس بسوی مکه از آنها بگذرد و سپس باز گردد، باید دید اگر تلبیه [لبیک گفتن] را انجام داده است، قربان کردن از او ساقط است و برخی گویند ساقط نمی‌شود، و برخی گویند: ساقط است هر چند تلبیه نیز نکرده باشد. هیچ آدمی که از برون بیاید حق ندارد از میقات بگذرد مگر با حالت احرام بسته، هر چند آن میقاتگاه مخصوص میهن او نباشد، چنانکه يك تن اهل شام از میقات ذی‌الحلیفه¹ بگذرد که میقات حج اهل مکه نیز همانست، و جمرانه: که در يك مرحله‌ای مکه است، مردم برای عمره بدانجا رفته از آنجا احرام

1- یاقوت 2: 324: 17-21.

2- بخاری 1: 387-388 (دخویه).

می پوشند.

79

اعمال حج: اینها ایند جاہای * مناسک حج پس همه آنچه انجام می دهند سه فریضه و شش واجب و پنج سنت می باشد. فرضها: احرام بستن، ماندن در عرفه طواف زیارت، است، واجب هایش از میقات بودن احرام، دویدن میان صفا و مروه، بیرون شدن از عرفات پس از مغرب است.

سنتها: طواف قدوم، خیزرفتن در سه شوط طواف، دویدن در سعی میان دو علامت، بیرون شدن از مزدلفه پیش از طلوع آفتاب، ماندن در منا در روزهای تشریق. برخی می گویند: سعی نیز فرض است، و برخی طواف قدوم آمدن را نیز واجب شمرند و طواف صدور [بازگشت] را مستحب دانند.

اکنون باز گردیم به شناخت شهرهای این خوره و ناحیتهایش به ترتیب:

طائف: شهر یست کوچک با هوای خنک شامی (شمالی) و آب سرد. بیشتر میوه های مکه از آنجا است، انار، مویز و انگور خوب و میوه های گوارا دارد. بر پشته کوه غزوان جا دارد، گاهی نیز آبش یخ می بندد، یا بیشتر آنجا دریاغخانه است هر گاه گرم پادشاهان مکه را خسته کند بدان جا می روند.

جده: شهر یست بر دریا، و نامش از آن مشتق¹ می باشد. آبادان است و باره دارد، مردمش بازرگان و مرفه هستند، بندر مکه و بارانداز

1- متن، جده مدینه علی البحر و منه اشتق اسمها. ولی آنچه در باره اشتقاق

نام جده در کتابها آمده، افسانه هبوط حوا در آنجا است که جده بشر است.

یمن و مصر است. دارای مسجدی گرانمایه [در بازار] می باشد، ولی آبرا از راه دور می آورند. با آنکه آب انبواها بسیار دارد از آب در تنگنا هستند. فارسها در آنجا بسیار شده اند و کاخهای شگفت انگیز دارند، کوچه هایش راسته و زیبا است ولی گرم است.

آمَج: کوچک است و پنج دژ در آن هست که دو تا از سنگ و سه تا با گل ساخته شده اند. مسجد جامع آن در بالای راه است، خَلِیص بدان چسبیده که يك آب انبار و کاربز و خرما و کشتزار و سبزه دارد. سُوَارِقِیَه: دژهای بسیار و باغها و کشتزار و چارپایان فراوان دارد. فُرْع و سَیْرَه: دو دژ هستند که هر کدام يك مسجد جمعه دارد. جَبَلَه: بزرگ است تجارتخانه ها دارد، بیرون آن دژی استوار به نام مُهْد¹ هست*

مهایع: مانند جبله بر دره های سایه است.

08

حاده: شهری زیبا از آن بکریان است، چند دژ بزرگ، يك جامع پهناور دارد. [دیه ابوبکر خلیفه اول بوده است].

یثرب: شهر پیامبر است، و من آنرا به سبب شهرهای متهم پیرامنش و حومه ای که دارد، ناحیت خواندم. کمتر از نیم مکه است، بیشتر آن را باغها، نخلستانها، دیه ها فرا گرفته است، اندکی کشتزار و آبی گوارا دارد. نزدیک دروازه شهر آب انبارهایی گود ساخته شده که آب کاریزها [که هر يك از دیگری گوارا تر است] بدانها ریزد، پس با پلکان به پائین آنها می رسند. عمر خطاب کاریزی را به در مسجد رسانید، که اکنون

1- باقوت 2:21,324.

ویران شده است. [عین النبی نزدیک باب الخندق می باشد] بازارهای پیرامن مسجد روشن و شکوهمند هستند. بیشتر مردم از فرزندان حسین بن علی (ع) می باشند. ساختمانها گلین، زمین نمکدار است. مردمش اندکند، مسجد را در دوسوم شهر سمت بقیع الفرقد به الگوی مسجد دمشق ساخته اند ولی بزرگ نیست. این مسجد و مسجد دمشق را ولید عبدالملک ساخت و بنی عباس بر آن افزودند. پیغمبر گفته است: اگر این مسجد را تا به صفا هم دراز کنند باز هم مسجد من است. نخستین کس که برای مسجد افزود عمر بود، که از ستونهایی که امروز مقصوره اند، تادیوار سمت قبله راوی بر آن افزود، سپس عثمان سمت قبله را تا جای امروزین گسترش داد، سپس ولید بر آن افزود، نه برای خدا بلکه چون خانه حسن بن حسن بن علی در آنجامی بود، و در آن به مسجد باز می شد و هنگام برگزاری نماز از آن بیرون می آمد. پس آنرا با سنگ نقاشی شده و فسافسا¹ ساخت، و عمر عبدالعزیز مأمور ساختمان بود. پس چون به ویران کردن محراب رسید، پیران مهاجر و انصار را بخواند و بگفت: در ساختمان قبله خودتان حاضر باشید، مبادا* بگوئید: عمر قبله را تغییر داد. پس افزوده و لید از مشرق تا مغرب شش ستون² می بود، بر چهار گوشه ای که قبر در آن است چهارده ستون به سوی شام (شمالی) افزود، که ده ستون در حیاط و چهار ستون زیر سقفها می بود. سپس چون مهدی خلیفه بسال 160 به حج رفت یکصد ذراع با ده ستون به طرف شام، در آن بیفزود، پس درازای آن امروز یکصد و پنجاه و چهار ذراع و پهنایش یکصد و شصت و سه ذراع و درازای صحن یکصد و شصت و پنج ذراع و پهنایش یکصد و شصت

81

2- سهودی: 138 (دخوبه).

1- ن. ك، جع 158.

و پنج ذراع است. گویند: ولید به پادشاه روم نامه نوشت که مامی خواهیم مسجد پیامبر خود را بسازیم از کار گر و فسافس به من کمک کنید! پس او چند پشته بار¹ و بیست و اند کارگر که ده تن در میان ایشان یکصد و هشتاد هزار دینار ارزش داشتند. پس چون مسجد را برای ایشان خالی کردند یکی از ایشان گفت: بر گور پیامبر ایشان بشاشم² پس چون شلوار را باز کرد در همان حالت بجای خود خشک شد!

در باره ترتیب قبرهای پیغمبر و دو یار او اختلاف هست، یک روایت می گوید: پشت سر پیغمبر، ابوبکر و پشت سر او عمر است. در روایت مالک بن انس: پیغمبر در باختر خانه است و جلو او باز است، پشت پیغمبر نیز ابوبکر است و پس از جای باز عمر است. این جای باز نزد عمر عبدالعزیز یاد شد و او خود را شایسته آن جا ندانست، می گویند عیسی در آنجا دفن خواهد شد. ابوبکر محمد بن علی فقیه ساوه برای من حدیث کرد که محمد بن هلال شاشی از محمد بن اسحاق، از یونس از محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك³ از عمرو بن عثمان از قاسم [بن محمد بن ابی بکر] نقل کرد که: بر عایشه وارد شدم و گفتم: مادرا قبر پیغمبر و دو یارش را بما نشان ده! او سه قبر بمن نشان داد، که نه بلند بود و نه به زمین چسبیده بود، بر زمین سرخ فام پست پهن شده بودند، گور پیغمبر را دیدم که در پیش است و ابوبکر بالای سر او⁴ طوری بود که دو پایش روی دوشانه پیغمبر بود و سر عمر نزد دو پای پیغمبر [و در

82

1- سهودی: 139 (دخویه).

2- داستان شامهدن در اخبار المدینه، این نجار ص 102 طور دیگر آمده.

است.

3- سهودی: 150 (دخویه) و این سعد 10:149.A3.

برخی کتابها خواندم که جای پهلوی پیغمبر خالی است و پشت پیغمبر ابوبکر است، و پس از جای خالی عمر است، و در آخر زمان عیسی در آن جای خالی دفن خواهد شد [منبر نیز در میان سرپوشیده قرار گرفته، رویه منبر پیغمبر گلکاری است و در کنار یک تیر سرخ رنگ است که میان منبر و قبر جا دارد. در جایی خواندم که معاویه دستور داد تا منبر را مانند منبرهای دیگر به نزدیک محراب ببرند، پس چون بکار آغازیدند مدینه به لرزه در آمد و آذرخش آسمانی نمایان شد، پس گفت: رهائش کنید و دستور داد تا بر روی آن منبر سه پله، منبری با پنج پله بساختند. این مسجد بیست در دارد، و شهر مدینه پر در است و خود چهار دروازه دارد: دروازه بقیع دروازه ثنیه دروازه جبین¹، دروازه خندق. خندق به سمت مکه و دارای دژ و باره است. بقیع و در خاور شهر است و خاکش نمک دارد. گور ابراهیم پسر پیغمبر و حسن و گروهی از یاران در آنجا است، گور عثمان نیز در ته بقیع است.²

قبا: دیهی در دو میلی در طرف چپ راه مکه است و در آن ساختمانهای بسیار از سنگ است. مسجد تقوی² نیز در آنجا است که صحنی بزرگ سنگچین شده و آثارها³ و آبی گوارا دارد. مسجد خرا² نیز آنجا است که عوام در ویرانی آن هی کوشند.

احد: کوهی است در سه میلی، که در دامنه آن قبر حمزه در مسجدی

1- سهودی 186، 13.

2- برای داستان تأسیس مسجد خرا در برابر مسجد تقوی تفسیر آیت

قرآن 107، 9-108 و یاقوت 4، 23-24 سهودی 195 دیده شود.

3- متن: آثارات. در یاقوت، آبار (چاهها) آمده است.

است و جلو آن يك چاه است و پس از آن صحنی است که در آن قبرهای شهیدان است، در کمر کوه نیز جایی هست که پیغمبر در آن پنهان شد. و این نزدیکترین کوه به مدینه است.

عقیق: دیهی آباد در دو میلی راه مکه است که سلطان در آن فرود می آید. آب گوارا دارد. میان دو سنگستان مدینه حرمی همچون حرم مکه هست¹.

83 بدر: شهری ☆ کوچک در راه مدینه به سوی کرانه است. خرماي خوب دارد عين النبي = چشمه پیغمبر در آنجا است جنگ معروف بدر در آن جا رخ داد ، مسجدهائی دارد که شاهان مصر آنرا ساخته اند.

جار: در کرانه دریا است از سه سو دیوار دارد . چهارمین سوی آن به دریا باز است. خانه های بلند و بازاری آبادان دارد . انبار مدینه و شهر کهایش بشمار می رود. آب آن جا از بدر برده می شود و خورا کشان از مصر. جامع آن صحن ندارد.

عُشيرة: کوچک و جلو ینبع در کرانه دریا است. نخلستانی دارد و خان آنجایی مانند است.

ینبع: بزرگ و پر آب و دارای بارهئی استوار است. آباد و پر نخل تر از یثرب است. دژی استوار و بازاری گرم دارد [مانند آن در شهرهای حجاز نیست بیشتر بازاریان مدینه در موسم از آنجا بند] دو دروازه دارد که جامع نزد یکی از آنها است . اکثریت مردمش از بنی الحسن هستند.

راس العين: در دوازده میلی جا دارد.

مروة: شهری بارودار، پر نخلستان، خوش خرما است. آبشان از کاریزی پر آب است خندق و دروازه های آهنین دارد . مرکز مقل

و بُردی است، تابستانی گرم دارد. بیشتر مردمش از بنی جعفرند.

حوراء : بندر خیبر است، دژ و ربضی آباد و بازاری نیز سمت

دریا دارد.

خیبر : شهری محصن همچون مروه است. جامعی خوب دارد،

دری که امیر المؤمنین آنرا از جابر کند در آنجا است. این جاو مروه و

حوراء شهر کهای خیبر هستند.

قُرح : ناحیتی است که وادی القری خوانده می شود [شامی و

حجازی است] در حجاز امروز پس از مکه شهری مهمتر و آبادتر ،

پر جمعیت تر، بابازرگانانی سرمایه دار از آن نیست. بارهئی استوار دارد

که بر سر آن دژی است [که سه درویک خندق دارد]^{*} دیه ها و نخلستانها

پیرامن آنست. خرما ی ارزان، نان خوب، آب فراوان، خانه های زیبا و

بازارهای گرم دارد. خندق و سه دروازه آهنین بر آن دارد. جامع آن

در کوچها است در محراب آن استخوانی [از گوسفندی] هست که گویند:

به پیغمبر گفته بوده است: مرا بخود، که ذرا گین هستم¹!. شهری شامی ،

مصری ، عراقی ، حجازی است ، ولی آب ایشان سنگین ، خرما ایشان

متوسط [و از دست قرمطیان خسته اند] گرمابه ایشان بیرون شهر است،

بیشتر مردم یهودی اند.

حجر: کوچک و دارای بارو با چاهها، کشتزارها است. مسجدی

نیکو و نزدیک بالای تپه همچون يك صُفه دارد که در سنگ کنده شده

1- متن: لانا کلنی فانا مسموم.

است. خانه‌ها و آثار شگفت‌انگیز ثمود¹ در آنجا است.

سقیای یزید: بهترین شهرهای این ناحیت است از قرح تا بدینجا نخلستانها و باغهای [زیبا و خرم] بهم پیوسته است. جامع آن در بیرون شهر است.

بدا یعقوب: بر راه مصر است آبادی و جمعیت دارد.

عونید: در کرانه قرح، آبادان و مرکز عسل است، بندری نیکو دارد.

زبید²: قصبه تهامه است و یکی از دو مادر شهر آنست، زیرا که جایگاه شاهان یمن است، شهری معتبر و خوش ساخت، و به بغداد یمن شناخته شده است. اندک ظرافتی دارند. بازار گانان، دانشمندان، بزرگان، و ادیبان دارد، هر کس بدان در آید سود برد، برای ساکنانش مبارک است. چاه‌هایشان شیرین، گرمابه‌هایشان پاکیزه. باره‌ئی از گل با چهار دروازه دارد: دروازه غلافه، دروازه عدن دروازه هشام، دروازه شبارق [که به سوی شبارق می‌رود، که دیهی در دره زبید است]³. پیرامین آن دیه‌ها و کشتزارها است. از مکه آبادتر بزرگتر و مجهزتر است. بیشتر ساختمانها از آجر و خانه‌ها گشاده و نیکو است. جامع از بازار دور است زمینش صاف، زیر منبر باز است تا صف بدانجا کشیده شود. ابن زیاد، کاریزی برایش کشیده است شهری⁴ زیبا است و در یمن بی‌مانند است، ولی بازارهایش تنگ و نرخ‌ها گران و میوه اندک است، بیشتر خوراکی‌شان ذرت و گاورس است.

85

1- قرآن 9، 89.

2- برای جنک زبید، ن. ک، ج 142.

3- تاریخ یمن خزرجی: 81 (دخویه).

مَعْقَرٌ : در کنار راه عدن است . و همچنین است عِبْرَةٌ ، عَادَةٌ ، مَفْتَقٌ که همگی کوچکند .

عدن: شهری بزرگ پر جمعیت، آباد، مستحکم، سبک است. دالان چین و درگاه یمن و انبار مغرب و مرکز بازار گانی آنهاست، کاخهای بسیار دارد، برکتش به هر کس که بدان در آید می رسد . بر ساکنانش ثروت می بارد . مسجدهایش زیبا ، زندگی مردم مرفه ، اخلاقشان پاکیزه ، نعمتش آشکار است . پیغمبر بازار منا و عدن را مبارک باد گفته است . نقشه عدن همچون زاغه گوسفندان افتاده، دورادورش کوه است تا به دریا می رسد و یک زبانہ از دریا به پشت کوه می پیچد¹ پس نمی توان به درون شهر شد مگر پس از آنکه از آن زبانہ بگذرند و به کوه برسند و از راهی شگفت انگیز که در سنگ کنده شده و دری آهنین بر آن نهاده شده بگذرند. ایشان دیواری نیز در سمت دریا از یک کوه تا کوه دیگر کشیده و در آن پنج در نهاده اند. جامع شهر از بازارها بدور است، چاههای شور آب و چند آب انبار دارند، گویند در گذشته زندان شداد پسر عاد بوده است ولی اکنون شهری خشک و بد منظره است، نه کشت دارد، نه شیرده ، نه درخت ، نه میوه نه آب و نه چراگاه، ولی آتش سوزی بسیار است [آدمی شب را ثروتمند می خسبد و بامداد بی نوا بر می خیزد] جامع آن نامنظم، کشاکشهایشان وحشیانه، گرمابه هایشان بد است. آب [و گندم] را از یک منزل راه می آورند.

ابین : از عدن کهن تر است و عدن بدان منسوب است، و گندم و میوه ها و سبزیها را از آنجا می برند . زیرا که دیه ها و کشتزارها

1- یا قوت 3: 8:68.

بسیار دارد.

مندم: [مندب] آبادی است بر کرانه دریا و همچنین است لهج. کشتیها در آن جا به گردباد گرفتار می شوند.

مخا: شهری آباد از آن زبید است که روغن بسیار دارد. آب ایشان

86 از چشمه‌ای بیرون شهر است، جامع نزدیک آن[☆] بر کرانه دریا است.

غلافقه: درگاه زبید بشمار است. جامعی بر لب دریا دارد. من کسانی را دیدم که برای این شهر احترام می نهند و در آن می مانند. آبادان و پر جمعیت است نخلستان، و نارگیلستان و چاه‌های شیرین دارد، ولی و باخیز و کشنده بیگانگان است.

شرجه، حرده، عطنه: شهرهایی بر کرانه‌اند و انبارهای ذرت عدن و جده [حمضه] در آنجا است و از آنجا می برند. شهر از خشت است، آب را برای ایشان از دور می آورند. جامعهایشان بر کرانه‌اند.

عثر: ناحیتی معتبر است. سلطانی جداگانه دارد. شهرهایش زیبايند، عثر شهری بزرگ و نیکو و نامور است، قصبه آن ناحیت و درگاه صنعاء و صعده بشمار می رود. بازاری آباد و جامعی زیبا دارد. آب را از راه دور می آورند. گرمابه ایشان کثیف است¹.

بیش: خوش آب و هوایتر از آنها است. سلطان همیشه در آنجا منزل دارد و خانه‌اش نزدیک جامع است.

1- حوقل ع 200، پ 2، 3، خزرجی 79: امیر سلیمان بن طرف امیر عشر بود و سرزمین او هفت روز در دو روز راه است، از شرجه تا حلی خراج آن نیز سالانه پانصد هزار دینار عثری است (دخویه: ع 104) باقوت همین را از عماره نقل کرده است (3: 21,615).

جریب: شهر موز است، مرفه‌ترین شهر این ناحیت و به نظر من بهترین آنها است.

حَلّی: شهری بندری است، آبادان و مرفه و دارای همه گونه مرافق است.

سَرین: شهری کوچک و دارای دژ است. جامع آن نزدیک دروازه می باشد. یک کارگاه است. در گاه سردات بشمار می رود.

سروات: مرکز حبوبات و خرما می بد است و عسل فراوان دارد [که بیشتر به حجاز برده می شود چه در مرز آنست] نمی دانم اینها شهر هستند یا دیه زیرا من به آنها در نیامدم.

صنعا: قصبه نجد یمن است، سابقاً از زبید بزرگتر و آبادتر بوده، نام از آن او بوده است و امروز در مانده شده است، ولی در آنجا پیرانی هستند که من در همه یمن مانند ایشان در قیافه و خرد ندیده‌ام. شهری مرفه، پرمیوه ارزان است، نان خوب و بازرگانی سودمند دارد. بزرگتر از زبید است، از خوشی آب و هوایش می پرس که شگفت‌انگیز است، سازگار و بهبودی بخش است [اکنون که سبک شده باز هم خوش بنا و بازارش گشاده است. ساختمانهایش به کوفه ماند، همه از آجر است. شهر ارزانی و میوه و نان خوب است، جامعی زیبا در یک سمت دارد، با پیرانی پاکیزه، در جهان به از آن هوا ندیدم].

صَعْدَه¹: از صنعا* کوچکتر و آبادان در جبال است. در آن ظرفهایی از پوست و فرشهای زیبا و چرم نیکو می سازند. شهر علویان و اقطاع ایشانست.

جُرش¹: شهری میانه حال با نخلستان است در حالی که یمن کم نخل می باشد.

نَجْران: مانند جرش است و هر دو از صعدہ کمترند، و هرچرم که می بینی از این شهرهای [سه گانه] است.

سبأ²: شهری در پشت اینها (معاقر و حمیری) است. آبادان است ولی کم در آمد است.

1 - ابوالفدا، پ، 130-131.

2- سبا به همه سرزمین جنوب عربستان نیز گفته شود که بر ساحل محیط

هند است. این سرزمین در دوسده پیشین و پسین یورش عرب مرکز ارتباط بازرگانی و فکری هند و ایران با آفریقا می بوده و مدتها در اشغال ایران قرار داشت و به مرکز اندیشه های هند و ایرانی بدل شده بود. توحید اشراقی و پان تهئیزم هندی از این سرزمین در جزیره العرب پخش می گردید و با توحید عددی توراتی مردم شمال در کشاکش می بود تا آنکه اندیشه های ترکیبی و دور که در آن میان پدید آمد. سریانیان و دیگر ملت های سامی شمال شبه جزیره عرب، کسانی را که دارای اندیشه هند و ایرانی بودند بر سبا می نامیدند. این کلمه پس از یورش عرب به این سبا و سبائی ترجمه شد. داستان هایی که نمودار دادوستد و همکاری دو تمدن و فرهنگ خداشناسی هندی یمنی با یهودی فلسطینی و پیدایش فرهنگ دور که اسلام است به صورت ازدواج پادشاه یهود با ملکه سبا که مهر پرست بود در قرآن 27، 20، 44 آمده است و سوره 34 قرآن نیز بنام سبا می باشد. و به صورت عهدنامه ای میان عرب های شمال و عرب های جنوب با میانجی گری علی (ع) در نهج البلاغه 2: 74 نیز دیده می شود. قهرمانان برخی از داستان های عرفانی این سبنا و سهروردی نیز مردانی از یمن (سبا) هستند که به مغرب می روند و رسالت گنوسزم را تبلیغ می کنند. بانوشت 4 ص 128 نیز دیده شود.

مرکز دوم برای دادوستد و آمیزش عقاید سامی با اندیشه هند و ایرانی بین النهرین بوده که در عنوان سرزمین اقود خواهد آمد.

معافر: شهری گسترده با کشتزارها و دیه‌های سودمند است.

حَمَیری¹: شهر قحطان در میان زبید و صنعاء است، دیهای بسیار

و هوای بد و باخیز دارد. برای بازرگانان سودمند است.

حضر موت: قصبهٔ أحقاف است که در میان شنزار دور از کرانه

افتاده، آباد و پرجمعیت است، مردمش به دانش و کار تمایل دارند ولی

آزمند هستند و سیه چرده.

شحر: شهری لب دریا و مرکز صید ماهی‌های بزرگ است که

به عمان و عدن و اطراف یمن و سپس به بصره فرستاده می‌شود. درختهای

کندر با صمغ آن در آنجا هست.

ارم: جای ارم ذات‌العماد (قرآن 7:89) در دو فرسنگی لحج بوده

و اثری از آن نمانده است. در زمینی صاف افتاده [کاخ و دژ آن] از دور

برق می‌زند ولی چون نزدیک شوی هیچ نیست. آب عدن از اینجا

تأمین می‌شود.*

سخن: شهر قریشیان است که به ایشان بنوسامه گویند، شنیدم که

چهار هزار کمان بدست هستند.

شقره: آبادی خثعمیان است². نخلستان و دیه‌هایی پیرامن آنست.

یمن: بدانکه یمن جایی بزرگست، من یکسال در آنجا بوده و

به این شهرها که یاد کردم در آمده‌ام، و بسیاری از آن را فراموش کردم

و اکنون برخی از آنها را از گفتهٔ آشنایان می‌آورم و آمار روستاهایش

را یاد می‌کنم گرچه همه را ندیده باشم. روستاهای این سرزمین به‌عنوان

1- حمیر. یا قوت 341، 2.

2- همدانی: 5، 119 بنوقحافه (دخویه).

مخلاف شناخته می‌شوند. سپس وضع جزیره العرب را با نقشه و توضیحی می‌آورم که هر کس بتواند بفهمد.

فهرست مخلافهای یمن:

مخلاف صنعا، خشب، رُحابه، مَرمل، مخلاف بَوْن، مخلاف خَبوان، سمت راست صنعا: مخلافهای شا کر، وادعه، یام، اَرْحَب. و از سوی طائف؛ مخلاف نجران، تربه، هَجیره، کُثبه، جَرش، سَرَاة [مکه را چند مخلاف است و آنها دژها هستند، برخی که در نجداند: طائف، نجران، قرن المنازل، عقیق، عکاظ، لیمه، تربه، بیشه¹، کیشه، جرش، و از دژهایش در تهامه: ضنکان، سرین، سقیه است] سَرَاة² نیز مخلاف تهامه است با ضنکان، عَشم، بیشه³، عَک [مخلاف نجران نیز مخلافی است در تهامه].
 و مخلاف حرْذَه، مخلاف هَمْدان، مخلاف جَوْف همدان، مخلاف جَوْف مُرَاد⁴، مخلاف شَنوَة، صدی⁵، جَعْفی مخلاف الجسره⁶،

1- خردادبه 11,133.

2- خردادبه 12:133، یا قوت 15,66,3-20.

3- بیش (خردادبه 14,133).

4- جوف همدان (خردادبه 7,137) و جوف از سرزمین مراد است (یا قوت 11,158,2 و 22,365,2).

5- خردادبه 8,137.

6- خردادبه 8,137 و یا قوت 18,82,2.

مخلاف المشرق ، بوشان غدَر¹ ، مخلاف أعلا وأنعم² و المصنعتین و
 بنی غطیف، و قرية مَارب³ و مخلاف حضر موت ، مخلاف خولان ،
 رداع⁴ ، مخلاف أُحور ، مخلاف حقل⁵ و ذمار، مخلاف ابن عامر⁶ ،
 ثات ، رداع⁷ ، مخلاف دثینه⁸ ، مخلاف السرو⁹ ، مخلاف رعیسن ،
 نَسفان ، کحلان، مخلاف ضنکان¹⁰ ذبَحان¹¹ ، مخلاف نافع ، مصحی¹¹،
 مخلاف حَجْر ، بَدْر ، أَخَلَه ، الصَّهیب، مخلاف الثَّجَه¹² و المَزْرَع¹³

90

1- خردادبه، 9:137 و یاقوت 14:776,3.

2- خردادبه، 9:137 و یاقوت، 11:316,1.

3- خردادبه 1:138 و یاقوت: 4:382-383.

4- خردادبه 9:138 رداع همان مخلاف «خولان» است (یاقوت 2:772،
 20) در خولان آتشکده ای بود آتش پرستان یمن را (یاقوت 2:499:16) و نیز:
 رداع و وسات دو شهر فارس نشین در یمن است (یاقوت 2:772:6). نیز رداع
 و ثات از مخلافهای یمن است (یاقوت 4:436:12). «صحار» چنانکه خواهد آمد
 ص 11:92 در دست فارسها بوده است. پانوش شماره 22 نیز دیده شود.

5- خردادبه 10:138، یاقوت 2:299:11.

6- بنی عامر (خردادبه 10:138-11، یعقوبی. بلدان پ، 97، یاقوت
 11:748:1).

7- خردادبه 11:138، همدانی 8:93 (دخویه) ن.ک: پانوش 7.

8- خردادبه: همانجا، یاقوت 2:550، یعقوبی بلدان ع 3:319 پ، 97.

9- خردادبه: همانجا، یاقوت 3:76:7.

10- خردادبه 3:139، همدانی 67 (دخویه) دیحان (یاقوت 3:66:8).

11- خردادبه: همانجا.

12- خردادبه 4:139، یاقوت 10:920:1.

13- یعقوبی بلدان 3:318 پ: 97، خردادبه ، همانجا مزدراع (یاقوت

4:519:12 و مرصداالاطلاع).

مخلاف ذی مکارم¹ و أمملوک²، مخلاف سلف و الأدم³، مخلاف
 نجلان⁴ و نهب⁵، مخلاف الجند، مخلاف السکاسک و از سوی
 معافر⁶، مخلاف⁷ زیادی، مخلاف معافر، مخلاف بنی مجید⁷، مخلاف
 91 رُکب، مخلاف سقف⁸، مخلاف مذیخرة، مخلاف حمل و شرعب،
 مخلاف عنه و عنابه⁹.

از سو دیگر؛ مخلاف و حاظه، مخلاف سفلی بحصب¹⁰، مخلاف
 قفاعة¹¹ و وزیره و حجر¹²، مخلاف زبید. و روبروی آن است کرانه

- 1- ذی مکارب (خردادبه 5,139).
- 2- یاقوت 2:438,4 امولول (یاقوت 5,365:1 خردادبه 5,139).
- 3- خردادبه 10,139، یاقوت 20,169,1.
- 4- خردادبه 10,139 همدانی 3,68 (دخویه) نجلان (یاقوت 8,468,4).
- 5- یاقوت 851:4 نهم (یعقوبی بلدان 4:318 پ 97).
- 6- خردادبه 11:140 یاقوت نوید: مردم در مخلاف معافر دین قرمطی
 دارند و محمد بن ابان بن میمون بن جریر ایشان را در شمار از نسل احرار = آزادگان
 ایرانیان مهاجر خوانده است (یاقوت 5:435,4 و 8). پانوش 4 ص 128 و پانوش
 2 ص 125 نیز دیده شود.
- 7- ابن خردادبه 11:140، یعقوبی 1:319 و 4:320 پ 97 و یاقوت 7,1036:4
 نجید. (یاقوت 1, 14,699 و 15:748).
- 8- صلب (ابن خردادبه 12,140).
- 9- عنه: عنابه و رجیع و مخلاف السحول و بنی صعب (ابن خردادبه
 2:141).
- 10- یاقوت 4:435 و 4,1012 + مخلاف علوی بحصب (ابن خردادبه 4:141).
- 11- یعقوبی 1:318، 7:320 پ 98,97 و ابن خردادبه 4,141.
- 12- یعقوبی 1:318 پ 98,97 و ابن خردادبه.

غلافه و کرانه مندب¹ ، مخلاف رمع ، مخلاف مقری² ، مخلاف
ألهان، مخلاف جبلان، مخلاف ذی جره³ ، مخلاف مہتم⁴ ، مخلاف
الیم .

و از سوی پشت صنعا؛ مخلاف خولان⁵، مخلاف میسار ع⁶ ،
مخلاف حرازان و هوزن⁷ ، مخلاف الأخر وج، مخلاف مجنح، مخلاف
حضور⁸، مخلاف ماجن⁹، مخلاف واضع المعمل ، مخلاف العصبه¹⁰،
مخلاف خنّاص¹¹ و ملحان حکم و جازان و مرسی الشرجه¹²، مخلاف

92

1- خردادبه 5:141.

2- یاقوت 5:437:4 و 13 یعقوبی 2:319 بر 97:مقرا.

3- یاقوت 22:437:4 و همدانی 20:80 (دخویه) + ومخلاف الحقلین و
مخلاف العرف و الاخروت (خردادبه 8:141-9).

4- یاقوت 2:436:4 میثم.

5- آشکده، پرستشگاه مردم یمن در آنجا بود (یاقوت 16:499:2 و
22:237:4) برای تأثیر گنوسیرم هند یا ایرانی از یمن به دیگر سرزمین های
جزیره العرب ن.ک ص 125 ش 2 و ص 128 ش 4 و ص 129 ش 6 و ص 131 ش 4.

6- مهساع خردادبه 6:142. (یاقوت 4:702:4).

7- یاقوت 10:437:4.

8- یاقوت 15:437:4.

9- خردادبه: مازن و حملان و فیه مدینه ضهر و مخلاف شاگرد و شبامو

بیت اقیان و المصانع یسکنها آل ذی حول (خردادبه 8:142).

10- الصعد (خردادبه 7:143).

11- خناس (یاقوت 3:473:2) خناس (ابن خردادبه 7:143).

12- خردادبه 8:143.

حَجُور¹، مَخْلَاف قُدْم که به محاذات دیه مَهَجَرَه است، مَخْلَاف حَیَه و کُودن²، مَخْلَاف مَسْخ³، مَخْلَاف کُنْدَه و سَكُون، مَخْلَاف صَدَف.

صَحَار: قصبه عمان است، و امروزه بر کرانه دریای چین (دریای عمان) شهری مهمتر از آن نیست، آبادان، پر جمعیت، گردشگاه، پر ثروت و بازار گانی، میوه خیز و پر خیر، دارا تر از زبید و صنعا است بازارهای شگفت انگیز دارد. شهری است که بر لب دریا کشیده شده است، خانه هایشان از آجر و ساج بلند و گرانمایه است، جامع آن دارای گلدسته زیبا و بلند، لب دریا و ته بازارها است. چاه های شیرین و کاریزی گوارا دارد، مردم از هر جهت خوش هستند، در گاه چین و انبار خاور زمین و عراق و پناه گاه یمن بشمار است. فارس هادر آن اکثریت یافته اند.⁴ نماز گاه در میان نخلستان و مسجد صحار در نیم فرسنگی آنجا است. و ناقه پیغمبر آنجا برکت⁵ داده است. به شکلی زیبا ساخته شده بهترین هوای قصبه را دارد. محراب جامع طوری ستاره کوبی⁶ شده است که از هرسو بچرخنی، رنگ آن دگر می شود، از یک سو زرد، از یک سو سبز

93

1- حجور والمغرب (خردادیه 8:148).

2- کوزن (خردادیه 9:143).

3- مسح (خردادیه، همانجا).

4- یاقوت 3:369 همه این سخن بشاری (مقدسی) را آورده و تنها اکثریت فارسها را از آن انداخته است. و چنانکه خواهد آمد؛ همه مردم صحار و عدن و جدّه در عهد مؤلف فارسی زبان بوده اند ص 115، 125 و 128 و 129 و 136.

5- یاقوت گوید: نمی دانم برکت ناقه چگونه است!

6- متن: بلولب یا نوشت مکوکب است. و می توان حدس زد که این محراب برجستگی هائی لولبی، اریبی، بیجا هیچ داشته که از هرسو به رنگی دیده می شده است.

و از سوی سرخ دیده می شود.

نزوه: بزرگ و درمرز کوهستان با گل ساخته شده است. جامع آن در میان بازار قرار دارد. هنگام زمستان که دره پر آب می شود بدان در آید. آشامیدنی خود را از چاه و نهر برمی گیرند.

سر: از نزوه کوچکتر است. جامع آن در بازار است، آشامیدنی ایشان از نهر و چاه است نخلستان دور آن را فرا گرفته است.

ضنك: کوچک است و در میان نخلستان جا دارد. همیشه سلطان ایشان نیرومند است زیرا خود ایشان سرکش اند.

حقیق: از سمت هجر پرنخل است. جامع آن در بازار است.

سلوت: شهری بزرگ در سمت چپ نزوه است.

دبا و جلفاد: هر دو بسمت هجر نزدیک دریابند.

سهد: منبری تابع نزوه است. ۴

لسبا، و ملح، برنم، و قلعه، ضنكان نیز شهرهائی هستند.

مسقط: نخستین بندریست که کشتیهای یمن را پذیرا می شود.

من آنرا جائی زیبا و پر میوه دیدم.

توام: ایلی سخت خشن از قریش بر آن دست یافته اند.

عمان: خوره ایست بزرگ، هشتاد در هشتاد فرسنگ، همه

نخلستان و باغ است. بیشتر آب ایشان از چاههای نزدیک است که با گاو

1- دمشق ع: 9:218 پ 22:180 و 20:369. ص 1,104.

2- ن.ك، ص 1,104.

3- در ص 14:126 نام این قوم قریشی بنی سامه آمده است. نیز ن.ك یا قوت

بیرون می کشند و بیشتر آن کوهستان است . مردم این شهرها بیشتر عربهای خارجی و لجویج اند .

احساء : قصبه هجر است و بحرین خوانده می شود . بزرگ و پر نخلستان و آبادان و پر جمعیت است . جایگاه کرما و قحطی است و یک مرحله از دریا دور است ، چشمه مانندی دارد . تجارتگاه است .
94 جزیره‌هایی در آنجا هست که پایگاه قرمطیان آل ابوسعید است | این جا دارالملک ایشانست و انبارهایشان در آنست | خوردگرائی و عدل در آنجا حکم فرما است ، ولی جامع آن بی کار مانده است . انبارهای مهدی و انبارهای دیگر ایشان نیز نزدیک آنست . برخی از دارانیها اینجا | در خزانه مهدی | و باقی آن در انبارهای دیگر ایشان می باشد .

ذرقاء و سابون : جزو انبارهای ایشان است . و همچنین است اوال و دیگر شهرهای کنار دریا ، یا نزدیک آن .

بهاه : ناحیتی است که قصبه آن هم است . شهر است بزرگ ، خوش خرما . دژها و دیهها آنرا فرا گرفته که یکی از آنها فلج می باشد | گندم نیکو و سفال زیبا دارد . نجد حجاز نیز هست | .

بدانکه : این جزیره (شبه جزیره عرب) را می توان به صفتی همانند دانست که اندکی درازا دارد ، و سربری بر آن می باشد که از بالا تا دم در آن را فرا گرفته است ، میان سربر و دو دیوار راست و چپ (پستی کرانه‌ها) فاصله است . این سربر دو تکه است ، بخش درونی (جنوبی) آن نجدیمن است و آن کوههایی است که صنعا، صعده، جرش ، نجران در آن می باشد ، شهر قحطان و عدن در بالای پادان آنست ، سه دیواره آن دریای چین است ، این سروات (مرتفعات) آبادان و دارای

انگورستان و کشتزارها هستند، فاصله پست سمت راست (غرب) سربر تهامه است که زبید و شهرهایش در آن است و فاصله پست چپ (شرق) سربر نجدیمن خوانده می شود، که أحقاف، مهره تا مرزهای یمامه در آنست، و برخی عمان را نیز داخل آن دانند. این سربر باد و فاصله اش یمن است. و سربر برونی (شمالی) آن که تا در صفا را گرفته بنام حرّه خوانده می شود، از مرز یمن تا قرح کوه هائی خشک است که هیچ در آن نباشد مگر سم گاه چارپا و خار منیلان و یز، حرم و عمیق و معدن فقره در آنجا است. آن خشکی ها و فاصله سمت راست (غربی) حجاب و طبة الحجاز نام دارد، و شامل ینبع، مروه، عمیق نیز می شود. و در کرانه هایش آبادیست و نخلستان دارد. فاصله سمت چپ (شرقی) نجد حجاز نامیده می شود و یمامه و فید جزو آنست. این سربر با پستی دو سویش حجاز است، و هجر نیز داخل آنست. و برابر در این صفا بادیه = بیابان است. این چیز است که من دیدم و آنرا چنین بخش بندی کرده.

95

کلیاتی در باره این سرزمین

این سرزمین سخت گرم است بجز سروات (بلندیها) که معتدل است. برایم گفتند که: مردی از صنعا يك ديگگ گوشت قرمه را بر گرفت و به حج رفت و باز گشت و آن غذا نگذارد! پوشاک زمستان و تابستان ایشان یکی است. شبهای تابستان در مکه خوب و در تهامه بد است. در عمان شبها [اگر باد جنوبی بوزد چیزی] همچون شیر برایشان فرو می نشیند در حرم گرماسخت، باد کاشنده و مگس فراوان است. مبهوه اندک است جز در سروات. در یمن نخلستان و آب فراوان نباشد و

کرانه‌هایش خشک و بی آب است مگر در غلافقه، مردم در آن شهرها تنها برای دریا مانده‌اند [پناه به خدا از گرمای عمان و کرانه‌های یمن] در همه این سرزمین نه دریاچه هست و نه رود قابل کشتی رانی. فقیهان و قاریان و اندرزگران اندکند. یهودیان در آنجا بیش از مسیحیانند، اهل ذمه جز ایشان نباشد. جذامی در آنجا ندیدم. ابوالمفضل بن نهامه [بهادر خ. ل] در شیراز برایم حدیث کرد از ابوسعید خلف بن فضل از ابوالحسن محمد بن حمدان از عمرو بن علی بن یحیی بن کثیر، از عامر بن ابراهیم اصفهانی، از خطاب بن جعفر از سعید بن جبیر از ابن عباس که در باره آیت به سردسیر و گرمسیر شدن¹ گفت: زمستان را در مکه و تابستان را در طائف می گذرانیدند. و در باره آیت ترس از ایشان بر گرفت² گفت: مقصود ترس نداشتن از بیماری جذام است. ولی در آنجا پیسی و سودا فراوان است. نوده مردم سیاه چرده و بیشتر باریک اندام و لاغرند. بیشتر پوشاکشان³ از پنبه است و نعلین می پوشند. تعابیل بده ماطر [قماطر]⁴ ندارند. در زمستان نه برف دارند و نه یخ و نه میوه. کوشتی جز خشک کرده قربانیهای منا ندارند.

96

آئین ایشان: در مکه، نهامه، صنعاء، قرح مردم سنتی هستند. در پیرامن صنعاء و ناحیههایش و حومه عمان و باقی حجاز خارجیان تند می باشند، اهل رای در عمان و حجر و صعده شیعه هستند. شیعیان مناطق عمان و صعده و مردم سروات و کرانه‌های حرمین (مکه، مدینه) معتزلیانند مگر شهر عمان، بیشتر مردم صنعاء و صعده پیرو ابوحنیفه اند و جامع‌ها

1- رحمة الشتاء والصيف (قرآن 2:106).

2- وآمنهم من خوف (قرآن 4:106).

3- گویا، زوبوش و پانان سج 14، 183.

در دست آنان است [بیشتر قاضیان یمن و کرانه مکہ و صحیحار معتزلی و شیعی هستند] در معافر پیرو مذهب ابن منذر هستند. در ناحیتهای نجد یمن مذهب سفیان رایج است. اذان در تهامه [ویمن] مکہ با ترجیع¹ است و اگر دقت شود رفتار برابر مذهب مالک است. در ذبید در نماز عید، بنا بر مذهب ابن مسعود تکبیر می گویند و آنرا قاضی ابو عبدالله صعوانی هنگامی که مزدر آنجا بودم رایج کرد. در هجر مردم بر آئین قرمطیانند مردم در عمان داوودیند و مجلس نیز دارند. زبان مردم این منطقه تازی است مگر در صحاد که [در بازار] بفارسی سخن می گویند و یکدیگر را می خوانند: بیشتر مردم عدن و جده فارس هستند ولی زبان (رسمی) عربی است. و در طرف حمیری یک قبیله عرب [به زبان حمیری] نامفهوم [سخن می گویند]. مردم عدن بجای دجله گویند: دجلینه و بجای یدیه گویند: یدینه و مانند آن و نیز هر جیم را گاف [قاف] تلفظ می کنند²، پس بجای دجب [رقب] و بجای دجل [گل] گویند. در روایت است که هنگام سنگسار کردن جمره، بجای سنگ ریزه برای پیغمبر پشکل آوردند، پس وی آنرا پرتاب کرده گفت: دگس هستند³ و فقیهان برای بیان آن کوششها کرده اند که هر چند می تواند درست باشد ولی ممکن است پیغمبر این واژه را به عاریت گرفته باشد. همه گونه لهجه های عربی در بادیه های جزیره عربستان یافت می شود ولی صحیح ترین آنها لهجه هدیل است و سپس دو نجد (نجد یمن و حجاز) سپس باقی حجاز بجز احقاف که زبان شان وحشی است.

97

1- متن، والاذان یرجع، مانند، تئید الاقامة، در جمع 2:238 و 10:481.

2- این لهجه هنوز در مسر رایج است چنانکه جمال را گمال گویند.

3- بجای دجس - نجس.

4- مانند آنچه زمخشری در فائق 1:456 نموده است (دخوید).

قرائت: در مکه، مردم (قرآن را) بر قرائت ابن کثیر خوانند، در یمن بر قرائت عاصم و سپس قرائت ابو عمرو است که در همه آن سرزمین رایج است. از برخی قاریان بزرگ در مکه شنیدم که: هیچ ندیده و نشنیده بودیم که پیشمازی پشت مقام ابراهیم نماز را با قرائتی جز قرائت ابن کثیر بگزارد، مگر در این زمان.

بازرگانی، در این سرزمین سودمند است، زیرا که دوپاشنه دروازه جهان، بر درگاه [عدن و عمان] می چرخد، بازار منا، دریای متصل به چین، جده، جار، انبارهای مصر، وادی القرا، شام، عراق، یمن، مرکز (خرید و فروش) سربند، عقیق، پوست، برده است. وسایل داروگران، عطرها، مشک، زعفران، بکم، ساج، ساسم، عاج، لولو، دبا، مهره یاقوت، آبنوس، نارگیل، قند، اسکندروس، صبر، آهن، سرب، خیزران، سفال، صندل، بلور، فلفل [و کندر] و جز آنها همه به عمان آورده [و به عراق و مشرق برده] می شوند و مانند همه اینها با اضافه عنبر، مشروبات و درق (سپر) و خدمتگذاران حبشی و پوست پلنگ، به عدن می رسد [و به مکه و مغرب برده می شود] و اگر همچنان ادامه دهیم کتاب به درازا خواهد کشید. بازرگانی چین در این جا نمونه شناخته شده، مرده آمدن بازرگان با مرده مالک و ثروتمند شدن برابر است.

وقتی من در دریای یمن سوار کشتی شده بودم در کابین با ابوعلی حافظ مروزی آشنائی دست داد و چون دوست شدیم گفت: تو دل مرا برده ای گفتم: چرا؟ گفت: تو را آدمی سربراه و دوستدار نیکی و نیکان و مایل به جمع آوری دانش می بینم، اکنون تو به شهرهائی آمده ای که بسیاری از مردم را از راه درستی و قناعت بازداشته است. من می ترسم

چون تو نیز بہ عدن در آئی و بشنوی کہ: مردی با ہزار درم بیازر دانی رفت و با ہزار دینار باز گشت! و دیگری با صد برفت و با پانصد برگشت! و دیگری کندر برد و کافور آورد! دلت زیادت خواهی کند! من گفتم: بہ خدا پناہ می برم. ولی چون بہ عدن در آمدم و بیش از آنچه او گفته بود شنیدم، فریفته شدم و خیال رفتن بہ زنگبار کردم، پس آمادہ خرید آنچه شایستہ بردنست شدم و با نمایندگی ہا گفتگو کردم، لیکن خدا دلم را از آن سرد کرد، مردی کہ با او قرار بستہ بودم بمرد، پس دل من بہ یاد مرگ و پی آمدہای آن شکستہ شد.

بدانکہ: با ہر سودی از آنچه یاد شد خطاری دست، ہموارد سود با زیان ہمراہ است، پس خردمند نباید فریب آن بخورد، خدا با دورگت نماز مخلصانہ بیش از ہمتہ دنیا و آنچه در آنست بہ بندہ می دہد. ثروتی کہ پس از آن مرگ است چہ سود دارد! کرد آورندہ مال ناچار از ترک آنست.

از ویژگی ناحیت ہای این سرزمین: چرم زبید و نیل بی مانند آنست کہ کوئی لاژورد می باشد. شروب عدن بر نیشکر نیز ترجیح دارد، تناب در مہجرۃ لیف نامیدہ می شود. نیز از آنست: بردہای سحولا و جریب، فرشہای صعدہ، خیک ہایش، سعیدی ہای صنعا و عقیق آنجا، قفاع^۱ عثر و جامہای حلّی [حلبی] و مسانین^۲ و حنایش، بان یشرب و صیحانی^۳ آنجا و بردی^۴ مروہ و مقل^۴ آنجا، کندر مہدہ و ماہی ہایش،

1- قفاع، نوعی ذرہ.

2- شاید سحنی، ماہی نمک زدہ باشد.

3- شاید برک کاغد نما.

4- سمغ.

ورس¹ عدن ، منلو² قرح و سنای³ مکه و صبر⁴ اسقوطره⁵ و مصین⁶ عمان [در یمن کوهی است که چشمه‌ای دارد که چون آب از آن بر آید منجمد می‌شو و شب⁷ یمنی از آنست].

اندازه گیری : در این سرزمین اندازه با صاع، مد، مکوک است، مد یک چهارم صاع، صاع یک سوم مکوک است، چنین است در حجاز، و اینها نیز چند گونه‌اند؛ منداول آن⁸ پنج رطل و دو سوم آنست. از ابو عبدالله فقیه در دمشق شنیدم می‌گفت: چون ابویوسف به حج رفت و بمدینه در آمد، دو چیز را از مذهب ایشان واگرفت، نخست: اذان گفتن پیش از فجر. دوم: اندازه صاع. اما آن صاع که عمر در برابران پیغمبر اندازه نهاد و کفاره سوگند خود بداد، پس هشت رطل بود، ولی سعید بن عاصی⁹ آنرا به پنج و یک سوم رطل پائین آورد، و شاعر در باره او گوید: [سعید برای گرسنگی دادن به ما، آمده است. او صاع را کاست، نيفزود]⁹. ایشان در کشتی‌ها دو گونه صاع دارند بایکی مزد

1- گیاه سپرک سرخ فام.

2- نوعی تیر یا قفل.

3- گیاهی داروئی.

4- عصاره گیاهی تلخ.

5- سقوطره جزیره‌ای در دریای هند، Socotora.

6- شاید مصوان، غلاف کمان.

7- نوعی سنگ نمک معدنی.

8- متن: المستعمل منها است که ضمیر به صاع بازگردد، ولی در پانوش

نسخه بدل منها دیده می‌شود، پس پنج رطل و دو سوم وزن یک من است نه صاع.

9- طبری این شعر را به گونه دیگر آورده است (تاریخ، ج 1، 1850.

پ، 2127).

ملاحان را می دهند و با بزرگتر، معامله می کنند.

رطل: در مکه همان من است که در همه کشورهای اسلام شناخته است جز اینکه ایشان من را رطل نامند. رطل از یثرب تا قرح دو بیست درم است، رطل یمن بغدادی است [و در قرح سیصد است]. عمان نیز من دارند ولی در باقی کشور، بغدادی است. ایشان «بهار» نیز دارند که سیصد رطل است.

پول^۱: نزد ایشان گوناگون است. دینار مردم مکه مطوقه است، که آن و عثریه هر یک دو سوم مثقال اند، و مانند درم های یمن، به شماره داد و ستد می شوند، ولی عثریه مرغوب تر است و گاه تا یک درم فرق می یابند. بهای دینار عدن هفت درم است و آن دو سوم «بغوی» است و بوزن است نه به شمارش. ارزش دینار عمان همی می باشد ولی کشیده می شود [و یک سوم مثقال است و از این رو ثلاثی نامیده می شود، گاهی نیز آنرا ذکوی می خوانند و کشیدنی است].

درم: از درمها که در این سرزمین روا هستند یکی در مکه محمدیه نامیده می شود. نزد مردم مکه هر بیست و چهار مَبَقَّة^۲ یک مطوق ارزش دارد که دو برابر «اختمی» است و در روزهای ششم ذیحجه تا آخرین روزهای حج از کار باز می ماند. مردم یمن علاوه دارند که ارزش آن در شهرها گوناگون است و در برخی جاها بی ارزش است. هر چهار

1- متن: و نقودهم مختلفه. است. در با نوشت نسخه بدل نقود. سنجه آمده

است. مؤلف مقدسی این واژه را از ریشه سنجش فارسی در جاهای دیگر نیز به کار

برده است جع: 417.398.182.129.

2- شاید به معنی کم ارزش و دور انداختنی. جع: 207.204.

تای آن يك درم است و وزن آن نزدیک به يك دانق است . ایشان قروض نیز دارند که وقتی گران شود سه تا، به يك دانق می شود و گاه به چهار تا هم می رسد. مردم عمان تسوا^۱ نیز دارند. [دینار ایشان دو سوم مثقال است و کشیدنی می باشد نه به شمار].

رسم و آئین : پوشاك در این سرزمین يك لنگك و يك روانداز

100 است و جز اندکی پیراهن نپوشند. در مخاض^۲ تنها يك لنگك می بندند [من خطیبی را نیز بر منبر چنان دیده بودم] ایشان از روپوش عیب جوئی نیز می کنند.

مردم در ماه رمضان، در میان نماز ختم می گیرند . ایستاده دعا می خوانند و سپس به رکوع روند. من در عدن برای ایشان نماز تراویح برگزار کردم و چون دعا را پس از سلام خواندم، ایشان در شگفت شدند. پس [ابوعلی] ابن حازم و ابن جابر از من خواهش کردند تا به مسجدهای ایشان رفته نماز آنچنانه بگذارم.

ایشان بیشتر چراغها را با صیفه که روغن ماهی است و از مهره می آورند روشن می کنند. نوره ایشان سیاه است همچون ماخالقه. مردم یمن در ساختن درج^۳ و چسباندن دفترها از نشاسته استفاده می کنند . فرمانروای عدن مسحقی به نزد من فرستاد تا آنرا ته بندی و جلد کنم ، من بنزد عطاران رفته شریس خواستم ایشان آنرا نشناختند و مرا بنزد محتسب راهمائی کردند که بشناسد، چون از وی پرسیدم گفت: تو از کجائی؟ گفتم: از فلسطین. گفت: از شهر خوشی آمده ای، اگر سریش به دست این مردم بود آنرا می خوردند! پس نشاسته بکار ببر! ایشان زیبایی

1- متن اصلی.

2- حقه.

جلدسازی را می‌پسندند و برای آن مزد نیکو می‌دهند، گاهی من برای هر مصحف دو دینار می‌گرفتم.

در عدن، دوروز پیش از رمضان سر درها را آذین بندند و دنبک¹ می‌زنند و چون رمضان در آید، دوستان دسته دسته شوند و هنگام سحر سرود خوانان دوره می‌گردند، و چون عید نزدیک شود از مردم مزد می‌گیرند. در نوروز [کارهای شگفت‌انگیز دارند] قبه‌ها بر گرفته و با دنبک در پی سرکاران می‌روند و مال بسیار گرد می‌آورند.

در مکه در شب فطر قبه‌ها منصوب می‌دارند و بازار را در میان صفا و مروه آذین بندند و تا بامدادان دنبک¹ زنند. صبحگاه پس از نماز مادران جوان² آراسته بادبزن به دست می‌آیند و به دور خانه می‌گردند. پنج پیش نماز برای تراویح مرتب سازند. اینان هر یک ترویحه را با هفت طواف انجام دهند و مؤذنان تکبیر و تهلیل گویند، و پس از هر نماز متفجرات هم می‌ترکانند، پس پیش‌نماز دیگر می‌آید. نماز پسین (عشا) را در پایان یک سوم شب می‌گزارند، و چون یک سوم شب بماند کارشان پایان یابد، پس برای خوردن سحری بر کوه ابوقبیس ندا در دهند. 101 بهتر از رفتار اهل مکه در حج دیده نشده است. ایشان از یکدیگر نیابت کنند همچنانکه از یک عراقی. [اذان شام را پیش از ثلث شب نمی‌گویند، سپس نماز تراویح گزارند و مؤذنان تهلیل و تکبیر می‌گویند و شمعها را هنگام طواف خانه روشن گیرند. ایشان روز عاشورا³ را عید کرده هنگام نمازها آتش بازی کنند].

آب: آبهای این سرزمین گوناگون است. آب عدن و کاریز مکه

1- متن: الدبادب.

2- متن: الولائد.

3- متن: عشوراء.

و آب زبید و یثرب سبک است. آب غلافه کُشنده است. آب قرح و ینبع بد است، باقی آبها نزدیک به هم هستند. من بسال 56 به حج رفته بودم آب زمزم را سنگین دیدم سپس به سال 67 دوباره به حج رفتم و آب آنرا گوارا یافتم. بیشتر آبها در کرانه‌ها گوارا بند.

اگر کسی گوید: سبکی و سنگینی آبها را از چه راه تعیین می‌کنی؟ گویم: از چهار راه. نخست: هر آب که زودتر سرد شود سبک‌تر است، من آبی سرد شونده‌تر از آب تیما و ادیجا ندیدم، اینها سبکترین آب کشورهای اسلامند. من این راه را به وسیله آزمایش بسیار دریافتم. دوم: آب سبک دیرتر به عرق تبدیل شود، هر کس آب سنگین بنوشد زودتر می‌شاشد. سوم: آب سبک‌اشتها به خوراک را می‌افزاید و غذا را هضم می‌کند. چهارم: اگر خواستی آب شهر را بشناسی به نزد بزازان و عطاران برو و روی مردم را بنگر! اگر شاداب باشند آب ایشان باندازه خرمی ایشان سبک است، و اگر آنها را مانند روی مردگان یافتی و سرشان افکنده دیدی، زود از آن شهر برون شو!

زیان بخش‌ها: در مکه بادمجان بیمار می‌کند، در مدینه تره‌ای هست که عرق مدینی¹ را سبب می‌شود [ماهی‌های قرس (قرش) نیز بد است].
معدن‌ها: اولو در هجر است و نزدیک ادال و جزیره خارک از راه غواصی بدست آید و درینجا² در اینجا است برای این کار غواصان را مزد دهند تا فروشوند و صدف‌هایی که لولو در میان دارند بیرون آورند.

1- یا: عرق مدنی، بیماری رشته است که به صورت تاول بر تن پدید آید.

سپس گرمی باریک از آن بر آید (لغتنامه)

2- متن: دة الهمیم، به صورت مضاف و مضاف‌الیه است نه صفت و موصوف.

بزرگترین دشمن اینان نوعی ماهی است که بر چشمان ایشان حمله می کند. ولی سود این کار روشن است هر کس عقیق بخواد، یک پارچه زمین در صنعا می خورد و با کند و کاوش ممکن است سنگی بیابد و ممکن است هم چیزی دست گیرش نشود. میان ینبع و مروه، کانهای زر نیز هست. عنبر در کرانه دریا یافت می شود از عدن تا [مخا] مندم] و بسوی زیلع. هر کس چیزی کم یا بسیار از آن بیابد باید آنرا نزد نماینده سلطان ببرد و باو بدهد و قسمتی از آنرا بگیرد یا دیناری [یا خلعتی] و این جز در هنگام وزش باد آیب [آب] رخ ندهد، و من ندانستم که عنبر چیست! و دم الاخوین¹ روبروی جحفه یافت شود.

102

پیوندها: میان درزیگران در مکه که شیعه اند و قصابان که سنی هستند دشمنی هست. در عدن نیز میان حماحمی ها² و میان ملاحی ها³ دشمنی و جنگ هست. در ینبع نیز میان سننیلن و شیعیان، درزبید میان بجه ها و حبشی ها و نوبی ها⁴ شگفتیها رخ می دهد، میان جزاران و اعراب نیز در یمامه کار بجائی رسیده که جامع را میان این دو گروه تقسیم کرده به بیگانگان نیز می گویند: باهر کدام می خواهی باش او گرنه بیرون شو!

1- خون سیاوشان.

2- متن: حماحمین (جماجمین) شاید، سبزی فروشان،

3- متن: ملاحین (ملاحین) شاید نمک فروشان یا: دریا نوردان، (همدانی:

14:53 و مولر 19:124 «دخویه»)،

4- بجه ها، نوبی ها، حبشی ها قبیله هایی سیه چرده بودند که از آفریقا به جنوب

یمن مهاجرت می کردند و گاه با بومیان به جنگ افتادند،

دیدنیها:

مکه: زادگاه پیغمبر در ناحیهٔ محاملی ها ، دادالاربعین در ناحیهٔ بزازان ، خانهٔ خدیجه پشت عطاران، غادثود در يك فرسنگی پائین مکه، حراء در سوی منا، غاری دیگر، در پشت ابوقبیس، کوه قیققان روبروی ابوقبیس ، در خود حرم قبر میمونه، در راه جده، در ثنیه، قبر فضیل و سفیان بن عینه و وهیب بن ورداست. میان دو مسجد نیز چند زیارتگاه از پیغمبر و علی دیده می شود: مسجد شجره در ذی حلیفه ، يك درخت در قبا، حجر فاطمه .

احقاف: قبر هود در آنجا است. در کنار دریای نیز جایی است که دود از آن برمی آید.

عدن : کوهی در دریادارد، در پشت شهر نیز مسجد ابان است 103
[نارجیل نیز روبروی عدن می باشد].

مخلاف معاذ : در پشت مخا مسجد بفرمطله¹ است.

مخلاف بون: قصر مسید² در آنجا است.

مخلاف مرمل: از مخلاف هنیها ، در آن جایگاه آتشی هست که بیرون آمد و جنت مقسمین را بسوخت³. چاه عثمان نیز در سر راه شام به آنجا است.

عرج: نزدیک آن کوهی است که گویند جبرئیل، برای پیامبر در شب هجرت راهی از آنجا به سوی مدینه باز نمود.

1 و 2- قرآن 45:22، یاقوت 6:869 و 5:886.

3- قرآن 17:68-20 فاصحت کالمریم و خرداده 12:136-14 .

مروه: میان اینجا و حوداء آتشی در افتاد، که چیزها در آن مانند ذغال می سوخت.

حجر: خانه‌های مردم ثروتمند در اینجا شگفت‌انگیز است. سر درهای خود را نقاشی و آذین‌بندی کرده‌اند [جائی که شتر صالح از سنگ بیرون آمد¹ در اینجا است].

طاغیه²: شهری ویران است در پشت چادرهای اممبید.

سروات: دژهای شگفت‌انگیز است.

کمران: جزیره‌ایست در دریا و شهری در آنجا هست. آبی شیرین بنام عَقْل دارد. زندانهای شاه یمن در آنجا است.

اخلاق مردم: مردم مکه جفاپیشه‌اند، مردم یمن بی‌نزاکت هستند. مردم عمان کم‌فروش و زیان‌آور و گنه‌کارند. زنا در عدن آشکار است. مردم احقاف ناصبی و گنگ هستند حجاز سرزمینی قحط‌زده و فقیر است.

قبیله‌ها: از سرودات آغاز و به سوی شام کشیده شده‌اند. پس سرزمین

أغر بن هیشم و دیار یعلی بن ابی یعلی تا سُرد و دیار عنز و ائل در بنی غزیه

و سپس دیار جرش و عتل و جلاجل³ و دیار شقره است، که خثعم⁴

در آنجایند، و در دیار حارث شهر یست که ذنوب خوانده می‌شود و بندر

آن شری نامیده می‌شود، سپس در خاک شاکر و عامر و در بجیله و در

1- قرآن 80:15 و 27:54 افسانه صالح و شتر او که قیدار آن را پی کرد

در لغتنامه از تاریخ‌گزیده و امتاع الاسماع و حبيب السیر نقل شده است. — ص 151.

2- قرآن 5:69 قوم ثمود در شهر طاغیه هلاک شدند.

3- یا قوت جلاجل را يك بار با نقطه و بار دیگر بی نقطه آورده است.

4- ص 16:126.

فَهْم سِيسِ بَنِي عَاصِمٍ وَ عَدْوَانَ سِيسِ بَنِي سَلُولٍ سِيسِ مَطَارٍ اسْتِ كَهْ دَرِ اَنْ
مَعْدِنِ بَرْمِ¹ هَسْتِ، سِيسِ سِرْزَمِيْنِ بَرْمِهْ اسْتِ كَهْ دَرِ اَنْ اِبْرَقَهْ وَ حَصْنِ مِهْيَا اسْتِ
تَا بَه فَلَجِ مِي رَسِدْ.

دولت : حکومت این سرزمینها پراکنده است ؛ اقتصاد حجاز
همیشه وابسته به مصر بوده است. یمن از آن آل زیاد بوده که اصلشان از
همدان است . ابن طرف² عث³ را دارد . صنعا نیز فرمانروائی دارد ،
ولی ابن زیاد برایش وجوهی می فرستد تا خطبه بنام او باشد، و گاهی
عدن از دست ایشان بیرون می رود . آل قحطان در کوهستانند ، ایشان
کهن ترین شاهان یمن هستند . علویان بر صعده حکومت می کنند [و
امیر المؤمنین خوانده می شوند و لقبهای داعی و ناهر و هادی دارند] و
برای آل زیاد خطبه می خوانند [و چه بسا همه یادشدگان بنام آل زیاد خطبه
کنند. و گاه عدن از دست ایشان بیرون ماند] ایشان دادگرترین مردمند.
عمان از آن دیلمیان است. هجر به دست قرمطیان است. احقاف فرمانروائی
از خود دارند.

مالیات و گمرک: در جده از هر بار گندم نیم دینار می ستانند ،
از هر خرجین بار، يك کیل بر می دارند و از هر سبد پوشاك شطوی
سه دینار، از هر سبد دبیقی⁴ دو دینار ، هر بار پشم دو دینار. در عث³ از هر
بار يك دینار، و از يك سلۀ زعفران يك دینار، و همچنین از هر سر برده.

1- متن: معدن الهمام. جع: 9، 319؛ حذاق فی نحت الهمام. شاید سنگی نرم
باشد که هنوز هم در خراسان از آن دیگک و ظرف می تراشند. دخویه در اینجا
به همدانی 8:121 نیز حواله داده است.

2- خزرجی 79: امیر عشر سلیمان بن طرف است (دخویه).

3 - حوقل ج 200 پ 3، 2. ← ص 4، 123. ← جع 5، 443.

این در هنگام بیرون بردن است . و همچنین است در سرین برای هر رهگذر، و نیز در کمران . در عدن کالاها را با ارز زکادی قیمت گذاری می کنند و عشر آن را با ارز عثری می ستانند¹. آنچه از این راه به خزینة سلطان می رسد، به يك سوم دارائی بازرگانان² تخمین زده اند. بازرسی برای گمرک در شهرهای بندری ساده است مگر در غلافه. راهداری های خشکی، از قلود جده در قرین² و بطن مر نیم دینار نیم دینار است ، بر دروازه زبید برای بار مشك يك دینار ، و بزازی نیم دینار و دیگر راهداری ها [که در یمن و جزیره بسیار است]. يك درم علوی¹ داده می شود. حاکم صعده از مردم مالیات نمی گیرد بلکه يك عشر يك چهارم را از بازرگانان می ستانند. این جزیره عشری است. در عمان از هر نخل يك درم می ستانند. در کتاب خردادبه³ دیدم که خراج یمن ششصد هزار دینار است، ولی نفهمیدم کدام [خراج] را می خواهد و آنرا در کتاب خراج نیافتم. ولی معروفست که جزیره العرب عشری می باشد.

105

یمن در گذشته به سه بخش تقسیم شده بود . يك والی بر چند و محالیف آن حکومت داشت ، دیگری بر صنعا و مخالف هایش ، سوم بر حضرموت و مخالف هایش .

قدامة بن جعفر کاتب می گوید: بازده حرمین (مکه و مدینه) یکصد هزار دینار ، یمن ششصد هزار دینار ، یمامه و بحرین پانصد و ده هزار

1 . برای فرق میان این ارزشها 140-141 دیده شود.

2- ابی جیبیر 6:78 قرین (دخویه).

3- خردادبه، 1، 144.

دینار ، عمان سیصد هزار دینار است¹.

مردم این سرزمین ریز اندام و قانع اند، کم خور و سبک پوشند. خداوند ایشان را به بهترین میوه درخت بزرگوار خرما گرامی داشته است. ابو عبدالله محمد بن احمد در قصبه ارجان به من گفت: قاضی حسن بن عبدالرحمان بن خلاد از موسی بن ^{*} حسین از شیبان بن فروخ ¹⁰⁶ از مسرور بن سفیان تمیمی از اوزاعی از عروة بن رویم از علی بن ابی طالب روایت کرد که : پیغمبر گفت : عمه خودتان نخل را گرامی دارید، چه او از همان گل آفریده شد که آدم از آن بود. هیچ درخت جز آن گشنی ندارد! به زائر طرب بخورانید! و اگر نبود، پس هر خرما! تا پایان حدیث.

فاصله‌ها:

چند اصطلاح : بدانکه، واو برای جمع [و پیوند] است، ثم = سپس برای ترتیب [و دنبال نهادن] است، و = یا، برای شک میان دو چیز است. پس، هر گاه بگویم : تا فلان و فلان، این دو در یک فاصله خواهند بود، مانند: خلیص و امج و مزبنان و بهمن آباد. و هر گاه بگویم : سپس مقصود دنبال نهادن چیزی پس دیگری است، چنانکه گفته‌ام : تا بطن مرپس تا عسقلان تا غزه سپس قارح و هر گاه بگویم : یا، پس باز گشته‌ام بدانچه پیش از آن است. چنانکه از رمله به ایلیا یا به عسقلان، از شیراز

1- خراج قدامه. ج دخویه 20:251، 7:249.

به جویم، یا به صاهه (چاهك).

مرحله : من در اینجا آنرا شش تا هفت فرسنگ فرض کرده‌ام .
پس اگر بیشتر بود. بر بالای ها دو نقطه نهادم¹، و هر گاه از ده فرسنگ نیز
بیش بود، دو نقطه به زیر لام نهادم، و اگر از شش فرسنگ کمتر باشد،
يك نقطه بر بالای ها می‌نهم. (اینك فاصله‌ها):

اگر از مکه آغاز کنیم، تا بطن مر يك مرحله است، سپس تا عسفان
يك مرحله سپس تا خلیص و امج يك مرحله سپس تا خیم [قدید²] يك
مرحله سپس تا جحفه يك مرحله سپس تا ابواه يك مرحله سپس تا
سقیابنی غفار يك مرحله سپس تا عرج يك مرحله سپس تا روحا يك
مرحله سپس تا رویتة يك مرحله سپس تا یشرب يك مرحله است.
و نیز از مکه به یلملم يك مرحله، سپس تا قرن يك مرحله سپس
تا سرین يك مرحله است.

و نیز از مکه گرفته تا بستان بنی عامر يك مرحله، سپس تا ذات عرق
يك مرحله، سپس تا غمره يك مرحله است.
و نیز از مکه تا قرین يك مرحله سپس تا جده يك مرحله. و از
بطن مر تا جده^{*} نیز يك مرحله است.

107

[نیز از مکه گرفته تا منا يك فرسنگ سپس تا مزدلفه همانندش، سپس
تا عرفه نیز همان اندازه است].

از جحفه به بدر يك مرحله، سپس تا صفرا و معلاة يك مرحله،

1- البته این نقطه گزاری در نسخه برداریها از میان رفته است.

2- یا قوت 12:42:4.

سپس تا روحاء يك مرحله است.

از بدر تا ينبع دو مرحله، سپس تا اس عین يك مرحله، سپس تا معدن يك مرحله، سپس تا مردة دو مرحله است.

از بدر گرفته، تا جاد يك مرحله، سپس تا جحفه یا ينبع دو مرحله، دو مرحله است.

از جدّه تا جاد یا تا سرین چهار، چهار مرحله است.

از یثرب تا سویدیه یا بطن نخل دو مرحله، دو مرحله است.

از سویدیه تا مردة نیز مانند آن، از بطن نخل تا معدن نقره نیز مانند آنست.

هر گاه جاده مصر را بخواهی، از مروه آغاز کنی که تا سقیا [یزید يك مرحله و سپس تا قرح يك مرحله سپس تا حجر صالح¹ يك مرحله است] سپس تا بدایعقوب سه مرحله سپس تا عؤنبد يك مرحله است.

و هر گاه شام را بخواهی، از سقیا تا وادی القرایك مرحله، سپس تا حجر يك مرحله سپس تا تیما سه مرحله است.

[هر گاه از دمشق آغاز کنی تا اذعات دو مرحله سپس تا عمان همان اندازه سپس تا و بیر دو مرحله، سپس تا محدثه يك مرحله سپس تا نیک همان اندازه، سپس تا ماء همین اندازه سپس تا جربی همین اندازه، سپس تا عرفجا يك مرحله، سپس تا مغری يك مرحله، سپس تا تیما سه مرحله، سپس تا حجر صالح¹ همان اندازه است].

1- جایی که صالح پیامبرشتری را از سنگ بر آورد. — ص 148 با نوشت.

هر گاه مکه را از جاده کوفه خواسته باشی، از زبانه که پر آب و آباد است تا شقوق بیست و یک میل، سپس تا بطان¹ 29 [27] میل، سپس تا ثعلبیه 29 میل که در یک سوم راه است و آباد و دارای آب انبارها و چاه‌های گوارا است. سپس تا خزیمه² سی و دو میل،^{*} سپس تا اجفر بیست و چهار میل، سپس تا فید سی و شش میل است. و این شهری است با دو در آباد پر آب، سپس تا توز که در نیمه راه می باشد سی و یک میل است، سپس تا سمیرا³ بیست میل است که بر که‌ها با آب فراوان و گوارا [و بد] و کشتزارها دارد. سپس تا حاجر⁴ سی و سه میل، سپس تا معدن النقره سی و چهار میل است که جایی بد است، یک در و اندک آب دارد. سپس تا مئینه سی و سه میل، سپس تا ربنده [گور گاه ابوذر] بیست و چهار میل است که ویرانه‌ای تلخ آب است، سپس تا معدن بنی سلیم⁵ بیست و چهار میل، سپس تا سليله بیست و شش میل، سپس تا عمق⁶ بیست و یک میل است و این چاه‌هایی [کشاد و] شگفت‌انگیز ولی کم آب دارد، سپس تا افیعه⁷ سی و دو میل، سپس تا مسلح سی و چهار میل

1- قدامه 7:186.

2- خزیمه شهری دارای باره و منبر و حمام و آب انبارها بوده است. شن آنجا سرخ فام است. «زروده» خوانده می‌شد و سپس بنام خزیمه منسوب گشت (قدامه 9:186-11) برخی آنرا خزیمه بی نقطه خوانند (یاقوت 2:440).

3 و 4 - خردادبه 9:127 قدامه 14:186، همدانی 12:184.

5- یاقوت 7:128:3 و 3:728:3 و خردادبه 10:131 و همدانی 16:185

بلدان یعقوبی ع 7:312 ب 98,91.

6- یاقوت 3:728:3.

7- بلدان یعقوبی ب 9:91. افاعیه (قدامه 20:186 و یاقوت 1:321).

است که دارای بر که‌ها و آب فراوانست، سپس تا غمره که بر آب است هجده میل می‌باشد.

[من منزلهارا از کوفه تا زباله و راه شام در بادیة عرب را، بانباج¹ که دژ بنی عامر است و قنات آبی هم دارد یاد خواهم کرد].

- 109 اگر از بصره آغاز کنیم^{*} تا حفیر² هجده میل، سپس تا رحیل³ بیست و هشت میل، سپس تا شجی بیست و هفت میل، سپس تا حفرا بوموسی⁴ 26، سپس تا ماریه⁵ 32، سپس تا ذات عثر⁶ 29، سپس تا ینسوعه⁷ 23، سپس تا سَمیند⁸ 29، سپس تا قَرینین⁹ 22، سپس تا نباح¹⁰ 23، سپس تا عومسجه¹¹ 29، سپس تا داه... سپس تا امره¹² 27، سپس تا طخفه¹³ 26، سپس تا ضریه¹⁴ 18، سپس تا جدیده¹⁵ 32، سپس تا فلجه¹⁶ 35، سپس تا دَئینه¹⁷ 26، سپس تا قبا¹⁸ 27، سپس تا شبیکه¹⁹ 27، سپس تا وجره²⁰ 40، سپس تا ذات عرق 27 میل است که همه آن هفتصد میل می‌شود.

1- یاقوت 4:735-21:22 هم‌دانی 6:137 (دخویه).

2- خردادبه 4:146.

3- رسته 16:180.

4- ذات المشیره یاقوت 4:417 و 3:18, 18:18 و 20.

5- یاقوت 4:417 و 4:1040-22، خردادبه 146، قدامه 190.

6- یاقوت 4:417 و 3:153-1، خردادبه 146، قدامه 90.

7- خردادبه 146، قدامه 190.

8- خردادبه 12:146.

9- دَئینه خردادبه 146، قدامه 190.

10- رسته 5:181 مران (خردادبه 1:147).

جاده باختری : از ویله¹ تا شرف ذوالنمل² يك مرحله ، سپس تا
 مدین يك مرحله ، سپس تا اعرا³ يك مرحله ، سپس تا منزل يك مرحله ،
 سپس تا کلابه⁴ يك مرحله ، سپس تا شنب⁵ يك مرحله ، سپس تا بدا يك
 مرحله ، سپس به سرختین⁶ ، سپس به بیضا ، سپس به وادی القرا می رود .
 راهی که امروز آمد و شد می شود از شرف ذوالنمل⁷ به هلا و نیک و ضبه
 و عونید و دحه و منحوس⁸ و بحیره و أحسا و عثیره و جار و بدد می رسد .
 و اگر از عمان بخواهی بدانجا شوی از صحاد آغاز کن ، پس
 به نزد و سپس به عجله در 30 میلی ، سپس به عضوه که دژی است در
 24 میلی ، سپس به بئرالسلاح در 30 میلی ، سپس به مکه در 21 روز [میل]
 می رسی ، و آن چهار نقطه آب دارد و هشت [مرحله] در شنزار است .
 اگر خواستی از هجر به مکه شوی ، از أحسا آغاز کن تا...⁹
 هر کس از صنعا بیاید ، بایستی به دَیده در يك مرحله ، سپس

110

111

1- ایله یا قوت 6:422:1 ، 18:548:4 خردادبه 10:149 .

2- شرف النمل (رسته 9:183) .

3- أغرا (رسته 9:183) یعقوبی بلدان ع 13:341 پ 120 ، خردادبه 11:149
 قدامه 16:190) .

4- کلابه خردادبه 11:149 قدامه 16:190 قالس یعقوبی بلدان پ 10:120

رسته 10:183

5- استخری ع 20:27 پ 6:29 حوقل ع 340 (دخویه) .

6- خردادبه 12:149 قدامه 1:191 .

7- ذوالبعل (قدامه 2:191) شرف البعل یعقوبی ، بلدان پ 17:119 .

8- منحوس (قدامه 5:191) .

9- در متن عربی چنین است .

به اثافت¹ پس به خیوان پس به اعمشیه² پس به صعده پس به غرفه³ پس به مهجره پس به شرواح⁴ پس به ثجه پس به کثبه پس به ینبیم⁵ در هشت میلی جرش پس به بنات جرم⁶ یک مرحله است، سپس به جسداء سپس^{*} به پیشه سپس به تباله سپس به دنیه⁷ سپس به کدی⁸ سپس به صفر سپس به تربه سپس به فتق⁹ سپس به جدد¹⁰ سپس به غمره است، و راه مستقیم آن بر طائف می‌گذرد، که من آنرا نپیموده‌ام.

از مکه به طائف دو راه هست: از بنرا بن مرتفع در یک مرحله‌ای به قرن یک مرحله است، سپس بایک مرحله به طائف می‌رسد. راه دوم از عرفات با دو مرحله کوهستانی است.

کسی که از ویده بیاید که راه همه حاجیان مغرب است، چند راه خواهد داشت، راه ساحل: از ویده به شرف البعل یک مرحله، پس به صلا یک مرحله، پس به نیک یک مرحله، پس به ضبه یک مرحله، پس به عونید

1- اهل یمن آنرا ثافت خوانند (یاقوت 17،115،1).

2- خردادبه 1،136 قدامه 13،189 ، ابوالفدا. ع 95 پ 131 اعشیه

یاقوت 6،389،3 .

3- عرقه خردادبه 9،135.

4- شرواح (قدامه 4،189-5) - شرواح (خردادبه 5،135-7).

5- یاقوت 7:233،2 بییم (یاقوت 10،828،2).

6- بنات حرب (یاقوت 8،233،2 خردادبه 3،135).

7- خردادبه 13،134.

8- یاقوت 21:243،4 کری (خردادبه 12،134).

9- یاقوت بجایش. خردادبه 11،134 .

10- جدد (یاقوت 19:39،2. قدامه 3،188).

يك مرحله، پس به دُجبه يك مرحله، پس به عنخوس يك مرحله، پس به
 بحیره يك مرحله، پس به أحسا يك مرحله... پس به أعراء يك مرحله،
 پس به كلابه يك مرحله، پس به شغب يك مرحله، پس به بدا يك مرحله،
 پس به سرختين يك مرحله، پس به بيضا يك مرحله، پس به قرح يك
 مرحله، پس به سقيايزيد يك مرحله است.

مرحله‌های راه یمن را بدرستی خوره‌های دیگر بخاطر ندارم،
 پس هر چه می‌دانم یاد می‌کنم و هر چه شنیده‌ام کوتاه می‌گویم: از
 صنعا به صءاء¹ 42 فرسنگ است، از صنعا به حضرموت 74 فرسنگ باشد،
 از صنعا به ذمار 16 فرسنگ است، سپس تا نسفان و کحلان¹ يك مرحله
 است، سپس تا حجر و بدر 20 فرسنگ، سپس تا عدن[☆] 24 فرسنگ از
 ذمار تا یحصب يك مرحله، سپس تا سحول يك مرحله، سپس تا دُجبه³ همان
 اندازه، سپس تا جند همان اندازه. و از صنعا به جند 48 فرسنگ است.
 و از صنعا به عَرَف⁴ يك مرحله، سپس تا الهمان 10 فرسنگ، سپس تا
 جیلان 14 فرسنگ، سپس تا ذبید 12 است. و از صنعا تا شبام يك مرحله،
 و از صنعا تا عَثْر¹⁰ مرحله، و از عدن تا أبین 3 فرسنگ است.

1- خردادبه 6,138، یاقوت 3:374:13.

2- خردادبه 7:139، یاقوت 4:240:12.

3- یاقوت بجایش. خردادبه 7:140.

4- خردادبه 1:142، اعلی و اسفل (یاقوت 3:1,648-10).

2- سرزمین عراق

سرزمین خوش زبانان و زادگاه دانشمندان [و حکیمان]، خوش آب و هوا و شگفت انگیز، برگزیده خلیفگان، پروراننده ابوحنیفه فقیه فقیهان، و سفیان بزرگ قاریان است. ابو عبیده، فراه، ابو عمرو صاحب قرائت، حمزه، کسائی، و هر فقیه و قاری، و ادیب و ثروتمند، و حکیم و خردمند و زاهد و نجیب و ظریف و صاحب دل از آنجا برخاسته است. زادگاه ابراهیم خلیل است، بیشتر یاران بزرگوار بدانجا رهسپار شدند. مگر نه بصره در آنجا است که با یک دنیا برابر است، و بغدادش ستوده جهانیان، و کوفه بزرگ و سامرا در آنست، نهرش بی گمان از بهشت است، خرماهای بصره فراموش شدنی نیست، خوشی هایش بی شمار، دریای چین (خلیج فارس) بر سر آن است، بادیه چنانکه می بینی بهلوی آنست که فرات نزدیک آن جاریست. ولی جایگاه ستیز و گرانی است و هر روزش پست تر از پیش، و از ستم مالیات در رنج، بامیوه اندک و فحشای بسیار و هزینه سنگین. و این نقشه آنجا است.

فهرست شهرها:

114 من عراق را به شش خوره و ناحیت بخش کرده ام. در گذشته خوره ها جز این بودند که اکنون هستند مگر حلاوان، ولی من همواره از آنچه مردم امروز بر آنند پیروی کرده ام و خوره و قصبه های کهن را شهر بشمار آورده ام. نام آن خوره ها با قصبه آنها یکی است.

نخستین خوره از سمت بادیة عرب کوفه است ، سپس بصره ،
 واسط، بغداد، حلوان، سپس سامرا است.
 شهرهای کوفه: حمام ابن عمر¹، جامعین²، سورا³، نیل، قادیسیه،
 عین نمر هستند.

شهرهای بصره: ابله، شق عثمان، زبان⁴، بدران، بیان، نهر ملک ،
 دبا، نهر الأمير، ابو خصیب⁵، سلیمانان، عبادان (آبادان) مطوَّعه ، قنَدل⁶،
 مفتح، جعفریه است.

شهرهای واسط: فم الصلح ، در مکان ، قراقبه ، سیاده ، باذبین
 [فاذبین]، سکر، طیب، فرقوب، قرية الرمل، نهر تیری، لهبان، بسامیه⁷،
 اودسه است.

شهرهای بغداد: نهر وان ، بردان ، کاره ، دسکره، طراستان⁸

- 1- حمام عمر (ص 16، 77) شاید همان حمام اعین باشد که بلاذری گوید، منسوب به اعین مولای سعد بن ابی وقاص است (فتوح ع 281 پ 86).
- 2- یاقوت و تاریخ حله، کرکوش 1: 1-17، جامعان (استحری، ع 8، 86).
- 3- پیش از اسلام دانشگاهی در سورا وجود داشت و پس از اسلام مرکز اندیشه‌های گنوستیک ضد خلفا بوده و در قرن نهم هجری بصورت سیود تلفظ می‌شده و مرکز علمی شیعه بوده و فاضل مقداد م 826 صاحب کنز العرفان، بدان منسوب است. (انوار- اطعة، 8 و تاریخ حله کرکوش 1: 6، 7، 8 و 24، 153).
- 4- نهر زبان ص 13، 77.
- 5- یاقوت 4، 831 و بلاذری ع 362 پ 222.
- 6- یاقوت 4، 183 و بلاذری ع 363 پ 222 طبری فهرست.
- 7- بسامتی (یا قوت 2، 11، 574) بسامی (طبری 3، 1958، 17) بشامنی (ابن اثیر 9، 181).
- 8- ابن اثیر 10، 116 از پللی که در آنجا بر فرات هست گفتگو دارد، طبری 3، 723 و 1577 ابن فقیه 7، 213 پ 29 آنرا طراستان نامیده است یعقوبی 164، 270 (دخویه) بلدان پ 44.

115 هارونیه ، جلولا ، باجسری ، باقبه [بأقوبا ، بعقوبا] ، اسکاف ، بوهرز ،
 کلوادی ، درزیجان¹ ، مداین ، گیل [گال] ، سیب ، دیر العاقول ، نعمانیه ،
 جرجریا ، جبل ، نهرسابس ، عبرتا ، بابل ، عبدسی² ، قصرهبیره .
 شهرهای جلوان : خانقین ، زبوجان ، شلاشان³ ، جامد ، حر ،
 سیروان ، بندنیجان⁴ است .

شهرهای سامرا : کرخ ، عکبرا ، دور ، جامعین ، بت ، راذانان ،
 قصر حص ، جوی ، ایوانا ، بریقا⁵ ، سندیه ، راقفروبه ، دمما ، انبار ، هیت ،
 تکریت ، سن .

اگر کسی بگوید: چرا بابل را در میان شهرها شمردی و حال آنکه
 همه این سرزمین در گذشته بدان منسوب می شده است. نبینی که جیهانی
 هنگامی که به بیان این نواحی می پردازد آنها را سرزمین بابل می نامد؟
 وهب [بن منبه] نیز در آغاز چنین کرده بود و همچنین جز ایشان از دانشمندان
 به اومی گوئیم: این پرسش و مانندش را چنین پاسخ دهیم که: مانگارش

1- معرب درزیندان (یا قوت 2، 8، 567) ← ابن اثیر 336، 9 و 540، 10 ،
 542 طبری 15، 1933، 2 و 859، 3 .

2- در متن عربی ، عبدس است. حمزه گوید: معرب افسهی نام کارخانه ایست
 در گسکر که عربها ویرانش کردند (یا قوت 3، 603 و 2، 275، 4 و یعقوبی ع 322)
 (دخویه) افسه (بلدان پ، 101) . ← ع 9، 258 .

3- طبری 3، 832، 840، 852 .

4- معرب وندیگان (یا قوت 1، 6، 745) ، مراد الاطلاع (دخویه) .

5- بزینقا (رسته 7، 182) .

خویش را مانند دین و ایمان بر متعارف نهاده ایم. نبینی اگر کسی سو گند خورد که: کله نخودم * پس چیزی از سر گوسفند یا گاو خورد، سو گند شکن باشد. آری ابو یوسف و محمد گویند: شکننده نبود. من از پیران بزرگم شنیدم که می گفتند: این فتواها اختلاف بشمار نیاید. زیرا که به روزگار ابوحنیفه کله خرید و فروش و خورده می شد، ولی این عادت در زمان آن دوتن از میان رفته بود.

ما سراسر جهان اسلام را گشتیم و نشنیدیم کسی این سرزمین را جز عراق بنامد، بسیاری از مردم نمی دانند بابل در کجاست [اگر کسی بگوید: نباید این جارابا مسأله کله قیاس کنیم، نبینی پیشوای روزگار ابو بکر بن فضل گفته است: اگر سو گند خورنده از مردم ری و گرگان باشد و سرگاو خورد سو گند شکسته باشد، و اگر اهل کوفه یا بخارا باشد نشکسته باشد! خواهیم گفت که این نیز تأیید سخن ما است، زیرا که کسی این سرزمین را امروز بابل نامد].

نبینی چون عمر از ابو بکر درخواست کرد لشکر برای اینجا بفرستد، ابو بکر پاسخ داد هر گاه خدا يك و جب از خاک سرزمین مقدس را بدستم بگشاید آنرا بیش از يك روستا از عراق می پسندم و نگفت: از بابل. اگر بگویند: اینکه خدا می گوید: بر دو ملك بابل فرستادیم¹ خود نشانه شهرت این نام است. گوییم: ولی دانسته نیست که از بابل در قرآن نام شهر یا سرزمین خواسته شده است. نام شهر بودن آن مورد اتفاق نظر است و در شهرت سرزمین خلاف است. اگر کسی مدعی چنین

شهرت است باید دلیل بیاورد!

گزارش گسترده تر

کوفه: قصبه ایست بزرگ، سبک، خوش ساختمان، با بازارهایی بزرگ، پربرکت و جامع مرفق است. سعد بن ابی وقاص به روزگار عمر آنرا مرکز کرد. هرشن که با ریگگ آمیخته بود کوفه است، نبینی زمینش چنین است؟. شهر باستانی آن جا حیره است که ویران گشته است. نخستین تن از صحابه که در آن فرود آمد علی بن ابی طالب بود، سپس عبدالله مسعود و ا بود ردا و دیگران پیایی آمدند. مسجد جامع در مشرق شهر است با ستونهای [☆] بلند از سنگهای سوار شده. دلگشا و زیبا است، رود فرات در سمت بغدادی (مشرق) آنست. چاههای گوارا دارد. پیرامن آن نخلستان و باغ است حوضها و جویها دارد. محله کناسه سمت بادیه (مغرب) آنست. پیشتر همانند بغداد بود و اکنون ویران شده است.

117

قادسیه: شهر است بر لب بادیه، روزهای حج آباد است که همه چیز بدانجا ببرند. دو دروازه و سوری از گل دارد. جویی از فرات تا حوضی که دم دروازه بغداد (شرقی) ساخته اند، کشیده شده. چشمه های گوارا و آبی دیگر نیز دارد که آنرا در روزهای حج تا دم دروازه بادیه (غربی) می کشند. يك بازار دارد که مسجد جامع در آنست.

سورا^۱: شهر است پراز میوه و انگور، با جمعیت. شهرهای دیگر

نیز با جمعیت و کوچکنند.

۱- ص 158 پا نوشت 3 دیده شود

بصره : قصبه‌ای ثروتمند است ، مسلمانان آنرا بروزگار عمر ساختند . او به فرماندارش نوشت : شهری برای مسلمانان در میان فارس و عربستان ، در مرز عراق ، لب دریای چین بساز! پس چون برجای بصره هم‌آهنگ شدند ، عربها در آن فرود آمدند ، نبینی که امروز هم ناحیه‌ها جدا دارد؟ سپس عتبه پسر غزوان آنرا مرکز ساخت . مانند طیلسانی است . از دجله دو نهر بسوی آن کشیده‌اند : نهر ابله و نهر معقل و چون جمع شوند بصره را سیراب کنند . شاخه‌هایی نیز بسوی آبادان و ناحیت مدار دارد . درازای شهر کنار نهر است ، و خانه‌ها در سمت بیابان ساخته شده است . شهر در این سمت يك دروازه دارد . از این دروازه تا کنار نهر نزدیک به سه میل است . سه مسجد جامع دارد ، یکی از آنها دلگشا و بزرگ و آباد در بازار است و با ستونهای سفید شده . در عراق مانند ندارد ، دیگری در سمت دروازه بادیه است و این کهن تر است . سومین مسجد جامع در آن سوی شهر است . شهر دارای سه بازار است : قطع الکلا در کنار نهر ، بازار بزرگ ، باب الجامع ، همه این بازارها زیبایند . من این شهر را ، از نرمش و بسیاری نیکو کارانش بیش از بغداد می‌پسندم . هنگامی در مجلس گروهی از فقیهان و پیران بغداد [نزد ابو جعفر زمام] در باره بغداد و بصره گفتگو بود که [☆] اگر ساختمانهای بغداد گرد آورده شود و ویرانه‌ها را جدا کنند ، از بصره بزرگتر نخواهد بود . سمت بیابانی بصره ویران شده است .

118

نام بصره بمعنی سنگ سیاه است ، سنگهایی که کشتی‌ها را از زمین بدانها سنگین می‌کردند و در اینجا تخلیه کرده بار می‌گرفتند . و برخی

گویند نه چنانست بلکه سنگ سست و سفید رنگ است. قطرب گوید:
زمین سخت باشد.

گر مابه های شهر خوب است، ماهی و خرما می نیکو و پر گوشت،
سبزی، پنجه، شیر، دانش و بازرگانی دارد، ولی کم آب، بدهوا، گندیده و
پر آشوب است.

ابله: بر دجله دم دهانه نهر بصره، در سمت شمال است. مسجد
جامع در بالای شهر، آباد و بزرگ است، جمع و جورتر و مرفه تر
از بصره است.

شق عثمان، برابر آن در سمت جنوب. مسجد جامع در آخر
شهر و زیبا می باشد. دیگر شهرها نیز در کرانه نهرهای دو طرف
دجله اند در خاور و باختر، جنوب و شمال، همگی فراخ و مهم
هستند.

آبادان¹: شهری در کرانه جزیره ایست که میان دو نهر دجله عراق
و نهر خورستان قرار دارد. پس از آن نه شهر و نه دیه هست و همه دریا
است. کاروانسرا و عابدان و نیکوکاران دارد. بیشتر مردم حصیر باوند
ولی آب کم است و در محاصره دریامی باشد. [پیغمبر گرامی گفته است:
هر کس از شما آبادان را دید در آن رباط بندد، زیرا که این شهر مشتی گل از
بیت المقدس است، طوفان نوح آنرا بدانجا انداخته، روز قیامت بجایش
باز خواهد گشت. شهر جعفریه² در طرف بادیه است که بدست قرامطه
افتاده است].

1 - متن: عبادان.

2 - بیرونی 13، 206، ناحیه جعفر (دخویه).

واسط:

قصبه ایست بزرگ با دو مسجد جامع در دو کرانه (دجله) با پلی که در میان آنها می باشد. جامع حجاج و گنبد آن در کرانه غربی، در سمت بازارها، دور از شهر مسجدی آباد به قرائت است که حجاج نقشه آنرا ریخت. نام واسط از آنست که در میان قصبه های عراق و اهواز می باشد. خوش آب و هوا و ملایم است. حومه ای گسترده و بازارهای خوب دارد. در دو سر پل دو بند نهاده اند که کشتی ها از [زیر] آن جا می گذرند. مردمی * خوش زبان [فقیهان و قاریان و بازرگانان و ثروتمندان] دارد.

119

دیگر شهرهایش کوچک و و اما مانده هستند، آبادترین آنها طیب و قرقوب ولی ناحیتش خوب است.

صلیق: [ناحیتش بطایح است که جائی شگفت، دارای چند شهر است و بزرگترین آنها شهرک صلیق است] که بر دریاچه ای بدر ازای چهل فرسنگ است، و دیه هایش تا حومه کوفه می رسد. گرمایش سخت، پشاهش کشنده، زندگی تنگ، خوراک مردمش ماهی، آبشان تلخ، شبشان رنج آور خردشان سست، زبانشان بد، نمکشان اندک، رنجشان بسیار، ولی مرکز آرد است، سلطانی نرم خو، آب فراوان، ماهی بسیار دارد، نامش در عراق مشهور، و مردمش در جنگ صبور، و در نهر نوردی ماهرند، نهری به زیبایی نهر ابله دارد.

پس از این شهر در بزرگی جامده است و هر دو در ناحیتی از دجله اند، و دیگر شهرها از این دو کمتر هستند. این بطایح دریاچه ها و مردابها و کشتزارها و شکارگاهائی است

که برای عراق سود فراوان دارند.

بغداد:

مرکز اسلام است و مدینة السلام در آنجا است. با همه ویژگی‌ها، ظرافت، ذوق، بذله‌گوئی، دانش دقیق و هوای لطیف دارند. همه خوبی و زیبایی، و هر ظرافت در آنجا و هر ماهری از آنجا است. هر دل هوای آن دارد، هر جنگ برای بدست آوردن آن، هر دفاع برای نگاهبانی آن است. مشهورتر از آنست که وصف شود، بهتر و برتر از آنست که ستایش شود. ابوالعباس سفاح آنرا بنیاد نهاد و سپس منصور مدینة السلام را در آن بساخت، خلیفگان پس از او بر آن افزودند. هنگام ساختمان مدینة السلام در باره زمستان و تابستان و باران و پشه و هوای آن بررسی کردند، مردانی در آنجا چهار فصل سال را خفتند تا آنرا بشناسند، چون با خردمندان رای زنی کرد، گفتند: صلاح چنین است که در چهار تسوج دو سوی دجله فرود آبی، در خاور بوق و کلوادی، در باختر قطر بل و بادودیا، تا در نخلستان و نزدیک آب باشی، هر گاه در يك تسوج خشک سالی یا ویرانی رخ دهد، دیگری آنرا \ominus جبران کند، و چون تو در «هراة» باشی، آذوقه از فرات بوسیله کشتی و بوسیله کاروانها در خشکی از مصر و شام و بادیه بد تو خواهد رسید، محصولات چین نیز از راه دریا و محصولات موصل و روم از راه دجله خواهند رسید. پس تو در میان چند نهر خواهی بود که دشمن جز با کشتی یا از راه پل یا بر دجله و فرات به تو نخواهد رسید. پس شهر را در چهار بخش ساختند: مدینة السلام و بادودیا و دصافه و داد الخلافة امروزی. گرانبهاترین چیز مسلمانان و بهترین شهر ایشان و برتر از آن بود که ما توصیف کردیم، تا آنکه کار

تخلیفگان به سستی گزائید و شهر مختل شد، و مردمش پراکنده شدند. اکنون شهر ویران و مسجد جامع آن در آدینه‌ها آباد و پس از آن مختل است. آبادترین جای آن بخشهای دیب و کرخ در کرانه باختری و باب الطاق و دارالامیر در خاور است. ساختما نها و بازار در خاوری بیشتر است، پل نزدیک باب الطاق است و پهلوی غزبی آن بیمارستانی است که عضدالدوله ساخت. در هر تسوج که یاد کردیم بک مسجد جامع دارد [کرانه باختر آبادتر از خاور است] روز به روز به پس می رود، می ترسم روزی، از بسیاری فساد و جهل و فسق و ستم دولت مانند سامره شود. ابو بکر اسماعیلی در جر جان به من گفت: ابن ناجیه، از ابراهیم ترجمانی، از سیف بن محمد، از عاصم احوول، از ابو عثمان نهدی، نقل کرد که با جریر بن عبدالله بودم، او پرسید: این نهر چه نام دارد؟ گفتند: دجله است! گفت: پس این نهر دیگر؟ گفتند: دجیل است، گفت: این نهر سوم؟ گفتند: صراة است! گفت: این نخلستان چه نام دارد؟ گفتند: قطر پل است. در این وقت او سوار اسب خود شد که فرار کند، و گفت: پیغمبر را شنیدم می گفت: شهری در میان دجله و دجیل و قطر پل و صراة ساخته شود، که گنجینه‌های زمین و جباران زمان را بدانجا آرند، پس خسف شود و مردم در زمین، تندتر از میخ آهنین در زمین سست فرو روند. نهر کهای فرات در جنوب و نزدیک بغداد به دجله می ریزند. پس در شمال دجله تنها است. کشتیها در شاخه‌های فرات تا کوفه می رسند و در دجله تا موصل می روند. شمشاطی¹ در تاریخ خود گوید: هنگامی که منصور

121

1- یا قوت 10،320،3، علی بن محمد شمشاطی (نوابغ الرواة: 208) ندیم

خواست مدینه السلام را بنیان گذارد، بزرگترین کسان را در فقه و عدالت و امانت و هندسه دانی که می شناخت احضار کرد، ابوحنیفه نعمان ثابت و حجاج بن ارقطاه در میان ایشان بودند، کارگران و هنرمندان را نیز از موصل و شام و جبل و دیگر استانها آورده به سال 145 دستور کردند اساسگاهها را داد که به سال 149 پایان رسید. او پهنای ته سور را پنجاه ذراع نهاد، و هشت دربرایش بگذارد، چهار کوچک درونی و چهار دروازه برونی، که دروازه های بصره، شام، خراسان، کوفه بودند. مسجد جامع و کاخ را در میان نهاد ولی قبله مسجد رصافه درست تر از آن است. در برخی گنجینه های خلیفگان دیدم که منصور برای ساختمان مدینه السلام چهار هزار هزار و هشتصد و سی و سه درم هزینه نهاد. زیرا که مزد هر استاد يك قيراط [نقره] و مزد هر روز کاری [روز جاری] دو حبه می بود¹.

نهر وان: شهری بر دو کرانه رودخانه است، خاوری آن آبادتر و فراخ و زیبا تر است. در میان دو سوپلی هست، جامع در سمت خاوری [در بازار] است. حاجیان بر این کرانه فرود می آیند.

دسکره: شهری کوچک است، بازاری دراز دارد که مسجد جامع در پایان آن سر پوشیده و خفه است.

جلولاء: دورادورش درختستان است و سور ندارد.

خانقین: مانند همان شهرها در راه حلوان است ولی اینها زیبایی شایسته بغداد را ندارند.

صرصر: مانند برخی دیه های فلسطین است و نهر از کنارش می گذرد. همچنین اند دیه های نهر الملك و هراة [در کنار راه کوفه].

1- یا قوت 1 1:08-5، طبری III، 3310، پ 4921.

قصر هبيرة: شهری بزرگ است با بازارهای خوب. آب ایشان از فرات می آید. بافندگان و یهود در آن بسیارند. جامع در بازار است. بابل: کوچک و دور از راه افتاده. پلی دارد که راه از روی آن می گذرد.

دیگر شهرهای اینجما نند نیل، عبسی¹، کوئا [همه از فرات سیراب 122 می شوند] و کوئاربا² شهر [زادگاه] ابراهیم [خلیل الرحمان] بود * . در آنجا چند تپه هست که گویند خاکستر آتش نمرود است. نزدیک کوئا الطريق³ آتشگاه مانندی (مناره) هست که در آن گفته گوها هست.

دیر عاقول: بزرگ و آباد است، بر رود دجله سمت واسط شهری از آن مهم تر نیست. جامع آن پر جمعیت و دور از بازار است، بازارهایش تو در تو است، با شهرهای فلسطین همانند است.

جبل: در بزرگی پس از آن است، آبادی و جمعیت دارد. جامعش زیبا و در بازار است [بزرگتر از نعمانیه است].

نعمانیه: کوچک و جامعش در بازار است. جرجویا، در گذشته بزرگ بوده، امروزه ویران شده و ساختمانها از هم جدا مانده اند. جامع نزدیک کرانه [دجله] و آباد است. آبی دارند که گردبخشی از شهر می چرخد.

این شهرها که یاد کردیم همه در باختر دجله اند و دیگر شهرها

1 - ن.كص 159 یا نوشت 2.2

2- پاقوت 4، 19، 317، 19: کوئوربی. تلفظ امروزی آن کوت است

3- کوئی طریق (استخری ع 16، 86 پ 4، 87).

کوچکند.

عکبرا: در سمت سامره شهری بزرگ و آباد می باشد پر میوه و خوش انگور و ثروتمند است.

مداین: در سمت وسط آباد است، خانه‌ها از آجر، جامع آن در بازار [دور از نهر در باختر است و برابر آن] در خاور اسپانیر، سپس قبر سلمان و ایوان کسرا است. اینها ایند شهرهای بغداد، که بسیاری دیه‌های خراسان از بسیاری از آنها بزرگترند¹.

سامرا:

در گذشته شهری بزرگ و پایتخت خلیفگان بود. معتصم آنرا بنیان نهاد و متوکل پس از او بر آن افزود. آنقدر زیبا شد که آنرا سرودن‌دای نامیدند، سپس کوتاه شده سمری² خوانده شد. جامعی بزرگ دارد که از جامع دمشق برتر شمرده می‌شد. دیوارهایش بامینا پوشیده و ستونها و فرش آن از رخام است. و مناره‌ای بلند و اموری متفن دارد.

شهر بزرگ بوده و اکنون ویران شده است، دو میل و سه میل راه می‌روی و ساختمان نبینی. شهر در کرانه شرقی است و در غرب

1- دیه شمردن شهرهای بزرگ غیر عرب با محرومیت از داشتن منبر شهر شمردن دیه‌های ناچیز عربها و دادن حق منبر به ایشان در جع 103 و 282 نیز دیده می‌شود.

2- سمرن‌رآی (یا قوت 22، 15، 3) = خوش آیند هر بیننده، هر کس بیند خوشدل شود. ولی این واژه ریشه آرامی دارد.

باغستان است.

کعبه‌ای در آنجا ساخته بود که طوافش می‌گشتند، وی یک منا و عرفات نیز برایش نهاده بود و امیران سپاه را که هوای [☆] حج می‌داشتند، برای آنکه از وی دور نشوند بدان می‌فریفت¹.

پس چون شهر ویران گشت ساغرمن‌دای خوانده شد، سپس کوتاه شده سامرا گفتند².

کرخ: شهریست چسبیده به سامرا و آبادتر از آن، در سمت موصل است روزی از قاضی ابوالحسن قزوینی شنیدم می‌گفت: بغداد فقیهی جز ابو موسی ضریر بیرون نداده است. من گفتم: پس ابوالحسن کرخی کیست؟ گفت: او از کرخ بغداد نبود بلکه از کرخ سامرا بود³.

أنبار: شهری بزرگست، منصور در آغاز کار بدانجا فرود آمد و خانه‌اش در آنجا بود ولی اکنون این شهر سبک شده است.
هیت: بزرگگ و دارای سور، در کنار فرات، نزدیک بادیه است.

تکریت: بزرگگ و مرکز کنجد است، پشم کاران بسیار دارد. نصارا را در آن جادیری هست که زیارتگاه می‌باشد [و بزرگش دارند].
عَلْت: شهری بزرگ است، نهری از دجله آبرای بدان می‌رساند. چاه‌هایش کم گود و شیرین است. این شهر بزرگواران بسیار دارد.
سن: شهری بزرگگ بر دجله است، نهر زاب در خاور آنست،

1- با «خداخانه» در شیراز قابل مقایسه است.

2- یا قوت 3: 20، 15: 20 بیعد.

3- کرخ فیروز. (یا قوت 4: 13، 256) کرخ باجدا (یا قوت 4: 22، 252 و

18: 255 و 13: 256).

جامع آن در بازار است.

ساختمانها از سنگ، نزدیک کوه، در مرز اقود¹ است. شهرهای سامرا مهمتر از شهرهای بغدادند.

حلوان: قصبه‌ای کوچک در کوه و دشت، نزدیک کوه است، دور آنرا باغها فرا گرفته، انگور و انجیر دارد. بازاری کوچک و یک دژ کهن و نهری کوچک دارد. جامع آن در قهندژ است. هشت کوی دارد: خراسان، باقات، مصلا، یهود، بغداد، پرقلیط، یهودیه، ماجکان. کنیسهٔ یهود در بیرون شهر از گچ و سنگ ساخته شده و گرانقدرش می‌دارند. بیت المقدس بزرگتر و مجلل‌تر، آبادتر و زیباتر و دانشمندان و پیرانش بیشتر از آنست. شهرهای این خوره ویرانند و شایستهٔ یاد کردن نباشند.*

124 دجله: آبی است مادینه² لطیف و فقیه پسند است. ابوبکر جصاص دستور می‌داد آشامیدنی وی را از بالای نهر صراة پیش از آنکه فرات بردجله ریزد، بیاورند. دجله چنانکه خواهیم گفت، از اقود [اثر، اثور]³ برمی‌خیزد سپس نهرهایی بر آن می‌ریزد، در خوره بغداد نیز چهارشاخه از فرات بر آن می‌ریزد که نهر صراة، نهر عیسی، نهر صرصر، نهر الملک خوانده می‌شوند و از کرانهٔ خاوریش در زیر بغداد، آبهای نهر و ان‌بدان می‌پیوندد، و چون از واسط می‌گذرد پهن شده رفت و آمد در آن

1- اقود جع: 136.

2- متن: ماء انی. شاید سبک، چنانکه فرات را نرینه (ذکر) شاید سنگین خوانده است.

3- در باور قی جع 20 و 28 و 30 نیز اقود با نسخه‌های اثور و اثور آمده است. جع: 136.

دشوار شود، ولی همیشه تا مرز بصره کشتیها در آن، در رفت و آمدند و کارها انجام می دهند. مردم بغداد با کشتیها بالا و پائین رفته با سرصدا از آب می گذرند. دوسوم خوشی مردم بغداد از این رودخانه است. فرات آبی است نرینه و سخت، از کشور روم برمی خیزد و گردبخشی از این سرزمین می چرخد و پس از شاخه شاخه شدن به کوفه می رسد، پس و بسوی باختروا سراسر ازیر شده، در مردابی بزرگ که گرداگردش دیه های آباد هست پهن می شود و از آن نمی گذرد. از ده تا اینجا کشتی رانی نیز می شود.

بدان که عراق سرزمین مرفه نیست، آبادی و اهمیت آن بدین دو نهر است و بدانچه در آن دو و در دریای چین که بدان چسبیده بار می شود. خوشی هوا و ویژه بغداد است که مانند ندارد. آری در باره بصره، آبهایش [نهرها و نخلستانهایش] و بر کههایش، مد و جزرش، هر چه بخواهی می توانی بگوئی.

جزر و مد : ابوالحسن مطهر بن محمد در دامپرز به من گفت : احمد بن عمر بن زکریا از حسن بن علی بن بحر از ابوشعب قیسی از اشرس، نقل کرد، که از ابن عباس در باره جزر و مد پرسیدم، گفت: ملکی نگهبان دریا است، پس چون پایش را در آن نهد مد شود، و چون بر آرد جزر شود، جزر و مد خود معجزه ایست [و نعمت] برای مردم بصره. در هر روز و شب آب دو بار به دیدارشان آید* به نهرها در آید، باغها را سیراب کند، کشتیها را به دیه ها ببرد، و چون جزر شود نیز آسیاها را که بر

دهانه¹ نهرانہادہ شدہ بہ راہ انداز. مد [وجزر] تامر زہای بطایح (مردابہا ← ص 164) نیز می رسد، و دورہای دارد کہ با ہلال ماہ می چرخد.

کلیاتی چند از این سرزمین

ہوای این سرزمین گوناگون است. بغداد و واسط و آنچہ در آن منطقہ است رقیق است و زود عوض می شود، چہ بسا در تابستان گرم سوزان می شود ولی بزودی خنک می گردد [پس برای خانہہا زیرزمین ساختہ اند]. کوفہ عکس آنست [کہ غلظت ہوا و دوامش بیشتر است]. در بصرہ گرما سخت است ولی چہ بسا ہوای شمال بوزد و خنک شود. در اخبار بصرہ خواندم: زندگی ما در بصرہ خوشمزہ است؛ اگر ہوای شمال بوزد خوش و خرم ہستیم و ہر گاہ جنوبی باشد، ما در آبریز ہستیم². ہنگامی کہ ہوا جنوبی است مردم در تنگی نفس ہستند ہر کس بدیگری می رسد می گوید: می بینی در چہ حالیم؟ و پاسخ می شنود: بہ امید گشایش ہستیم! گاہی در چنان شبہا چیزی شیرہ مانند، بر مردم می بارد. حلوان ہوای معتدل دارد. از بطائح بہ خدا پناہ می بریم، کسی

1- متن: افواہ [افمام B] در اینجا دخویہ اعتراضی را کہ حاشیہ نویس نسخہ B بر مقدسی نوشتہ در پانوشت می آورد کہ: «فم» بہ «افواہ» جمع بستہ می شود نہ «افمام». و این غلط از مردی چون مقدسی بدور است

2- یاقوت در 23:647، 1 شعر این لکنک بصری محمد در این بارہ چنین آورده است کہ:

نحن بالبصرة في لو	من العيش طريف
نحن ما هبت شمال	هن جنات وريف
فاذا هبت جنوب	فكانا في كنيف

تعالی. لطائف 103 (دخویہ).

که تابستان آنرا ببیند ، در شگفت می ماند. ایشان ناچارند در پشه بند بخوابند. پشه ای آنجا هست که نیش چون سوزن دارد که خرطوم او است. شهری پرفقیه است و مانند بغداد و بصره قاریان، ادیبان پیشوایان، شاهان نیز بسیار دارد، اندرزگران نیز در آنجا هستند. یخ را از راه دور می آورند. هوا در زمستان سرد است و چه بسا گاهی آب در بصره [و بغداد] یخ بزند. مردم بغداد و کوفه و بصره سیه چرده هستند. در عراق مجوس بسیار است، اهل ذمه آنجا یهود و نصاریند¹، مذاهبهای بسیار نیز در آن پدید آمده است. در بغداد اکثریت باحنبللی ها و شیعه است، دانشمندان بزرگ دو عراق از ایشانند. در آنجا مالکی، اشعری، معتزلی، نجاری، نیز هست. مردم کوفه شیعه اند بجز کناسه که سنیانند. در بصره مجلس ها هست و عوام سالمی هستند. ایشان مدعی علم کلام و زهدند، بیشتر اندرزگران از آنانند. ایشان فقه نمی خوانند و آنان که بخوانند به فقه مالکی گروند، با اینکه گویند: رئیسشان ابن سالم پیرو فقه ابوحنیفه بوده است. سالم² غلام سهل بن عبدالله شوشتری بوده است. من ایشان را روزی دار و نیکو کار دیدم، ولی درباره پیشوای خود تندروی می کنند. من با ایشان مدت ها آمد و شد کرده ، به اسرارشان آگاه شدم و در دلهایشان

1- نسخه بدل C: (بیشتر ذمیان، یهود و نصاریند، مجوس هم در آنجا هست.) پیدا است که مجوس در متن کتاب از حقوق اهل ذمه محرومند و در نسخه بدل جزو اهل ذمه بشمار رفته اند. و این فتوای فقیهان گنوسیست شرق دجله است.

2- سالم از گنوسیزم استادش سهل شوشتری ه 283 ه استاد حلاج (م 309) واگرفته می گفت، پیامبری درجه ای از علم است، بی سواد پیامبر نتواند شد. وی آیت: «والذین جاهدوا لنهذیهم سلیمان» قرآن 29، 69، را دلیل نظر خود بر می شمرد. برای شناخت سالم و سالمیان و صوفیان سهلی، کشف المحجوب هجویری ص 244-265 و طبقات الصوفیه سلمی. ص 208 دیده شود.

جا گرفتم، زیرا من آدمی هستم که زاهدان ناسک را هر که باشند دوست می‌دارم. اینان خوش زبان و نویسنده و بلند نظر و کم‌کشاکش هستند. بیشتر اهل بصره قدردی و شیعه و سپس حنبلی هستند. در بغداد [عراق] غالیان هستند که در دوستی معاویه افراط می‌دارند، و همچنین مشبهان و بر بهادیان¹ [که حدیث‌هایی منکر در دوستی معاویه دارند] روزی من در مسجد جامع واسط دیدم گروهی گرد مردی را فرا گرفته‌اند، چون نزدیک شدم شنیدم می‌گوید: فلان از فلان روایت کرده که پیغمبر گفت: «خدا به روز قیامت معاویه² را بخود نزدیک می‌کند و دست بر سرش می‌کشد و او را همچون یک عروس به مردم نشان می‌دهد» من گفتم: برای چه؟ برای جنگی که با علی کرد؟ خدا معاویه را بیمار زد، أمّا تو گمراه دروغ می‌گوئی! او فریاد زد: بگیری این رافضی را!! مردم بر سر من ریختند تا یکی از نویسندگان مرا شناخت و ایشان را پراکنده کرد. ✽ بیشتر فقیهان و

127

1- متن، بر بهادریه. ترکیبی است از: بهاد = هند + بر = پسر (سریانی) به معنی فرزند هند، لقب چند تن از سران حنبلی بغداد بوده که شاید به کسی نسبت داشتند که پیوندی با هند می‌داشته است. این اثر دو تن ایشان را که بدین لقب مشهور بودند یاد کرده، که سنیان را علیه شیعیان تحریک می‌کرده‌اند: 1- حسین بن قاسم بن عبیدالله بر بهادی به سال 296 که هنگامی ابن معتز ناصبی می‌خواست خلافت را از متقدر نیمه شیعی بر بیاورد، به پوروان این شخص متوسل می‌شد. 2- حسن بن علی بن خلف بر بهادی که به سال 329 در حالیکه زیر پیکر خلیفه نیمه شیعی عباسی بود در گذشت. خلیفه در اعلامیه خود او را مشبه، مجسم، قشری نامیده است.

2- بزرگداشت معاویه از طرف کنوسیستهای مسلمان شده ایرانی که در 365 و 399 نیز دیده می‌شود، بر پایه لزوم «فره‌ایزدی» یا «عصمت» برای رئیس مدینه فاضله است، که این خود نتیجه قاعده و جوب «لطف» بر خداوند است که باید برای حفظ جاه و از گمراهی، پیشوا در حدیث لقای دستور از هر خطا بازدارد.

قاضیان این سرزمین پیرو بوحنیفه‌اند.

مذهب بوحنیفه¹: روزی من در مسجد ابو محمد سیرافی نشسته بودم، او گفت: تو مردی شامی هستی و مردم آن سامان اهل حدیث و پیرو فقه شافعی هستند، چرا تو بر فقه بوحنیفه می‌روی؟ گفتم: به سه دلیل: خدا فقیه را استوار دارد!، گفت: چیست آنها؟ گفتم:

نخست: دیدم بوحنیفه بر گفته‌ی علی (رض) تکیه می‌کند، و پیغمبر گفته است: که من شهر علمم، علمش در است. و نیز گفت: قاضی‌ترین یعنی فقیه‌ترین شما علی است! و بر گفته‌ی عبدالله بن مسعود تکیه می‌دارد، و پیغمبر گفته است: هر چه را ابن ام عبد [ابن مسعود] برای امت من بپسندد، من می‌پسندم! و نیز گفت: اولگنی پر از دانش است! و نیز گفت: دو ثلث دین خود را از ابن ام عبد فرا گیرید! دانش اهل کوفه نیز تنها

ع

1- پایه‌ی مذهب واره حنفی همچنانکه در پانوشته درسه‌های گلدزیهر ص 135- 136 یاد کرده‌ام بر خردگرایی و نرمش مذهبی استوار است. و چنانکه در ص 50 دیدیم به مرجی و معتزلی بودنش نیز اشارت‌هایی هست. از این رو، ایرانیانی که پس از مسلمان شدن ایده‌تولژی گنوسیستی پدران خود را نگاه می‌داشتند، تسنن ایده‌تولژیک و توحید عددی و لوازم آن (جبر، شرعی بودن حسن و قبح، قدم کلام و مانند آن) را رد می‌کردند، پس گروهی از ایشان تسنن سیاسی (و سلطه‌ی خلفا) را نیز رد کرده به یکی از مذاهب‌های غالی شیعی در می‌آمدند، گروهی دیگر، تسنن سیاسی و خلافت را پذیرفته به یکی از فرقه‌های گنوستیک سنی نما، همانند صوفیه و یا مذهب واره ابوحنیفه در می‌آمدند مؤلف مقدسی که در دامان مادری ایرانی بزرگ شده (ص 357) در همه جای این کتاب سامانیان اسماعیلی را بر بویه‌یان سنی زده ترجیح می‌دهد و ایشان را مثل خودش حنفی می‌شمرد و در ص 11 دو خلیفه سنی و شیعی را (در بغداد و قاهره) برابر هم نهاده، در اینجا نیز دفاعیه‌ی زیرین را از مذهب واره حنفی آورده است.

از این دو تن می باشد.

دوم : من او را قدیم ترین پیشوایان و نزدیک ترین ایشان به یاران، و پرهیزکارترین و عابدترین ایشان یافتم. پیغمبر نیز گفته است: کهن را دریابید! و نیز گفته است: بهترین شما در نسلی هستید که من در آنم، سپس کسانی که پس از آنان آیند. سپس کسانی که پس از ایشان بیایند، و سپس دروغ رایج گردد. و ابوحنیفه در روزگار راستی و راستان بوده است.

سوم: دیدم که او در یک مسأله راه درست رفته و دیگران همگی آشکارا نادرست گویند. (سیرافی) گفت: چیست آن؟ گفتم: پیر می داند که ابوحنیفه گرفتن مزد را بر کار تقریبی جایز نمی داند. [با باید اضافه بر هزینه را باز گرداند] و من انسان هائی را دیده ام که حجت می خرنند و دلشان سیاه می شود، و چون تکرار کنند دلشان سیاه تر و پرهیزشان کمتر می شود تا آنجا که دو حجه و سه تا را یکجا می خرنند، و من بر کتی در کارشان ندیده ام و دارائی بهم نمی زنند. و همچنین پیش نمازان و اذان گوینان و مانند آنان اینان مزدی را که باید از خدا بخواهند از مردم می گیرند. پیر گفت: ای مقدسی، موشکافی کرده ای! اگر کسی بگوید: از ابوحنیفه بد گوئی نیز شده است! می گویم: بدانکه: مردم بر سه گونه اند، نخست: آنانکه مردم در ستایش آنان متحدند. دوم: آنانکه مردم در نکوهش ایشان یک زبانند، سوم: آنانکه برخی آنان را ستوده و برخی نکوهش کرده و ایمان از آن دو بهترند. صحابه را نیز چنین بود. استودان: ابن مسعود و معاذ و زید، نکوهیدگان: عبدالله بن ابی و بهترین همه: چهار خلیفه باشند 128 که می دانیم «نخار جان» و نادانان شیعہ در حق آنان چه [بدها] گویند!

پس هر گاه گروهی نادان ابوحنیفه را نکوهش کنند ، مردمان دانشمند
 او را می ستایند که خدادل او را چگونگی بر گشود ، تا با قانون گذاری خود
 مردم را بر آسود ، او شکنجه و زندان را بر قاضی شدن برگزید . آری
 مانند ابوحنیفه هیچگاه دیده نمی شود.

قرائتها : همه هفت قرائت در این سرزمین بکار می رود. در گذشته
 بغداد جای قرائت حمزه ، بصره قرائت یعقوب حضر می بود. روزی من
 ابو بکر جرتکی را در مسجد جامع آنجا دیدم که بدین قرائت پیش نمازی
 کرده می گفت: این قرائت پیران است.

لهجه ، لهجه ها در عراق کوناگون است. درست ترین آنها
 «کوفی» است زیرا که به بادیه نزدیک و از بطنیان بدوراند ، پس از
 آنجا نیز زیبا ولی نادرست است ، بویژه در بغداد. مردم بطائح نه
 زبان درستی دارند و نه خردی!

بازرگانی : در آنجا بد نیست، مگر نشیدی می گویند: خز بصره،
 پارچه ها و طرفه هایش؟ آنجا مرکز لولو و گوهر نیز هست. بندر دریا و درگاه
 خشکی است. کارگاههای را سخت (رُوسختج) ¹ و زنجفر (= شنگرف) ¹
 و زنجار (زنگار) ¹ و مرداسنج (مردار سنگ) ¹ در آنجا می باشد .
 خرما و حنا از آنجا صادر می شود، خز و بنفشه و گلاب نیز دارند.
 در ابله از کتان پارچه ای چون قصب ² می سازند . در کوف
 دستار خز و بنفشه بسیار خوب [و بی مانند] می سازند. در مدینه السلام
 فرآورده های زیبا و انواع پوشاک ابریشمی و جز آن هست. در آنجا

1- چهارگونه داروی شیمیائی بوده که از ترکیب فلزات بدست می آوردند
 (لغتنامه). 2- معرب کسب. پارچه ای هندی.

عبادتی ازبیا و سامان^۱ عالی دارند.

ویزگیها: بنفشه کوفه، آزاد^۲ آنجا، محکم بغداد، طرفه‌های
دی-گوش، معقلی بصره، آنجیر حلوان، شیم^۳ و بنی^۳ واسط
در نعمانه پوشاک و پارچه‌های پشمین عسلی زیبا، و در بغداد لنگت و
دسنار یگانگی^۴ عالی و دستمال‌های قیصری [قصری] و بویبی می‌سازند.
پشم نکربت* و پرده‌های واسط نیز معروفست.

129

اندازه‌ها: قفزی سی من است. مگولا پنج من، کیلجه^۵ دو من و
طل نیم من است.

نقودایشان کشیمنی می‌باشد ولی سنجه^۵ ایشان سبک‌تر از خراسانی
است. | که در هر صد تا، دودرم بیش‌تر است. ذوق سی و شش رطل
می‌باشد.

آداب و رسوم: مردم به آرایش و پوشیدن طیلسان عادت دارند،
و بیشتر کفش می‌پوشند، بزرگ کردن دستار و بستن شرد^۷ کمترین
چیز بست که طیلسانیان بدان کوتاه آیند. هنگامی که نخستین کشتی بار
خرمای تازه به واسط در آید، از لب رودخانه تا دکان فروشند در ابافرشها

1- دو گونه حصیر که از پیزر بافتند (ج 203)

2- نوعی خرما

3- دو گونه ماهی

4- در متن با کاف عربی و در حاشیه با کاف فارسی دیده می‌شود.

5- مصفر کهل.

6- متن: ان-نجهم أشف. شاید از ریشه نخست گرفته شده باشد - ص 140 با نوشت 1

7- نوعی عمامه و دستار بوده است.

و پرده‌ها آرایش کنند . بر روی جنازه بانوان گنبدی بلند و چشم گیر می‌نهند .

هریسه پزها، بالای دکان خود خلوتی فرش کرده باسفره آراسته و نوکر و تشت و ابریق و اشنان دستشوئی آماده دارند ، چون مشتری از آنجا به پائین بازگردد يك دانق ازو می‌ستانند .

چون آغاز فصل بنفشه باشد آنرا آراسته و در بازارها بگردانند . بر در مسجدها وضو گاهها (آبریزها) به کریمه هست . سخن در آنجا که بیشترشان هاشمی نژادند [قبا و بر روی آن کمر بند پوشند ، اذان را با آهنگ نیامیزند ، عاداتهای نیکوی دیگر نیز دارند .

آب: آبهای این سرزمین از دجله ، فرات ، زاب و نهر وان است که بدانها کشت کنند . آب در بصره کم است و یا کشتی از ابله بدانجا می‌رسانند . آب خود بصره گوارانست [و تنها عینوایان آن را می‌بندند] گویند: يك سوم آن آب دریا و يك سوم آب جزر و سد دیگر باید زیرا است زیرا که چون جزر شود و کرانه نهرها بر آید مردم بر آن پلیدی کنند ، سپس دوباره مد آید و پلیدیها را بردارد . چون هوی جنوبی بوزد آب گرم شود . در بصره میان * ربیعان شیبی و سعدیان سنتی معصهای وحشیانه رخ می‌دهد ، روستائیان نیز بدان در آیند . و کمتر نهر است که در آن تعصب بر بیگانه مذهبیان یافت نشود .

130

1- متن عربی چنین است: ثلثه ماء البحر و ثلثه ماء الجزر و ثلثه ماء الحجر (گویا، حجر) لان الماء اذا جزر شمرت شطوط الانهار ، فیلذ الناس علیها ، ثم یقبل المد فیحمل تلك البلاذات... ریشهٔ بِلذ بلاذاء در عربی نیامده است، گویا مؤلف آنرا از پلید فارسی ساخته باشد

دیدنیها: مشهدها در این سرزمین بسیارند. در کوفه ابراهیم بزاده و آتش او نیز در آنجا است.

در کوفه: کارگاه کشتی سازی نوح بوده، تنورش نیز در آنجا حوشیده است. آثار علی (ع) و قبر او در آنست.

در¹ کوفه نیز گور پیغمبر است که گمان می کنم یونس باشد².
قبر حسین و کشتن گاهش [در کربلا پشت کاخ ابن هبیرد] است.

در بصره: گور طلحه و زبیر و برادر [رضاعی] پیغمبر [و چند تن از صحابه] و حسن بصری و انس بن مالک و عمران بن حصین و سفیان ثوری و مالک بن دینار و عتبه غلام و محمد بن واسع و صالح مری و ایوب سختیانی و سهل [بن عبدالله] شوشتری و رابعه عدویه و نیز گور ابن سالم دیده می شود.

در³ بصره نیکو کاران و پرهیز کاران و پوشیدگان نیز هستند. نماز ظهر را دیرتر و نماز عصر را زودتر می آورند. در جامع می مانند تا مردم از اطراف فرارسند. امام در هر بامداد سخن رانی دارد و دعا می کند. گویند این سنت از ابن عباس رسیده است⁴.

[در بصره چهل و نه گونه خرما هست: ضبی، حرثی، خیشوم، صحری، سکر، بشکر، طبرزد، أحمر، أصفر، خستوانی، معقلی، آزاد، هلیات، کرامی، قثریه، قریطی، هیروم، بدالی، ریفی، عروسی، باذنجان، ابراهیمی، زنبوری، یعضوض، برناج، محدر، بیرونی، شویقی، جیشوان [خیشوان] عمری، قرشی، یمامی، بری، سهریز، حزکان، حابیران،

1-2- عبارت میان این دو نشانه در متن عربی در میان دو نشانه 1-2 در ص 182

بوده، مترجم آنرا به مناسبت بدینجا آورد.

3-4- عبارت میان این دو نشانه در متن عربی در میان دو سطر 18-17 ص

182 فرار داشته، مترجم آنرا بدینجا آورد.

اصفر، محکرم، قصب، جنانی، مدحرج، غرانی، شرقی، خوارزمی، فحل، مابوری، بیض البغل، فاوسان. صیحانی رانیز ابو احمد موسائی از مدینه بدانجا آورد. خرماى تازه از بصره جز دو ماه در سال بریده نمی شود.

انواع ماهی، ماهی دجله در آنجا بیست و چهار قسم است: شیم، زجر، بنی، جری، شلق، زنجور، بمی، ساح، شائم، کرتک، شلانی (شلابی خ.ل) دبقاه، رماین، بیضاوی، اربیان، براک، برسوح (برستوج) اسبول، جواف (حراق خ.ل) ربلتی (ربیشی) عین، زجر، سحدان (شخندان؟) مارماهی.

در بغداد: گور ابوحنیفه هست که ابو جعفر زمام صفه‌ای بر آن ساخته است، و قبری دیگر نزدیک آنست پشت بازار یحیی، گور ابویوسف در قبرستان قریش است، قبر احمد بن حنبل و معروف کرخی و بشرحافی و جز ایشان نیز در آنست. گور سلمان در مداین است¹. ...² در خوی ایشان نرمی هست و خوش زبانند. ولی هنگامی که عیاران در بغداد به جنبش درمی آیند کشتار می کنند. و فساد بسیار است*

181

حکومت: این سرزمین پایگاه خلیفگان عباسی بوده، فرمان، همیشه فرمان ایشان می بود تا آنکه زبون گشتند و دیلمیان بر آنان چیره شدند، اکنون ایشان را رای نیست و کسی به فرمانشان گوش فرا

نمی دهد.

نخستین فرمانروای ایشان ابو العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عباس بود که در 132 هـ با وی دست دادند و به سال 136 در انبار در گذشت. قاضی او یحیی بن سعید انصاری می بود. سپس با منصور ابو جعفر عبدالله بن محمد بسال 136 دست دادند تا در 158 در گذشت، وقاضیان او عبیدالله بن صفوان، و شریک، و حسن بن عماره بودند. پس از او نیز ابو عبدالله مهدی بن منصور بسال 158 بر تخت نشست وقاضیان او محمد بن عبدالله بن علاقه و عافیة بن یزید بودند، او در 169 [167] در گذشت و بجایش با هادی ابو محمد موسی بن مهدی دست دادند. وقاضیان او ابوسف و سعید بن عبدالرحمان بودند. او بسال 170 در گذشت و رشید ابو جعفر هارون بن مهدی در شب آدینه 14ع 170- بجایش نشست و قاضیان او حسین بن حسن صوفی و پس از او عون بن عبدالله مسعودی و حفص بن غیاث بودند. هارون در طوس بسال 183 در گذشت، پس با پسرش محمد امین در 7 ع 2- 183 دست دادند. پس برادرش مامون بر او قیام کرد و او را کشت، پس در 188 با وی دست دادند، و قاضیان او، واقدی، محمد بن عبدالرحمان مخزومی سپس بشر بن ولید و در پایان یحیی بن اکثم بودند. مامون در طرسوس بسال 218 در گذشت، پس با معتصم ابو اسحاق محمد بن * 132 رشید دست داده شد. قاضی او احمد بن ابودواد بود. معتصم در 227 در گذشت، پس با پسرش واثق ابو جعفر هارون دست داده شد که قاضی او نیز همان احمد بن ابودواد بود. واثق در 232 در گذشت، پس با برادرش متوکل ابو فضل جعفر دست داده شد و قاضی او جعفر بن عبدالواحد هاشمی می بود.

وی در 247 در گذشت پس با پسرش منتصر ابو جعفر محمد دست داده شد ، که قاضی او جعفر بن عبدالواحد بود . پس از مرگ او در 248 با پسرش مستعین ابو عباس احمد دست داده شد که قاضیش جعفر بن محمد¹ بن عمار می بود . او پس از سه سال و هشت ماه خود را خلع کرد پس با معتز بن متوکل دست داده شد که قاضی او حسن بن محمد بن ابو شوارب بود ، و پس از او با معتمد ابو عباس احمد بن متوکل بسال 256 دست دادند که قاضیش همان ابن ابو شوارب می بود . و پس از مرگ او در 279 با پسرش معتضد ابو عباس احمد بن ابو احمد (موفق) دست داده شد که قاضی او اسماعیل بن اسحاق و یوسف بن یعقوب و ابن ابو شوارب بود . وی بسال 289 در گذشت و با پسرش مکتفی ابو محمد علی دست داده شد که قاضیانش یوسف بن یعقوب و پسرش محمد بودند . وی بسال 295 در گذشت و با پسرش مقتدر بالله ابو فضل جعفر دست داده شد . قاضیان او محمد بن یوسف بن یعقوب سپس پسرش یوسف و سپس یعقوب ابو عمرو بودند² . او بسال 320 کشته شد و قاهر یک سال و شش ماه بجای او نشست ، سپس راضی هفت سال و ده روز³ سپس

1- او در 249 به جای جعفر بن عبدالواحد پسر مسند قضا نشست و در 250 در گذشت (طبری 3:1515 و 1534 پ 6127 و 6141) نام او در جای نخست جعفر بن محمد پرجمی و در دوم جعفر بن احمد دیده می شود .

2- تنبیه مسعودی 9:389 (دخویه) .

3- راضی احمد بن مقتدر در نیمه ع 1-329 پس از شش سال و ده ماه و ده روز در سن 32 سالگی در گذشت (ابن اثیر ، آن سال) .

مقتفی سه سال و یازده ماه¹، سپس مستکفی بسال 333 و قاضی او ابو عبدالله بن ابوموسیٰ ضریر بود. او را بسال 334 کور کردند و مطیع ابوالقاسم فضل را بجایش نشانیدند. همه اینان پسران معتصد بودند. او تا سال 363 بر تخت بود پس خود را خلع و پسرش عبدالکریم ابوبکر² طائع را بجای خود نشانید. قاضی او ابومحمد عبیدالله بن احمد بن معروف می بود. نخستین کس از *دیلیمیان که چیرد شد ابوالحسن 133 بن بویه، سپس پسرش بختیار سپس عضدالدوله سپس پسرش بل کارزار [ابو کالیجار]³ سپس پسر بزرگش ابوالفوارس می بودند.

خراج : بدانکه مساحت این سرزمین سی و شش هزار هزار جریب است. عمر خطاب بر هر جریب گندم چهار درم و بر هر جریب جو دودرم و بر هر جریب نخل هشت درم خراج بندی کرده و بر پانصد هزار جوال مهر زده بوده است⁴. پس برداشت از سواد عراق به یکصد و بیست و هشت هزار درم رسید و زمان عمر عبدالعزیز یکصد و بیست و چهار هزار درم بود، ولی حجاج⁵ توانست هجده هزار هزار-بی صد هزار-هزار درم برداشت کند. ولی بصره و کوفه عشری

1- مقتفی را پس از سه سال و پنج ماه و 18 روز خلافت در 20 صفر 333 کور کردند (ابن اثیر: آن سال).

2- ابوالفضل طائع در 13 ذی قعدة بجای پدر نشست (ابن اثیر: آن سال)
3- فهرست ابن اثیر دیده شود. برای ریشه کالنجار یا کالیجار نیز لغتنامه: ابوکالنجار دیده شود.

4- و عمر خطاب... بر پانصد هزار تن آدمی مهر زد برای جزیت (خرداده، 18-13:14) بلاذری 1،271 (دخوبه).

5- خرداد به 21،14.

هستند. من در کتابی در کتابخانه عضدالدوله خواندم که بهای غوال¹ سواد هشتاد و شش هزار هزار و هفتصد و هشتاد هزار درم است...² خراج دجله هشت هزار هزار و پانصد هزار درم است. عراق به شصت طسوج بخش شده است: در خوره حلوان پنج تاهست. در شاذقباد هشت تا، برماسیان³ سه تا، بهقباد بالا شش تا، بهقباد میانه چهار تا، اردشیر بابکان پنج تا، شاذشاپور چهار تا، شاذبهمن چهار تا، استان عال چهار تا، بهقباد پائین پنج تا، شاذ هرمز هفت تا، نهر وان پنج تا دارد.

مالیات: بسیار سنگین و بتازگی در نهر و خشکی نهاده شده است. در بصره بازرسی بسیار سخت با اعمال زور هست، همچنین در بطایح که کالا را قیمت گذاری می کنند و بازرسی می نمایند. قرامطه را بر دروازه بصره دیوانی هست و دیلمیان را دیوانی دیگر، تا آنجا که از یک¹³⁴ میش* چهار درم می گیرند و در روز جز یک ساعت باز نمی شود. هنگام بازگشت حاجیان، از بارهای خوراکی و از شتران عربی باج گیرند. همچنین است نیز در کوفه و بغداد، که از کنیسه (زربفت) و از بار بزازی صد و از کجاوه حاجی شصت و از عماری پنجاه و در بصره و کوفه صد می ستانند.

1- چنین است در متن.

2- بجای نقطه ها در متن چنین آمده است: [و من ابواب المال بالسواد أربعة آلاف الف و ثمانية آلاف درهم].

3- استان «به ذیوماسفان» سه زاب (سه طسوج) دارد (خرداد به 1:8) دخویه در پانوش آن گوید، مقدسی آنرا به صورت «برماسیان» آورده است.

مساحت عراق : درازای آن از دریا تا سن یکصد بیست و پنج فرسنگ ، پهنای آن از عذیب تا گردنه حلوان هشتاد است اگر آنها را ضرب کنیم ده هزار فرسنگ می‌شود.

فاصله‌ها :

از بغداد تا نهرالملک یک مرحله، سپس تا قصر یک مرحله، سپس تا حمام ابن عمر یک مرحله، سپس تا کوفه یک مرحله، سپس تا قادسیه یک مرحله.

از بغداد تا مداین یک مرحله سپس تا سیب یک مرحله، سپس تا دیرعاقول یک مرحله، سپس تا جرجرایا یک مرحله، سپس تا نعمانیه یک مرحله، سپس تا جبل یک مرحله، سپس تا نهرسابس یک مرحله، سپس تا مطاره دو برید است ، سپس تا حادله [جازره¹ ، گازر] همان اندازه ، سپس تا اسحاقیه یک مرحله، سپس تا محراقه دو برید، سپس تا حدادیه همان اندازه، سپس تا ترمانه یک مرحله، سپس تا واسط یک مرحله است. اگر بخواهی نیز: از حدادیه تا زبیدیه یک مرحله، سپس تا واسط دو برید است . از محراقه نیز تا جامده دو برید ، و از حدادیه تا حلیق دو برید است .

[از واسط گرفته تا بصره یا بغداد یا اهواز یا کوفه هر یک پنجاه

1- جازره در اطراف بصره را طبری در حوادث قیام زنگیان 3: 8, 1901 و

و 17, 1922 و پ 6458 و 674 و این اثر در حوادث سال 394 یاد کرده‌اند . و این جزء جازره نهر روان است که یا قوت آورده و این اثر کشتار مزدکیان راه فرمان نوشهروان در آنجا یاد کرده کرده است.

فرسنگ است].

و چون از بصره بگیریید تا ابله دو برید، سپس تا بیان یک مرحله،
سپس تا عبادان یک مرحله.
و چون از بغداد بگیریید، تا سلیحین دو برید، سپس تا انباد یک
مرحله، سپس تا رب یک مرحله، سپس تا هیت دو مرحله است.
از بغداد نیز تا بردان دو برید، سپس تا عکبرا یک مرحله، سپس
تا باحماشانیم مرحله* سپس تا قادسیه یک مرحله، سپس تا کرخ یک مرحله،
سپس تا جبلتا¹ یک مرحله، سپس تا سودقانیه همان اندازه، سپس تا
بادما همان اندازه، سپس تا سن همان اندازه است.
نیز از بغداد گرفته تا نهروان دو برید، سپس تا دیربازما² همان
اندازه سپس تا دسکره یک مرحله، سپس تا جلولا یک مرحله، سپس تا
خانقین یک مرحله است. [سپس تا قصر شیرین یک مرحله، سپس تا
حلوان یک مرحله است].
از هیت گرفته تا نادره یک مرحله، سپس تا عانه یک مرحله، سپس
تا آلوسه یک مرحله، سپس تا فحیمه³ یک مرحله، سپس تا حدیثه⁴ یک
مرحله، سپس تا نهیه³ یک مرحله است.
از حلوان گرفته تا مازدواستان⁵ دو برید، سپس تا مرج⁶ [القلعه]

135

1- طبری 9،1438،3، خردادبه 14:93.

2- خردادبه 14:18 تیرمه (رسته 17،163).

3- خردادبه 1،73.

4- ص 36 پانوش 7.

5- خردادبه 8،19، یاقوت 10:382،4.

6- خردادبه 9،19.

يك مرحله، سپس تا قصریزید دو برید، سپس تا زبیدیه يك مرحله، سپس تا قصر عمرو يك مرحله، سپس تا قره‌اسین (کرمانشاه) نیم مرحله است.

از حلوان گرفته تا قصر شیرین يك مرحله، سپس تا خانقین يك مرحله است.

از ابله گرفته تا خوزیه [حویزه] يك مرحله راه آبی است، و از ابله تا نهر دبا يك مرحله، سپس تا دهانه عضدی¹ يك مرحله، و از کربلا تا فروروی ابله [يك فرسنگی] آنست در آن سوی آب.

[از بغداد تا حیره یا میدان شش مرحله است و من این راه نرفته‌ام].

نام واسط از آنست که از آن تا بغداد و تا کوفه و تا بصره و تا حلوان و تا اهواز پنججاه پنججاه فرسنگ است. پس آنجا وسط عراق است، لکه میان عراق و ایران است، که راهش از کوفه است.

سرزمین اقور¹

اینجا نیز سرزمینی گرانقدر است و ارجمند، زیارتگاه پیغمبران و جایگاه اولیا [و بسیاری از محدثان و دانشمندان] در آنست.

1- باقوت در واژه «جزیره اقور» گوید: میان دجله و فرات و دیار مضر و بکر در همسایگی شام است (72:2)، در واژه «حران» گوید: شهر بزرگ جزیره اقور است (9:231:2) و در واژه «اثور» گوید: نام باستانی شهر موصل است و برخی آنرا «اقور» گویند و برخی آنرا نام خوره این جزیره می‌دانند (119:1) و در باره «اقور» گوید نام خوره‌ایست در جزیره یا نام همه آن جزیره است که در میان موصل و فرات است (340:1).

مقدسی در همین کتاب ج 28، 33، 124 و 136 واژه «اقور» را بکار برده است. ما در پانوشته ج 28 نسخه بدل آنرا بصورت «اثور» و در ج 33 «آقور» و در ص 124. بصورت‌های «اثور» و «اقور» می‌بینیم.

نیامدن این واژه در کتابهای تاریخ و جغرافیا پیش از مقدسی، و تردیدی که باقوت چنانکه دیدیم در میان دو واژه «اثور» و «اقور» نشان داده است، احتمال یکی بودن این دو ریشه و تصحیف در کتابت را به میان می‌آورد. بویژه که صدای «اقور» با فای سه نقطه با تلفظ «اثور» نزدیک است. حرف «ف» با سه نقطه را ادیب نطنزی در «دستور» خود یکی از شش حرف ویژه پارسی شمرده که تلفظی همانند «V» لاتین داشته است. امروز نیز برخی از فرهنگستانهای شرقی آنرا پذیرفته‌اند (فرهنگنامه‌های تازی به فارسی ص 20).

کشتی نوح در آنجا بر کوه جودی نشست، و سوارانش شهر ثمانین را در آنجا ساختند و بماندند. در آنجا بود که خدا توبه قوم یونس را پذیرفت و چشمه را در آن جوشانید. ذوالقرنین از آنجا روانه ظلمات شد. داستان جرجیس و داذیانه¹ در آنجا رخ داد. خدا در آنجا بوبته کدو² را برای یونس رویانید. [دو] رودخانه متبرک ملت [وسر چشمه] دجله از آنجا برمی آید، مگر نه مسجد یونس بر تپه توبه است که گویند هفت بار زیارت آن برابر با یک حج است! و مشهدهای دیگر. باری اینجا یکی از مرزگاههای مسلمانان، پایگاهی از پایگاههای ایشان است، آمد امروزه سنگر جنگ و موصل یک پادگان و جزیره ابن عمر گردشگاه ایشان است، این سرزمین حلقه ارتباط عراق و شام و کوچ نشینهای عرب در دوره اسلام، مرکز اسبهای آزاد و منبع بیشتر آذوقه عراق می باشد قیمتها ارزان، میوهها نیکو، و نیکوکارانش بسیارند [فرات که رودی بهشتی است از غرب آن می گذرد و از شرق هم مرز با دجاب

1- بین النهرین مانند «یمن» که در ص 125 گذشت نقطه ایست که دو تمدن آریائی و سامی از چند قرن پیش از اسلام در آنجا آمیزش داشته و پایه های فرهنگ دوره اسلام را پدید آورده اند. آثار این برخورد و دادوستدها به صورت داستانهای بجا مانده که «جرجیس و داذیانه» یکی از آنهاست. این داستان زندگی سامیان را که باورهای خود را معتقدات بحق الهی می شمردند، در زیر تسلط حکومت آریائی های میترائیست و مزدیسنائی، نشان می دهد که مذهب ایشان را بت پرستی می شمردند. این داستان را طبری در تاریخ خود (چ لیدن 796-812 فارسی ص 546-580) آورده است.

2- قرآن 97:148.

است]. حاکم ابو نصر منصور بن محمد حربی محتسب خادماً برای من روایت کرد که : هیشم بن کلیب ، از ابو یعلی حسن بن اسماعیل و ابو سلیمان محمد بن منصور فقیه نقل کرد که گفتند : اسماعیل بن ابی اویس از کثیر بن عبدالله از پدرش از جَدِّش نقل کرد که پیغمبر گفت: چهار کوه بهشتی است و چهار رود. از بهشت اند و چهار حماسه از حماسه های * بهشتند. پرسیده شد: کوهها کدامند؟ او گفت: احد ما را دوست می دارد و ما دوستش داریم! مجنّه نیز از کوه های بهشت است طود نیز کوه بهشتی است. رودخانه های بهشتی: نیل، فرات، سیحان، جیحان هستند، حماسه های بهشتی: بدر، احد، خندق، حنین هستند.

137

فرات گرد این سرزمین می گردد و این برتری آنست. دجله نیز از اینجا سرچشمه می گیرد. نام و نعمت و مشهد و مسجد و مرز داری اسلام در آنجا است. ولی چایگاه شوخان نیز می باشد. راه های دشوار است [و عربها در آن اکثریت یافته اند] و میان مرزها را ویران کرده اند، و این نقشه آنجا می باشد.

فهرست کوتاه:

من این سرزمین را بر کوچ نشینان عرب بخش کرده ام، تا جایگاه هر يك شناخته شود. پس آنرا بر سه خوره به شماره آن ایلات تقسیم نمودم. نخستین آنها از سمت عراق دیار ربیع است، سپس دیار مضر، سپس دیار بکر. و در آن چهار ناحیت می باشد.

دیار ربیع: قصبه اش : موصل است، و از شهرهایش : حدیثه ،

معلثای¹، حسنیہ، تلغفر، سنحار، جبال²، بلد، اذرمہ، برقعید، نصیبین،
دارا، کفرتوٹا، رأس العین، ثمانین. ناحیت آن: جزیرہ ابن عمر،
شہرہایش: فیشابور [پیشاور] باعیناٹا، مغیثہ، زوزان است.

دیار مضر: قصبہ اش: رقفہ است، و از شہرہایش: محترقفہ³،
رافقہ، خانوقہ، حریش، تل محری، باجروان، حصن مسلمہ، ترعوز⁴،
حران، رھا، ناحیتش: سروج، کفرزاب، کفرہ سیرین است.

دیار بکر: قصبہ اش: آمد است، و از شہرہایش: میافارقین،

تل فافان، حصن کیفا*فار⁵، حاذیہ، و جز آنها.

138

شہرہای بخش فراتی آن: (جہ بزرگترین آنها است، ابن طوق،
قرقیسیا، عانہ، دالیہ، حدیثہ است. شہرہای خابود قصبہ اش عرابان و از
شہرہایش: حصین، شمسینیہ⁶، میکسین⁷، سکیر، عباس، نجیشہ⁸،
سکینہ، تنازیر است.

1- معلثایا (یاقوت). 2- خردادبہ 12:139 و 145 (دخویہ).

3- ن.ک. ص 198 پانوشت 2.

4- ترعوز، خیارجنبر ترعوزی بدان منسوب است (یاقوت 1:11,837).

5- قان در مرز ارمینیہ (یاقوت 4:20,21).

6- شمسانیہ (یاقوت، ابن اثیر، سال 331 و 500 ج 10 ص 430): از
دیہہای خابور.

7- ما تسین (یاقوت).

8- جحشہ (یاقوت) حوقل 14:150 جحشہ (حوقل 19:139) (دخویہ).

گزارش

موصل

مرکز این سرزمین است، شهری خوش آب و هوا، با ساختمانهای زیبا، نامور، باسنتهای کهن، بازار و مهمانخانههای زیبا، دارای شاهان و پیران بزرگوار و فقیهان با کوتاهترین زنجیره سند است. خوارو بار بغداد از آنست، پایگاه کاروانهای رحاب در آن جا است. گردشگاهها با وبژ گیها دارد. میوه خوب، گرمابههای مجلل، خانههای دلپاز، گوشتهای خوب و همه چیز بر جا است، بجز آنکه باغها دورند، باد جنوبی موزی و آب رودخانه از دسترس بدور است. نقشه شهر مانند يك طيلسان همانند بصره است، اما نه بزرگ. در يك سوم آن. در مانندی بنام مربعه بر نهر زبیده هست، که چهارشنبه بازار¹ خوانده می شود. در میان آن فضائی گشاده است، کشاورزان و کارگران در آن جا گرد آیند، در هر گوشه اش مسافر خانه ایست، از مسجد جامع تا لب رودخانه يك پرتاب تیر است. جامع در بلند است و با پله بیابا آیند. پله ها در سمت بازار کمتر است و سر پوشیده از سنگ و بی در بند است. بیشتر بازار نیز سر پوشیده است. چادها شور است، آشامیدنی ایشان از دجله و نهر زبیده است.

کوچه های شهر: به نامهای دیراعلا، باصلوت، جصاصین، بنی میده، جصاصه، آسیای امیر المؤمنین، دباغین، جمیل هستند. این شهر بر کرانه است، کاخ خلیفه در نیم فرسنگی در سوی دیگر

1- متن سوق الاربعاء. برای هفته بازار چع 1,406 دیده شود.

رودخانه نزدیک نونوی (نینوا) باستانی است . نام موصل خولان بود ،
و چون عربها* آنرا گشودند، و آباد کردند موصل نامیده شد . نونوی 139
(نینوا) نزدیک موصل و شهر یونس بن متا است و دژی بر آنست که
باد آنرا واژگون کرده اکنون کشتزار است و بر یک سوی آن رود
خوهر است.

مرجهنیة¹: بردجله نزدیک موصل به سوی عراق است. برج های
کبوترخانه بسیار دارد، دژ آن از سنگ و گچ، و مسجد جامع آن در میان
شهر است.

حدیثه²: کنار شرقی دجله لب پرتگاهی است که با پله بیلا آیند .
مسجد جامع نزدیک نهر است . پوشش ساختمانهایش گل است بجز
مسجد آنها.

معلثایا : کوچک و در سمت آمد بر رودخانه است ، پر باغ ،
ساختمانها از گل مسجد جامع بر تپه است.

حسنیه : بر نهریست که از اذمیة³ می آید و بر آن پُل سنجہ⁴ است.
جامع در میان شهر و نهر در کنار شهر است.

ثمانین: شهریست بر کرانه نهری پر آب که از ارمینیه زیر جودی
می آید. ابو سعید ابن حمدان بمن گفت که: ابو حامد جلودی از ابوهانی
از ابوعلی عبدالمنعم ابن ادریس از پدرش از وهب بن منبه نقل کرد
که چون نوح از کشتی بیرون آمد دیهی بساخت و ثمانین نامید که

1- مرجع جهینه (خردادیه 5:94 و 12:168:2).

2- ن ک ص 38 با نوشت 7

3- خابور حسنیه رودی است که از ارمینیه آید و به دجله ریزد (باقوت

12:384:2)

4- پل سنجہ را از عجایب دنیا شمرند (استخری ع 82 پ 85 باقوت 19:182:3)

ص 13-9, 206.

نخستین دبه پس از طوفان و نخستین شهر بود که در جزیره ساخته شده
نوح برای هر مرد که با وی بود بشمار ایشان در آنجا خانه ساخت.

جزیره ابن عمر : شهری بزرگست که آب از سه سو بگرد آن
می گردد. دجله میان شهر و کوه قرار گرفته است، زیبا و دلگشا است.
ساختمانها از سنگ در شرق دجله است ، در زمستان گل شل دارد.

باغینا : زیبا و دلگشا است و 25 کوی دارد که در میان آنها
باغها و آبست و مانند آن در عراق نباشد. جمع و جور و ارزانی است.
بلد¹ : پر درآمد است کاخهای *خوش ساخت و گشاده از سنگ و
گچ بسیار دارد. بازارها و جامع در میان شهر است.

140

آذر مه : کوچک و در بیابانست، آشامیدنی ایشان از چاه و ساختمانها
گنبدی است.

برقمید : نیز چنانست ولی بزرگتر

نصیبین : از موصل کوچکتر ولی دلگشا تر و دلباز تر و پرمیوه است.
گرما به های زیبا و کاخهای مجلل دارد. مردم مرفه و خوش برخوردارند.
بازار اش از يك دروازه تا دروازه دیگر است. دژی از سنگ و آهك
دارد. جامع در میان شهر است. از کژدمهایش پناه بخدا!

دارا : کوچک و خوش است، جویی دارند که به همه شهر می رسد،
از روی بامها می گذرد و به مسجد جامع می رسد و سپس به دره می ریزد.
ساختمانها با سنگ سیاه و آهك است.

سنجار : در بیابانی پرنخل واقع است. کفشگران بسیار دارد و

1- چون «بلد» را «بلط» نیز می نوشته اند (یا قوت 1:715) و چون نسبت
بدان را امروز در عراق، بجای «بلدی»، «بلداوی» تلفظ می کنند گمان می رود
که از ریشه آرامی باشد نه عربی.

مسجد جامع در میان ایشان است. آشامیدنی ایشان از نهری گوارا و چشمه‌های بسیار است.

راس عین : (سرچشمه) در دشتی واقع است که آب پائین آنرا بریده است. چشمه‌ها و دریاچه‌ای کوچک دارد که نزدیک دو کله آب زلال دارد، بطوری که یک سکه درم که در ته آن افتد دیده می‌شود. ساختمان‌ها از سنگ و گچ است باغها و کشتزارها دارد که سیصد و شصت چشمه بدان آب می‌دهد و تا رقه کشیده شده است.

آمد : شهری با برج و بارو، زیبا و شگفت‌انگیز، ساختمانش چون انطاکیه است. دارای سور دومی است، شبیه کرسی دارای چند دروازه با دیدبانی است، میان دو سور نیز فاصله است. آمد کوچکتر از انطاکیه، سورش با سنگ سیاه سخت است، و همچنین پایه‌خانه‌ها. چشمه‌ها دارد در باختر دجله، دلگشا و نیکو است. مرزبانی مسلمانان و دژ پایداری ایشان است، مسجد جامع در میان شهر است. پنج دروازه دارد: دروازه آب، دروازه کوه، دروازه روم، دروازه تپه، دروازه انس که کوچک است و هنگام جنگ بکار آید. بخشی از دژ بر بالای کوه است. من امروز در شهرهای اسلام شهری مستحکم تر و مرزی استوارتر از آن نمی‌شناسم.

میافارقین : شهری نیکو و مستحکم، سور دوم و باروهای سنگین و خندق دارد، دانش کم دارد. آب باغها و آشامیدنی از چشمه و نهر است در زمستان گل شل و پلیدی دارد، گوئی کنیف این سرزمین است.

جبال : شهری مستحکم است. یک دژ و دربرون دژ آبادی دارد

که جامع در یک سوی آنست. از کاربزی * گوارا می‌نوشند. ساختمانها از 141 سنگ و گل است، سور شهر نابابدار است.

تل فافان : در سمت کوه میان دجله و رزم¹ است . پیرامنش باغستانها است . قیمتها ارزان ، بازارها سرپوشیده ، ساختمانها گلین است .

حصن کیفا : پربرکت ، دارای دژی استوار و کلیساهای بسیار آب است . از دجله گیرند .

فار و حاذیه، کوچکتر از یادشدگانند .

اینست آنچه من می شناسم از شهرهای این سرزمین . در باره بدلیس نیز گفتگوئی هست که در سرزمین دحاب یاد خواهم نمود .

رقه

قصبة دیار مضر کنار فرات است . سوعی پهن دارد که دو سوار بر آن رهنوری توانند، ولی بزرگ نیست . دودروازه دارد . خوش هوا، داگشا ، کهن ساخت، خوش بازار، بادیه های بسیار و باغهای پربرکت است، مرکز صابون نیکو و زیتون، دارای مسجد جامع و گیمابه های زیبا است، بازارهایش زیر سایه، کاخهایش زرق و برق دار، در هر دو اقلیم نامبردار است ، شام هم مرز آنست ، فرات نیز در کنارش می باشد ، دانش در آن بسیار است ولی تازیان گرداگرد شهر را فرا گرفته ، راه هایش دشوار است . رقه محترقه² نزدیک آن ، ویران و نابود شده است .

1- یاقوت 10،845،3 .

2- ص 15:78 یا الرقة السوداء (یاقوت 1،804،2) . گویا محترقه و سوداء

کنایت از ویرانی باشندك: اللاذقية المحترقة ج 7، 153، 57، درطبری 14،371،3
پ 5:4966 نیز چنین آمده است .

رافقه : حومه رقه است، جامع آن در میان ریختگران است و جامع رقه در میان بزازان، دو درخت عناب و يك درخت توت دارد، نزدیک آن مسجدی است با ستونها.

حوران: شهری دلگشا، دارای باروئی از سنگگ مانند ایلیا خوش ساخت، دارای کاریزیست که سرشته‌اش دانسته نبود، جامع در کنار شهر است. آب کشاورزی از چاه‌ها است، پنبه نیکو دارند. در درستی ترازو نمونه هستند.

رها: مانند طیب مستحکم است. جامع دور افتاده است. يك کلیسای شگفت‌انگیز سرپوشیده دارد آراسته با فسافسا¹ که از عجایب جهان بشمار آید.

خابور: ناحیتی است که قصبه آن عرابان است. بر تپه ایست بلند * 142 گرداگردش را باغها فرا گرفته است، قیمتها ارزان، کشتزارها بسیار. دیگر شهرها نیز مرفه‌اند.

رحبه: شهری بزرگ و مهم‌ترین شهر ناحیت فرات در سمت بیابان، همچون طبلسان است. يك دژ و حومه دارد. دیگر شهرها در سمت صحرا نیز آباد هستند.

کلیاتی در باره این سرزمین

آب و هوا و آداب و رسوم نزدیک شام و همانند عراق است، گرمسیرهایش مانند سنجار و شهرهای فراتی نخلستان دارد، خوره آمد سردسیر، چون نزدیک به کوهستان است. بهداشتی ترین شهرهایش موصل، بیشتر ساختمانهایش از سنگگ، است در آنجا شهری بد آب‌یادریه‌ای

وبازده یا خوراکنا گوار اسرا غندارم. مرکز صابیان همه کشورهای اسلام در دها و حران است، مجوس ندارند. نه دریاچه دارد نه به دریا پیوندی گیرد. نه مذکران را نامی، و نه زرق فروشان¹ را بازاری هست.

آئین: مذهب مردم سنت و جماعت است مگر عانه که پر از معتزلیان است. از مذهب واره‌ها پیرو ابوحنیفه و شافعی‌اند، حنبلی و مشتی شیعه نیز دارد. هنوز هوس دلهایشان را نپراکنده، فقیهانشان کشا کشهای کلامی ندارند، قرآن را به قرائت عبداللہ بن عامر خوانند.

در باره قرائت ابن ہامر: هنگام جنگ یجه با حبشها من در زبید² بودم. قاضی شهر که مرا برای گزاردن نماز مغرب و عشا جانشین خود ساخته بود، روزی به من گفت: مردم از تو سپاسگزارند ولی من گله مندم! گفتم: چرا ای قاضی [یمن]؟ گفت: تو فقه را به راه مردم کوفه رفته‌ای، چرا قرآن را به راه ایشان نخوانی؟ چه چیز تو را به قرائت ابن عامر کشانیده است؟ گفتم: چهار چیز؛ گفت: چیستند آنها؟ گفتم: نخست: آنکه ابن مجاهد سه روایت از ابن عامر دارد، یکم آنکه

1- دخویه مصحح متن عربی در جلدین ص 142 ص 10 «زرق» را در متن نهاده و «زرق» را که در زبان عربی معنی نداشته بصورت نسخه بدل در پانوشت نهاده است. ولی من که کار بردن مؤلف واژه فارسی را در جمله عربی در ص 120 ص 15 دیدم، و در اینجا «زرق» فارسی به معنی ریا را برای جمله بالا متناسب تر یافتم، چنین ترجمه کردم.

2- «یجه»، «سا قومس» دور که میان عرب و حبشه بودند (حدود العالم، 197 و باقوت 2: 495) بسیاری از ایشان مانند حبشها به یمن مهاجرت میکرده سکنی میگزیدند. اشارت مؤلف به یکی از درگیری‌های این دو قوم در شهر زبید، است که در ص 121 یاد کرده است.

او قرائت را بر عثمان خوانده است. دوم آنکه او در کودکی قرآن را بر عثمان خوانده است. سوم آنکه وی بر کسی که بر عثمان قرائت کرده بود قرائت کرده است. چنین ویژگی را دیگر پیشوایان قرائت* ندارند 143

زیرا که میان هر يك از ایشان و میان علی، و عبدالله، و ابی، و ابن عباس دو یاسه تن واسطه هستند. پس کسی که میان او و عثمان، که مصحفش مورد اتفاق نظر مسلمانانست تنها يك تن فاصله هست، برای قرائت شایسته تر از کسانی است که با دو یاسه تن فاصله از کسی روایت می کنند، که گردآوری او قرآن را مورد اتفاق همگان نیست. و نیز من کهن نسخه های قرآن منسوب به عثمان [و نسخه معروف به امام] را در شام، مصر؛ حجاز دیدم که اختلافی با قرائت ابن عامر نمی داشتند.

دوم: قرائت ابن عامر قیاسی است؛ اگر در جائی ت بکار برد یا با تشدید¹ خواند در همانندش نیز آن کند. ولی دیگران، در يك سوره ی و در سوره دیگر ت می خوانند در یکجا سَد و در جای دیگر مَد و یکجا خَرَجَا و در جای دگر خَرَجَا و نیز كُرْهَا و كَرْهَا و بسیار مانند آن کنند. من که دانشجو بودم قیاس را ساده تر و به دانش نزدیک تر یافتم.

سوم: قرائت دیگر قاریان را مختلف از يك تا سی گونه یافتم در صورتی که از ابن عامر جز يك قرائت یحیا [ابن حارث ذماری] قرائتی نیست و اختلافها پس از یحیا می باشد که ابن ذکوان و هشام بن عمار بر او خوانده اند، و از این راه دانستم که ابن عامر به قرائت خود یقین داشته و یکدل بوده است.

چهارم: آنکه، من يك مرد شامی هستم، و چون مذهب وارده

1- نولدکه تاریخ قرآن ص 202، 200، 208 (دخوه)

هم میهنانم را رها کردم، نخواستم، در قرائتی که [پیشوایش هم میهن من است و] آنرا بهتر می دانم از ایشان جدا کردم.

قاضی گفت: خداتور اباداش دهادای با عبدالله ا چه نیکو کردی! این قرائت را که کوچک می انگاشتم، نزد من بزرگ نمودی.

حال اگر کسی گوید: مگر ابن عامر در چند جا تناقض گوئی نکرده است؟ می گویم: اگر دو گانه گوئی نمی داشت ما بدو بد گمان می شدیم. زیرا که قرائت نباید قیاسی باشد، و چون او هم دو گونه گوئی دارد، می فهمیم که او هم نقل می کند و پیرو پیشین خود است ولی نقل شده او مطابق قیاس است.

اگر بگویند: مگر نه پیشینیان* نادرستی قرائت ابن عامر را گرفته اند؟ گویم: هیچ يك از پیشوایان قرائت از نادرستی مصون نمانده اند. مگر نه بینی مردم بر عاصم و حمزه نیز در واژه ضَفَّ¹ و بر ابو عمر در نَنَّاها² و هَذین³ نیش زده اند، ولی بزرگان از ایشان پشتیبانی و قرائت ایشان را تأیید نیز کرده اند. آری، نیش زدن بر پیشوایان کار نادانان است.

اگر گفته شود: ابن عامر مردی ناشناس و قرائت او ناشناخته تر است! پاسخ گویم: اگر ابن عامر در حجاز یا در عراق می بود ناشناس نمی ماند و قرائتش کم طرفدار نمی ماند ولی او گوشه شهر [دمشق که درو افتاده است] نشسته بود پس کمتر به دیدارش آمده از او نقل کردند. بینی اوزاعی که از پیشوایان فقه [و بزرگتر و بیشتر از شافعی] است، مذهبش به همین

144

1- بیضاوی: سوره 8: آیت 67.

2- بیضاوی 2، 100.

3- بیضاوی: سوره 20، آیت 68.

سبب نابود گردید. هر گاه ایشان بر سر راه حاجیان بودند، مذهبشان به خاور و باختر می رسید و شناخته می گردید.

اگر بگوید: مگر تو پیران و بزرگان دانش را ندیده ای که بیشترشان از نك روی منع می کنند و قرائت همگان را ترجیح می دهند. پاسخ بگویم: آری! ولی من آزمایش کرده ام که در سفرهایم چون با پیشوایان قرائت رو برو شده می خواستم برایشان بخوانم و بیاموزم، هر گاه به قرائت معمولی می خواندم مرا سبک گرفته به شاگردان شان پاس می دادند و هر گاه به قرائتی ویژه می خواندم بیشتر به من رومی آورند.

آب: فراوان و بیشتر آن از دجله و فرات و خابور است¹، و این نهریست که از چشمه ها گرد آید و به فرات ریزد. سرچشمه دجله عراق از زیر کف ظلمات² (غار دنیای تاریکی) است که آب سبز بیرون آید، سپس نهرهایی تا ذاب بدان می پیوندد. در سر آغازش بیش از يك آسیاب نمی چرخاند. نخستین نهر که بدان می ریزد ذیب سپس مس و سپس مسولیات * است. سپس از کادوخه و مربوط و چشمه قل فافان و سپس نهر دذب³ 145 و سپس ذاب می گذرد و به عراق می رسد. گویند فرات متبرک و دجله ملعون است.

بازرگانی: از موصل: حبوبات، عسل، نمکسود، ذغال، پیه، پنیر، مَن، سماق، ناردانه، قیر، آهن، سطل، چاقو، فلاخن، طریخ خوب⁴، زنجیر صادر کنند. از سنجان: مغز بادام، ناردانه، نی، سماق.

1- برای نهرهای میان دجله و فرات ن.ك، ابوالفداب: آیتی ص 89-78.

2- ن.ك، ص 205 با نوشت 3.

3- شاید، رزم- ص 108، 1.

4- شاید شاه ماهی.

از نصیبین: شاه بلوط، و آن چیزی بزرگتر از فندق است و خوشمزه تر، اما گردنیست، خشکه بار¹، ترارو، دوات، کوزه. از رقه: صابون، زیت، قلم. از حران: قَبِيط²: عسل زنبور، پنبه، ترارو [شاهین]. از جزیره: گردو، بادام، روغن، اسب تازی. از حسنیه: پنیر، کبگک، جواجیق³، ماست⁴، خشکه بار¹، مویز. از معثایا: شیر، ذغال، انگور، میوه تازه [کنجد] شاهدانه، تناب، نمکسود. از بلد: سرشیر⁵ در دیگ در کپه، هر دیگک پنج منی را به پنج دانق فروشند⁶ از رجه⁷: گلابی خوب و خوشمزه از آمد: پارچه پشمین و کتان رومی، همانند کار سیسیل.

ویژگیهای این سرزمین: اسب، صابون، زنجیر، تسمه، قتاب حران و پنبه آن و ترارویش.

اندازه ها: مد، مکوک، قفیز، کاره است. مکوک پانزده رطل، مد یک چهارم مکوک، کاره * دو بیست و چهل رطل، قفیز یک چهارم آن، 140 مکوک یک چهارم قفیز است. رطل ایشان بغدادی است. فرق بغدادی نزد ایشان سی و شش رطل است⁷.

زبان: لهجه ایشان زیبا و درست تر از لهجه شام [و لهجه بغداد]⁸ است، زیرا که عرب هستند، و زیباترین آنها لهجه موصل است. مردم این سرزمین

1- متن، الفواکه المقددة

2- شیرینی قتاب.

3- شاید جوجه را جمع بسته باشد.

4- متن، الشواریز. نسخه بدل، الشوازیر.

5- متن، اللباء.

6- متن، فی الزواریق القدر بخمس دوانیق خمسة امناء.

7- فرق [فَر] پیمانهاست اهل مدینه را بقدر شانزده رطل یا سه صاع یا

جهد ارباع (منتهی الارب- لغتنامه).

8- عرب نبودن مردم شام و بغداد در روزگار مؤلف هنوز آشکار بوده است.

زیباترند و خود آنجا نیز خوش هوایتر از دیگر جاهای این سرزمین است. از بیشتر قبیله‌های عرب در آنجا هست، و بیشترشان از حارثیانند.

دیدنی‌ها: در حومه موصل مسجد یونس و آثار او، و در نونوا (نیموا) ی باستانی بر سر تپه‌ئی بنام تل توبه مسجدی و خانه‌های برای زائران هست که آنهارا جمیله دخت ناصر الدوله ساخته و موقوفاتی برایش نهاده است گویند: هفت بار زیارت آن برابر يك حج است. شبهای آدینه بدانجا شوند. و آنجائی است که قوم یونس هنگامی که عذاب را دیدند بدانجا رفتند [توبه کردند]. در نیم فرسنگی آنجا چشمه یونس هست. پشت بلد چشمه ایست که پندارند یونس از آن بیرون آمدد است و آب آنرا داروی پیسی پندارند. مسجدی دیگر نیز آنجا هست که جای بوتة کدوی او است¹. در يك فرسنگی میافارقین دیر [مار] توما² است که در آن جسدی خشکیده ایستاده هست که گویند از حواریان است. در راه رحاب دباطذو القرنین دژی استوار و آباد است که در زیر آن كهف الظلمات³ است که ذوالقرنین از آن در به دنیای تاریکی رفت. و هر چند مسلمة بن عبدالمکک کوشید تا بدان در شود نتوانست، آتشها و روشنی شمع‌هایش خاموش شد و او باز گشت.

از شگفتیها در نحیین چشمه ایست که آب آهک بیرون می‌دهد که در گرما به و خانه‌هایش بکار برند. در موصل دیر الکلب هست که گزیدگان سنگ هاری را بدانجا برند و راهبان او را پنجاه روزه پرستاری و بهبود

1- قرآن 146:37.

2- یاقوت 22:649:2. شایدواژه‌ها به معنی «مقدس» یا «میر» فارسی.

همیشه بوده، پیش یا پس از اسلام، از سریانی به فارسی یا به عکس رفته باشد.

3- در افسانها سرچشمه دجله خوانده شده است ص 11,203.

بخشند بخواست خدا. در این روستاها چشمه‌ای هست که هر کس از آن بنوشد، پس از سه روز خواهد مرد. به فاصله يك [دو] برید¹ از موصل دیه با عشیقا است، در آنجا گیاهی می‌روید که هر کس آنرا بر کند اگر بواسیر یا خنازیر داشته باشد از او برافتد. اگر کسی که چنین بیماری دارد 147 مردی را با يك درم * و يك داس به نزد کسانی که آنرا به ارث می‌دارند بفرستد، پس یکی از ایشان بر سر آن گیاه شده آنرا بنام آن بیمار بر کند، بهبود یابد، هر چند او در شایع بود. و درم سود آن مرد باشد.

پیشتر می‌گفتند: شگفت‌انگیزهای جهان سه چیز اند: آتشگاه دریائی اسکندریه، پل سنجه²، کلیسای رها. پس چون مسجد اقصا ساخته شد، این را به جای آن کلیسا نهادند، و چون آن مسجد به زلزله ویران شد، مسجد جامع دمشق را بجایش شمردند. پل سنجه² در پنج فرسنگی کوه جودی، بزرگ و چسبیده به کوه بلند بر سنگی تراشیده³ چنان ساخته شده که هنگام فزونی آب به‌ارزه در آید.

[خراج دیار ربیع هفتصد هزار هزار و هفتصد هزار درم است].
 قسطنطنیه: شایسته است در باره این شهر گفتگو داریم زیرا که مسلمانان را در آن مرکزی است که در آن گرد آیند و اسلام آشکار کنند. چون دروغ و تناقض گوئی درباره این شهر و اندازه و ساختمانش افزایش یافته، چنان دیدم که نقشه آنرا پیش بینندگان نهم، و راه‌هایش برای ایشان نشان دهم زیرا که مسلمانان، برای باز خرید اسیران، نامه‌رسانی، بازرگانی و جنگ، بدان نیاز دارند.

1- یاقوت 1، 472، 15.

2- ن.ک. ص 195 یا نوشت 4.

3- متن: حجر منوخ.

هنگامی که مسلمة بن عبدالمکک بر روم یورش برد و بدین شهر در آمد، برسنگ روم¹ شرط کرد که خانه‌ای در کنار کاخ خویش در همان میدان بسازد، تا بزرگانگی که اسیر می‌شوند در آن زندگی کنند و در پناه او باشند [و زیان نبرند]. او نیز پذیرفت و دادالبلاط را بساخت. بلاط در پشت آن میدان است و کارگاه دیبای پادشاهی بوده است. قسطنطنینیه در بزرگی به اندازه بصره یا کوچکتر است. ساختمانها از سنگ است. مانند دیگر شهرها مستحکم ولی بیش از یک باروی بازدارنده ندارد. دریا در سوی دیگر آن و بر لب آن میدان است. دادالبلاط و دادالملک در دو سوی آن، زودررو هستند. در میان میدان یک درکه* باپله 148 هست. در دادالبلاط به کسی از مسلمانان جا داده نمی‌شود مگر طبق قرارداد، از بزرگان باشد. و دیگر اسیران از توده مسلمانان برده شده در کارخانه به کار گمارده می‌شوند. پس زرننگ آن اسیر خواهد بود که هنگام پرسش هنر خود را پنهان دارد. چه بسا اسیران که به بازرگانی پرداخته سودها بردند. رومیان اسیران را مجبور به خوردن گوشت خوک نمی‌کنند. بینی اسیر را سوراخ نمی‌کنند، زبان را نمی‌شکافند. ورزش: از دادالکلب² تا دادالبلاط تنابلی کشیده‌اند که یک تندیس مسین اسب بر آن آویخته است. ایشان در اوقات معین برای بازی در آنجا گرد آیند. نام پادشاه [به زبان رومی] دینطوا و نام وزیر براسا³ است.

1- مقصود از المل الروم، امپراتور بیزانس است و گویا محاصره قسطنطنینیه در مدت مسلمة به سال 98 هـ می‌خواهد که طبری در 2: 1314 ب: 3923 آورده است.

2- مؤلف امپراتور را مانند بالای صفحه مذکور خوانده و دادالملک، دادالکلب آورده است.

پس برای مسابقه در بازی و پیش بینی آینده دو گروه شوند و اسبها را به گرد دگه می چرخانند، هر گاه گروه سگ = اچپراتود¹ پیش افتادند می گویند: روم پیروز خواهد شد، پس فریاد وینطوا، وینطوا بلند می شود، و هرگاه اسبهای گروه وزیر برنده شدند، می گویند: مسلمانان پیروز خواهند شد و فریاد براسیانا، براسیانا بلند می شود، پس به سوی مسلمانان رفته به ایشان خلعت می پوشانند و جایزه می دهند، زیرا که برنده آنان بوده اند.

اقتصاد: این شهر بازارهایی نیکو بانرخهای ارزان و میوه بسیار دارد. در شهرهای تب¹ مسلمان هست، و همچنین در معدن مس و در اطراف نیز مسلمانان هستند، کوتاهترین راه به قسطنطنیه از این سرزمین است و از این روی به وصف آن پرداختم. مرز این بخش ملطیه و شهرهایش بود که دشمن ویرانش کرده است.

فاصله‌ها:

از موصل گرفته تا مرجئینه² یا تا بلد یا محلیه یا مزادعی یک مرحله است. از مرجئینه تا حدیثه یک مرحله، سپس تا * بقیه یک مرحله، تا

149

1- متن: بمدن التبن. یا قوت «تبنین» و «تبنی» را از شهرهای ساحل شرقی میدترانه یاد کرده است. و شاید تصحیف شده «مدن البتر» کان زرباشد، که اسیران مسلمان را در معدنهای مس و زربه کار می گماشتند.

2- بنی طمیان (خردادبه 17,93) طهمان (قدامه 10,214) شاید معرب

تهمان (= تهم تنان).

سن يك مرحله، از بلد¹ گرفته تا بَرَقَعِيد² يك مرحله، تا اَذْمَه يك مرحله، تا مونسه³ يك مرحله، تا نصيبين يك مرحله، تا دَا يك مرحله است. از محلبه گرفته تا شحاجيه يك مرحله، تا تل اعفر يك مرحله، تا سنجاد يك مرحله است. از مزادعي گرفته تا معلثايا يك مرحله، تا حسنيه يك مرحله، تا ثمانين يك مرحله، تا جزيره ابن عمر يك مرحله، تا تل فافان يك مرحله، و از موصل تا شهرزور شصت فرسنگ است. از آمد گرفته تا ميا فادقين يك مرحله تا اَرزن يك مرحله، تا مسجد اويس يك مرحله، تا معدن يك مرحله، تا بدليس يك مرحله است. از آمد گرفته تا شمشاط⁴ يك مرحله، تا تل حوم⁵ يك مرحله، تا جرنان يك مرحله، تا بامقرا⁶ يك مرحله، تا جلاب يك مرحله، تا دها دو برید، تا حران همان اندازه، تا باجروان⁷ يك مرحله، تا دقه نیم مرحله است. از دجه گرفته تا قرقيسيا يك مرحله، سپس تا داليه یا تا بيرا* يك مرحله است. از قرقيسيا تا فدين⁸ يك مرحله، تا سكير⁹ يك مرحله 150

- 1- خرداد به 2,95 قدامه 11,214.
- 2- خرداد به 3,95 قدامه 12,214.
- 3- تل فراشه (خرداد به 4:95 قدامه 13,214).
- 4- خرداد به 6,96 قدامه 8,215 یا قوت، درارمینبه شمشاط و درشام-مشاط آورده، که هر دو بر فراتند (یا قوت 8,320,3).
- 5- تل جفر (خرداد به 6,98 تل جو فر (قدامه 9:215) تل حوم (یا قوت 1,867,1).
- 6- بامقرا (خرداد به 7,96 قدامه 10:215).
- 7- خرداد به 10,98 قدامه 14,215.
- 8- خرداد به 7,74 و 14,96 قدامه 216.
- 9- خرداد به 13,96 و 9,74 قدامه 216.

است. از آمد گرفته تا نل حود يك مرحله، تا ملطین يك مرحله، تا طبوس يك مرحله، تا شمشاط يك مرحله، تا فعونیه يك مرحله، تا حصن زياد يك مرحله، تا ملطین يك مرحله، تا عرفه يك مرحله، تا صفصاف يك مرحله، تا رمانه يك مرحله، تا سمسندو دو مرحله، تا مرج قيساديه يك مرحله، تا انقره چهار مرحله سنگين، تا جسر شاغر¹ در بلداين ملاين سه مرحله، تا ذقموذيه يك مرحله، تا ملعب الملك (ورزشگاه شاه) يك مرحله، تا حادفه يك مرحله، تا قسطنطينيه يك مرحله است. واگرخواستى از ميافارقين بگيرى، تا موش چهار مرحله، تا قنب يك مرحله، تا سن نحاس يك مرحله، و اين راه با راه قالى قلا و راه ملازكرد و راه موش و راه خالديات با دو مرحله بر خورد کرده صليب مى سازد. سپس تا سموقوموش همان اندازه، تا قلونيه² عوفى، دو مرحله، تا نفشاريه چهار مرحله، تا عقبه الشهداء يك مرحله، تا افلاغونيه³ يك مرحله، تا سونشه تا بولصه يك مرحله، تا بلداين السوانيطى يك مرحله، تا دوسنيه يك مرحله، تا حا حوديه يك مرحله، تا قطابولى يك مرحله است و مسلمانان در اينجا لشكري دارند، سپس 151 تا بلداين ملاين * دو مرحله است و در اينجا مسلمانان مهمانخانه دارند. سپس تا درياچه شيرين يك مرحله، تا حصن صاعس يك مرحله است.

1- ساغر (بیشکفتار دخویه ص 172 اس 2).

2- ياقوت 168،4

2- افلوغونيا (ياقوت 11:331،1-23).

4. سر زمین شام

سرزمین شام، گرانقدر، پیغمبر خیز، مرکز نیکو کاران و ابدالان و خواستگاه فاضلان است. نخستین قبله گاه، جایگاه قیامت و معراج، سرزمین مقدس، با خانقاه های بی آرایش، مرزهای استوار، کوده های سر بلند، هجره تگناه ابراهیم، گور گاد¹ وی، شهر ایوب² و چاه او، محراب داود و درگاهش، شگفتی های سلیمان و شهرهایش، گور گاه اسحاق¹ و مادرش، زادگاه مسیح و گهواره اش، دیه طالوت و نهر او. قنلگاه جالوت و دژ او، چاه ارمیا و زندانش، مسجد اوربا³ و خانه اش، گنبد محمد و درگاهش، صخره موسی تپه عیسی، محراب زکریا، معرکه گادیحیا، مشهد پیغمبران، دیه های ایوب²، خانه های یعقوب، مسجد اقصا، کوه زیتا، شهر عکا، مشهد صدیقا، قبر موسی، خوابگاه ابراهیم و گور گاهش¹ [چاه سلیمان]، شهر عسقلان، چشمه سلوان، جایگاه لقمان، دره کنعان، شهرهای لوط، جایگاه بهشت، مسجد های عمر، موقوفات عثمان، درگاهی که آن دو مرد بیداد کردند⁴، مجلسی که دو دشمن در آن گرد آمدند، برزخی که میان دوزخ و بهشت است، جایگاه مقربان، مشهد بیسان⁵، باب

1- ← ص 241 و 242. 2- ← ص 226: 3 و 16,239.

3- ← ص 17,245. 4- مائده 23,5 ← ص 5:245.

3- ← ص 14,228.

5- ← شاید اشارت به فزوه ذی قرد باشد (یا قوت 6,789,1).

حطه بلند پایه و مرتبت ، در گاه صور ، پایگاه یقین ، گور گاه مریم¹ و راحیل ، پیوند گاه دودریا ، جدائی گاه دو خانه² ، در گاه سکینه³ ، گنبد سلسله ، منزل گاه کعبه ، بامشهدهای بی شمار دگر ، و فضیلت های آشکار ، میوه ، ارزانی ، درخت ، آب ؛ هم آخرت و هم دنیا را دارد. در آنجا دل نرمی پذیرد ، برای پرستش آماده شود ، اعضا برای آن [چالاک] می شوند. آری دمشق در آنجا است که بهشت زمین است ، صخر که بصره کوچک است و دملۀ دلگشا ، با نان سفیدش ، شهر خوب «ایلیا» بی «لاوی»⁵ حمص خوش آب و هوا که به ارزانی شناخته شده ، کوه بهری 152 با انگورهایش * فراموش شدنی نیستند ، طبریۀ با دیه ها و در آمد بسیارش. دریا در سراسر با احترامش کشیده شده و بار گیریهایش ویژه این سرزمین است ، که سردیگر آدر کرانه دریای چین است. دشت ، کوه ، دره و جز آن در بردارد. صحرا هم مرز [شرقی] آنست و باراهی به تیما پیوسته است . کانهای سنگ رخام ، اجزای داروها ، ثروت ، رفاه ، بازرگانان ، فقیهان ، نویسندگان ، هنرمندان ، پزشکان شایسته دارد ، ولی ایشان از بیم روم خانه بدوشند ، شهرها ویران ، مرزها نا آرام می باشد. ایشان در دین و دانش و خرد مانند ایرانیان نیستند ، برخی مرتد شده ، برخی از ترس جزیه⁵ بمانده ، فرمان برداری مخلوق را بر اطاعت

2- کعبه و مسجد اقصا؛

1- ن. ک، ص 240 ، 3.

3- قرآن (فهرست کشف الکلمات مکرر) همه این صفحه از افسانه های ملی

یهود است که به عرب منتقل شده است.

4- لاوی ، یکی از دوازده سبط بنی اسرائیل است که بد نام بودند.

5- چون فشار عربها بر مذهب های آریائی سخت تر از فشار بر مذاهب های

سامی بود ، گنوسیستهای آریائی کرد و فارس در شرق فرات تا سند ، تنها با گذشت سه قرن گنوسیزم ملی خود را بصورت گنوسیزم اسلامی (تصوف و تشیع در آوردند.)

بقعه در صفحه بعد

خدای آسمان ترجیح می‌دهند. توده مردم نادان و جنجالی هستند، شوری برای جنگ و کینه‌ای ضد دشمن ندارند.

واژه شام: گویند از آن روی آنرا شام خواندند که شامه (خال) کعبه است، و گویند از ریشه تشاؤم است که مردم آنرا بدشگون دانند. و گویند به سبب شامه‌ها (خالها)ی سرخ و سفید و سیاه آنست.

مرزها¹: اهل عراق هرچه را در پشت نهر فرات واقع شده شام می‌نامند، و این روشی است که محمد بن حسن در دیوانهایش²

بقیه از صفحه پیش،

امادارانگان مذهبها سامی که بنام «اهل کتاب» مورد حمایت خلفا بودند، به سادگی توانستند مذهب خود را نگاه دارند.

البته این نسبت در فرهنگ و زبان معکوس می‌بود، یعنی ملت‌های سامی غرب فرات در همان سه قرن اول زبان ملی خود را که هم ریشه عربی بوده عربی تبدیل کردند، و ملت‌های آریائی شرق فرات به سبب دوری ریشه، زبان خود را حفظ کردند. یعنی نتوانستند به عربی تبدیل کنند.

و شاید همین یکی از عوامل بود که در ایران شاعر دری زبان نامسلمان جز چند تن مانند بهرام پژدو نیامده، ولی در عرب‌دها شاعر در اقلیت چندین ملیونی غیر مسلمان عرب وجود داشته است.

201- دخویه مصحح چاپ عربی کتاب در پانوشت ج 255، این دو سطر همان دو شماره را با دو سطر اضافی بعنوان نسخه بدل یکی از نسخه‌های خطی کتاب نقل کرده است، من در اینجا تنها همان دو سطر اضافه را ترجمه می‌کنم که مکمل متن است:

«... و بیشتر دانشمندان آنچه را از این بادیه در باختر فرات باشد از جزیره العرب می‌شمرند، زهری و اهوزید بلخی نیز همین را پذیرفته‌اند و وی در جغرافیای خود نقشه را بر این روش کشیده است.»

بدان¹ رفته است. ولی شام در خاک پشت فرات جز خوره قنسرین آبادی ندارد، چه هم‌ه‌اش بیابان عربستان است و شام بعد از آنها می‌باشد. محمد نیز می‌خواست اصطلاح تقریبی و معمول مردم را بکار گیرد، چنانکه به خراسان مشرق می‌گفتند و حال آنکه مشرق پس از آنست. آری شام آبادیهائی را گویند که در برابر یمن بوده، حجاز در میان آنها فاصله باشد.

هر گاه گوینده‌ای بگوید: چرا تو صحرای پشت فرات را از شام نمی‌خوانی تا اصطلاح عراقیان درست باشد؟ گوئیم: ما که نقشه سرزمینها را داده و مرزها را روشن نموده‌ایم، دیگر بار نباید از يك خاک داخل دیگری کنیم.

هر گاه گفته شود: از کجا می‌گوئی در روزگار باستان جزو شام نبوده است؟ گوئیم: فقیهان قانون شناس را با دانشمندان ابن علم اختلافی نیست در اینکه آن صحرای مورد اختلاف از جزیره العرب است، حال اگر کسی آنرا جزو حقیقی شام بشمرد، بدو گوئیم: مرزهایی را که ما برای شام بدار کردیم مورد اتفاق نظر همگان است و آنچه شما بر آن افزودید مورد اختلاف است و مدعی آن باید دلیل بیاورد.

ما در اینجا از یاد کردن طرسوس و پیرامنش نیز خودداری کردیم،

زیرا که در دست رومیانست *قبر دقیانوس² [داکیوس] نیز در آنجا 153

1- گویا همان محمد بن حسن شهبانی باشد که در ص 13،230 و ج 385 حاشیه

نیز یاد شده است.

2- دقیوس، دسیوس. افسانه‌ای از قرن سوم میلادی در ساحل شرقی میدیترانه است. لغتنامه دهنده واژه‌های دقیانوس و اصحاب کهف و یاقوت واژه رقیم دیده شود. دخویه از این شهنه این عبارت را نقل کرده گویند گور داکیوس پادشاه اصحاب کهف در «طرسوس» است.

بوده است .

اصحاب کھف: در روستای این شهر تپہ ایست کہ مسجدی بر روی آنست و گویند غار اصحاب کھف در زیر آنست. فقیہ ابو عبد اللہ محمد ابن عمر بخاری برایم نقل کرد کہ: ابوطالب یمانی، از حسن بن یحیا، از پدرش، از محمد بن سهل خراسانی نقل کرد کہ بنزد هشام ابن محمد خواندم کہ مجاہد بن یزید گفت: با خالد بریدی در سال 102 ھ بہ سفری بہ نزد طاغیہ¹ فرستادہ شدیم، و مسلمان سومی بامان بود، پس بہ قسطنطنیہ رسیدیم و در بازگشت بہ عمودیہ و سپس چہار شبہ بہ لاذقیہ محترقہ² سپس بہ ہویہ رسیدیم کہ در میان کوه است. پس بما گفتہ شد کہ مردگانی ناشناختہ در آنجا ہستند و نگہبانانی دارند، پس ما را با چراغ بہ درون سردابی بردند بہ درازای نزدیک پنجہ ذراع و پھنای دو ذراع، در میان سرداب دری آہنن و پناہ گاہی برای خانوادہ ہا ہنگام یورشہای عرب دیدیم، پس ویرانہای دیدیم کہ در میانش گودالی از آب بہ پھنای پانزدہ ذراع بود کہ آسمان از آنجا دیدہ می شد. پس غاری را کہ بہ درون آن کوه کشیدہ بود دیدیم، پس ما را از آنجا بہ درون غاری بردند کہ بہ پشت ہویہ می رسید و نزدیک بیست ذراع درازا می داشت. در اینجا سیزدہ تن بر پشت خوابیدہ دیدیم کہ ہر یک جیبہای از پشم یا کرک بر تن داشتند ہمہ گرد آلودہ و روپوشی گرد آلود بر آن کشیدہ بود کہ صدائی ھ، چون

1- ایمراتور روم را خواستہ است، کہ در ص 207 اورا کلب خواند.

2- تعبیر « لاذقیہ محترقہ » در طبری پ 4998 ع آمدہ 3: 14، 371 کہ در

پانوش آنجا ویراسگر بہ ہمین صفحہ ما از کتاب مقدسی حوالہ دادہ است. در

ع 141 ص 11 نیز واژہ «رقہ محترقہ» گذشت. ن.ک، ص 78 و 198 پانوش.

صدای ورق می داد . با این پوشش روی و تن او را پوشیده بودند .
 مژگانها هنوز بر ایشان می بودند. برخی پوتین تا ساق پوشیده و برخی
 نعلین و برخی شمشک¹ می داشتند. تنها تازه می نمود، چون روی یکی
 را گشودم موی سر و رویش سالم و آب و رنگ او روشن و خون در
 صورتش پیدا بود گوئی همین ساعت خفته بودند. تنه ایشان به نرمی تن
 يك مرد زنده بود. بیشترشان جوان و برخی در آغاز پیری بودند. سر
 یکی از آنها بریده شده بود، چون سبب پرسیدم گفتند در یکی از بورشهای
 عرب که هویه بدست ایشان افتاد، چگونگی اینهارا جویا شدند، پس چون
 پاسخ ما را نپذیرفتند، یکی از ایشان سر این را از تن جدا ساخت. مردم
 154 هویه می گفتند: در آغاز هر سال يك روز عید* ایشان است که مردم در
 اینجا گرد آیند و یکی یکی اینان را بر پا می دارند بطوری که کج نشوند و
 نیافتند، پس گرد از پوشا که ایشان می رو بند و پو پوشهارا راست می دارند،
 سپس آنها را می خوابانند، ناخنهایشان را سالی سه بار می گیرند که باز
 در می آید. چون تاریخ آنها را جویا شدیم گفتند: ما نمی دانیم جز اینکه
 ایشان را پیشگویان می نامیم. مجاهد و خالد گمان داشتند که اینان همان
 اصحاب کهف باشند².

شکل این سرزمین را در صفحه روبرو می بینیم.

فهرست خوره های این سرزمین:

من این سرزمین را بر شش خوره بخش کرده ام: نخستین آنها

1- در متن عربی، شمشکات را در برابر نعال و خفاف قرار داده، که معرب

چمشاک، چمتاک است (لغتنامه) ن.ک: ص 1:44.

2- قرآن کهف 9:18-22.

از سمت اقود، قنسرین است، سپس حمص، دمشق، اردن، فلسطین سپس شِراة است.

قنسرین: قصبه آن حلب است. و از شهرهایش: انطاکیه، بالس، سویدیه، سمیساط، منبج، بیاس تینات، قنسرین، مرعش، اسکندرونه، لجون، رَفْنِیَه، جوسیه، حمات، شیزر، وادی بطنان، معرة العمان، معرة قنسرین است.

حمص: نام قصبه‌اش نیز همین است. از شهرهایش: سَلَمِیَه، تدمر، خُناصِرَة، کفرطاب، لاذقیه، جبله، أنطرسوس، بَلْنِیاس، حصن خوابی¹.

دمشق: نام قصبه‌اش نیز هست. شهرهایش: بانباس، صیدا، بیروت، اطرابلس، عرقه، ناحیت بقاع شهرش: بعلبک است و کامد² عرجموش، زبدانی را نیز دارد. دمشق شش روستا نیز دارد: غوطه، حودان، بثنیه، جولان، بقاع، حوله.

اردن: قصبه‌اش طبریه و از شهرهایش: قدس، صود، عکا، لجون، کابل، بیسان، اذعات است.

155 فلسطین: قصبه‌اش دمله و شهرهایش: بیت المقدس * بیت جبریل، غزه، میماس، عسقلان، یافه، ادسوف، قیسادیه، نابلس، ادیحا، عمان است. شِراة: قصبه‌اش را صَفَر نهادیم. و شهرهایش: ماب، معان، قبود، اذرح، وِیْلَه، مَدَیْن است.

1- حصن الخواهی (دمشق ع، 208 پ، دژ خواهی، 353 ابوالفدا ع، 220).

2- (دمشق ع، 109 پ، 339، ابوالفدا ع، 249 پ، 260).

در این سرزمین، دیه‌ها هست که گرانمایه‌تر از بیشتر شهرهای جزیره هستند، مانند داریا، بیت‌لہیا، کفرسلام، کفرسابا¹ و لی قانون دیه بر آنها جاریست و دیه بشمار می‌روند². ما نیز گفته بودیم که بنای کار خویش بر دیدگاه مردم نهاده‌ایم.

گزارش گسترده‌تر:

حلب:

شهری زیبا، ساده، بارو دار است. مردمش خوش زبان، مرفه، خردمندند. ساختمانها با سنگ و خوش بنا است. در میان شهر دژی بزرگ و استوار هست که چاه آب دارد و انبارهای شاه در آنست. مسجد جامع در میان شهر است، آشامیدنی مردم از نهر قویق است که به شهر وارد می‌شود و به‌خانه سیف‌الدوله می‌رسد که دورادورش پنجره آهنین است. قصبه بزرگ نیست ولی پایتخت شاه است. هفت دروازه دارد: باب حمص، باب رقه، باب قنسرین، باب یهود، باب عراق، باب بطیخ، باب انطاکیه، و باب اربعین که بسته است³.
بالس: در مرز به سمت رقه است و آباد.

قنسرین: شهریست که مردمش پراکنده شده‌اند. پیر عادل ابو سعید احمد بن محمد در نیشابور برایم روایت کرد که ابوبکر محمد

1- کفر در سریانی به معنی دیه و کشتزار است. برای «سابا=سبا»

با نوشت 2 ص 125 دیده شود.

2- سبب سیاسی دیه ماندن این شهرهای بزرگ در پانوش من برج ع 193 دیده شود

3- برای تغییراتی که در این نامها رخ داده است، یاقوت 1، 304-315

دیده شود. این دژ بر روی تپه همچنان برجا است و من به سال 1969 بر آن شدم و پنجاه استخوان کله کشتگان که از سیاه چالهایش بر آورده در موزه نهاده‌اند بدیدم.

158 ابن اسحاق بن * خزیمه از ابو عمار [حسین] بن حریش مروزی ، از ابو موسی فضل از عیسی بن عبید ، از غیلان بن عبدالله عامری ، از ابو ذرعه از عمرو بن جریر از پیغمبر روایت کرد که خدا به من وحی کرد: به هر يك از این سه جا که بروی داد الهجره خواهد بود: مدینه ، بحرین ، قنسرین¹.

اگر کسی بگوید: چرا حلب را قصبه این خوره شمردی، در صورتی که شهری همانم خود خوره در آنجا هست؟ به او پاسخ داده شود که: ما گفتیم: قصبه‌ها همچون فرماندهانند و شهرها همانند سربازان ایشان باشند. پس نشاید که ما حلب را با آن همه بزرگی که جایگاه سلطان و مرکز دیوانها است، و نیز انطاکیه بدان آبادی و پالی با آن ساختمان را پیرو شهر کوچک و وبران قنسرین بشناسیم!

اگر کسی بگوید: مگر تو همین رفتار را با شیراز نکردی، که اصطخر و شهرهائی را پیرو آن بر شمردی؟ پاسخ گوئیم: آری! چون پیرامن شیراز را چند شهر فرا گرفته و اصطخر دور افتاده می بود ما آن روش را پسندیدیم. چه بسا روش گزینش نیز در این دانش از استدلال برتر باشد! چنانکه در بساره مکاتب نیز گفتیم². مگر نبینی که گاه

1- این حدیث را یاقوت نیز آورد. است: 20,185,4 ابن شحنه، طبری و ترمذی نیز این حدیث را آورده اند (دخویه).

2- ن.ك. ص 17,45 «مکاتب» نوعی قرارداد بوده است که مهمان بردگان و مالکشان بسته می شد. طبق این قرارداد، برده در مدت معین خود را از مالکش باز خرید می کرد شاید، در زمان مؤلف مقدسی، بکار بردن ماه و روزایران، برای تاریخ، بقیه در صفحه بعد

شماری با نوروز و مهرگان جایز نباشد جز در مکاتبت که معمول است.

حمص:

شهری در شام بزرگتر از آن نیست، دژی بلندتر از شهر دارد که از بیرون دیده می شود، آشامیدنی ایشان، بیشتر از آب باران است، نهری نیز دارند. هنگامی که مسلمانان آنرا بگشودند کلیسا را گرفته نیم آن را مسجد کردند که گنبدی در سمت بازار دارد و بر سر آن تندیس مودی از مس است که بر پشت يك ماهی ایستاده و بادها آنرا به چهار سو می گردانند¹ و در باره آن سخنان پوچ گفته می شود. شهر مختل و رو به ویرانی است، مردم احمق هستند.

دیگر شهرها نیز و اما مانده اند و کالاها ارزان دارند. آنها که بر کرانه هستند بارو دارند و همچنین است قدری که کرسی مانند برای شهرهای سلیمان بن داود بوده است و اکنون قصبه ای نزدیک بیابان، فراخ و خوش هوا است.

دمشق:

مادر شهر شام است که در روز گارامویان پایتخت بود و کاخهایشان

← جز در چنین قراردادها که با غیر عربها بسته می شد، ممنوع بوده است. ولی باید به خاطر داشت که محمد بن الحسن در تاریخ قم گوید، مردم این شهر در قرن چهارم برای همه کارها تاریخ ایرانی بکار می برده اند.

1- داستان تصویری که بر سردر مسجد حمص بوده است، در معجم البلدان

طوری دیگر آمده (یا قوت 2، 336:3).

در آنجا است ساختمانها از چوب و گل است. دژی از گل، هنگامی که من در آنجا بودم ساخته شد.

- 157 بیشتر بازارهایش سرپوشیده است * يك بازار سراسری سرباز نیز دارد. شهر را نهرها دریده و درختها پوشانیده است، میوه بسیار دارد [که شعرها در باره اش سروده شده است] کالاهای متضاد و ارزان، یخ نیز دارد. بهتر از گرمابه هایش، شگفت آورتر از فواره هایش، عاقل تر از مردمش نیست. آنچه از کوچه هایش بخاطر دارم چنین است: باب الجابیه، باب صغیر، باب کبیر، باب خاوری، باب توما، باب نهر، باب محاملیان. خیلی خوش آب و هوا است، ولی هوایش خشک، مردمش ماجراجو، میوه هایش بی مزه، گوشت هایش سفت، خانه هایش تنگ، کوچه هایش اندوه زاء، نانش بد می باشد. زندگی در آنجا تنگ است. مساحتش در دشت نیم فرسنگ در نیم فرسنگ است.

جامع دمشق : امروز بهترین نمونه آن نزد مسلمانان است. مسلمانان ثروتمندی بزرگتر از آنچه در آنجا گرد آمده ندارند. پایه ها با سنگ های بزرگ چیده شده. بالاخانه های گشاده بر روی ستونهای سنگ سیاه صاف در سه رده گشاد نهاده شده است. پهلوی محراب در وسط گنبدی بزرگ دیده می شود. دورادور صحن رواقهای بلند باطاقچه های بالایشان ساخته شده، همرا با رخام سفید پوشانیده اند، دیوارها نیز تا دو قامت با رخام چند رنگ و از آن تا سقف با فسافسای رنگارنگ پوشیده شده است، صورت درختها و شهرها بازر در آن نقاشی شده، با خطی زیبا و درست نوشته دارد. کمتر درخت یا شهر معروف است که بر آن دیوارها نقاشی نباشد. سرستونها همگی زراندود است. پل رواقها

همگی با فسافسا¹، ستون‌های صحن همه با رخام سفید، دیوارها همچون دورادور. پلها و طاقچه‌هایش با فسيفسا نقاشی شده، پشت بام‌ها با ورقهای سربین زیر پوشی شده. بالاخانه‌ها از دوسو با فسيفسا پوشیده است. در سمت راست صحن دفتردارائی است با هشت ستون که دیوارهای آن نیز با فسيفسا پوشیده است. در محراب و پیرامن آن نگین‌ها * از عقیق و فیروزه هر چه بزرگتر هست. در سمت چپ محرابی دیگر کوچکتر از آن، برای سلطان هست که از میان شکافته شده بود، و من شنیدم که پانصد دینار هزینه برداشت تا به صورت نخست درست شد. بر سر گنبد يك ترنج و بالای آن يك انارك هست که هر دو زرین هستند. شگفت‌انگیزتر، سوار کردن رخام‌های رنگارنگ است که شاخه‌های هر رگه‌را به همانند آن در جفتش رسانیده‌اند، بطوری که هر گاه هنرمندی يك سال بدان بنگرد، هر روز هنری تازه دریابد و گرهی بگشاید. گویند ولید، برای ساختمان اینها هنرمندان ایران و هند و مغرب و روم را بیاورده، هفت سال مالیات شام را خرج آن نمود، هجده کشتی زر و سیم از راه جزیره قبرص بدانجا رسید، و این غیر از هدایای پادشاه روم از وسایل و فسافسا¹ بوده است.

1- در پانوش ص 158 جع لیدن، تفسیری برای واژه «فسافسا» از حاشیه

نسخه دستنویس نقل شده، که فارسی آن چنین است:

«فسافسا» چیزیست که از شیشه ساخته میشود، مانند سنجه دو درمی، زرد، خاکی، سیاه، سرخ، هراق، یا زرین که روی آنرا با شیشه نازک می‌پوشانند. ایشان نخست ملاطی با صمغ عربی خمیر کرده بر دیوار پهن کنند، سپس «فسافسا» را بر آن می‌چسبانند و نقش و نوشته‌ها بر آرند. برخی نیز همه را زر بچسبانند، پس دیوار یکسره زرین دیده شود.

مردم از چهار در بدین مسجد در آیند: باب پرید از سمت راست (باختر) که دری بزرگ است و دو دریچه راست و چپ دارد، هر يك از در بزرگ و دو دریچه اش دو لنگه دارند که با مس زران و دود پوشیده شده اند. بر روی در و دو دریچه سه طاقنما هست. هر در به يك طاقنمای دراز بازمی شود که پلهایش برستونهای رخام نهاده شده، و دیوارهایش نیز مانند آنچه گذشت پوشانیده شده اند. همه سقفها به بهترین شکل نقاشی شده اند. این (طاقنماها) جایگاه وراقان و نشیمن گاه نایب قاضی است.

باب پرید در میان دو بخش سرپوشیده و صحن مسجد است و مقابل آن در سمت چپ (خاور) باب جیرون است با همان ترتیب که گفتیم، بجز اینکه این طاقنماها بلند و از پهنا بسته شده اند و با پلکان بدانها می رسند. منجمان و مانند ایشان در آنجا می نشینند.

باب ساعات در گوشه خاوری سرپوشیده است و دو لنگه ساده دارد با طاقنماهایی که شروطیان (کار گشایان دولتی؟) و مانند ایشان در آن نشینند.

159 چهارمین در باب الفردیس دو لنگه دارد* و روبروی محراب، میان طاقنماهایی است که در میان دو پیشآمدگی سمت راست و چپ قرار گرفته است. بالای آن مناره ای ساخته شده، که همانند آنچه گذشت نقاشی شده است.

نزدیک هر يك از درها آبریز گاهی [با فرش رخام] هست که در آنها آب روانست. و فواره هایی نیز در يك آب نمای بزرگ از رخام دیده می شود. [در جامع آبراهی هست که در سال يك بار باز کنند تا

همه مسجد را يك ذراع آب فرا گیرد، پس از شست و شوی دیوارها و زمین سوراخ دیگر، را باز کنند تا همه آب بدانجا رود].

از خضرا که خانه سلطان [و در پشت مسجد] است، درهائی [بامس زرانود پوشیده] بدین سرا باز می شود.

روزی من به عموی خود گفتم: ولید کاری نیکو نکرد، که دارائی مسلمانان را برای ساختمان مسجد جامع دمشق هزینه کرد. اگر آنرا مصرف راهسازی و کارخانه و دژ می کرد بهتر می بود! او گفت: مگو ای پسر! ولید خواستی بزرگ می داشت، او دیده بود؛ شام پایگاه نصارا است که در آن کلیساهائی زیبا دارند، که هنر بسیار در آنها بکاررفته و شهرت یافته اند، همچون: قمامه، دد، دها، پس برای مسلمانان مسجدی نهاد که چشم دل ایشان را از آنها سیر کند، و آنرا یکی از عجایب جهان ساخت. نبینی که چون عبدالملك عظمت معماری گنبد قمامه را دریافت و ترسید که در دل مسلمانان جایگزین شود، گنبد صخره را چنانکه می بینی بساخت؟ من در کتابی در کتابخانه عضدالدوله دیدم که: دو عروس دنیا دمشق و دی هستند! یحیی بن اکثم گفته است: در جهان دلبازتر از سه جانیست: سمرقند، غوطه دمشق، نهر ابله. دمشق را دمشق بن قانی بن مالک بن ارفخشذ بن سام، پنج سال پیش از تولد ابراهیم بساخت. اصمعی می گوید: نه! بلکه نامش از واژه دمشقها * به معنی تندش کردند، گرفته شده است. گویند: عمر عبدالعزیز خواست مسجد را برهم زند و بمصرف مصالح اسلام رساند، ولی با او مناظره کردند و پذیرفت! در برخی کتابها خواندم که هزینه آن هجده بار استر زر بوده است. کسی در هجوایشان چنین سروده است:

«پرسنده‌ای جویای دین ما شد! که هیبت روحانیان را دید»
 «و زیبایی آشکار ایشان را! اما ظاهر ایشان بانہان ایشان یکسان
 نیست»

«ایشان افتخاری جز يك مسجد ندارند که از شأن ایشان برتر
 می‌باشد»

«اگر همسایه از ایشان آتش بخواهد تا پایان عمر هم به او آتش
 نخواهند داد»

«ایشان بر همسایگان شیر هستند، اما دشمن از ایشان نمی‌ترسد»
 ولی این آخرین شعر دروغ است، زیرا که دشمنان مردم شام همیشه
 از ایشان ترسنا کند.

بانیاس : شهری در کنار حوله و مرز جبل [ثلج] است پروسیله ترو
 مرفه‌تر از دمشق است ، بیشتر مردم مرزنشین پس از افتادن طرسوس
 بدست دشمن بدینجا آمدند و آنرا بزرگ کردند و هنوز روبه گشایش
 است جویی با آب بسیار سرد دارند که از زبر کوه ثلج (یخ) برآمده
 در میان شهر آفتابی می‌شود. این شهر بندر بارانداز دمشق است، مردم
 آن همه چیز را از روستاها [ی گرم] در دسترس دارند ولی بد آب است.
 [آب شهر از نهریست که پنبه کاری و برنجزارها را آب می‌دهد].

صیدا ، بیروت : دوشهر بارودار، بر کرانه هستند، همچنین طرابلس،
 ولی این بزرگتر می‌باشد [کوه لبنان از صیدا تا طرابلس مشرف بر
 کرانه است].

بعلبک : [عرقه] شهری کهن و [دور از دریا] است ، بارو دارد،
 در درون آن کشتزار هست با شگفتیها (آثار باستانی) و مرکز انگور

است. شهرهای دیگرش نیز مرفه و خوش هوايند [همه بر نهر مقلوب¹ جا دارند].

حوران ، بَئِیة: آبادیهای ایوب² [و غسل گاهش] در آنجا است. و شهرستانش نوی است³ که مرکز گندم و حبوبات است. حوله: مرکز پنبه کاری و گلها است همه اش دره و رودخانه است [بیشتر خوار و بار دمشق از جولان است].

غوطه: يك مرحله در يك مرحله راه است که در وصف نیاید.*

161 طبرية⁴:

قصبه اُردن و شهرستان [دره] کنعان است که در میان کوه و دریاچه قرار گرفته است. از این رو تنگ و دره تا بستان گرم و رنجزا [و باخیز] می باشد. درازایش يك فرسنگ و بی پهنا است. بازارش از يك کوچه تا دیگری است. گورستانش بر کوه است، هشت گرمابه بی سوخت دارد با چند دست شوئی⁵ که آبش گرم است. جامعش در بازار، بزرگ و خوبست و با سنگ ریزه فرش شده، ستونهایش با سنگهای پیوسته است. گویند:

1 - در ص 24، 5 و 32: 6 «مقلوبه»، که نام دریاچه «بحر المیت» است و در ص 9، 28 نهر مقلوب بگذشت.

2- از اماکن افسانه خیز یهود است ← ص 211 و 239 ، 16.

3- نوا (یا قوت 4: 815).

4- تعریف شهر طبریه را یا قوت از این کتاب با عبارتی رساتر نقل کرده است (یا قوت 3: 510، 5) گویا در عبارت احسن التقاسیم پس و پیش رخ داده باشد.

5- متن میاص (مقدسی) میض (یا قوت).

مردم طبریه دو ماه می‌رقصند از بسیاری پشه، دو ماه نیز با گزیدگی کیک
ور می‌روند که بسیار است، دو ماه هم شمشیربازی می‌کنند، یعنی با
چوبدستی زنبورها را از خوراک و شیرینی دور می‌کنند، دو ماه نیز از
گرما برهنه‌اند، دو ماه نی می‌زنند، یعنی نیشکر می‌مکند، دو ماه در گل و
لای می‌لولند، که در زمستان بسیار است. در پائین دریاچه [طبریه] جبری
[حبسی] هست که راه دمشق از روی آن می‌گذرد [و آب دریاچه را نگاه
می‌دارد] آب آشامیدنی ایشان از این دریاچه است که دور ادور آن نخلستانها
و دیه‌ها هست. کشتی نیز در آن رفت و آمد می‌کند. فاضل آب کرما به‌ها بدانجا
می‌رود بیگانگان آنرا نمی‌پسندند، آبش سبک و پرمایه است [که آنرا
شکار کرده به اطراف می‌برند]. کوهی بلند مشرف بر شهر است.

قدس: شهری کوچک و پر خیرات در دامنه کوه است. روستایش
جبل عامله¹ سه چشمه دارد که آشامیدن مردم از آنها است، یک کرما به نیز
در پائین شهر دارد، جامع در بازار است و یک نخل دارد. شهر گرمسیر
است و دریاچه‌ای در یک فرسنگی آنست که به دریاچه طبریه² می‌ریزد.

1- یاقوت نیز در باره «کفر لانا» گوید: در دامنه جبل عامله نزدیک حلب
است. پس این غیر از جبل عامل جنوبی است و محمد بن حسن حر عاملی م 1104 ه
کتابی بنام «أمل الآمل فی احوال رجال جبل عامل» دارد که چند بار چاپ شده
است. هر دو جبل نیز در لغتنامه (ج: 206) یاد شده‌اند.

2- گویا «دریای روم» درست باشد. نه «دریاچه طبریه» زیرا که یاقوت
«بحیره قدس» را پس از «بحیره طبریه» معرفی کرده (1، 515-516) گوید: 4 × 12
میل جا را در میان حمص و کوه لبنان فرا گرفته. نهرهای کوه لبنان بدان ریخته
از آنجا به نهر «عاصی» می‌رود که از «حما» گذشته نزدیک «انطاکیه» و دریای روم می‌ریزد.
بقیه در صفحه بعد

162 در میان نهر * بندی شگفت انگیز ساخته اند تا دریاچه شده است. در کنار آن جنگلی از پیژد¹ هست که از آن بهره ورنند. بیشتر مردم حصیر باف و تناب سازند. دریاچه دارای ماهی های گوناگون مانند بنی است که از واسط آورده شده است. اهل ذمه بسیارند. جبل عامله دارای دیه های آباد و تا کستان و زیتون و میوه های دیگر است. چشمه سار بارانی، کشت ایشان را سیراب می کند. در دامنه کوه لیمنان مشرف بر دریا است.

اذرعان: شهری نزدیک بادیه است. روستای آن کوه جرش است که بر ابر جبل عامله قرار دارد پر از آبادی ها است. طبریّه بدین دو کوه آراسته است.

بیسان: بر نهر جا دارد. نخلستان است، برنج فلسطین و اردن را از آنجا برند. پر آب و گشاده است [آب از میان شهر می گذرد، جامع در بازار است، نیکو کاران در آن بسیارند] ولی آب آنجا سستگین است.
لجون: شهری در مرز کوهستانی فلسطین و فراخ است. آب پاکیزه دارد.

کابل: شهری در کرانه دریا است، نیستان دارد که می پزند و شکر نیکو سازند [در شام به از آن شکر نباشد].

فراذیه: دیهی بزرگ است که منبر دارد. مرکز انگورو کرمستان

بقیه از صفحه پیش

پس دریاچه قدس با فاصله بیش از صد کیلومتر در شمال دریاچه طبریّه جا دارد. «بحیره طبریّه» نزدیک جبل عامل جنوبی و در 50 میلی «بیت المقدس» است و «بحیره قدس» نزدیک جبل عامله شمالی است و راهی به طبریّه نمی برد.

پس باید نسخه های خطی «احسن التقاسیم» دیده شود تا آشکار گردد که این

اشتباه از دخویه ناشر بوده یا پیش از وی رخ داده است.

1- متن: غایبه حلقاء = گیاه پاپیروس.

است ، آب [وميوه] فراوان دارد و جائي دلگشا است.

عكا¹: شهري مستحکم در کرانه دريا ، جامعی بزرگ و جنگل زیتون دارد که چراغهایش را روشن می کند و افزون نیز دارد. شهر بدین استحکام نبود تا ابن طیلون [طولون] به دیدارش آمد، او که صورتش آنو دیوار دریائی آنرا دیده بود خواست تا برای *عكا بندری مانند آن بسازد، 163 پس هنرمندان [حکما و مهندسان] خوره را فراخواند و آنرا از ایشان خواست، به او گفته شد امروز کسی که در آب ساختمان بسازد نداریم، سپس از نیای من ابوبکر بنا یاد کرده گفتند: اگر چنین دانشی مانده باشد تنها نزد او است، او نامه ای بنزد حاکمش بر بیت المقدس فرستاد تا وی را بفرستند، چون بنزد وی آمد، خواست خود بدو باز گفت، او آنرا ساده خوانده دستور داد تکه های بزرگ چوب جمیز² حاضر کرده آنها را بر روی آب پهلوی هم، در سراسر روی دژی که در خشکی بود به یکدیگر بستند. پس در گاهی بزرگ از سوی باختر برایش نهاد. سپس با آجر و ملاط³ بر روی آن به ساختن دیوار آغاز کرد، هر پنج رگه آجر که می ساخت آنرا با تیرهای نیرومند می بست تا دیوار را نگاه دارد. پس چون بار چوبهای جمیز سنگین می شد پائین رفته تا می فهمید که بر زمین نشسته اند، پس یکسال در ننگ می کرد تا خود را بگیرد و دوباره روی

1- یاقوت و قزوینی هر دو تعریف عكا را از این کتاب نقل کرده اند

(یاقوت 3، 16، 707 آثار البلاد 3-224).

2- آنجیر صحرائی.

3- معن، شرد، مانند پانوشت ج 128.

همانجا که رها کرده بود آغاز می کرد، و چون رگه های نوین به ساختمان کهن می رسید آنها را به یکدیگر می دوخت. سپس پلی بر روی دروازه نهاد. کشتیهائی که شب هنگام به بندر می رسند زنجیر را که میان بندر و دریا است، مانند بندر صور می کشند.

بنا هزار دینار غیر از خلعتها و چارپایان بگرفت. نامش نیز هنوز بر آن جا نوشته است¹. پیش از این دشمنان به کشتیهای بندر یورش می آوردند.

جش : دبهی نزدیک به قصبه در میان چهار روستا نزدیک دریا جا دارد².

صور: شهری بارومند، بر کرانه دریا بلکه در خود آنست. از یک در بر روی یک پل بدان وارد می شوند. دریا * دورا دور آن را فرا گرفته و سمت خشکی آن سه دیواره [در آب] است نه زمین³ [همانند آنچه در باره عکا گفتیم] کشتی ها که شب بیابند زنجیره را می کشند همچنانکه محمد بن حسن [شیبانی] در کتاب الاکراه⁴ یاد کرده است [تا هنگام شب رومیان حمله نکنند]. آبی نیز دارند که در قناتی معلق بدانجا می رسد. [صور] شهری مهم است و صنایع و ویژگیها [مانند بصره] دارد. [بیشتر شکر

1- قزوینی می افزاید: در این بند بدست مسلمانان بود تا به سال 497 که فرنگیها آنرا گرفتند (آثار البلاد، 223).

2- هنوز سنگ تراشیده های عادوارم در آنجا هست (یاقوت 2: 83، 19). افسانه یهودی داود نیز با سلسله و بینانش چنانکه در ص 19، 64 گذشت برای آنست.

3- متن: ونصفها الدخل حیطان فلاله بلا أرض.

4- جلیبی، کشف الظنون ج استانبول جدید ص 1395 در حرف کاف.

شام از آنجا است. آب و نیستان بسیار دارد [میان عکا و صور خلیج مانندی هست. از این روی گویند: عکا برابر صور است ولی باید آب را دور زد]¹.

رملة:

قصبه فلسطین، دلگشا، زیبا، خوش ساخت، سبک آب، زرخیز و پرمیوه است، در میان روستاهای بزرگ، شهرهای ثروتمند، زیارتگاههای گرانقدر و دیه‌های خوب جا دارد. بازار گانی سودمند، زندگانی مرفه دارد. در اسلام نه روشن‌تر از جامع آن، و نه خوشمزه‌تر از نان سفیدش²، و نه مبارک‌تر از خوره‌اش، و نه گوارا‌تر از میوه‌اش، در جایی ندیدم! در میان روستاهائی پاکیزه و شهرها و منزلهائی گرانمایه جا گرفته است [میان قدس، دریا، کوه است، گرد آن راجه شهرهائی نیکو گرفته‌اند] مهمانخانه‌ها زیبا، گرمابه‌ها پاکیزه، خوراکیها گوارا و خورش بسیار، خانه‌ها گشاده، مسجدها نیکو، و خیابانها فراخ و همه چیز را با هم دارد. در دشت ساخته شده اما نزدیک کوه و دریا است. انجیر و خرما را با هم دارد، کشتزار دیمی پر ثروت و برکت دارد. ولی در زمستان يك دریا گل و در تابستان يك خاک‌کدان غبار است، نه آب‌رونده دارد و نه سبزی و نه خاک خوب و نه یخ. شهر پرازپشه است، چاه‌ها گود و شور، آب باران در آب انبارهای سربسته است. بی‌نوایان تشنه، بیگانگان سرگردانند گرمابه‌اش دیوانگاه است، دو لابه‌اراست مستخدمان* می‌چرخانند

105

1- در متن متلك عربی چنین آمده است: عكا حذاء صور الا أنك تدوراء.

2- متن: لا احسن و اطيب من حواریها ← جع، 151: 20، و خبزها الحواری.

مساحت شهر بیش از يك ميل در يك ميل می باشد. ساختمانها از سنگ تراشیده و آجر پخته است. آنچه از نام کوچه هایش بیاد دارم چنین است: درب بئر العسکر، درب مسجد عنبه¹، درب بیت المقدس، درب بیلعه، درب لدد، درب یافا، درب مصر، درب داجون، که به شهری می پیوندد بنام داجون² [شهر مانند است که بیشتر مردم آن سامری هستند و جامعی دارد] جامع این شهر در بازار، بهتر و زیباتر از جامع دمشق است و ایضا نامیده می شود، در کشور اسلام بزرگتر از محراب آن یافت نشود. پس از منبر بیت المقدس منبری بهتر از منبر اینجا نیست. مناره ای زیبا نیز دارد، هشام بن عبدالملک آنرا ساخته است³. [ستونهایش از رخام سفید و زیبا است]. از عمویم شنیدم: هنگامی که هشام خواست آنرا بسازد به او خبر رسیده بود که مسیحیان ستونهایی از رخام برای کلیسای بالعه⁴ در زیر خاک پنهان کرده اند، پس او به ایشان گفت: یاستونها را بیاورید یا ما کلیسای دد را ویران کنیم تا با ستونهایش جامع خودمان را بسازیم. ایشان ستونها را آوردند که بلند و کلفت هستند، زمین سرپوشیده اش با رخام فرش شده و زمین صحن با سنگهای پیوسته بهم درهای سالن سرپوشیده از چوب شربین (نوش) و تنوب (صنوبر) خوب کنده کاری شده است.

1- عنبه چاهی در مدینه است (لغتنامه) ابن عنبه از نسب شناسان معروف

م 828 صاحب «عمدة الطالب» است.

2- یاقوت 515، 2.

3- یاقوت 12، 818، 2. به نقل از بهاری داستانی از این بطریق کاتب

سلیمان بن عبدالملک آورده که در اینجا دیده نمی شود.

4- یاقوت 470، 1 آنرا از بلعام باعور افسانه ای دانسته است.

بیت المقدس¹ : در میان شهرهای خوره بزرگتر از آن نیست، بسیاری از قصبه‌ها از آن کوچکترند چون اصطخر، قاین، فرما² نه سرد بسیار و نه گرم است. کمتر وقتی یخبندان می‌شود. * قاضی ابوالقاسم بن 166 قاضی الحرمین از من هوای بیت المقدس را پرسید، گفتم : سَجَّ سَجَّ³ نه گرم و نه سرد است، گفت : این وصف بهشت است ! ساختمانها از سنگ است که از آن بهتر و استوارتر نتواند بود. بی آرایش تر از مردمش نباشد ، خوش تر از زندگی در آن، پاکیزه تر از بازارش ، بزرگتر از مسجدش ندیدم . زیارتگاه‌هایش بیش از همه جا ، انگورش عالی ، معنقه⁴ اش بی مانند است، هر گونه پزشک حاذق در آن یافت شود ، دل هر خردمند به سوی آنست، همیشه مسافر در آن فراوانست. روزی من در مجلس قاضی مختار، ابویحیی ابن بهرام در بصره نشسته بودم، سخن از شهرها به میان آمد. از من پرسیدند: کدام شهر گرانقدرتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام خوشتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام گرامی تر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام زیباتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام زرخیزتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: کدام بزرگتر است؟ گفتم؟ شهر ما! مجلسیان در شگفت شده گفتند: تو دانشور هستی و چیزی

1- یاقوت تعریف بیت المقدس را با اندکی اختلاف از این کتاب نقل کرده است (یاقوت 4:594:595).

2- که درص 75 و 72 و 79 گذشته و خواهند آمد.

3- سجسج به معنی بین الطلوعین نیز آمده است که ما «کرک و موش»

کوئوم ا

4- کردن دار . ن . ك س 254 بانوشت 5، جنسی از کمتری (گلابی) است

و این حوقل 85 ، 23 دارد. السفرجل المعنق

گفتی که پذیرفتنی نیست [قاضی گفت]: کار تو مانند آن عرب شتردار با حجاج است [که شتر خود را برترین می شمرد ولی او دلیل هم آورد، پس تو نیز بیاور!] . گفتم: گر انقدرترین است زیرا که دنیا و آخرت در آنجا هست، دنیا داری که آخرت هم بخواهد، در آنجا خواهد یافت، آخرت داری که دنیا را هم بخواهد نیز در آنجا می یابد [و نیاز به رفتن به جای دیگر ندارد! کجا به از این؟] و اینکه خوش هوایتر است، زیرا که نه سرمایش زهر آگین است و نه گرمایش رنج آور [و خوش هوا است!] و اینکه زیباترین است، چون زیباتر از ساختمانهایش و پاکیزه تر از آنها و دلگشایتر از مسجدهایش یافت نشود. و اینکه زرخیزترین است، زیرا که خدا میوه های دره و دشت و کوه و دیگر اضداد را در آنجا گرد آورده است مانند: ترنج، بادام، خرما، گردو، انجیر، موز [و شیر و عسل و شکر]! و اینکه گرمی ترین است، زیرا که آنجا جایگاه روز رستاخیز است، محشر و نشر در آن خواهد بود. بزرگداشت مکه و مدینه به کعبه و به پیغمبر است و روز قیامت مکه و مدینه را به بیت المقدس * 187 بدرقه کنند¹ پس همه آن احترامات را در بر خواهد گرفت. و اینکه بزرگترین است، زیرا که رستاخیز همه مردم در آنجا است، پس کجا فراخ تر از آن تواند بود؟! مجلسیان را این گفتار خوش آمده آنرا پذیرفتند.

ولی بیت المقدس عیب هائی نیز دارد. گویند در تورات آمده است که بیت المقدس طشتی از زر است که پر از عقرب باشد. باری از گرمابه هایش کثیف تر و پرخرج تر نباشد. مسیحیان در آن بسیار ندو دانشمندان

1 - متن: تزفان الیها.

اندك. مردم نامهربانند. بر سراها و مهمانخانه‌ها و همچنین بر آنچه در آنها بفروش می‌رود مالیات سنگین هست و نگهبانان بر درها ایستاده‌اند پس هیچکس نمی‌تواند نیازمندی‌های مردم را بفروشد مگر با پرداخت آن مالیات، هر چند او کم در آمد باشد. ستمکش در آنجا بی‌یاور است پرد گیان اندوه‌گینند، ثروتمندان رشك خورده، فقیه تنها، ادیب کمیاب است، مجلس مناظره و درس نایاب، یهود و نصارا بر شهر مسلطند. مسجد از نماز جماعت و مجلس خالی است. از مکه کوچکتر و از مدینه [یثرب] بزرگتر است [ولی ساختمانهایش استوارند. مردم بسیار از خاور و باختر بدانجا آمده‌اند] شهر بارو دارد که يك سوی آن کوه و دوسوی دیگر خندقی هست. هشت دروازه آهنین دارد بناهای: صهیون، تیه، بلاط، جب ارمیا، سلوان، اریحا، عمود، محراب داود. آب فراوان است. گویند در بیت المقدس چیزی ارزان‌تر از آب و آذان نیست. کمتر خانه ایست که يك تا چند آب انبار نداشته باشد. شهر سه* بر که بزرگ 168 دارد: بر که بنی اسرائیل، بر که سلیمان، بر که عیاض که گرمابه‌هایشان بر آنها است و به کوچه‌ها راه دارند. در مسجد بیست حب¹ پر آب هست، کم کوی دیده می‌شود که در آن حب آب سبیل¹ نباشد، ولی آب آنها از جویها است. دوبر که در يك دره ساخته‌اند که سیلابهای زمستانی را نگاه می‌دارند و از راه قناتی به شهر آمده انبارهای مسجد و جز آن را پر می‌کنند.

مسجد اقصا: در گوشه خاوری شهر رو به قبله است. بنیادهاش

1- در متن يك باره حب، نقطه دارد که به معنی آب انبار است، دومی «حب»

بی نقطه به معنی خمره آب است. سبیل نیز به معنی مجانی در راه خدا می‌باشد.

از داود¹ با سنگهایی است به درازای ده ذراع یا کمتر، که بسیار نقاشی و منبت کاری شده است. عبدالملك روی آن را با سنگهای كوچك و زیبا بساخت و بالاخانهها برایش درست کرد، تا بهتر از جامع دمشق شد [پس برای همچشمی با کلیسای بزرگ مسیحیان در بیت المقدس به از آن ساخته شد] ولی در زمان بنی عباس زلزله بخش سرپوشیده آن را ویران کرد و جز پیرامن محراب بجا نماند. پس به خلیفه گزارش رسید که بیت المال محلی توانائی بازسازی آن را به گونه نخست ندارد، او به فرمانروایان و فرماندهان کشور نوشت تا هر يك گوشه‌ای را بر عهده گیرند. ایشان نیز آنرا استوارتر از پیش ساختند و آن بخش [پیرامن محراب] همچون خالی [شگفت‌انگیز] تا مرز ستونهای رخام بر جاماند. پس هر چه ستون است تازه ساز است. این سرپوشیده بیست و شش در دارد، یکی برابر محراب که در مسین بزرگ عخوانده می‌شود و با برنز زراندود پوشیده است، يك لنگه آن را جز يك مرد بسیار نیرومند باز نتواند کرد. سمت راست² آن هفت در بزرگ است که در میان آنها*
 169
 زراندود است و در سمت چپ³ مانند آنست. در سمت خاور یازده در ساده هست. بر سر پانزده در (شمالی) رواقی است روی ستونهای رخام که آنها را عبدالله بن طاهر ساخت.

در صحن نیز در سمت راست (غرب) رواقهایی هست بر تیرهایی از رخام و استوانه‌ها، در شمال نیز رواقهایی سرپوشیده از سنگ هست.

1- داود پادشاه یهود است که مسلمانان پیامبرش نیز می‌دانند.

2- در شمال غربی.

3- شمال شرقی.

و بر میان سر پوشیده جملی بزرگ در پشت گنبدی [اموی] زیبا هست:
سقفها همه بجز شمالی آنها با صفحه‌های سر بین پوشیده و سقفهای شمالی
با فسيفسا¹ درشت پوشانیده شده است.

صخرة : همه صحن سنگ فرش شده و میان آن مانند مسجد مدینه
دکهای است که از چهار سویش با پله‌کانی بزرگ بی‌الامی روند، و بر
دک چهار گنبد هست قبة السلسلة، قبة المعراج، قبة النبی که این سه تا کوچک
و زیبا بند و با روپوش سر بین بر تیرهای رخام بی دیوار ایستاده اند .
در میان [دک] قبة الصخرة² است، بر يك هشتی با چهار درگاه که هر در
برابر يك پله‌کان [دک] است: در قبله، در اسرافیل، در صور، در نساء
که رو به مغرب است و همگی زراندود هستند، در برابر هر کدام يك
سر در زیبا از چوب تنوب (صنوبر) هست که مادر مقتدر خلیفه دستور
آنها را داد، بود . بالای هر در طاقچه‌ای هست که با چوب صنوبر با
برنز تر کعب و آذین بندی شده است. هر طاقچه نیز دری ساده دارد .
درون هشتی سه ابرو (طاقنما) هست که بر تیرهای بهتر از رخام که
بر دیوار سوارند، نشسته و درزیبائی بی هماننداند . روی آنها نیز ابروهای
چسبان دیگری هست که خود درون ابروئی دیگر هستند که بر گرد صخره
است نه بصورت هشت پهلوی، و بر ستونهای سوار بر پلهای گرد استوار
است. در بالای آنها فضائی بلند هست* با طاقنماهایی بزرگ. گنبد نیز
بر بالای آنها است و بلندی آن از زمین بزرگ تانک سیخ سر گنبد یکصد ذراع
است که از دور نمایان است. بالای آن گنبد يك سیخ مانند زیبا هست به بلندی

170

1- منبت کاری کونهای که دیوارها را بدان نقاشی کنند. ك. با نوشت ص 222.

2- برای سازنده قبة الصخرة ص 159 دیده شود.

يك قامت با دست باز. این گنبد با همه بزرگیش بابر نزراند و پوشیده است. زمین این خانه و دیوارها با کمر بندش از درون و بیرون همانند جامع دمشق است که یاد کردیم (ص 221 به بعد).

گنبد دارای سه پوسته است: نخست از لوحه‌های نقاشی شده است، دوم از تیر آهنهای پنجره شده تا بادش خم نکند سوم از چوبهائی است که صفحه‌ها بر آن چسبیده است. در میانه‌اش نیز راه روی ساخته‌اند تا نزد سیخ که کارگران برای بازرسی و تعمیر آن می‌روند. چون آفتاب بر آن می‌تابد منطقه درخشش یابد و شگفت‌انگیز است. بهر حال ماندش را مز در اسلام ندیده و در جهان شرك نیز نشنیده‌ام.

درها: از سیزده راه که بیست در دارند می‌توان به این مسجد درآمد: باب حطه، دودر نبی، درهای محراب مریم، دودر رحمت، باب برکت بنی اسرائیل، درهای اُسباط، درهای هاشمیان، باب ولید، باب ابراهیم، باب ام خالد، باب داود [باب سکینه، باب خضرا].

زیارتگاه‌ها: محرابهای مریم، زکریا، یعقوب، خضر، مقام پیغمبر، جبرئیل، جایگاه نمل [منهل]، نور، کعبه، صراط، که در آنجا پراکنده‌اند. در سمت چپ (شرق مسجد) رواق نیست. بخش سرپوشیده نیز به دیوار خاوری نچسبیده است. و از این رو گویند: هیچگاه صف نماز در آن پر نمی‌شود.*

171

دو سبب برای بی سرپوش ماندن این بخش هست: نخست آنکه عمر گفته بود: در باختر این مسجد¹ نمازخانه‌ای برای مسلمانان

1- در اینجا عمر خطاب، نمازخانه مسلمانان را «مصلی» و نمازخانه نامسلمان

را «مسجد» نامیده است

بسازید! پس این باریکه خاوری را رها کردند تا از دستور او دور نشوند. دوم: اینکه اگر سرپوشیده را تا به دیوار می‌رسانیدند، صخره برابر محراب نمی‌افتاد و خوش‌آیند نبود.

در ازای مسجد هزار ذراع به ذراع ملك اشبانی¹ [هاشمی] است، و پهنای آن هفتصد است. در سقفهایش چهار هزار تکه چوب و هفتصد تیر رخام، و بر بام آن چهل و پنج هزار تکه سرب بکار رفته است. مساحت صخره سی و سه در بیست و هفت ذراع است. غاری که در زیر آنست نیز شصت و نه تن² جا دارد در ماه یکصد قسط [دینار] جیره روغن زیتون دارد، و در هر سال هشتصد هزار ذراع حصیر جیره دارد. خدمتگذاران مسجد بردگانی هستند که عبدالملك از بابت خمس اسیران بدانجا اختصاص داده و از این روی به خاندان احماس شهرت دارند، و کسی جز ایشان حق این کار را ندارد. و میان ایشان به نوبت بخش شده است [مانند بنی شیبه در کعبه].

سلوان³: شهر کی در حومه بیت المقدس است. چشمه‌ئی نیم گوارا⁴ در پائین شهر دارد که باغی بزرگ را سیراب می‌کند و عثمان عفان آنرا برای بی‌نویان شهر وقف کرده بود. بنی‌ادیب⁵ در زیر آنست: گویند در شبهای عرفه چاه زمزم به زیارت این چاه می‌آید [و در آن شب مراسمی برگزار می‌شود].

1- اشبانی - شبانی نوعی پول رایج هم بوده است (لغتنامه).

2- نهد و شصت (یا قوت 3، 598، 15).

3- یا قوت 10، 125، 3 و 5، 762، 3، 11، 558، 3.

4- متن، عین‌الهدی، بهتر. مقدسی در ج 2، ع 10، 92 این کلمه را مقاول حلوة نهاد است.

5- ن . ك ، 226 ، 3 و ص 211.

وادی جهنم: ¹ در نزدیکی خاور مسجد اقصا، دره ایست که باغ و تاکستان و چند کلیسا و غار و صومعه و گورستان و آثاری شگفت انگیز و کشتزارها دارد. در میان آنجا کلیسائی بر گور مریم و نزدیک آن گورستانی است که گور شهادتین اوس* خزر جی ² و عبادة بن صامت ³ در آنست.

جبل زیتا ⁴ : مشرف بر مسجد اقصا در این خاور وادی ⁵ است . در کله کوه مسجد عمر است که در روز های گشودن شهر در آن می زیست، و کلیسائی نیز دارد که جایگاه به معراج رفتن عیسی است، جائی نیز در آنجا بنام ساهرة هست ، و از ابن عباس نقل کنند که ساهرة سرزمین رستاخیز خواهد بود، پاك است و خونی بر آن ریخته نشده است ⁶.

بیت لحم : دیهی است در يك فرسنگی بسوی حبری. عیسی در آن بزاد ، نخل معروف نیز در آنجا بوده در حالی که نخل در هوای این روستا خرما نهد و این معجزه مریم بود. کلیسائی نیز در آنجا هست که در خوره بی مانند است ⁷.

1- 9782:3، یاقوت 3، 558، 11 و

2- پسر برادر حسان ثابت شاعر پیامبر (لغتنامه-ش).

3- قاضی فلسطین بود (586-654) (لغتنامه-ع).

4- طور زیتا. (یاقوت 3، 558، 11).

5- وادی سلوان که همان وادی جهنم است (یاقوت 3، 558، 11)

6- یاقوت 3، 25، 13-14.

7- یاقوت 1، 779، 9-11.

حبری¹: [حبرین] دیه ابراهیم خلیل است دژی مستحکم دارد که گویند ساخته دست جنیان است از سنگ بزرگ و نقاشی شده است. در میانش گنبدی اسلامی از سنگ، بر گور ابراهیم است و گور اسحاق در جلو سر پوشیده و گور یعقوب در پشت آن [و بر آن گنبدی تازه] هست، و کنار گور هر پیامبر همسر او است. دژ را مسجد کرده اند و گرد آن خانه ها برای زائران [و مجاوران] ساخته اند قناتی کم آب نیز دارند. اطراف این دیه تا نیم مرحله از هر سو تا کستانها و سیبستانها است و جبل نضره نامیده می شود، بی مانند است و میوه هایش از همه جا بهتر است و به مصر حمل و بخش می شود [گاهی بهای بهترین سیب هر هزار دانه به یک درم می رسد. سنگینی یک سیب نیز تا صد درم می رسد] در این دیه یک مهمانخانه (مجانای) * دائمی هست که آشپز، نانوا و کارگر 173 مرتب دارد [آش] عدس پخته با زیت به هر فقیر که وارد شود می دهند. به ثروتمند نیز اگر بخواهند خواهند داد. بیشتر مردم گمان دارند که از دیه های ابراهیم پیامبر است، ولی از موقوفات تمیم دادی و جز او است و من بهتر می دانم که از آن پرهیز شود. [امیر خراسان، دولتش را خدا پایدار بدارد! سالی هزار درم برایش دستور داده بود. شار² دادگر نیز موقوفاتی بسیار برایش نهاده. من در اسلام خیریه ای بیش از آن

1- یا قوت 2، 194-195. دخویه در اینجا یادداشت مقدسی را با کتاب

«الانس الجلیل بتاریخ القدس الخلیل» تألیف ابوالیمن علیمی (860-927) ج و هبیه مطابقت کرده و یا نوشته های افزوده که چون من آن کتاب را نداشتم از آنها چشم پوشیدم.

2- در حدود العالم ص 93 و ترجمه یمینی 337 و یا قوت 3، 785 شار

به معنی پادشاه فرجستان خراسان آمده است. (لغتنامه. ش. 75).

سراغ ندارم گرسنگان سر راهی از آن می‌خورند و سنت ابراهیم بر گذار می‌شود. زیرا که او در زندگانی مهمان دوست بود و بخواست خدا پس از مرگش، راه او ادامه داده شده است.

در يك نرسنگی حبری کوهی کوچک است مشرف بر دریاچه صغر¹ جایگاه قریه‌های لوط². در آنجا مسجدیست [لطیف] که ابوبکر صباخی³ آنرا ساخته، و خوابگاه ابراهیم⁴ پیغمبر در آنجا است که به اندازه يك ذرع در سنگ فرو شده است. گویند: هنگامی که ابراهیم دیه‌های لوط را در هوا پرتاب شده دید [بر پهلو] دراز کشیده گفت: گواهی می‌دهم که: حق الیقین همین است! [گور یوسف نیز نزدیک گور ابراهیم است].

مرزهای قدس نیز چنین است: از پیرامن ایلیا تا چهل میل که

1- «صغر»، «زغر»، «صوغر» نام دختر لوط افسانه‌ای یهود و دیهی بنام او است (لغتنامه: ز، ص) برای بحیره زغر ← ابن حوقل ج 1938 ص 166/170 حاشیه بعد نیز دیده شود.

2- قریه‌های لوط در افسانه‌های یهودی هفت تا بود که شش تای آنها با دریاچه صغر به نفرین وی واژگون گشته «مقلوبه» نامیده شدند (لغتنامه: ل) ← ص 17، 19، 22 و 178.

3- ابوبکر محمد بن اسماعیل الصیاحی دخویه به نقل از علیمی: 67.

4- باید یادداشت که در اینجا گفتگو از خوابگاه ابراهیم بود نه گور او که در صفحه پیشین یاد شده است.

چنانکه هر دو در ص 151 نیز یاد شده‌اند. و گویا این خوابگاه چیزی همانند «قدمگاه» رضا در نیشابور و «مقام ابراهیم» در کعبه بوده که قالب تن آدمی را در سنگ نشان می‌داده است.

قصبه و شهرهایش می باشد و دوازده میل از دریا و صُغْرُو مآب و پنج میل از صحرا نیز در آن است. و از سمت قبله تا پشت کُسیفَه و آنچه در آن سمت باشد. و از سوی شمال تا مرز نابلس می رسد.

این سرزمین همچنانکه خدا گفته¹: مبارکست، کوههایش پر درخت دشتها کشتزار دیمی بی نیاز از رودخانه است، همچنانکه آن دو تن به موسی گفتند: شهری دیدیم که شیر و عسل در آن می بارد. [من قیمت پنیر را در بیت المقدس رطلی يك دانق و شکر رطلی به يك درم و زیت يك رطل و نیم و مویز را چهل رطل بدان بها دیدم].*

بیت جبریل: شهری است در دامنه و کوه، روستایش دادم² است، 174 کارگاههای سنگبری دارد، آذوقه گاه قصبه و بارانداز خوره است، شهر گرانی³ و فراوانی است آبادیهائی خوب دارد ولی رو به ویرانی است، مَخْنَشَانَش بسیارند.

غزة: بزرگ و در کنار جاده مصر نزدیک بادیه و در کرانه دریا است، جامعی زیبا دارد که اثری از عمر خطاب⁴ در آن جا هست، زادگاه شافعی و قبر هاشم بن عبد مناف در آنست.

میماس: کوچک و مستحکم است و بارودار در کرانه دریا است

1- قرآن اسرا 2، 17.

2- یاقوت، دارون هم گویند (22:525).

3- متن: الفوال

4- و منها أیسر عمر فی الجاهلیه، لانها كانت مستطرقاً لاهل الحجاز، عمر در آنجا ثروتمند شد، چون راه بازرگانی حجاز بود (ابن حوقل ج 1938 ص 173 و استخری ع 5، 58). و بنا بر این کویاوازه «اثر» در متن احسن التقاسیم تصحیف «ایسر» باشد که در نسخه بدل دیده می شود. استخری فارسی، و در جاهلیت عرب عمر بن الخطاب در آنجا گذشته بود وی را آنجا بازداشته بودند.

و به غزه اضافه می شود.

عسقلان : بزرگ و در کرانه دریا پر از باغچه و میوه و مرکز جمیز¹ است جامع آن در بازاربازها با رخام فرش شده دلگشا و خوب و مستحکم است. کثرت بسیار خوب و خیرات فراوان و زندگانی مرفه و بازارهای زیبا و باغچه های نیکو دارد، ولی بندر آن خراب و مارهایش موزی هستند.

یافه : شهر کی بر لب دریا، بارانداز فلسطین و درگاه (عده) است، دژی استوار با درهای آهنین دارد، در اسکله اش سراسر آهن است، جامع مشرف بر دریا [بر جزیره] است، بندری نیکو دارد.

اُرسوف : کوچکتر از یافه است، بارو دارد و آباد است، منبری نیکو دارد، که برای (عده) ساخته شده بود و چون کوچک بود آنرا به اُرسوف آوردند².

قیساریه : در کرانه دریای روم شهری مهم تر و پر خیرتر از آن نیست، نعمت آن سرشار و خیراتش لبریز خوش منظره و میوه نیکو دارد [مرکز گاومیش و نان سفید است] دژی استوار و حومه ای آباد دارد، دورش بارو کشیده شده، از انبار و چاهها می آشامند و جامعی زیبا دارد.

نابلس : در کوهستانی پرزیتون است، آنرا دمشق کوچک خوانند، در دره ای میان دو کوه است، یک بازار سراسری و دیگری تانیمه شهر

1- انجیر صحرائی.

2- حوقل گوید : فلسطین با این کوچکی بیست منبر دارد (ج 1938

ص 172).

دارد، جامع در میان آنها آجر فرش و پاکیزه است، نهری روان و ساختمانها از سنگ دارد، آب راهها [آسیابها] ¹ شگفت انگیز دارد. *
 اریحا: شهر ستمگران بوده است، آن درگاه که خدا [در سوره ¹⁷⁵ مائده] ²، برای بنی اسرائیل یاد کرده در آنجا است، مرکز نیل و خرما نیز هست، روستایش پائین دره است.

کشتزارهایشان از چشمه سار سیراب می شود، گرم سیر و مرکز مارهای [پادزهری] و کژدم است [پادزهر معروف بیت المقدس از گوشت این مارها ساخته می شود] مردم سیه چرده اند پشه بسیار دارد، آبش سبک ترین آب در اسلام است، موز و رطب و ریحان نیز در آنجا بسیار است.

عمان ³: در لب بیابان و دارای دیه ها و کشتزارها است، روستایش بقاء است، مرکز حبوبات و گوسفند و دارای چند نهر و آسیابها می باشد، جامعی زیبا در سمت بازار دارد که صحن آن با فسيفسا ⁴ آراسته است و جنانکه گفتیم ⁵ همانند مکه است.

قصر جالوت بر کوهی مشرف بر شهر است و گور اودیا ⁶ که مسجدی

1- در متن، لهم دوامس هجیبة. و در یاورقی از حاشیه نسخه ای آرد: «یعنی طواحین».

2- قرآن 23:5، دو مرد گفتند، به «درگاه» در آئید، همین که داخل شدید پیروزی با شما است.

3- یاقوت تعریف عمان را از اینجا نقل کرده است (720-719:3).

4- ← ص 671.

5- متن مفسس.

6- پیامبر افسانه ای جهودان.

هم دارد با ورزشگاه سلیمان در آنجا است، پر میوه و ارزانی است، ولی مردمش نادانند و راه‌ها به شهر دشوار است [در گاه بیابان و پناه گاه تازیان صحرا است].

رقیم: دیهی در يك فرسنگی عمان در مرز صحرا است، غاری در آنست که دودر گاه بزرگ و کوچک دارد هر کس بتواند از در بزرگ به درون شود و از کوچک نتواند، پندارند که او فاسد [تخمه ناپاک] است، و در آن سه گور هست [و در بالای مسجدیست و داستانی دارد] ابو الفضل محمد بن منصور برایم نقل کرد که ابو بکر بن سعید از فضل بن حماد از ابو مریم از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از نافع از عبد الله بن عمر از پیغمبر روایت کرد که: سه تن هنگامی که راه پیمائی می کردند، باران گرفت و ایشان به غاری در کوه پناه بردند، پس سنگی از کوه فرو شده در غار را بر ایشان بست، یکی از ایشان گفت: بیائید هر يك از ما که کار نیک در راه خدا انجام داده، آن کار را بیاد آورد و از خدا بخواهد، شاید او ما را رهائی بخشاید، پس یکی از ایشان گفت: خدایا! پدر و مادری پیر و فرتوت و چند کودک داشتم و با چرانیدن حیوان زندگی می کردیم و چون شیردوشیده برایشان می آوردم پیش از فرزندانم به آن دو، می خورانیدم. روزی به بیکاری بر خوردم و چون شبانگاه باز گشتم ایشان [در زیر درخت] خفته بودند * من مانند همه روزه شیر را دوشیده بر سر ایشان ایستادم، نه دلم می آمد بیدارشان کنم و نه می خواستم فرزندان را در شیر خوردن به پیش اندازم، کودکان نیز بی تابی می کردند، و من همچنین ماندم تا بامداد، اکنون خدایا اگر من این کار در راه تو کرده‌ام، راهی باز کن تا آسمان را ببینم، پس خدا سوراخی باز کرد تا

آسمان را از آن می‌دیدند.

دیگری گفت: خدایا! دختر عمویی داشتم که بیش از هر کس بدو عشق می‌ورزیدم، و چون خواهش همخواهگی کردم، او در برابر خواستار صد دینار شد، و من کوششها کردم تا صد دینار فراهم کردم، و چون به میان دو پایش نشستم گفت: ای بنده خدا از خدا بترس و مهر جز به راه درست بر مدار! پس من از او دور شدم! اینک اگر تو می‌دانی که این گذشت در راه تو کرده‌ام، راهی برای ما باز کن! پس خدا راهکی برایشان گشود.

دیگری گفت: خدایا! من کارگری را با مزد مقداری برونج بکار گماشتم، چون کار بپایان رسید مزد را خواست و من بدو دادم، ولی او آنرا رها کرد و رفت، پس آنها را پی در پی کشتم تا گله‌ای گاو فراهم شد که بچرا نهادم، پس کارگر باز گشت و حق خویش مطالبه کرد. من گفتم: برو آن گله نزد آن گاوچران بستان! او گفت از خدا بترس و مرا به نیشخند مگیر! گفتم: نیشخند نیست آن گله با گاوچران از آن تو است، وی آنها را گرفت و برد. خدایا اگر می‌دانی که من این کار در راه تو کردم، راهی برای ما باز کن! پس خدا راه را باز کرد.

در این خوره، دیه‌های بزرگ منبردار هست که از بسیاری شهرهای جزیره العرب بزرگتر و آبادتر و نامبردار است. و چون اینها از يك سو در آئین‌نامه جزو شهرها بشمار نیامده و از يك سوبه گمنامی دهات نیستند بلکه میان این دو درجه در کشاکش هستند، ما ناچاریم در

اینجا وضع آنها را مشخص سازیم:

لد: در يك میلی رمله است و جامعی بزرگ دارد که بسیاری از مردم قصبه و دیه‌های اطراف نماز جمعه را در آن می‌گزارند. کتیسائی شگفت‌انگیز نیز دارد که عیسای دجال دم در گاه آن کشته خواهد شد.

کفرسابا¹: دیهی بزرگ در کنار جاده دمشق است و جامعی دارد.

عاقر²: دیهی بزرگ است که جامعی بزرگ دارد مردمش نیک خواهند، در کنار راه مکه نان بهتر از آنجا یافت نمی‌شود.

یُبنا: جامعی نیکو دارد. مرکز انجیردمشقی بسیار خوب است. عمواس³: گویند در گذشته قصبه بوده، و چون در مرکز کوهستان بوده خود را کم کم بسوی دشت و دریا کشانیده‌اند، تاچاه‌ها کم گودا شوند.*

کفرسلام: از دیه‌های بزرگ قیساریه و پرجمعیت است. جامعی در کنار جاده دارد. 177

این قصبه [خوره] چند رباط نیز در کنار دریا دارد، که جای گردهمایی مردم هستند. کشتیهای⁴ رومیان بدانجا می‌آیند و مسلمانان اسیر شده را برای فروش عرضه می‌کنند و هر سه تن را به یکصد دینار

1- سابا، همان سبا است.

2- یاقوت، عقر ← 7،667،3 و عاقر 588،3.

3- یاقوت معرفی عمواس را از اینجا نقل کرده است (3،12،729-13).

4- متن: شلندیات الروم و شوانیهم، که جمع شلندی و شینی (= چینی)

است که در 2،45 گذشت و 13،44.

می فروشند. در هر رباط کسانی هستند که زبان ایشان را می دانند و برای رسانیدن نامه و خوراکی ها نزد آنان فرستاده می شوند. چون کشتی ها دیده شوند کرناها را به صدا در آورند. اگر شب هنگام باشد آتشگاه رباط را برافروزند و اگر روز باشد دود براه اندازند. از هر رباط تا قصبه چندین آتشگاه بلند پایه ساخته و کسانی را بر آنها گمارده اند، همینکه آتشگاه رباط افروخته شود نزدیک ترین آتشگاهها بدان، یکی پس از دیگری افروخته می شوند، يك ساعت نمی گذرد که مردم با سازوبرگ، با شنیدن آواز طبل از بالای آتشگاهها، به سوی آن رباط روان شوند و جوانان روستا گرد هم آیند، پس باز خرید [فدا] آغاز می گردد، مردی، مردی را می خرد و دیگر درمی یا نگینی را می دهد تا از کالاهایشان بخرد. رباطهای این خوره که در آنها چنین باز خریدها رخ می دهد: غزه، میماس، عسقلان، ماحوز، ازدود ماحوز¹، یبنا، یافه، ارسوف می باشند.*

صُغْر²: مردم این دو خوره آنرا صغر نامند. يك تن مقدسی 178 به خانواده اش نوشت: اذسقراسفل به فردس اعلا...³ زیرا که شهری بیگانه کش و بد آب و هوا است. هر کس عزرائیلش دیر کرده بهتر است بدانجا بشتابد [تا او را در انتظار بیابد] که من مانند آنرا در اسلام سراغ ندارم. من شهرهای و باخیز دیده ام ولی نه مانند اینجا! مردمش سیاه چرده

1- در بانوشت ص 177 ج لیدن از ادیسی چنین توضیحی افزوده شده است، از عسقلان ساحلی تا دز ماحوز یکم که بر دریا است بهست و پنج میل است سپس تا ماحوز دوم 25 میل است...

2- یاقوت تعریف صغرد از این کتاب نقل کرده است 396،3-397 صغر، صوغر ← ص 173.

3- اشارتی است به درك اسفل جهنم که در آیه نساء 4:145 دیده می شود.

درشت اندام ، آبش همانند آب جهنم است ، ولی بصره كوچك و بندری سودآور ، بر کنار دریاچه مقلوبه¹ ، باقی مانده شهرهای لوط است که چون مردمانش از آن فحشاء نداشتند رهائی یافتند! کوه نزدیک آنست.

مآب : در کوهستان ، نزدیک صحرا دیه‌های بسیار با انگور و بادام دارد. موته از دیه‌های آنست که گور جعفر طیار و عبدالله بن رواحه در آنجا است.

اذرح : شهر سر راه حجاز به شام است. بـُردۀ² پیغمبر نزد ایشان است! با عهدنامه او که بر پوست نوشته شده است.

ویله : شهری در کنار شاخه‌ای از دریای چین است، آباد و بزرگ محصولش خرما و ماهی است. در گاه فلسطین و بارانداز حجاز است. مردم آنرا ایله نامند ولی ایله نزدیک آن بوده و ویران شده است . و همانست که خدا گوید: از ایشان در باره آن دیه پرس که آباد در کنار دریا بود³.

1- ← ص 17، 19، 22، 173 بحرمیت.

2- بُرد پارچه‌ای بوده که در یمن می‌بافتند و برد یمانی می‌گفتند. برده پیغمبر در افسانه‌ها بسیار آمده گویند پیغمبر آنرا به‌عنوان جایزت وصلت قصیده لامی «بانت سعاده» به کعب بن زهیر شاعر م 26 هـ بخشود و معاویه آنرا از فرزند کعب خریداری کرد و خلفا آنرا در گنجینه‌ها نگاهداشتند تا بدست هولاکوسوخته شد ولی خلیفگان عثمانی باز هم چیزی بدین نام در خزانه‌ها نگاه می‌داشتند. باری بوصیری شاعر مصری م 696 نیز در خواب دید که پیغمبر «برده» ای هم به‌عنوان صلت بدو داده و از این روی قصیده میمی خود را «برده» نامیده است. و هر يك از دو قصیده لامی کعب و میمی بوصیری شرحها و تخمیس‌ها دارند (← ذ 3: 13-14 و 7، 4-9 و 6، 14-7 و لغتنامه، ب: 875).

3- قرآن اعراف 7، 163.

مدین: در مرز حجاز است. در حقیقت، هر چه دریا به دور آنست
 جریره العرب است، * و مدین در این خطه است. گویند سنگی که موسی 179
 پیغمبر برای سیراب کردن گوسفندان شعیب آنرا از جا بر کند در اینجا
 می باشد. آب بسیار دارند. اصطلاحات وزن و اندازه و آداب ایشان
 شامی است.

میان شامیان و حجازیان در باره ویده کشا کش هست چنانکه در
 باره عبادان است. و نسبت دادن آن به شام بهتر است، چه آداب و
 رسومشان شامی است. این شهر در گاه فلسطین است و جلابشان از
 آنجا است.

تبوك: شهری کوچک است و مسجد پیغمبر در آنجا است. [در
 باره این خوره سخنها است که بهترین آنها اینست].

کلیاتی در باره این سرزمین

سرزمینی است با آب و هوای معتدل مگر در میانش از شراة تا
 حوله که گرمسیر است. نیل و موز و خرما دارد. روزی غسان حکیم در
 شهر اریحا بمن گفت: این دژ را می بینی؟ گفتم: آری! گفت: تا حجاز
 کشیده می شود، سپس به یمامه سپس به عمان و هجر و سپس به بصره و
 بغداد می رود، سپس به سمت چپ موصل به رقه بالا می رود و این دره
 گرمسیر و نخلستان است. سردترین منطقه آن بعلبك و پیرامن آن است.
 از متلکهای ایشان است که: از سرما پرسیدند تو را در کجا بیابیم؟ گفت:
 در بلقا گفتند اگر نبودی؟ گفت بعلبك خانه من است! [کوهستان
 سمت صحرا از مآب تا پایانش سرد است و بعلبك سخت سردسیر است].
 سرزمینی مبارك، ارزان میوه دارای مردم نیکو کار است. هر چه بسوی

روم بالارویم نهرها بیشتر و میوه‌ها افزون و هوا خنک‌تر است و هرچه پائین‌تر میوه خوشمزه‌تر و بهتر و نخلستانها بیشتر است . رودخانه کشتی‌رانی ندارد و از همه آنها می‌توان گذر کرد. دانشمندان اندک اهل ذمه و جذامیها بسیارند. اندرز گران اهمیتی ندارد سامریها از فلسطین تا طبریه زندگانی می‌کنند در آنجا مجوسنی و صابئی دیده نمی‌شود.

مذهب ایشان : همه به راه راست سنت و جماعت هستند . اهل طبریه و نیمه از نابلس و قدس و بیشتر عمان شیعه هستند، و در آنجائی برای معتزلیان نیست و ایشان پنهان هستند . در بیت المقدس گروهی کرامی هست که خانقاه و جلسات دارند [اینان مدعی علم کلام و فقه و زهد هستند و ماجراجوئی دارند ولی بحق اهل قرائتند] در اینجا مالکی و داودی یافت نمی‌شود . اوزاعیان در جامع دمشق مجلس دارند. رفتار در آنجا بر *مذهب اصحاب حدیث است و فقیهان شافعی هستند. کمتر قصبه یا شهر هست که حنفیان در آنجا نباشند ، و چه بسا قاضیان از ایشان باشند [ایشان در بیت المقدس مجلسها دارند و در گذشته قاضیان از ایشان بودند ولی امروز کار بر مذهب مردم مغرب است که در سرزمین مغرب یاد خواهیم کرد].

180

هر گاه گفته شود: چرانی گوئی رفتار بر مذهب شافعی است، در حالی که صدارت در آنجا از آن شافعیان است؟ در پاسخ گوئیم: این سخن از نادانی است، در مذهب شافعی بسمه را بلند گویند و در نماز بامداد قنوت دارند . ولی ما جز در نماز وتر در نیمه دوم رمضان قنوت نمی‌گیریم نظریات دیگر شافعی را نیز مردم شام نپذیرفته و بکار نمی‌بندند. نبینی هنگامی که شاه طبریه دستور داد تا بسمه را بلند گویند، مردم بنزد کافور اخشیدی دادخواهی بردند و دستور او را نادرست شمردند؟

بیشتر رفتار مردم امروز نیز برزمینهٔ مذهب فاطمی است که ما آنرا در بارهٔ مغربیان یاد خواهیم کرد.

قرائت : قرائت به حروف ابو عمرو در این سرزمین غلبه دارد بجز در دمشق که در مسجدش کسی امامت نمی کند مگر به قرائت ابن عامر بخواند، و این قرائت معروف و پسندیدهٔ آنجا است. قرائت کسانی نیز در این سرزمین شیوع یافته است. و ایشان هر هفت قرائت را بکار گیرند و برای ضبط آنها می کوشند.

بازرگانی : در آنجا پرسود است. روغن زیتون، قَطِّین¹، مویز، خونوب و ملاحم² و صابون فوته (لنگک) از فلسطین بر آید، پنیر، پنجه، مویز عینونی³ و دوری⁴ بسیار خوب و سیب [خوب و موز که چیزی مانند خیار باشد که پوست آن برداشته می شود و به نرمی خربوزه ولی خوشمزه تر است. از صفرخرمای بسیار و شیره و نیل] قضم قریش⁵ که بی مانند است، و آینه و دیگک قنذیل و سوزن بر آید و از ادیحا نیل خوب، و از صفر و بیسان نیل و خرما، و از عمان حبوب و گوسفند و عسل و از «طبریه» قطعه های فرش و کاغذ و پارچه و از «قدس» پارچهٔ گلدوزی شده و بلعسیه⁶ و تناب، و از «صور» شکر و مهره و شیشه های

1- بنشن، حبوب جز گندم و جو.

2- پارچه ای که تارش ابریشم و پودش جز آن باشد.

3- نسبت به عینون از دینه های بهت المقدس.

4- نسبت به دور در اطراف بغداد و نیشابور یا جایی دیگر.

5- قضم قریش، در اینجا، در کنار آینه و در صفحهٔ بعد در کنار چند مویز

آمده است.

6- در دو طرف بعد به صورت بلعسی دیده می شود که شاید نوعی پارچه باشد.

تراشیده [و بیشتر فرآورده‌های بصره] از «مآب» مغز بادام از «بیسان» برنج
 181 [ونیل و خرما] از «دمشق» * معصور¹ بلعیسی² دیباج، روغن بنفشه³ پست،
 فرآورده‌های مسین و کاغد و گوز و بنشن و مریز . و از حلب پنبه و
 پارچه و اشنان و مغره³ . و از بعلبک [بقاع]⁴ فرآورده‌های شیر برآید.
 بنشن و زیت مصرفی، نان سفید و لنگ‌های دمله، معنقه⁵ و قضم قریش⁶
 و عینونی⁷ و دوری⁸ و تریاق⁹ و ترذوغ و سبحة‌های بیت المقدس
 بی مانند هستند.

بدانکه در خوره فلسطین سی و شش چیز فراهم است که در جای
 دیگر فراهم نیاید . هفتای نخستین در جای دیگر یافت نشوند ، هفتای
 دوم در جای دیگر کم است، بیست و دوتای دیگر جز در اینجا جملگی
 با هم فرا نیابند، هر چند بیشتر آنها یافت می شوند مانند: قضم قریش ،
 معنقه، عینونی ، دوری ، انجاس¹⁰، کافوری، انجیر سباعی و دمشقی،

1- عصیر، مر با؟.

2- ← ص 180 حاشیه 6.

3- خاک سرخ که بدان رنگه کنند؟

4- دره ای گشاده میان دو سلسله کوه سوریه و لبنان است که بعلبک یکی از
 شهرهای آنست.

5- در پاورقی به نقل از حاشیه نسخه C آنرا نوعی کمثری (کلابی) دانسته
 است و ابن حوقل ع 23:85 السفرجل المعنق دارد.

6- ← ص 180 حاشیه 5.

7 و 8- ← ص 180 پانوش 3 و 4.

9- پادزهر.

10- آلو.

قلقاس¹، جمیز²، خرنوب، عکوب³، عتاب، نی شکر، سیب شامی،
 خرما، زیتون، اترج⁴، نیل، راسن⁵، نارنج، لفاح⁶، نبق⁷، گوز،
 بادام، هلیون⁸، موز، سماق، کرنب⁹، کماة¹⁰، ترمس¹¹، طری، یخ،
 شیر گامیش، شهد، انگور عاصمی، انجیر خرمائی. هر چند قبیط¹² در
 جای دیگر نیز یافت می شود ولی مال اینجا مزه دیگر دارد. کاهویش
 نیز در جای دیگر هم هست و در شمار دیگر سبزیها است مگر در
 اهواز که فوق العاده است، در بصره نیز از سبزیها جدا شمرده شود.

اندازه ها : مردم رمله، قفیز، و بیه، مکوک، کیل چه¹³ دارند.
 کیل چه نزدیک به یک و نیم صاع است، مکوک سه کیل چه است، و بیه
 دو مکوک، قفیز چهار و بیه است. مدی ویژه مردم ایلیا می باشد و آن
 دو سوم قفیز است، و قَبَّ یک چهارم مدی است، مکوک جز در دربار
 بکار نرود. مدی عَمان شش کیل چه است، قفیز ایشان نیم کیل چه است
 که بدان مویز و بنشن می فروشند. قفیز صور همان مدی ایلیا است و

1- Colocasia گل شیپوری.

2- انجیر صحرائی.

3- کنگر.

4- ترنج.

5- بیلکوش.

6- دستنبو.

7- نیک، کنار، سدر. در جع 204 خود مؤلف آنرا تعریف کرده است.

8- مارچوبه.

9- قنبید، کلم.

10- کمه.

11- باقلای مصری.

12- قبیته، قبید، نوعی شیرینی.

13- در متن: کیلجه است و ظاهراً با پسوند تسغیر فارسی است

کیل چة ایشان يك صاع است. غراده‌ی دمشقی يك و نیم قفیز فلسطینی باشد.

182 ترازو: رطل * از حمص تا جفارششصدی می باشد ولی در همه جا یکسان نیست، و پرتترین آن رطل عکا و تنگترین آن دمشقی است. وقیه ایشان از پنجاه تا چهل و اندی دارد. هر رطل دوازده وقیه است، رطل قنسرین دوسوم این است.

سنجه¹: پولهایشان بادیگران نزدیک است، درم شصت حبه است، حبه يك شعیره است، دانق ده حبه است، دینار بیست و چهار قیراط، قیراط سه و نیم شعیره می باشد.

رسم‌ها: همواره در مسجدها قندیل‌های افروخته را مانند مکه با زنجیرها می آویزند. در هر قصبه يك صندوق پسنداز در جامع شهر بر ستون آویخته است، میان سر پوشیده و صحن مسجد درها نهاده شده مگر در اریحا. سنگ فرش دیده نمی شود مگر در جامع طبریه²، آتشگاهها (مناره‌ها) چهار گوش ساخته شده میانه هر سقف سر پوشیده آرایش شده است، دم در هر جامع و در بازارها آبریز گاهها هست. مردم میان هر دو سلام از نمازهای ترویج بر جا می نشینند، و برخی به تك ركعت وتر می پردازند. در روز گار گذشته وتر ایشان سه ركعتی می بود، پس ابو اسحاق در شهر ایلیا در همین روز گار من دستور داد، تا آنها را از هم جدا کردند. هنگامی که وی برای گزاردن ترویج بر می خاست، جارچی

1- پول خرد. مقدسی این واژه را از ریشه فارسی سنجش گرفته، جمع آن

را «سنج» بکار برده است ص 129، 99.

2- همین کتاب ص 4، 161.

فریاد برمی آورد که: آی نماز! خدا شما را بیامرزاد! در ایلیا مردم شش ترویج می گزارند [فقیهان در میان هر دو نماز می نشینند، قاریان در جامعها نشست هابر گزار می کنند] مذکور آن در آنجا بیشتر داستان سرایند [مگر پیروان ابوحنیفه که در مسجد اقصا مجلس ذکری [نیکو] دارند که در آن جا از روی دفتر می خوانند. کرامیان نیز در خانقاه های خود نشستها دارند. پس از پایان نماز آدینه نگهبانان هلهله سر می دهند، و فقیهان در میان دو نماز روز و دو نماز شب نشست دارند و همچنین قاریان در جامعها.

از جشنهای نصارا که مسلمانان آنرا شناخته فصل های سال را بدان می شناسانند، فصیح در روزهای نوروز، عنصره در تابستان، میلاد یلدا در زمستان، جشن برپاده¹ هنگام بارانها است که متلك توده ای گوید: هنگام جشن بر باره، بنا زمار² خود برداره³، یعنی خانه نشین می شود. و نیز قلندس که این متلك در باره آنست: اگر قلندس آمد، آدم خود را گرم کرده * 138 در خانه بیار آمد، جشن صلیب هنگام چیدن انگور، جشن دد به هنگام کشت است. ماه های ایشان رومی است: تشرین یکم و دوم، کانون یکم و دوم، شباط، آذار، نیسان، آیار، حزیران، تموز، آب، ایلول.

فقیه صاحب رأی و مسلمان نویسنده، در آنجا اندک است مگر در

1- برای این جشن ن ك ص 63 پانوش 3 و مروج الذهب مسعودی 3، 407.

2- شاید، نی لبك.

3- متن، اذاجاء عید هر باره فلیتخذ البناء زماره.

طبریه که همیشه نویسندگان بیرون داده است، در آنجا و مصر همه دفتر دارا مسیحی هستند، زیرا که ایشان بر زبان بومی تکیه دارند، و مانند ایرانیان برای آموزش عربی نباید رنج را بر خویشتن هموار کنند. من به هر گاه که نزد قاضی القضاة بغداد می بودم، از عربی نادرست که سخن می گفت شرمسار می شدم، اما ایشان این را عیب نمی شمردند. بیشتر گهبندان، رنگرزان، صرافان و دباغان این سرزمین یهودی هستند، بیشتر پزشکان و نویسندگان مسیحی می باشند.

بدانکه پنج چیز، در پنج جای کشور اسلام زیبا است: رمضان در مکه، شب ختمه¹ در مسجد اقصا، دو عید² در اصقلیه³، عرفه⁴ در شیراز، آدینه در بغداد، نیمه شعبان در ایلیا، عاشورا در مکه. مردم زیبا پسند هستند، دانا و نادان همگی ردا پوشند [آزادانه پشم می پوشند]⁵ در تابستان نیز از پوشاک نگاهند، نعلین پوشند، قبرهایشان روسازی شده است. دنبال جنازه راه می روند و دلداری می دهند، تا سه روز پس از مرگ به سرگور گرفته ختم قرآن گزارند، بارانی بپوشند، و ردا را کوتاه ببرند. بزازان گرانمایه⁶ بر خر مصری پالاندار سوار شوند. در آنجا کسی جز فرماندار و سزدار سوار اسب نشود، و جز

1- کاری همچون «قرآن سرگیران» شبهای قدر.

2- عید فطر در آغاز شوال و عید قربان دهم ذی حجه.

3- شاید؛ صقلیه، سیسیل.

4- روز هشتم ذی حجه که در مکه شیرازمانند مراسمی انجام دهند. می شد (ص 170 یا نوشت 1).

5- شاید چون پشمینه پوشی در سده چهارم اسلام ناستوده و نشان تصوف می بود، برای نکارنده مقدسی چشم گیر بوده است. ن. ک: درسهای گلدزیهر، 422/351.

← ع 1440

دهاتی‌ها و دبیران کسی لباده نپوشد. پوشاك مردم ديه و روستای ایلیا و نابلس تنها يك تکه پرده است بی شلوار. ایشان فرن‌ها¹ دارند، روستائیان تنور كوچك زمینی دارند که ته آن سنگ ریزه است، پس خاشا کها پیرامون آن بیافروزند و چون سرخ شود قرص نان را بر سنگها پهن کنند. در آنجا طبّاخان عدس و بیسار² می‌پزند و باقلای تازه را در روغن سرخ کرده، با زیتون خوراك عرضه می‌کنند. ترمس³ را نمك زده بسیار می‌خورند. از خرنوب شیرینی بنام قَبِيْط⁴ سازند و هر شیرینی که از * 184 شکر سازند ناطف⁵ نامند. در زمستان زلابیه⁶ بی پنجره از خمیر سازند. بیشتر این رسم و آئین‌ها در مصر و کمی از آنها در عراق و اقور⁷ نیز دیده می‌شود.

کانه‌ها: آهن در کوه‌های بیروت، خاک سرخ خوب⁸ در حلب و پست‌تر از آن در عمان است. کوه‌هایی سرخ رنگ دارد که خاک آن سمقه⁹ نامیده می‌شود و خاکش سست است، کوه‌هایی سفید نیز بنام

1- متن: ولهم الافرنّة به معنی تابه، ساج. از ریشه لاتینی است (منجد).

2- بیسار نوعی باقلا (لغتنامه، دزی).

3- باقلای مصری.

4- ص 255 یا نوشت 12.

5- چکانیده، نوعی شیرینی است.

6- زولبیا، زولوبیا، نوعی شیرینی (لغتنامه).

7- ن.ك، ص 190.

8- متن: مِغْرَة. که بدان رنگ کنند چ 2، 181.

9- سماق نوعی سنگ سفید، (لغتنامه، ص 619) ← چ 8، 459

حواده¹ هست که اندکی سخت است و با آن سفیدکاری کنند و کف بامها را گل اندود سازند. در فلسطین پارچه سنگهای سفید، و یک معدن رخام² در بیت جبریل هست. در غارها معدن کبریت و جز آن یافت شود. از دریاچه مقلوبه³ نمک نرم گیرند. بهترین عسل آنست که در ایلیا و جبل عامل با خوراندن دسعترا⁴ به زنبوبه دست آرند، و بهترین مری⁵ آنست که در اربحا سازند.

دیدنیها: بیشتر مشهدها را در پیشگفار ابن سرزمین⁶ یاد نمودم. و هر گاه بخواهم جای هر يك را باز گویم کتاب به درازا کشد. آری، بیشتر آنها در ایلیا و سپس به دیگر جاهای فلسطین و اددن است:

آبها: آب این سرزمین خوب است مگر آب بانپاس که اسهال آرد و آب صود که یبوست آرد و آب بیسان سنگین است و پناه بخدا از آب صفر⁷، آب پیت رام بد است، سبک تر از آب ادیجا⁸ نبینی! آب دمه مدر، آب نابلس سخت، آب دمشق و ایلیا نیز کمی سخت است.

- 1- حوار کوهی در باختر جیحان در ثغور شام است (یاقوت 2، 354).
- 2- سنگ سفید نرم (لغتنامه).
- 3- ص ن.ك، ص 24 پانوش 2 و ص 242 پانوش 2.
- 4- مرزه، پودنه، آویشن، نوعی سبزی خوردنی (لغتنامه).
- 5- شاید: ماری، نوعی پارچه. درج ع 8:129 و 17:416، الموائد المری. شاید به معنی دستمال باشد.
- 6- ص 211-212
- 7- ص 242 پانوش 2، 1.
- 8- ص 11، 245.

هوایشان کمی خشك است [و نیازمند چربی است]. چند رودخانه دارد که به دریای روم ریزند مگر بردا که پائین قصبه دمشق را شکافته خوره را سیراب می کند. چند شاخه از این رود، در بالای قصبه گردیده، سپس دو بخش شده بخشی در بادیه فرو شود و بخشی به پائین می آید و به نهر اردن رسد. رود اردن که از پشت بانیاس پائین می آید، در برابر قدس مرداب می شود، سپس از طبریه می گذرد و پس از گذر از دریاچه و پستی ها به دریاچه مقلوبه می ریزد، و آن آبی پر نمک نا گوار، برگشته، بد بو می باشد، چند کوه در آن هست و موج بسیار ندارد. دریای روم (میدیترا نه) در باختر آن، و دریای چین (دریای سرخ) به سمت جنوب آن نزدیک است. جزیره قبرص برابر صور است که می گویند دوازده روز راه است و همه شهرهایش آباد می باشد و دست مسلماتان در آن جا باز است و کالای پارچه و آلات فراوانش در دست کسانی است که بر آن مسلط باشند. فاصله تا آنجا يك شبانه روز راه دریا، و از آنجا تا کشور روم نیز چنانست.*

185

شگفتیها : در بیرون شهر ایلیا غاری بزرگ است. از دانشمندان شنیدم و در کتابها خواندم که این غار به جایگاه خسف شدگان¹ موسی می پیوندد، ولی من باور ندارم، بلکه بریده هائی از سنگ است و راه روها دارد که با چراغ تران پیمود. میان فلسطین و حجاز، سنگها هست که قوم لوط بدان سنگباران شدند، رنگارنگ کوچک و بزرگ در کنار راه حاجیان دیده می شوند.

در طبریه چشمهٔ آبی گرم هست که به همهٔ گرما به‌های شهر می‌رسد و هر گرما به جوئی برای خود باز کرده است. بخار این آب چنان اطاقک را گرم می‌کند که نیازی به سوخت ندارد. در هر خانه آنرا برای شست و شو با آب سرد می‌آمیزند. در این خوره آب گرم دیگری نیز بنام حمهٔ هست، هر کس که سه روز در آن شود و سپس خود را با آبی دیگر بشوید، هر گونه جرب، یا دمل و ناسور، یا هر درد دیگر داشته باشد بهبود یابد. از طبرانی‌ها شنیدم، می‌گفتند: بر روی آن چشمه يك سنگ و گرد آن سوراخهائی بوده¹ که آب هر سوراخ ویژه يك بیماری بوده است، پس هر کس آن بیماری داشت و با آن شست و شو می‌کرد شفا می‌یافت، تا روز گارار سطا طالیس نیز چنین می‌بود. پس پادشاه آن روز گاردستور داد آنرا ویران کردند تا مردم از پزشك بی‌نیاز نشوند. من این داستان را باور دارم زیرا که هر دردمند باید به‌درون همهٔ آن آبها فرو شود تا داروی ویژهٔ آن درد بدو برسد [در روستای ماب گرما به دیگری نیز هست].

دریاچهٔ صغر خود نیز شگفت‌انگیز است، رود اددن و رود شراه در آن می‌ریزند و تغییر نمی‌کند و گویند زود هم غرق نمی‌کند، حقه‌ن کردن آب آن بسیاری از بیماریها را شفا بخشد. در [نیمهٔ] ماه آب موسمی نیز دارد که کودکان و بیماران بدانجا آیند.

3- متن از روی گفتهٔ یاقوت 3، 510، 604 اصلاح شده است.

186 در کوه‌های شرایة نیزیک* آب گرم (حمه) هست. در فلسطین شبنم بسیار است. در تابستان اگر باد جنوب بوزد، شبنم از ناودانهای مسجد اقصا سرازیر می‌شود.

ابوریاح: ¹ طلسمی است در حمص برای عقرب هر کس گلی را بر آن بزند و سپس بر جای عقرب زده بمالد سودمند باشد، البته تأثیر طبیعت است نه آن گل.

شهرهای سلیمان: بعلبک، تدمر نیز از شگفتیهای این سرزمین می‌باشند، قبة الصخرة²: و جامع دمشق³ و بندرهای صور و عکا نیز از شگفتیهایند.

[بیت المقدس نیز طلسمی برای جلو گیری از گزیدن مار و عقرب دارد و آن از سنگ رخام است و در پشت منبر جا دارد و بر آن نوشته‌ای هست، و بر پشت یکی محمد رسول الله و دیگری: بسم الله الرحمن الرحيم نوشته شده است].

وضع جغرافیائی: این سرزمین ظریف است و در چهار رده قرار گرفته است، نخست در کرانه دریای روم که دشتی است از شن درهم نشسته. شهرهای آن رمله، و شهرهای ساحلی دیگر است.

1- در ص 16، 220 نیز از بادبانی یاد شد که با وزش باد به هر سو بچرخد. ناصر خسرو نیز از طلسم کژدم در معرة النعمان گفتکودارد (سفرنامه ج 1335 ص 12).

2- ص 237.

3- ص 221.

ردۀ دوم: کوهستان جنگلی با چشمه‌سار و روستاها و کشتزارها، شهرهایش: بیت‌جبرئیل، ایلیا، نابلس، لجتون، کابل، قدس، بقاع، انطاکیه [کوه‌های لبنان، لکام، زیتا، صدیقا در آنجا هستند].

ردۀ سوم: دشتهای گود که روستاها و رودخانه‌ها و نخلستان و کشتزارها و نیلستان دارد. شهرهایش: ویله، تبوک، صغر، اریحا، بیسان، طبریه [وادی کنعان] بانیاس است.

ردۀ چهارم: لبۀ بادیه کوه‌هائی بلند سردسیر همساز با بادیه‌است، روستاها و چشمه‌سار و درختستان دارد. شهرهایش: عمان، اذرعات، دمشق، حمص، تدمر، حلب است. کوه‌های فاضل مانند زیتا و صدیقا و لبنان و لکام در ردۀ دوم‌اند. بلندی سرزمین مقدس در کوه‌های مشرف بر کرانه دریا است.

روزی من در مجلس ابو محمد میکالی رئیس نیشابور نشسته بودم و فقیهان برای مناظره آماده می‌بودند. از ابو* الهیثم در بارۀ دلیل مجاز بودن تیمم بانوره پرسیده شد، وی به گفته پیغمبر استناد نمود که: «زمین برای من پاکساز و سجده گاه شده است¹» و مقصود پیغمبر نیز همه زمین‌ها است. پرسنده گفت: پیغمبر دشت را می‌خواست نه کوه را! پس گفتگو و کشاکش بسیار گشت و هر کس بر سخن خویش ایستادگی نمود. من (مقدسی) به ابوذر بن حمدان که از همگان پرچانه‌تر بود گفتم: چه پاسخ داری هر گاه کسی بگوید: درست آنست که این فقیه فاضل (ابو هیثم) بیان نمود، زیرا که خدا گفته است: «به سرزمین مقدس در آید²»

1- متن: جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً.

2- قرآن، مائده 21، 5 ادخلوا الارض المقدسة.

و ما می دانیم که آن ارض مقدس کوهستانی است . ابوذر زمزمه کنان سخنی گفت که شکننده سخن من نبود¹.

سپس فقیه سهل بن صعلو کی گفت: خدا گفته است: به سرزمین در آید، او نگفته است از کوه بالاروید [و اگر مقصود کوه بود می گفت: بالا شوید!] پس گفتگو بریده شد.

اکنون اگر کسی بگوید: چرا او (صعلو کی) نگفت: آن در² که دستور داخل شدن بدان داده شده در شهر ادیحا است که در دشت می باشد نه در کوه ، و بنابراین سخن امام بن امام (ابوذر بن حمدان) درست است (که ارض دشت است نه کوه) ما از دو راه به وی پاسخ گوئیم.

نخست پاسخ فقہی؛ سرزمین مقدس بطور کلی کوهستان است، و ادیحا که در دشت جا دارد تابع آنست، ظاهر آیه نیز خود قدس³ را می خواهد که همان ایلیا باشد و در کوهستان است، نه توابع آن را که در دشت هستند.

اگر گفته شود که روی سخن در آیه به شهر ستمگران ادیحا⁴ است که دخول بدان امر شده است، پس آیه لزوم دو چیز را می رساند: داخل

1- سخن زمزمه گونه ابوذر در ص 266 من آخر آمده است.

2- ادخلوا علیهم الباب (قرآن مائده 23،5) = از در که بگذرید پیروزی با شما خواهد بود.

3- مقصود از قدس بیت المقدس است که ایلیا نیز نامیده می شود (یا قوت 423،1) نه قدس حمص ص 227 و (یا قوت 518،1 و 39،4).

4- ان فوها قوماً جبارین (قرآن، مائده 22،5).

شدن به ارض مقدس و بویژه شهر یادشده اریحا. و بنا بر تفسیر شما (مؤلف کتاب) تنها يك چیز را می‌رساند و آن داخل شدن در ارض مقدس باشد. من در پاسخ گویم: در آنجا که خدا می‌گوید: «ما خاور و باختر آن سرزمین مبارک را به قومی بخشودیم که سست‌پنداشته شده بودند»⁷ همه کوه و دشت فلسطین را به ایشان بخشوده است. و آنجا که می‌گوید: «گروهی ستمگر در آنجا پیدا شدند» برخی از نواحی فلسطین (اریحا) را خواسته است.

پاسخ دیگر جغرافیائی است، و آن اینست که ایشان مأمور بودند که به قدس در آیند و ستمگران در اریحا بودند که در دره میان کوه و دریاچه است، و چون نمی‌توان گفت که به ایشان فرمان دریانوردی داده شده، پس راهی جز این نیست که از کوهستان بدانجا روند، و همین کار را نیز کردند، ایشان از زیر بلقا از نهر اردن گذشته به اریحا در آمدند.

با این همه یکی از دو چیز گردن گیر این اعتراض کننده می‌باشد: یا بگوید: بنی اسرائیل مأمور داخل شدن به کوهستان قدس نبودند، و یا آنکه بگوید: کوهستان ایلیا* و بلقا از ارض مقدس بشمار نمی‌روند، و با کسی که یکی از این دورا بگوید سخن نگفتن بهتر باشد. هنگامی که من راه پاسخ گوئی را بر فقیه ابو ذر تنگ کردم او گفت: تو (مؤلف) به بیت المقدس نرفته‌ای! اگر رفته بودی می‌دانستی که آنجا دشت است

7- قرآن، اعراف 7، 137، و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون، مشارق

الارض و مغاربها التي بارکنا فیها.

و کوه ندارد! در این هنگام رئیس ابو محمد (میکالی) به او گفت: او (مؤلف کتاب) خود از مردم بیت المقدس می باشد!

از دانی خودم عبدالله بن شوا¹ شنیدم می گفت: یکی از سلاطین خواست دیر شموئیل را که دیهی در يك فرسنگی ایلیا است بخرد، پس به صاحب آن گفت: دیه خود را برای من توصیف کن! او گفت: خدا تو را مؤید بدارد؛ آنجا به آسمان نزدیک و از لگد بدور است، کم ابرو² و پر بلوط می باشد، نیازمند کوشش است بارد کردن تزیه نشود و با اسبان در می نوردد، بادامش تلخ است، کشت آنجا بسیار و در و اندک است ولی آنچه تو بیایدیشی بزرگوارانه است. شاه گفت: دور شو، که ما را به دیه تو نیاز نیست!

کوههای مقدس این سرزمین

کوه زیتا: مشرف بر بیت المقدس است و من آنرا یاد کردم. (ص 240)
کوه صدیقا: میان صور و قدس و بانیاس و صیدا است. گور صدیقا³ در آنجا است. نزدیک آن مسجدی هست که روزهای نیمه شعبان مراسمی در آن برگزار می گردد و مردم بسیار از آن شهرها با نماینده

1- خاندان «شوا» خویشان مادری نگارنده مقدسی، از قومس بوده به روزگار «حمریه» ۱۸ تن از ایشان از ایران به فلسطین هاجرت کردند (ن -ك : ج ع 357-6-8)

2- شاید ابرود، سنبل (لغتنامه).

3- شجرة نام قریه ای به فلسطین است که گور صدیق بن صالح بهامبر و گور دحیه کلبی با هشتاد شهید در غاری در آنجا است. (یا قوت 3، 260، 22)

سلطان بدانجا شوند . سفر من بدانجا نیز مصادف با جمعه نیمه شعبان بود، پس قاضی ابوالقاسم بن عباس نزد من آمد [و به من دستور داد] برای مردم خطبه آدینه خواندم و ایشان را به ساختمان کردن آن مسجد تشویق نمودم، پس ایشان [مال بسیار گرد آوردند و به بهترین شکل] آنرا ساختند و منبری در آن نهادند. من از ایشان شنیدم که باور داشتند: چون سگها به دنبال شکار می‌دوند، هر گاه به مرز این بارگاه رسند برمی‌گردند¹، و مانند این داستانها.

کوه لبنان: به کوه پیشین چسبیده، پراز درختان و میوه‌های مباح، با چشمه‌هایی باریک است که گروه‌هایی از مردم در کنار آنها به پرستش خدا مشغولند². اینان خانه‌ها از نی، [و پیاز] ساخته، با خوردن آب میوه‌ها و فروش آنها و قصب³ فارسی و مرسین⁴ و جز آن که به شهرها

1- مانند این باور را نسل پیش از ما می‌داشتند: که در زمان قدیم که ایمان مردم استوارتر بوده در نجف سگ یافت نمی‌شده و هر گاه سگی از راه دور می‌آمد، در مرزهای شهر به آهو تبدیل می‌شد.

2- این ابدال و صالحان را یاقوت نیز یاد کرده است 2:348، 4 و سهروردی مسلك عرفانی ایشان را «خسروانی» نامیده است. این کلمه به صورت کسروان معرب شده و این کوه لبنان اکنون بدین نام خوانده می‌شود (الحقایق الراهنة، 192) روابط صوفیان خسروانی در کوه‌های کسروان لبنان با عرفای ایران در قرن هفتم در «روزبهان‌نامه» ص 27 و 203 و مقدمه دانش پژوه یاد شده است.

3- شاید: نی شکر

4- شاید مر بای میوه.

می‌برند، گذران می‌کنند. شمار ایشان نیز اکنون کاهش یافته است.
کوه جولان : برابر آنست از سمت دمشق چنانکه یاد کردم. من
 در آنجا ابواسحاق بلوطی را با چهل مرد پشمینه‌پوش دیدم که در مسجدی
 گرد می‌آمدند. او را دانشمندی یافتم که در فقه پیرو سفیان ثوری بود.
 خوراک ایشان بلوط بود که میوه‌ای به اندازه خرما ولی تلخ است. ایشان
 پوست آنرا کنده [در آب می‌افکنند] تا شیرین می‌شود [سپس خشکانده]
 آرد می‌کنند و با جو بیابانی که در آنجا می‌روید می‌آمیزند [و نان
 می‌پزند. این دو کوه هوای خوش و میوه بسیار دارد].

کوه نکام: آبادترین کوه‌های شام و بزرگترین* و پر میوه‌ترین آنها **189**
 است و امروز به دست ارمنیها است، طرسوس پشت آن و انطاکیه زیر
 آنست.

حکومت، قدرت در این سرزمین به دست فرمانروای مصر می‌باشد،
 ولی در گذشته سیف‌الدوله [از بنی حمدان] بر بخش بالای آن دست
 یافته بود.

مالیات: مالیات در اینجا سبک است مگر بر مسافر خانه‌ها که در
 باره بیت المقدس گفتم¹. ولی حمایت‌داری گرانست؛ بر قنسرین و مرکرها
 سیصد و شصت هزار دینار، بر اردن یکصد و هفتاد هزار دینار، بر فلسطین
 دویست و پنجاه و نه هزار دینار، بر دمشق چهارصد و اندی هزار است.
 و در کتاب ابن خردادبه² خواندم که خراج قنسرین چهارصد هزار دینار

1- ص 2,235.

2- ابن خردادبه ص 6,75.

و خراج حمص سیصد و چهل هزار و خراج اددن سیصد و پنجاه هزار
190 و خراج فلسطین پانصد هزار دینار است. *

فاصله‌ها:

[در ازای شام از مدین شعیب تا مرز، سی و نه روز، پهنای
آن گوناگون می‌باشد. زیرا که سمت حجازی (جنوبی) شام باریک‌تر
و سمت مرزی (شمالی) آن پهن‌تر است].

از حلب که بگیریم تا بالس دو روز، از حلب تا قنسرین نیز یک
روز و همچنین است تا اذاب از حلب تا منبج دو روز، از حلب تا
انطاکیه پنج و از انطاکیه تا لاذقیه سه روز، از منبج تا فرات یک
مرحله است.

از حمص گرفته تا جوسیه یک مرحله، سپس تا یعات¹ یک مرحله
سپس تا بعلبک نیم مرحله، سپس تا زبدانی یک مرحله، سپس تا دمشق
یک مرحله است.

از حمص گرفته تا شمسین یک مرحله، سپس تا قادا یک مرحله،
سپس تا نَبک یک مرحله، سپس تا قَطِیفَه یک مرحله، سپس تا دمشق یک
مرحله است.

از حمص گرفته تا سلمیه یک مرحله، سپس تا قسطل دو مرحله،
سپس تا زَرَّاعَه² [دراعه] همانندش، سپس تا رصافه نیز همانندش، سپس
تارقه نیم مرحله است.

از حمص گرفته تا حماه یک مرحله، سپس تا شیزر یک مرحله،

1- ایعات (قدامه، 2.219).

2- خردادبه 10:98.

سپس تا كفرطاب يك مرحله، سپس تا قنسرین يك مرحله، سپس تا حلب يك مرحله است.

[از حمص بگير تا حلب يا تدمشق پنج منزل، پنج منزل آبادی و شهرها هست].

از دمشق گرفته تا طرابلس [يا تابعلبك] يا تا بيروت يا تا صيدا، يا تا بانياس يا تا [اذرعات] يا تا حوران يا تا بثنیه دو روز دو روز راه می‌باشد.

از دمشق گرفته تا پایان غوطه يا تا بيت‌سرعا يك مرحله است.

از دمشق گرفته تا کسوه دو برید، سپس تا جاسم يك مرحله، سپس تا فیق همانندش، سپس تا طبریه يك برید است.

از بانياس گرفته تا قدس يا تا جب‌يوسف، دو برید دو برید، است.

از بيروت گرفته تا صيدا يا تا طرابلس، هر يك، يك مرحله است.

191 از طبریه گرفته تا لجنون يا تا جب * يوسف يا تا بیسان يا تا عقبه

افيق يا تا جش يا تا كفرکیلا¹ [يا تا اذرعات يا تا قدس] يك مرحله است. [از عقبه افیق گرفته تا ذوی يك مرحله، سپس تا دمشق يك مرحله است.

از جب‌يوسف گرفته تا بانياس يك مرحله است.

از قدس گرفته تا کوه لبنان يك مرحله است.

از اذرعات گرفته تا عمان يا تا دمشق دو مرحله است [

از لجنون گرفته تا قلنسوه، يك مرحله، سپس تا دمه يك مرحله است.

1- كفرکیلا (قدامه 7,219).

و اگر بخواهی از لجون بگیری تا کفرسابا² یک مرحله بریدی ، سپس تا رمله یک مرحله است.

از بیسان گرفته تا تعاسیر دو برید، سپس تا نابلس همانندش، سپس تا بیت المقدس یک مرحله است.

از جب یوسف گرفته تا قرية العیون دو مرحله ، سپس تا قرعون یک مرحله، سپس تا عین الجریک مرحله، سپس تا بعلبک یک مرحله است. و این را طریق المدارج [الدراج] نامند.

از جش گرفته تا صود یک مرحله و از صود تا صیدا یک مرحله، و از صور تا قدس یا تا مجدل [خریت مسجد] سلیم دو برید، و از مجدل سلیم تا بانیا دو برید.

از طبریه گرفته تا عکا دو مرحله، از کوه لبنان تا نابلس، یا تا قدس یا تا صیدا یا تا صود یک مرحله است. ^ع

[از عکا گرفته تا صود یا تا کنیسه یک مرحله است].

از دمله گرفته تا بیت المقدس یا تا بیت جبریل [غزه] یا تا عسقلان [یا تا

192 کفرسابا برید] یا تا سکریه یک مرحله یک مرحله است.

از دمله گرفته تا نابلس یا تا کفرسلام یا تا مسجد ابراهیم یا تا ادیحا یک مرحله ، یک مرحله است.

از دمله گرفته تا یافه یا تا ماحوز [یا تا نابلس یا تا مسجد ابراهیم] یا تا ارسوف یا تا ازدود یا تا دفع یک مرحله، یک مرحله است.

از بیت المقدس گرفته تا بیت جبریل یا تا مسجد ابراهیم یا تا نهر آدن یک مرحله است.

از بیت‌المقدس گرفته تا نابلس يك مرحله است.
 از بیت‌المقدس گرفته تا اریحا دو برید است.
 [از عسقلان گرفته تا یافه یا تا دغح يك مرحله است].
 از غزه گرفته تا بیت‌جبریل یا تا اذود یا تا دغح يك مرحله است.
 از مسجد ابراهیم گرفته تا قادوس يك مرحله ، سپس تا صفر يك
 مرحله است.

[از کفرسابا گرفته تا قلنسوه یا تا قیسادیه يك مرحله است].
 از نهر اردن گرفته تا عمان يك مرحله است.
 از نابلس گرفته تا [کفرسلام یا] تا ادیحا [یا تا بیسان] يك مرحله
 است.

از ادیحا گرفته تا بیت رام دو برید است، و سپس تا عمان يك
 مرحله است.
 از صفر گرفته تا مآب [یا تا قاروس] يك مرحله، [و از صفر تا ویده
 چهار مرحله است].

از عمان گرفته تا مآب یا تا ذرقا يك مرحله.
 از ذرقا گرفته تا اذعات يك مرحله، و از اذعات تا دمشق دو مرحله
 است.

از قیسادیه گرفته تا کفرسلام یا تا کفرسابا یا تا اوسوف یا تا کنیسه يك
 مرحله، و از یافه تا عسقلان يك مرحله است*
 193

5 سرزمین مصر

این همان سرزمین است که فرعون بر جهانیان بدان افتخار می‌ورزید و به دست یوسف شهرت جهانی یافت. آثار پیامبران، صحرای تیه، طور سینا، زیارتگاه‌های یوسف، معجزات موسی در آنجا یافتند. مریم عیسا را بدانجا برد. خدا در قرآن مکرر از آن یاد نموده، فضلش را بیان کرده است. یکی از دو بال جهان و دارای مفاخر بی‌شمار است.

مصر قبة الاسلام است، رودخانه‌اش گرانمایه‌ترین نهرها است، حجاز از در آمد آنجا آباد می‌شود و موسم حج را مردم مصر رونق بخشند. خیرات آن به خاور و باختر می‌رسد. خدا آنجا را میان دو دریا نهاده و نامش را در جهان بلند آوازه ساخته است. همین بس که شام با آن همه گرانمایگی روستای آن می‌باشد و حجاز با مردمش نان خور آنند. گویند: ربوه¹ همانست، و نهرش در بهشت عسل روان خواهد داشت. دربار امیرالمؤمنین را زنده کرده و نام بغداد را تا قیامت به فراموشی سپرده است. مرکزش امروز بزرگترین افتخار مسلمانان است، ولی هفت سال خشکسالی پیایی دارد، انگور و انجیر آن گرانست و آداب

1- زمین حاصل‌خیز، قرآن 265:2 و 50:23.

و رسوم آن قبطی می باشد و هر چند گاه دچار مصیبت می شود .
مصر بن جام بن نوح آنرا ساخته است . و این نقشه آن سرزمین
است .

بررسی فهرست وار:

من مصر را بر هفت نخوره بخش کرده ام که شش تای آن آبادان
است . آبادیهای گسترده و دیه های گرانمایه دارد . ولی مدینه های مصر
بسیار نیستند زیرا که بیشتر مردم قبطی هستند، و بنا بر قانون ما شهر جز
با منبر¹ عنوان مدینه نگیرد .

نخستین نخوره از سمت شام جفار، سپس حوف، دیف، اسکندریه،
مقدونیه، صعید و هفتم آنها واحات است .

جفار قصبه اش فرما است . شهرهایش : بقاره ، و رآده ، عریش
است .

جوف قصبه اش یلبیس است و از شهرهایش : مشتول ، جرجیر ،

194 فاقوس²، غیفا³، دبقو* تونه، بریم، قازم است .

1- شاید می گوید : شهرها در مصر اندک هستند زیرا که شرط شناسائی
رسمی عنوان «مدینه» داشتن منبر و مسجد جامع است و شهر هنگامی می تواند
منبر گاه باشد که اکثریت مردم آن مسلمان شده باشند . و چون بیشتر مردم مصر
قبطی مسیحی مانده اند پس حق عنوان رسمی «مدینه» ندارند . همین جریان را مقدسی در
ع 282 درباره برخی دیه های بخارا آورده، و درباره «کوبن» در ع 306 گوید،
چون مردمش خارجی هستند حق منبر ندارند .

2- حوقل 14:137 .

3- در چکیده جدول کار گزاران (ص 4، 80 ع 2:55) به جای غیفا «صندفا»
دیده می شود .

[حوف: هر آنچه را گویند که در سمت راست نیل بسوی دریای چین¹ باشد].

ریف: [هر آنچه در دو کرانه نیل جا دارد] و قصبه آن عباسیه² و از شهرهایش: شبرو³، دمنهور، سنهور⁴؛ بنها العسل⁵ شطنوف، ملیح، محله سدر⁶، محله کرمین، محله کبیره، سندفا، دمیره، بوره، دقهله⁷، محله زید، محله حفص، محله زیاد، سنهور صغری، برلس.

اسکندریه: قصبه اش نیز به همین نام است، شهرهایش: رشید، مربوط، ذات الحمام، برلس است.

مقدونیه⁸: قصبه آن فسطاط مرکز مصر است. از شهرهایش: عزیزیه، جیزه، عین شمس است [مردوس⁹، جرجیر را نیز مامی شناسیم].

صعید: قصبه اش اسوان، از شهرهایش: حلوان، قوص¹⁰، اخمیم، بلینا¹⁰، علاق، اجمع بوصیر¹¹، فیوم* آشموئین، مسسطا، تند، طخا،

195

1 - مقصود دریای سرخ است.

2 - یاقوت 3، 599-600، عباسه، بنام عباسه دخت احمد بن طولون و آنرا قصر عباسه نیز گویند.

3 - حوقل ع 134:12 و 15 و 18.

4 - حوقل ع 134، 21.

5 - حوقل ع 133:18.

6 - حوقل ع، 134:18 و 138:10/9 محله سرد.

7 - حوقل ع 134:5 و 6.

8 - مقدونیه با ذال معجمه (یاقوت 4:602).

9 - حوقل ع 133:19.

10 - حوقل ع 133:1 و 8.

11 - ابوصیر (ابن حوقل 133:24).

بهنسه قیس است.

در کنار حوف دو جزیره در دو دریاچه هست که تنیس و دمیاط در آنجا است. [جزیره تنیس و جزیره دمیاط در دو دریاچه متصل به دریای روم و نیل هستند. در این سرزمین دیه‌ها هست که به صادرانشان شهرت دارند مانند شطا و طحا و بهنیه و قیس و ذیتا و زفتاف و زفتا و بسیاری از این شهرها هنوز برجایند که من نامشان را نمی‌دانم ولی مشهورهایشان همانست که گفتم. در برابر این سرزمین در دریای روم، جزیره اقریطش (کرت) است که بزرگ و دارای شهرها و با نعمت فراوانست، رومیان آنرا گرفته بودند ولی مغربی آنرا پس گرفت].

گزارش:

فرما :

بر کرانه دریای روم و قصبه جفاد بشمار است ، يك فرسنگ با دریا فاصله دارد، آبادان و پر جمعیت و دارای دژ و بازارهای خوب است . و در شوره‌زاری با آب شور نهاده شده ، پیرامنش شکارگاه سلوا¹ و مرکز ماهی‌های خوب و متناقضات بسیار و خیرات فراوان است. اینجا خود در تقاطع راه‌ها است [و ثروت هردو سرزمین را در خود دارد]، ولی آبش شور و پرند گانش بیمارند. هه جای این خوره‌ش‌های

1- مرغی است شبیه نهو، پودنه، آسمانی (لغتنامه)، در قرآن 57:2 نیز بدان اشارت هست.

زرین است، شهرها که یاد کردیم در میان آنست. راهها و نخلستانها و چاهها دارد. در هر فاصله يك برید دکانی [و چاهی و در هر روز راه يك شهر] هست ولی چه بسا باد بوسیله شن راهها را می پوشاند، پس راه پیمائی در آن دشوار است [دیگر شهرهای جفار نخلستانهای گرم و پر بار دارند].

بَلْبَيس:

قصبه حوف بزرگ و آباد، بادیهها، کشتزارهای بسیار است. ساختمانهایشان از گل می باشند.

مشتول: آسیاهای بسیار دارد [شنیدم می گفتند سبصد و شصت آسیا دارد] بیشتر خواروبار، آرد و كعك¹ حجاز از آنجا است [گندم بسیار نیز از آنجا به قلزم می برند]. در یکی از فصول سال آمار گرفتم به سه هزار بار شتر در هفته رسید که همگی حبوبات و آرد بودند.

196 قلزم²: شهری باستانی در پایان دریای چین³ واقع است * خشك و بی روح است نه آب دارد نه آبادی نه کشت و نه حیوان نه هیزم نه درخت نه انگور نه هیچ میوه، آب را با کشتی و با شتر از جایی در فاصله يك برید بنام سویس می آورند، آنهم آبی گندیده است. ایشان

1- معرب كاك، نان خشك، (لغتنامه).

2- یاقوت معرفی این شهر را از این کتاب نیز نقل کرده است، (4: 60: 23)،

3- دریای سرخ را می خواهد، که شاخه ای از دریای هند است، مؤلف آنها را دنبال دریای چین می شمرد.

به متلك می گویند: خوارو بار قلزم از بلبیس ، آبش از سویس ، خوراك مردم آن گوشت تیس (الاغ) است، سقفهایش به مصرف سوخت می رسد، یکی از کثافت خانه های دنیا است، آب گرمابه های تلخ و رنجزا ، راهش دشوار است ولی مسجدهای زیبا و کاخهای استوار و تجارتخانه های سود آور دارد. انبار مصر و بارانداز حجاز و كمك رسان به حاجیان بشمار می رود. روزی چیزی مورد نیاز به يك درم خریدیم، ولی ناچار شدیم يك درم نیز برای نیاز همان پردازیم¹ . [دیگر شهرهای] این خوره ناخوشایند هستند و یاد کردن آنها سودی ندارد.

عباسیه : قصبه باستانی این روستا، آبادان و نیکو است. از نیل می آشامند نقطه زرخیز روستا است ، ساختمانهایش [با آجر و گل ، بالکونها از چوب ساخته شده] از ساختمانهای مصر فراخ تر است . فراورده های متضاد [حبوبات ، ماهی، خرما] بدانجا آورده می شود . جامع زیبا از آجر با مرافق و مرفه دارد.

مجله کبیره: در دو بخش است، نام بخش دیگرش سندفا² است در هر بخش يك جامع هست، جامع محله در میانست و جامع بخش دیگر در کرانه زیبا است و این آبادتر است و بازاری نیکو برای روغن دارد ، مردم در زورقها آمد و شد می کنند و من آنجا را با واسط [به اهواز] همانند می بینم [جز آنکه آن دو کوچکند و سندفا کوچکتر آنها است].

1- متن ، و اشترینا یوما بدرهم خطبا، فاحتجنا له بدرهم خطبا. حطب در

ع 17، 197 - پ 281 ، 8 و ع 14:430 نیز دیده می شود.

2- سندفا در ص 4، 80 و ع 20:200 به صورت سندفا آمده است.

دميرة : این نبرد کرانه [نیل] دراز کشیده [بزرگ و] آباد است
و خربوزه نیکو دارد.

اسکندریه:

197 قصبه‌ای نیکو بر دریای روم است . دژی استوار دارد * شهری
گرانمایه پر از نیکوکاران خدا پرست، از آب نیل می آشامند. هنگام
افزایش آب آبراهه‌ها ، انبارهایشان را پر می کند [و هنگام فروکش نیل و
کاهش خلیج بند می آید]. از نظر آب و هوا و آداب و رسوم شامی
است، اصداد را فراهم می‌دارد. روستائی نیکو با میوه و انگور خوب
و پاکیزه دارد. ساختمانها از سنگ دریائی و معدن رخام است. دو جامع
دارد. در چاههایشان را شبها می‌بندند مبادا دزد از آن بر آید. شهرهای
دیگر نیز آبادان هستند [آب و هوا و میوه‌اش مانند دیگر شهرهای شام
است] در نواحی آن خرنوب و زیتون و بادام و کشتزارهای دیمی
بسیار است. رود نیل نیز در اینجا به دریا ریزد. شهر ذوالقرنین است،
قصبه‌ای شگفت‌انگیز دارد.

فسطاط:

[شگفت‌انگیز و] در نظر همگان مرکز شمرده می‌شود زیرا که
دیوانها و دربار امیر مؤمنان را در بر می‌گیرد . مرز مغرب و سرزمین‌های
عرب می‌باشد. شهر گسترش یافته، مردمش افزایش گرفته، سرزمینش
شکوفاست، نامش آوازه و اهمیت یافته، مرکز مصر و زداینده بغداد و
افتخار اسلام و تجارتخانه ملتها و مهم‌تر از مدینه السلام است .

انبار مغرب و بارانداز مشرق ، رونق بخش حج است. در میان شهرها پر جمعیت تر از آن نیست. پر از پیران بزرگوار است. تجارتخانه های شگفت و بازارها بدرآمدهای نیکو دارد، گرمابه های برترین می باشند. قیصریه های¹ برازنده و روشن اند: در اسلام مجلسهائی بزرگتر از جامع آن و مردمی زیبا پسندتر از مردم آن و بندری پر کشتی تر از بندر آن نباشد. پر جمعیت تر از نیشابور [و بخارا] مهم تر از بصره، بزرگتر از دمشق است. غذا و خورشهای پاکیزه، شیرینی های ارزان، خرما و موز فراوان، سبزی و هیزم بسیار دارد، آبش سبک، هوایش خوب، زمستانش لذت بخش است. مرکز دانشمندان و مردم سالم، بادش، خوش آواز درقرآن، نیکخواه و خدا پرست است که شهرت جهانی دارند. ایشان * از مشکل باران آسوده و از شر غوغا درامانند. از سخنران 198 و پیشنماز نیز خرده گیری کنند، جز نیکوکار به پیشوائی نپذیرند هر چند بخششها کرده باشد. قاضی ایشان همواره گرانقدر و محتسبشان همچون يك فرماندار است. هیچگاه از دیدن سلطان و وزیر باز نمی مانند. اگر عیب های بسیار شهر نبود، در جهان بی مانند بود. نزدیک دوسوم فرسنگ ساختمانها چند اشکوبه بر روی هم در دو کرانه بنام فسطاط و جیزه نهاده شده بود، سپس یکی از خلیفگان عباسی شاخه ای از نهر را به گرد یکی از دو بخش بکند، پس این بخش جزیره خوانده شد، زیرا در میان رود سراسری و رود دورزننده، قرار گرفته است. این شاخه نهر خلیج امیر المؤمنین نامیده شده و از آن می آشامند. خانه های شان چهار و پنج [تا ده] اشکوبه مانند منبر ساخته شده، روشنائی را از روبرو دریافت می کنند. شنیده ام

1- متن در اینجا و در ص 282 س 15، القیاس، در حاشیه به نقل از نسخه (C)، القیاسین دیده می شود.

که در هر خانه نزدیک دو یست تن زندگی می کنند، هنگامی که حسن بن احمد قرمطی بد آنجا آمد مردم برایش بیرون آمدند، چون وی مردم را به فراوانی ملخ دید ترسیده پرسید چه خبر است؟ پاسخ شنید که: اینان تماشاگران دو مردمی که نیامده اند بیشتر از اینانند. روزی من در کنار کرانه می رفتم و از بسیاری کشتی های رونده و لنگر انداخته در شگفت می بودم، یکی از مردم از من پرسید از کجاستی؟ گفتم: از بیت المقدس هستم، گفت: ای سرور من بتو بگویم: کشتی هایی که در این کرانه هستند با آنچه از آنها به بندرهای دیگر رفته اند، آن اندازه اند که هر گاه به شهر شما بروند می توانند همه مردم آنرا با ابزارشان و دیگر وسائل، حتی چوب و آجر شهر را بار کنند و ببرند، بطوری که گفته شود: در اینجا وقتی يك شهر بوده است. این شنیدم که می گفتند: در هر آدینه نزدیک به ده هزار تن با امام نماز می گزارند! من که باور نکرده بودم روزی زودتر از وقت به بازار طبر رفته دیدم آمار نزدیک به همانست که می گفته اند. آدینه دیگر دیرتر رفتم و دیدم صف نماز گزاران بازارها را تا فاصله هزار گز از جامع پر کرده اند، قیصریه ها¹، مسجدها، دکانها را از * هر سو دیدم که از نماز گزاران پر بود.

این جامع را سفلانی = پائین می خوانند که عمر و عاص آنرا ساخته و منبری خوش بنا در آنجا هست و دیوارهای کمی فسيفسا دارد، ستونهایش از رخام، بزرگتر از جامع دمشق است، انبوه مردم در آن بیش از شش جامع دیگر است [زیرا که این مهمترین جای مصر است] بازارها دورش را گرفته اند [مانند جامع های دمشق]. میان آن و بازارها از سمت جنوب دال الشط و انبارها و دستشویی قرار دارد. آبادترین

جای مصر است و زقاق القنادیل¹ سمت چپ آنست، که نمی‌دانی زقاق القنادیل چیست!

جامع فوقانی را بنی طیلون ساخته‌اند، بزرگتر و روشن‌تر از جامع سفلانی با ستونها از [آجر با] ساروج سفید کاری شده است، در میان آنها گنبدی همچون گنبد زمزم است. سقاخانه‌ای نیز در کنار نهر دارد. چند بیرونی و یک خانه زیبا در پشت آنست. یک مناره سنگی نیز که پله‌هایش از برونست دارد [که موقعیتی زیبا دارد]. در میان دو جامع پائین و بالا، مسجد عبدالله است که به اندازه کعبه ساخته شده است. توصیف کردن بازارهایش سخن را بدر از می‌کشاند.

[در جزیره یک جامع و در جزیره یکی دیگر هست. در بیرون شهر جایی هست که گنبدهای بسیار و سقاخانه‌ها دارد و قرافه نامیده می‌شود. جامعی دارد که خانم ام‌المغربی آنرا ساخته است، در کنار جزیره نیز جایی بنام مختاره هست که چند نزهتگاه از شاهان مصر و یک جامع در آنست، یکی نیز در قاهره هست که با این می‌شود هفتا. قاهره دور از شهر بوده ولی امروز ساختمانهایش به شهر پیوسته و شهر بزرگتر از بغداد شده است]²

فسطاط امروز بزرگترین شهرهای اسلام و فخر آورترین و پر جمعیت‌ترین آنهاست و با این شلوغی باز هم من در آنجا نان سفید را

1- یا قوت، 2، 937: بخش اشراف نشین فسطاط بوده است.

2- آنچه میان دو گروه [] از پانوشت ج 199، آورده‌ام با کمی اختلاف

در صفحه بعد آمده است. نزهتگاه که در اینجا به «ملوک مصر» نسبت داده شده، در آنجا به امیر المؤمنین منسوبست که شمعگیری او را نشان می‌دهد. در آنجا از «قرافه» نیز یاد نشده است. البته قرافه در ج 209 یاد خواهد شد.

که جز آن نمی‌پزند سی رطل به یک درم و تخم مرغ را هشت دانه به یک و انق [و به را هر هفتاد دانه به یک درم] خریدم موز و خرمانیز ارزان است. همیشه میوه‌های شام و مغرب بدانجا می‌آید و منافع از عراق و مشرق بدانجا کشیده می‌شود. کشتیها از چین و روم به آنجا می‌آیند، بازرگانی شکفت انگیز و در آمد نیکو و دارائی بسیار دارد. از آبش شیرین‌تر و از مردمش سر بزیرتر در جایی نیست. *بهرتر از بزازی آن و پربرکت‌تر از رودخانه آن نیست. ولی خانه‌هایش متعفن و پرپشه و کثیف و رنج آور است، میوه‌اش اندک، آبش کدر، چاه‌ها چرکین، خانه‌ها کثیف پرکنه، بدبو بیماری‌گری فراوان است، گوشت اندک، سگک فراوان سوگندها بزرگ،¹ آداب و رسوم و حشمتناک، همیشه در تهدید خشکسالی و کاهش رودخانه و انتظار بلا و خانه بدوشی هستند نه پیران ایشان از باده گساری می‌پرهیزند و نه زنانشان از تردامنی، یک زن دو شوهر گیرد و پیرانشان مست شوند، و در مذهب دودستگی دارند باشب نشینی و بد دهنی‌هایش.

جزیره : کم جمعیت است، جامع شهر بایک آب سنج در کنار پل است و در پشت شهر نخلستان و باغستان و نزهتگاه امیر المؤمنین کنار آب درجائی بنام مختاره است.

جزیره : شهر است در پشت رودخانه سراسری که از جزیره باپلی بدان می‌رسیدند، فاطمی [مغربی] این پل را برید، یک جامع دارد، آباد و بزرگتر از جزیره است راه بسوی مغرب از آنجا است، این

1- برای سوگندهای شدید ص 205:14 و 206:2 دیده‌شود.

شاخهٔ آب درزیر جزیره نزدیک مختاره با رود سراسری می پیوندد.

قاهره:

شهریست که جوهر فاطمی هنگامی که مصر را گشود و صاحبش را مغلوب کرد [برای سکناى سربازان] بساخت. بزرگ و زیبا [و دارای چهل گرمابه و [بازارها است] و جامعی دلباز نیز دارد. کاخ سلطان در میان آن بابر ج و بارو و درهای آهنین در کنار راه شام است. هیچ کس نمی تواند به فسطاط در آید مگر که از آن بگذرد، زیرا میان کوه و رودخانه واقع شده اند. نماز گاه عید در پشت آنست و گورستان در میان مصر و کوه جا دارد. [در حقیقت شهر جزیک دروازه ندارد، چه از سمت نیل و چه از سمت کوه و گورستان، تنها از راه شام می توان بدان وارد شد].

عزیزیه: اکنون یک سره به ویرانه تبدیل شده ولی در گذشته شهر در اینجا بوده و فرعون مصر در آن می زیسته کاخش با مسجد یعقوب و یوسف در آنجا است.

عین شمس: شهری در کنار جادهٔ شام، پر کشتزار است. در آنجا بر نیل بندی زده اند برای جلوگیری از افزایش. جامع ایشان در بازار است.

محلّه: ¹ شهری در کنار نهر اسکندریه است. جامعی نیکو دارد ولی با همه آبادانی بازارش کم است، نهری خوش دید گاه دارد. سندفا: ² در برابر محلّه است، جامعی معمور دارد، من آنجا

1- در ص 270 نون بنام محلّه کبیره یاد شده است.

2- در ص 270 و نون در یاقوت 3، 167 بسودت سندفا آمده است.

را به واسطه مانند کردم، ولی میان این دو پل وجود ندارد و با کشتی از این بدانسو می‌شوند.

201 حلوان: شهری در سمت صعیید است، غارها و بریده‌ها* و شگفتی‌ها دارد. يك گرمابه دارد که در بالایش گرمابه دیگر¹ است. دیگر شهرها همگی در کرانه رود سراسری نیل و کرانه دوشاخه آن می‌باشند.

أسوان: قصبه صعیید، در کرانه نیل، آبادان و بزرگ است. آتشگاهی (مناره) بلند و نخلستان و گرمستان بسیار، و بازارگانی و درآمد دارد و مادر شهر بشمار می‌رود.

اخمیم: شهری پرنخل بر یکی از شاخه‌های نیل دارای گرمستان و کشتزارها است. ذوالفون زاهد معروف² از آنجا است. این خوره بلندترین زمین مصر است و نیل از آنجا برخیزد.

قیوم: گراند قدر و دارای کشتزار برنج خوب و کتان پست و دیه‌های گرانبه بنام جوهریات می‌باشد.

علاقی: شهری در پایان خوره، کنار راه عیذاب است.

واحات: خوره‌ای پر درخت و کشتزار بوده و تا به امروز نیز انواع میوه و گوسفند و چارپایان وحشی در آن یافت می‌شود. به دشت سودان چسبیده و هم مرز سرزمین مغرب است، برخی این را جزو آن می‌شمرند.

تنیس: در میان دریای روم و رودخانه نیل دریاچه‌ای هست که

1- در ج ع 211 نیز از گرمابه دو طبقه گفتگو هست.

2- ابن حوقل ج لیدن 1938 ص 159، 3، استخری ع 53: 12

جزیره‌های کوچک در خود دارد که همه آن بصورت يك شهر ساخته شده است. چه شهری! بغداد کی است! کوهی از زر تجارتخانه خاور و باختر، بابازارهای زیبا، ماهیهای ارزان، شهر آرزوها، بانعمت فراوان، کرانه‌های دلگشا است، جامعی گرانمایه و کاخهایی بلند دارد. شهری سود آور و مرفه است ولی در جزیره‌های تنگ قرار گرفته و دورادورش رادریای کثیف گرفته آب را در آب‌انبارهای در بسته نگاه می‌دارند. بیشتر مردم قبطی هستند. پلیدی‌ها را در خیابانها می‌ریزند. پارچه و روپوشهای رنگین می‌بافند. جایی دارند که در آن مردگان کفار را روی هم¹ انبار می‌چینند. گورستان مسلمانان نیز در میان شهر است.

دمياط: اگر گذار این دریاچه يك شبانه روز راه پیمائی گهگاه

به آبی شیرین نیز خواهی رسید و از راه‌های تنگ به شهر دیگر می‌رسی

202 که گشاده‌تر* و خوش هوایتر، زیبا و جمع و جورتر، پرمیوه و خوش

ساختمان و پر آب‌تر، کارگرانش ماهرتر پارچه‌هایش گرانبهارتر و

خوش‌کارتر، گرمابه‌ها پاکیزه‌تر دیوارها استوارتر و کم دردسرترا

تنیس می‌باشد. دژی ساخته از سنگ، بادرهای فراوان دارد. دسته جات

آنجا رباطهای بسیار دارند، هنگامه‌ای سالانه نیز دارند که مرزداران از

هرسو در آن گرد آیند. دریای روم در صدا رس ایشان است. در کرانه

1- در تنیس دو تپه بلند برای مردگان ساخته شده که ایشان را روی

هم چیده‌اند و آن را «توتوم» نامند. کویا پیش از زمان موسی ساخته شده باشد.

(این حوقل چ 1938 ص 160 : 13) در استخری ع 53 نام تپه «توتون» و در

پ 56 : «توتوم» دیده می‌شود.

آن خانه‌های قبطیان است و در آنجا است که نیل به دریا می‌ریزد.
 شطا: دیهی است میان آن دو شهر در کنار دریاچه که مسکن
 قبطیان است. پارچه مخصوص، بدانجا منسوب می‌باشد.
 طحا: دیهی در منطقه صید است، پارچه‌های پشمین بسیار خوب
 در آنجا می‌بافند. پیشوا و فقیه ابو جعفر ازدی¹ از آنجا است.
 در بهنسه پرده و فرشهای گوناگون می‌بافند. کشتزار کتان‌های
 خوب در بوهیر² است.

کلیاتی در باره این سرزمین

هنگام نکوسالی از حاصلخیزی و ارزانی در این سرزمین می‌پرس!
 ولی پناه به خدا از خشکسالی آن، قحطی آنجا به هفت سال می‌کشد،
 تاجائی که سگهارا هم می‌خورند، وبای سخت در ایشان می‌افتد. از
 کرانه‌های شام گرم‌تر است، در طوبه سرما سخت می‌شود، نخلستان
 بسیار دارد. بیشتر زمین مسیحیانی هستند که قبط خوانده شوند و اندکی
 یهودند. گری و جذامخانه فراوان است، زیرا که کثافت بسیار است، بیشتر
 خوراکی‌شان ماهی است.

مذهب: ایشان مذہبهای مردم شام را دارند ولی بیشتر فقیهان
 مالکی هستند، نبینی که در نماز جلو تر از امام ایستند و سگ پرورش

1 - ابو جعفر طحاوی فقیه عراقی صاحب کتاب «اختلاف فقهاء الامصار»
 است (ابن حوقل ج 1938 ص 21:159).

2 - یاقوت چهار نقطه بدین نام آورده است: بصیر قوریدس، بوسیر صدر
 بوسیر دفتنو، بوسیر پنا.

می‌دهند! مردم بالای قصبه [فسطاط] و مردم صندفا شیعی هستند .
 مذهبهای دیگر نیز در فسطاط آشکار است. محله‌ای ویژه کرامیان هست.
 معتزلیان و حنبلیان نیز آوازه‌ای دارند . ولی فتوای رسمی امروز، به
 مذهبهای فاطمی است که در بخش مغرب یاد خواهیم نمود.

قرائت : همه هفت قرائت نزد ایشان بکار می‌رود ، ولی قرائت
 ابن‌عمر کمتر از دیگران [و نافع مشهورترین آنها است] وقتی ابن‌عمر
 را برای ابوطیب بن غلبون خواندم ، گفت : این قرائت را رها کن که
 کهنه شده است ! گفتم : بما می‌گفتند : همیشه به دنبال کهنه بروید !
 گفت : پس بخوان ! [سپس] قرائت ابو عمر را * بر وی خواندم . او 203
 گفت : در دو واژه مریم و تودات کلفت تلفظ کن ! قرائت معروف
 و پسندیده نزد ایشان قرائت نافع است .

از شیخی در جامع سفلانی شنیدم که می‌گفت : هیچ پیشنماز
 در این محراب نه ایستاد مگر که در فقه، مالکی و در قرائت، پیرو نافع
 می‌بود ، به استثنای این مرد - ابن‌حیاط - گفتم : چرا؟ گفت : زیرا که
 ما از او بهتر کسی نیافتیم ، او (در فقه) شافعی و (در قرائت) ابو عمری است ،
 من در اسلام از وی خوش‌آوازتر نیافتم .

زبان مردم این سرزمین عربی ولی سست است . اهل ذمه همگی
 به قبطی سخن گویند .

اقتصاد : این سرزمین بازرگانی است ، پوستهای خوش‌پرورده ،
 نرم و کلفت ، باز دارنده آب ، آسترهای سرخ ، کفشهای هم‌لخت¹ و

1 - مین ، الهملختات . نسخه بدل : الهملخیات . نوعی کفش است . در ج ع
 443 ، 10 نیز هست .

مثلاً، همه از مصر خیزد. اما از صعيد برنج، پشم، خرما، سرکه، کشمش خیزد. و از تنیس - نه دمياط - پارچه‌های رنگین و از دمياط نی، از فیوم برنج و کتان پست، و از بوسیر قریدس کتان خوب، از فرما ماهی و از شهرهایش قفہ¹ و تناب لیفی بسیار خوب و قبطی² و لنگ و خیش و عبادانی³ و حصیر و حبوبات و جَلَبان⁴ و روغن فجل و زنبق و جز آنها خیزد.

ویژگیها: قلم‌ها، زاج، رخام، سرکه، پشم، خیش، بزازی کتان، پوست، کفش، هم‌لخت، لیف، وز،⁵ موز، شمع، قند، کوبیده⁶ رنگ، پر، نخ،⁷ اشنان، هریسه، نیده⁸، نخد، ترمس⁹، قرط،¹⁰ قلقاس¹¹ حصیر، خر، گاو، کمر بند، کشتزار، رودخانه،

1- متن: القفاف. ج قفہ است.

2- نوعی پوشاک قبطیان.

3- ← ص 179: 1.

4- نوعی دانه همانند غلات (لغتنامه).

5- نوعی مرغ پرنده.

6- متن: ودقهم.

7- متن: وغز لهم. 8- ن، ک، ص 4، 292.

9- نوعی باقلای مصری ← ص 255.

10- نوعی شبدر.

11- نوعی ترب، فجل ← ص 254 و 291، 5.

پرستش، خوش آوازی ، ساختمان جامع* حالوم¹ ، حیس² ماهی ها، 204
زندگانی ، بازرگانی ، خیرات ، از همه اینها بهترین آنها دارند .
برخی از فرآورده ها که ویژه فلسطین بشمارند ولی در مصر هم یافت
شوند چنین اند:

قلقاس :³ همانند فجل گرد (تُرب) است، پوست دار و تند است
در روغن سرخ کنند و در سبکباج⁴ اندازند [سودائی است . گویند :
اگر قلقاسی را بشکافند و هسنه خرما در آن نهند و در زمین بکارند موز
از آن بروید . برگش مانند برگ موز است].

موز : به اندازه خیار است و پوستی نازک دارد که می کنند سپس
خرده می شود. شیرین و اندکی گس می باشد . [بیشتر گفتیم ده در بصره
و حجاز نیز یافت شود].

جُمیز : چیزی به اندازه انجیر [و کوچکتر] است ، دمی دراز
دارد [سرخ است و مزه انجیر ندارد . درختش بزرگ با سافی کلفت
است. در بیشتر مهمانخانه ها از آنست . هر درخت آن هفت بار میوه
می دهد و از این روی ارزان می باشد]

ترمس : [دانه ای] به اندازه يك ناخن خشك و تلخ است . آنرا
شیرین می کنند و نمک می زنند [و در بازار می فررشنند و گاه آنرا می
کوبند و تخمیر می کنند و ادویه می زنند و تا بخارا فرستاده می شود .

1 - بنیرك . انخوسا . Anchusa حالوما (لفتنامه) انغوزه

2 - حریره . کاجی . سویی شیرین است.

3 - Colocasia

4 - آتش سرکه .

زنان آنرا برای پای دیگک می خورند]

نبق¹ : میوه درخت سدر به اندازه زعرور² با هسته بزرگ و شیرین است. [درخبر است که نبق بهشتی مانند قلال است].

نیده : [نوعی] سمنا³ ولی پروردن آن پیچیده تر است. آنرا بر روی نی پهن کنند تا خشک شود، آنگاه آنرا می جویند. [و این را مصریان اضافه بر محصولات شامی دارند].

روغن بلسان : که از گیاه [بیلسان] که در آنجا است می کشند .
سنجه⁴ : پول رایج قدیمی ایشان همان مثقال و ددم است .
مزبقه⁵ نیز دارند که هر پنجاه تا به یک دینار است ، و بیشتر معاملاتشان با داضیه⁶ است. فاطمیان سکه های رایج را عوض کردند، مگر این دو تا را پس تکها و مثقالها را باطل کردند.

اندازه گیری: ویبه: پانزده من است. اروب، شش ویبه [من] است.

205

تلیس: هشتا می باشد، اما متروک است.*

رسمها : در جامعهای این سرزمین، امام پس از دادن سلام نماز ظهر، مصحف را باز کرده جزوی می خواند، مردم همان اندازه که دور

1- نبق. کنار.

2- معرب زلزالک.

3- نیدا. سمنا (لغتنامه از ابن بطوطه).

4- متن: النقود ← ص 140 پانوش 1 و ص 179، 9 و 256.

5- ← ص 140 پانوش 2 و ص 297، 5.

6- متن: راضی، پانوش راضیه، که واحد پول می باشد.

مذکوران گرد آیند، به دور او نیز فرا آیند. مناجاتی ویژه خود نیز دارند که در ثلث سوم شب با آهنگ نوحه سرایان می خوانند، داستانی هم برایش نقل می کنند .

میان دو نماز مغرب و عشا جامع پرمی شود، از حلقه های فقیهان، قاریان ، ادیبان و حکیمان . من نیز با گروهی از مقدسیان به آنجا شده بودم، گاه می شد که در جایی به سخن می نشستیم، پس ازدوسو بانگ می شنیدیم که: روی خویش به مجلس کنید ! چون نیک می نگریستیم خود را در مرزدو حلقه می یافتیم . همه مسجدهایش چنین هستند . یک بار شمردم ، یکصد و ده مجلس در آنجا بود . برخی از ایشان پس از نماز عشا تا ثلث شب می مانند . شلوغ ترین بازارشان پس از بازگشت از جامع است . در آنجا مهم تر از مجلس قاریان چیزی نیابی . البته مجلس های بازی و [مجلسهائی که قرآن] به مزد خوانند نیز هست . ایشان مانند مردم بصره هنگام خطبه خواندن بر روی جامع چتر می کشند و هنگام جمعه گزاری بازارهایشان خلوت می گردد . پوشاک شسته شده و کفش کار کرده کمتر می پوشند، گوشت کمتر می خورند . هنگام نماز، با سرفه اشاره می کنند . آب بینی در مسجدها به زیر حصیرها می اندازند . در روستا هنگام خرمن ، نان را برای یکسال می پزند و خشکانده انبار می کنند . همانند اهل شام با ذنجات¹ دارند، خوش زبان، چاپلوس و شکسته نما هستند . سو گند بزرگشان به سر خدا^{۱۱} و کوچک تر از آن به حق علی^۱ می باشد . کله ماهی را دوست دارند . گویند : هنگامی که

1 - در پانوشته از حاشیه یک نسخه، با ذنجهات درست است.

ایشان يك شامی ببینند که يك ماهی خریده است، به دنبال وی می روند تا چون او سرماهی را ببیند از د؛ آنرا بردارند . ایشان دلینس¹ را بسیار می خورند که کثیف ترین چیز است، صدفی است در میان دو پوسته که آنرا جوشانیده باز کنند و مانند لعاب بیرونش می کشند. از عیب های ایشان یکی ضعف قلب و یکی کمبود میوه است . مردم شام همواره ایشان را به مسخره گرفته گویند: شب نم، باران مصریان و حدا² پرنده³ ایشان بشمار است. و سخن ایشان *مانند زنان سست : آقای من ، خدا بزرگت دارد چرا چنین؟⁴ خورا کشان دلینس ، تنقلشان نخد، پنیرشان حالوم⁴ و شیرینی ایشان نیده⁵ کلاه اشان خو کانند ، سو گند ایشان کفر است .

206

نیل : در همه دنیا آبی شیرین تر از آن نه چشیده و نه شنیده ام مگر آب نهر منصوره . افزایش آن از ماه بوجه تا ماه توت هنگام جشن چلیپا می باشد . دوسد بر آنست ، نخست در عین شمس که با خالک و خاشاک آنرا پیش از افزایش می بندند و پس از افزایش آبرای در منطقه جرف بالای قصبه بخش می کند و آبادی های آنجا چون بهتیت ، منیتین ، شبرو ، دمنهور را سیراب می کند و سد خلیج امیر المؤمنین نامیده شود . روز

1- صدف : La Telline

2 - حدا . غلیواج .

3 - متن : ما لك كذا ؛ پانوشت : مالك [كده ؛ ذ] که تلفظ مصریان بوده و

هنوز نیز چنان تلفظ می کنند.

4 - ← ص 291 پانوشت 1.

5 - ← ص 292 ، 4 .

جشن چلیپا که پایان شیرین شدن انگور باشد، سلطان به عین شمس می رود و دستور باز کردن این سد را می دهد، پیش از آن مردم اطراف، دهنه جویهای خود را بسته باشند تا آب از آن باز نگردد و نگهبانان آنها را پاسداری کنند، پس آب به سوی آبادیهای ریف سرازیر می شود. سد دیگر پائین تر از این و بزرگتر است ولی سلطان هنگام باز کردن آن به آنجا نیاید. باباز کردن این سد کمبود آب نیل آشکار می شود. و آن در سردوس است.

اندازه گیری: يك بر که است که در میانش تیری بلند، بانسانه های ذراع و انگشتان نهاده اند. دری استوار با نگهبانی دارد، که همه روزه اندازه آب را به سلطان گزارش کند، پس جارچی جار می کشد که: امروز خدا آب مبارك نیل را چنین و چنان افزود، سال گذشته در چنین روز چنان بود، پایان کار نیز با خداست. ولی او جز برای رسیدن به دوازده ذراع جار نکشد و باقی را تنها به سلطان گزارش می دهد. در ذراع دوازدهم آب به همه آبادیهای ریف می رسد و چون به چهارده ذراع رسد نقاط دور را نیز سیر آب کند، هنگامی که به شانزده رسد مردم خوشحال شوند که سالی نکو بود و اگر بالاتر شود رفاه و گشایش بیشتر است. چون آب فرو شود مردم به شخم زدن و کشت پردازند. در روزهای افزایش، مصر همچون مرداب است، تا آنجا که در برخی جاها، از يك دبه 207 به دبه دیگر جز با زورق نتوان رفت. *

نیل را سنتی کهن بوده است که ابویاسر مسافر بن عبدالله انصاری آنرا برایم نقل کرده گفت: یوسف بن علی از مأمون از محمد بن خلف

از ابو صالح از ابن لهیعه از قیس بن حجاج نقل کند که : هنگام فتح مصر چون ماه بَوْنَه¹ در آمد مردم نزد عمر عاص آمده گفتند: ای امیر! نیل ما را سنتی است که جز بدان بالا نیاید: شب دوازدهم این ماه دوشیزه‌ای را بارضایت پدر و مادرش آراسته با بهترین پوشاک در آب می اندازیم. عمر گفت: چنین نمی توان کرد اسلام سنتهای پیشین را بریده است. پس يك ماه و ماه دیگر صبر کردند و آب نیل هیچ بالا نیامد، تا آنجا که مردم آماده کوچ کردن شدند، پس چون عمر عاص چنان دید، نامه‌ای به عمر خطاب نگاشت. او پاسخ داد کاری درست کردی! اسلام سنتهای پیشین را پاره کرده است! و من يك کارت با این نامه می فرستم آنرا در نیل بیانداز! پس چون عمرو نامه را گشود کارت را دید که در آن چنین نوشته بود:

«از بنده خدا امیر مؤمنان عمر به رودخانه نیل مصر. أما بعد: اگر تو از پیش خود به راه می آمدی، پس نیا! و اگر خدای قهار تو را به راه می انداخت ما زوی می خواهیم که تو را به راه اندازد»

عمر نامه را پیش از جشن چلیپا که مردم آماده کوچ کردن بودند به آب انداخت، پس خدا روز چلیپا آب را شانزده ذراع بالا آورد و از آن بیعد مردم سالی بد ندیدند!

آب نیل هنگام افزایش تیره می شود. برای تصفیه آن هسته زرد آلو را کوبیده در آن ریزند. در زمستان نزدیک دو ماه آب نیل سرد می شود. روزی من در مجلس حلیمی [حکیمی] در جامع بودم، يك کوزه آب

1- بَوْنَه ، ایبب . مسری از ماه های قبلی هستند یا قوت همین داستان را از عبدالرحمان بن عبدالله بن عبدالحکم نقل کرده است (← ص 203)

آوردند، او از آن بیاشامیده گفت: ای مقدسی! آبهای ما هم مانند یکدیگر اند
گفتم: خدا فقیه را مؤید بدارد چنین نیست! سردی آب ما همیشگی
است و در اینجا موقت است.

در کرانه نیل آبشخورها هست که در آنها آب را در خیکها بر گیرند
و هر اشکوبه را با نیم دانق مزبته¹ بالامی برند. باوزش* بادشمال موج 208
دریا آب نیل را از دریاچه به پس می راند. و چون باد جنوب وزد،
آب دریا را از دریاچه می راند و آب نیل در آن فزونی گیرد. اهل
تنیس آب انبارهای خود را در آن چهار ماه باخیک پرمی کنند.
در فرما از گروهی شنیدم که می گفتند: آب نیل گاه چنان بالا آید
که به منارهها رسد. آب نیل به قصبه اسکندریه نیز می رسد و از پنجره
آهنین گذشته بدرون رود و پس از پر شدن آب انبارها فرو می نشیند.
در نیل حیوانی هست بنام تمساح که به حرذون² ماند، سراویک
سوم تنه اش می باشد، سلاح دروی اثر ندارد مگر زیر دو بغل او و
دهانش. او آدمی را می رباید. و بیشتر در سعید و سردوس یافت شود.
در مثل آرند: در سردوس هشیار باش! هر چند آب به قادوس باشد، که
قادوس کوزه دولاب است. رزی دریک کشتی نزدیک سردوس بودم
[در حالی که برمی گشتیم] کشتی ما به چیزی سایید! پرسیدم: آیا به زمین
سایید؛ گفتند: نه! بلکه بر پشت تمساح بود!

آب نیل به فیوم نمی رسد، پس مردم نزد یوسف (ع) شکایت

1 - واحد پول رایج است ← ص 140 پانوش 1 ص 292 ، 9.

2 - Salamandre سالاماندر. اسمندر، مانند سوسمار است. (لغتنامه)

بردند، او در میان رودخانه بندی بزرگ ساخت، و در زیر آن گذرگاه و کاریزهای شیشه‌ای نهاد. بند آب را بازداشت تا به فیوم رسید و سیرابش کرد، پس امروز سیراب‌ترین خاک مصر است، نبینی کشتزارهای برنج دارد و بارگران خراج رامی کشد و باز هم در آمدش بسیار است؟ هنگام افزایش آب از روی سد می‌ریزد، پس برخی کشتیها را رها کنند تا با آب آهسته پائین بیایند و برخی سرنگون می‌شوند. و چون از آب بی‌نیاز باشند آب راهها را باز کنند تا آب پائین رود.

چاه‌هایی که نزدیک رود نیل باشند شیرین هستند و هرچه دورتر بدمزه‌ترند. بهترین گرمابه‌ها آنهاینند که در کرانه نیل باشند. کاریزها نیز دارند که به درون شهر کشیده شده، در آنجا بادولاب از آنها آب گیرند. بر خود نیل نیز دولابه‌های بسیار سوار کرده، هنگام کاهش آب باغها را بدان سیراب کنند.

آب فیوم گرم است زیرا بر کشتزارهای برنج می‌گذرد. در افسانه آورند که وقتی جدی به دنیا می‌آید می‌گوید: بیگانگان بیرون شوید! در اسکندریه یک نوع ماهی بنام شرب هست که بر پوستش خطها هست، هر کس گوشت آن بخورد خواب هر اس انگیز بیند مگر*
 209 می‌خواره باشد که بوی زیان نرساند. در فرما پرندة سمانی¹ هست که هر کس از آن بخورد زمین گیر شود و بندهایش درهم پیچد. در فسطاط هر کس ماهی را پی در پی بخورد تا هفت سال گری از او دور نشود. در آنجا کوهی هست که معدن زر دارد. کانهای زاج بی‌مانند برای مرکب سازی و گلی بنام طفل² نیز در آنجا هست. در کوه مقطم
 1- مرغ سلوا (لغتنامه - سمان). 2- گل سرشوی و جامه شوی (لغتنامه)

سنگی سفید و نیکو هست که مانند چوب آنرا اُره می کنند.¹

دیدنیها ، برخی از مفسران گویند : ربوه (بلندی) هموار و چشمه سار که در قرآن² آمده مصر می باشد که عیسا و مادرش مریم مدتی بدانجا پناهنده بودند . طور سینا نزدیک قلزم (دریای سرخ) است که از دیهی بنام امن³ بدان شوند و آن جائی است که موسی بنی اسرائیل را از آنجا بدربرد، دوازده چشمه گوارا⁴ نیز در آنجا است. از طودتا آنجا دو روز راه است. در آنجا یک دیر مسیحی و کشتزار بسیار و یک درخت زیتون هست که گویند همانست که خدا می گوید: نه خاوری و نه باختری است⁵ و زیتون آنرا برای شاهان می برند. در فسطاط جائی هست که گویند: یوسف را در آنجا فروختند⁶ . در مقطم نیز جایگاه هائی متبرک و صومعه هائی هست که شبهای آدینه به دیدار آنها شوند. در فاصله صدارس از فسطاط جائی است که قرافه⁷ نامیده می شود و در آن سقاخانه و مسجد و گروهی خداپرست و خلوتگاه و بازاری برای آخرت

1- ← ع ، 440 ، 9-10 .

2- قرآن 23 ، 50 .

3- شاید: اهلیم . (تورات. سفر خروج 15، 27) باشند.

4- قرآن 7 ، 160 و تورات سفر خروج 15، 27 .

5- قرآن 24 : 35 .

6- قرآن 12 : 20 .

7- قرافه درس 283 گذشت .

جویان و جامعی زیبا هست . گورستانش خوش ساخت است، شهرگرد-
 آلود و گورستان سفیدمی نماید و به درازی شهر کشیده شده . گور امام
 شافعی در میان مزنی و ابواسحاق مروزی دیده می شود . جایی که
 بنی اسرائیل از آنجا به دریا در آمدند ¹ نزدیک قلزم است . مسجد
 خضر (ع) نزدیک سردوس است . در باره تیه ² بنی اسرائیل اختلاف
 هست و درست آنست که جایش میان مصر و شام باشد که چهل فرسنگ
 [در چهل فرسنگ] است همه شن و شوره زار و سماق ³ است . نخلستان
 و چشمه ای چند نیز در آن هست . یک مرز آن به جفار و مرز دیگرش *
 به طور سینا ⁴ و مرزهای صحرای ریف [مصر] از سوی قلزم است ، و
 مرزی نیز به شام دارد که راه ایشان به مکه از آنجا است .

210

شگفتیها : دو هرم، که از شگفتیهای جهان بشمارند ، از سنگ
 همچون دو ساختمانند، که بلندی هر یک چهار صد ذراع ⁵ ملکی، در پهنائی
 همچنانست، و پراز نوشته های یونانی می باشد . درون هر یک دو راه به
 بالا و راهی به زیر زمین هست . در شن زار ساخته شده اند . در باره آنها
 گوناگون شنیده ام . برخی می گفتند آن ذو طلسمند و برخی گفتند :

1 - قرآن 26 ، 63

2 - صحرائی که بنی اسرائیل در حال مهاجرت از مصر و بازگشت به فلسطین
 چهل سال در آنجا سرگردان و گمراه بودند . قرآن 5 ، 26

3 - سنگی سفید و معدنی ← ص 903 ، آخروجع 459 ، 8 سمقه ص 259 .

4 - استخری ع ، 53 : 3-5 پ 56 : 2-3

5 - استخری ع : 51 چهار صد گز باشد (پ : 54) چهار صد اوش (حدود العالم،

اهراء¹ یوسفند، برخی نیز گویند: گورستان ایشان بوده، در کتاب ابن فقیه خواندم که آنها برای رمل محبوبسند². گویند که: بر آنها چنین نوشته شده است: من اینها را ساختم، اکنون اگر کسی در خود توانائی می بیند آنها را ویران سازد، ویرانی نیز آسان تر از ساختن می باشد. پس یکی از شاهان آهنگ ویران کردن آن نمود ولی دید که همه خرج مصر نیز به ویران کردن آنها نمی رسد، پس، از آنها دست برداشت! این دو هرم مانند دو ساختمان صافند و از فاصله دوسه روز راه دیده می شوند، جز افراد زرنگ کسی نمی تواند ببالایشان برسد. پیرامن آنها نیز چندهمانند کوچکتر آنها دیده می شوند که نشانه گورستان بودن آنها است. نبینی چگونه فرمانروایان دیلم بر گورهای خود در ری گنبدهای بلند پایه ساخته و کوشش خویش در سر بلندی آنها بکار برده اند تا ویران نشود و آنان که پائین ترند کوچکتر گیرند. يك بت نیز در آنجا است که گویند شیطان بدرون آن می رفته آنرا به سخن می آورد، تا اینکه بینی و لبان بت شکسته شده است.

در عین شمس دو مناره مانند، دراز، يك پارچه هست که چیزی حربه مانند، بر سر آنهاست و مسه = سوزن نامیده می شوند. در آنجا چیزی همانندواند کی کمتر از اینها نیز هست. سخنان خرد ناپذیر در باره آنها شنیده ام * و در کتاب طلسمات آنها را طلسمی برای تمساحها دانست و

211

1- جمع هری، انبار کفند سلطان. (لغتنامه) نویسندگان منجد آنرا از ریشه لاین دانسته اند.

2- شاید گونه ای از کاربرد علم رمل باشد.

این تواند بود. نبینی که تمساحها در خوره فسطاط با اینکه بزرگ و بسیارند به کسی زیان نرسانند؟ در نزدیکی قصر شمع در فسطاط يك زن سنگ شده هست که يك سبد¹ سنگی بر سر او است. گویند وی کازر زنی بود فرعونیان را، که موسی را بیازرد پس مسخ شد.

در راه صعید خانه های بسیار بنام برایی² هست که نقاشی های بسیار در آنها دیده می شود. در آنجا و در هر مهانقش و نگار بسیار دیده می شود. در حلوان غارهای ترس آور و شگفت انگیز که آدمی در آنها گم می شود هست، گویند از آنها به قلزم نیز راه هست، صاف است آنچه آنچنانکه گوئی آب نمک روی آن گذرانیده اند [در آنجا گرمابه ای هست که روی آن نیز گرمابه است]

مناره اسکندریه: پایه اش در جزیره ای که چك نهاده شده که از راهی باریك که با سنگ استوار شده بدان می رسند، بطوری که آب از باختر بامناره و باروی شهر برمی خورد. ولی مناره در [شبه] جزیره است، سیصد اطاق در آن هست که سوار با اسبش به برخی از آنها می رسد و باقی را می توان پیاده رفت. مناره بر همه شهرهای کرانه مسلط می باشد. گویند در آن آئینه ای³ بوده است که هر کشتی را که از بندری

1- در متن ج ع 3،211 سفلی آمده که گویا تصحیف سفد باشد.

2- جمع یربا (ندیپ 633) از ریشه قطی است (یاقوت 531،1).

3- این آئینه در ادبیات فارسی بنام آئینه سکندر و جام جم معروفست که در شعر حافظ نیز آمده و چندین کتاب بدین نام تألیف شده است (← ذریعه 1: 50 - 51).

برمی خاست در آن می دیدند، همیشه يك نگهبان آنرا می نگریست و هر کشتی را که می دید، فرمانروا را از آن آگاه می نمود و او کبوتران خبر را بادستور به بندرها می فرستاد تا اینکه سگک روم (= امپراتور) کسی بدانجا فرستاد و او باحیله خود را نگهبان آنجا ساخت و آینه رادزدید و برد: برخی گویند آنرا شکسته به دریا ریخت. در کتاب طلسمات آنرا طلسمی دانسته که جلو تسلط آب را بر مصر می گیرد. و از همین روی سگک روم در صدد ویران کردن سر آن برآمد ولی نتوانست بدان دست یابد.

در جناب طلسمی برای جلو گیری از تسلط شن بر شهر و دیه ها هست.

طلسم در جائی جز مصر و شام نیست و گویند از کارهای پیامبران است. من در ایران نیز طلسمهائی دیده ام.

ماهها: در ماههای قبطی آغاز زمستان توت است که نوروز ادر

آنست، سپس بابہ ، هتور، کیهک*، طوبه، امشیر است، ماههای تابستان 212 نیز: برمہات ، برموده ، بشنس، باونہ ، اییب ، مسری می باشد.

مرزہا: دریای روم در شمال و دریای چین (دریای سرخ) دوسوم

شرق آنرا گرفته است. این دوسوم خود در پنج رده دیده می شود ،

1 - مسعودی گوید ، اولین ماه قبطیان توت بر این ایلول است ، سپس

بابہ = تشرین یکم هاتور = تشرین دوم ، کیهک = کانون یکم ، طوبه = کانون دوم ، امشیر = شباط ، برمہات = آذار ، برموده = نوسان ، بشنس = ایاز ، باونہ = حزیران ، اییب = تموز ، مسری = آب ، و پس از آن پنجه دزیدم دایه نام آورده می آورند (مروج ج. پاریس 3، 399). ویاقوت 4 ، 863).

نخست کرانه خشك که در میان دریا و کوه است. دوم کوه مقطم، سوم صعیداست که نیل در آن جاریست باشهرهای کرانه اش. چهارم نیز کوه است و پشت آن واحات است. درازای مصر از دریای روم تا نوبه کمتر از یک ماه است، پهنای آن در جنوب هشت مرحله، در شمال دوازده مرحله، در میانه نزدیک دریای قلمز چهار مرحله است.

حکومت: از آن فاطمیانست و مردم در آمن و داد زندگی می کنند، زیرا که دولت نیرومند و ثروتمند است و مردم در گشایش هستند. سیاست مجرا است و مردم در نهان و آشکارا گوش به فرمانند. خطبه جز بنام امیر المؤمنین خوانده نمی شود.

درآمد: در کتاب خراج از قدامه بن جعفر خواندم که می گوید: در آمد جنسی مصر دو هزار و پانصد هزار دینار می باشد¹ در کتاب ابن قفیه طور دیگر و به درازا کشانیده شده است. او در آمد روزگار فرعون را و سپس در آمد روزگار حجاج و روزگار بنی عباس را آورده، آنها را خراج نامیده است.² من در بخارا از برخی مصریان پرسیدم، گفت: در مصر خراج نیست، بلکه هر کشاورز زمین را از سلطان می گیرد و می کارد، پس چون درو و خرمن کوبی و انبار کرد، آنها را بسته و مهر می کنند³ تا نماینده سلطان آمده کرایه زمین را از آن پر گیرد و باقی

1- قدامه 248، 2.

2- خراج مصر روزگار فرعون 98 ملیون دینار بود و عبدالله بن حجاج برای بنی امیه دو میلیون و 723837 دینار و موسی بن عیسی برای عباسیان دو میلیون 190 هزار دینار برداشت کرد (خردادبه 33 - 84).

3- متن، رشتت بالعرام ← ص 85 : 3-4

را به کشاورز واگذار کند. او می گفت: برخی کشاورزان پیش قبطی از سلطان می گیرند و همراه کرایه از ایشان کسر می شود. گفتم بنابراین در این سرزمین ملك خاص نباشد؟ گفت: نه! مگر کسی زمینی را از اقطاع بندان سلطان از قدیم خریده یا هدیه گرفته باشد و سپس بخشیده یا فرزندانش فروخته باشند. گفتم: بدین سبب است که گویند: زمین مصر ملك کسی نمی شود زیرا که مردمش آنرا به یوسف پیغمبر فروخته اند؟ گفت: این که حرف است مگر نمی دانی که اسلام مقررات پیش از خود را باطل کرده است؟ مگر نمی دانی که یوسف پیغمبر نیز همه زمین های مردم را پس از خشکسالی به ایشان پس داد؟ آری مکررات کنونی را مسلمانان هنگام گشودن مصر وضع کرده اند! گفتم: پس چرا مسلمانان همان معامله را که با شامیان کردند، با مصریان نکردند، در حالی که هر دو به زور فتح شده اند؟ گفت: زیرا که شام باران همه ساله دارد* و کشت 213 در آنجا متوقف نشود فقط گاهی حاصلخیز و گاه خشکسال است، ولی وضع مصر بسته به نیل است که گاه خشک شود و گاه تا چهارده و شانزده ذرع بیشتر آب دارد و جریان آب در در آمد کشور تأثیر فراوان دارد. پس هر گاه خراج ثابت بر آن وضع می شد، می باید کسی که کشته و کسی که نکشته آنرا پردازد.

مالیات: در این کشور سنگین است بویژه در تنیس و دمیاط و در کرانه نیل، پارچه های شطوی [شطای رنگین] را قبطیان نباید بیافند مگر پس از اجازه سلطان، و هیچکس جز دلان معین صاحب قرارداد حق فروش آنها را ندارد و آنچه از آنها بفروش رسد در دفتر سلطان نوشته می شود. پس آنها را برای بسته بندی و سپس برای تناب پیچی

می برند و سپس سبد بندی و سپس عدل بندی می کنند ، و هر يك از اينها مالياتی می گیرند [سپس در کرانه از هر سبد نیم درم می ستانند و در هر بندر که بار اندازی کنند مالياتی دیگر می دهند] و در هر بار انداز نیز مالياتی می گیرند و هر مالیات ستان مهر خویش بر آن سبد می نهد هنگام بیرون شدن از هر بندر کشتی ها بازرسی می شوند. در تنیس از هر مشك روغن يك دینار می ستانند [و سخت بازرسی کنند] این گونه دشواریها در کرانه های نیل هست. و در فسطاط مالیات سنگین است. در کرانه تنیس باج ستانی را دیدم در جائی نشسته بود و می گفتند : سر قفلی جای او روزانه یک هزار دینار است و مانند او در کرانه دریا، در صعيد و کرانه اسکندریه نیز هست در اسکندریه از کشتیهای بیگانه و در فرما از کشتیهای شامی مالیات گیرند. در قلزم از هر بار يك درم می گیرند. [برخی کالاها را گرانبهای دریا را نیز به نزد سلطان می برند و او آنرا بهر بها که پسندید می خورد و این دشواریها هست].

فاصله ها ، از فرما گرفته تا بقاره يك مرحله سپس تا وراده يك

214 مرحله سپس * تا عریش يك مرحله ، سپس تا رفح يك مرحله است.

در تابستان از فرما تا جرجیر يك مرحله و تا فاقوس يك مرحله است

ولی در زمستان از فرما تا رصد¹ يك مرحله سپس تا فاقوس يك مرحله

است .

[از فرما گرفته تا فاقوس يك مرحله ، سپس تا عینا² يك مرحله

1- مرصد (قدامه 220 : 10)

2- درص 193 : 19 : غیفا و دریا قوت 5,829,3 و یعقوبی بلدان پ 109،

20 «غیفه» آمده است.

سپس تا جرجیر يك مرحله ، سپس تا فسطاط يك مرحله است].
 از فرما گرفته در آب تا تنیس يك مرحله ، سپس تا دمياط يك
 مرحله ، سپس تا محله كبرى يك مرحله ، سپس تا اسکندریه دو مرحله
 است .

از دمياط گرفته تا سردوس يك مرحله ، سپس تا فسطاط يك
 مرحله است .

از بلیس گرفته تا منصف يك مرحله ، سپس تا قلزم دمانقدر
 است .

از فرما گرفته تا دیرالنصار¹ و ذات الساحل² يك مرحله ، سپس تا
 مخلصه يك مرحله ، سپس تا عریش يك مرحله است . و از بلیس تا فسطاط
 يك مرحله است .

از اسکندریه گرفته تا دافقه يك مرحله ، سپس تا كوم شريك يك
 مرحله ، سپس تا ترونوط³ يك مرحله ، سپس تا ذات السلاسل⁴ يك مرحله
 سپس تا فسطاط يك مرحله است .

از اسکندریه گرفته تا بومینه⁵ يك مرحله ، سپس تا صفا يك مرحله

1- قصر حصن النصارى (قدامه 3,220)

2- خردادبه 6,84

3- خردادبه 5,84 قدامه 14:220

4- قدامه 13,220

5- (خردادبه 8,84) ابومینه (قدامه 19,220-29)

سپس تا امسا¹ دوبرید، سپس تا ذات الحمام يك مرحله است.
از اسکندریه گرفته تا غاخره² يك مرحله، سپس تا فاقوس يك
مرحله است.

از فسحاط گرفته* تا بلبیس يك مرحله، سپس تا منصف يك 215
مرحله، سپس تا قلزم يك مرحله، و از قلزم تا جده در دریا بیست و
پنج تا شصت روز راه بسته به [خوبی] باد است که سیصد فرسنگ
راه می باشد.

و از جب³ گرفته تا بویب يك مرحله، سپس تا منزل ابن بندقه⁴
يك مرحله، سپس تا عجرود⁵ يك مرحله، سپس تا مدینه⁶ يك مرحله،
سپس تا کرسی يك مرحله، سپس تا حفر يك مرحله، سپس تا ویده يك
مرحله است.

از اسوان تا عیداب راهی مطمئن است که وصف نمی کنم.
[از فسحاط گرفته تا جب يك مرید، سپس تا قلزم يك مرحله

1 - قدامه 2:221

2 - خردادبه 8:80 القاصرة (مقریزی 1، 184، 15) دخویه) فاقوس الغاصرة

(قدامه 220، 7)

3 - خرداد به (149، 8)

4 - ابن رسته 183 : 7، خردادبه 149، 6

5 - یاقوت 1، 422، 23 یعقوبی بلدان پ 9، 119

6 - ربیبة (قدامه 190، 15، ذنبه (خردادبه 149، 9) ریبة (رسته 183.

8) ذوینه (ادریسی 163 : از دخویه) مدینه القلزم (یاقوت 1، 422، 23) شهر

قلزم (بلدان یعقوبی پ : 119 : 7)

دوروز و يك شب است و همچنين از بلبیس تا قلزم و از قلزم تا ايله پنج
 مرحله و از فسطاط تا اسکندریه چهار مرحله است...¹
 از فسطاط تا اسوان پانزده مرحله ، سپس تا عیداب بیست مرحله
 است ...

1- به جای نقطه‌ها چند جمله در پانوشت هست که مکرر متن است.

6 - سرزمین مغرب

سرزمین خوش منظر بزرگ و ثروتمند است. شهر و دیه فراوان دارد با
ویژگیهای شگفت انگیز و رفاه. مرزهای محکم و باروهای بسیار و باغهای دلگشا
و جزیره‌های بسیار دارد مانند اندلس شگفت انگیز و قاهره زیبا و دلگشا و تنجه
آن شهر دور دست و ساجلماسه منحصر به فرد و صقلیه سیسیل آن جزیره
پرسود که مردم آن همیشه در جنگ هستند و ثروتشان سالم است. مانند
بصره دارای شهرهایی چند است، مردم به خیرات رغبت دارند سلطان‌شان
دادگر و حساب دان است. دریا را بهترین همسایه دارد و برای هر آینده
216 و رونده مردم دارند * شهرهایش در میان زیتونستانها فرو رفته و دستهایش
در زیر درختان انجیر و انگور است و پسته‌هایش پر از درختانست. ولی
مرزهایش دور و بیابانهایش بسیار و راه‌هایش دشوار و پرخطر، گوشه
دور افتاده اسلام است که برخی بحش‌هایش در پشت دریاها جدا مانده
است. کسی را بدانجا رغبت نیست و برای رفتن بدانجا آمادگی نیست

واز آن پرسش نیز نکنند و در باره اش گفتگو ندارند . نه دانشمندی سرشناس بیرون زاده و نه زاهدی مشهور مگر اندکی . مردمش سخت هستند گرچه پوشیده باشند و بخیلند گرچه مرفه باشند . و این نقشه آن سرزمین است .

بررسی کوتاه¹

من «مغرب» را با «اندلس» یکجا نهادم [در دوسو : رقاق و اندلس] چنانکه «هیتل» را با «خراسان» نهادم . ولی من به «اندلس» نرفته ام تا آنرا خوره بندی کنم [پس آنچه را شنیده ام یاد می کنم] : نخستین خوره [زقاق] از سمت مصر «برقہ» است سپس «افریقیہ»، «تاهرت»، «سجلماسه» «فاس»، «سوس دور»، جزیره «صقلیہ = سیسیل» که روبروی آفریقا آفریقا است . «اندلس» در پشت دریا و سرزمین روم است . «فاس» خود دو ناحیت دارد: «تنجه» و «زاب»

برقہ : نام قصبه نیز همین است . از شهرهایش : «ذات الحمام»، «رمادہ»، «اطر ابلس»، «أجدابیه»، «صبره قابس»، «غافق» می باشند . افریقیہ : قصبه آن «قیروان» و از شهرهایش : صبره ، اسفاس ، «مهدیه»، «سوسه»، «تونس»، بن زدد ، طبرقہ ، «مرسی خرز»² ، بونه،

1- این بررسی کوتاه با کمی اختلاف همان خلاصه فقیهانست که در ص

«باجه» ، لُرْبُسِ قَرْنَه ، مَرْنِيسَةَ * ، «مَس»¹ در تَجْدِ مَرْمَاجَنَه ، سَبِيَه «قَمُودَه» ، 217
 قَصَه ، قَسْطِيلِيَه ، نَفْزَاوَه ، لَافْسُ ، «أُوزْنَه» ، قَلَانَش ، قَبِيْشَه ، نُصَقَه ،
 بَنُونَش² ، كَجَم ، «جَزِيْرَه اَبُو شَرِيْكَ» ، باغاي ، «سُوق اَبْنِ خَلْف» ،
 «دُوفَانَه»³ «هَسِيْلَه» ، «اَشِيْر» ، «سُوق حَمْزَه» ، «جَزِيْرَه بَنِي ذَغْنَايَه»⁴ ،
 مَتَجَه . «تَنْس» ، «دَار سُوق اَبْرَاهِيْم» ، غَزَه ، «قَلْعَه بَر جَمَه» ، باغَر ، يَلَل
 «جَبَل زَالَاغ» ، «اَسْفَاقْس» مَنَسْتِيْر «مَرْسِي [قَصْر] الْحَجَامِيْن ، «بَنْزَرْت»
 «طَبْرَقَه» ، «هِيَاجَه» ، باغَر ، «غَيْبَث» ، «قَرِيَه الصَّقَالِبَه» ، لُرْبُسُ ،
 «مَرْسِي الْحَجْر» جَمُونَس ، «الصَّابُون» طَرْس *⁵ «قَسْطِيلِيَه» نَفْطَه ، «بَنْطِيُوس»
 «تَقْيُوس»⁶ ، «مَدِيْنَةُ الْقَصُور»⁷ «مَسْكِيَاَنَه» ، «بَاغَاي» ، «دُوفَانَه»⁸
 عِيْن الْعَصَافِيْر ، «دَار مَلُول» ، «طَبْنَه» مَقْرَه ، «تَيْجِس» ، «مَدِيْنَةُ الْمَهْر بِيْتِن» ،
 «تَامَسْت»⁹ «دَكْمَا» قَصْر الْاَفْرِيْقِي ، «رَكْوِي» ، «قَسْطَنْطِيَه» ، «مَبْلِي»
 «جَبْجَل» ، «تَابَرِيْت» ، «سَطِيْف» ، «اَيْكَجَا» ، «مَرْسِي الدَّجَاج» ، «اَشِيْر»

812

1- ممسى. (ياقوت 4 : 642 ، 5).

2- بنونش (ياقوت 4 : 1042 ، 21).

3- ← ص 56 ، 3 و ابن حوقل ج 1938 ص 85 ، 8

4- ← ص 28 ، 7 و 56 ، 3

5- طرة (ياقوت 3 : 534 و ابوالفداء پ 194-195).

6- تکرار ص 58 : 7 - 15 می باشد.

7- ← ص 28 : 14 .

8- ← ص 217 ، 2-3.

9- ابن حوقل 87 ، 21.

تاجرت: نام قصبه نیز همین است. از شهرهای «بمّمه» «تاغلیسیه»
 «قلعه ابن حرب»، «هزاره»، «جعبه»، «غدیر الدروع»، «لمایه»،
 «منداس»، «سوق ابن حبله»¹ «مطماطه»، «جبل تّجان»، «وهران»،
 «شلف طیر»² «غزة»، «سوق ابراهیم»، «رهبابه»، «بطحه»³ «زیتونه»
 «تمما»، «بعود»، «الخضراء»، «واریفن»، «تّنس»، «قصر الفلوس»،
 «بحریه»⁴، «سوق کری»، «منجّصه»، «اوزکی»، «تبرین»⁵، «سوق 219
 ابن مبلول»، «ربا»، «تاویلت ابو مغول»⁶، «تامزیت»، «تاویلت»
 دیگر «لغوا» «وفکتار».

سجلماسه: نام قصبه نیز هست. شهرهایش: «درعه»، «تادنقوست»
 «اثر»، «ایلا»، «ویلمیس»، «حصن ابن صالح»، «نحاسین»، «حصن
 السودان»، «هلال»، «امصلی»، «دار الامیر»، «حصن براره»⁷،
 «خیامات»، «تازروت»

فاس: ⁸ نام قصبه نیز هست. بچه‌هایشان ولگرد هستند. ابن خوره
 را سوس پائین نیز نامند. از شهرهایش ⁸ «بصره»، «زلول»، «جاهد»،

1- ← ص 29 ، 2

2- نهر شلف (حوقل ج 1938 ص 90 و یاقوت 4 : 249 ، 11) شلف
 بنی واطیل (پانوشت دخویه).

3- ← ص 29 : ، بطحاء

4- منخرته (نخبة الدهر دمشق 2374 ، 8 ب 404 ، 4)

5- ← ص 29 ، 7

6- ← ص 29 : 7

7- برار ← 11 ، 28

8- 9- این جملات درس 57 ، 1 نیامده است.

«سوق الکتامی»، «ورغہ»، «سبوا»، «صنهاجہ»، «ہوارہ»، «تیزا»،
 220 «مطماطہ»، «گزناہ»، «سلا»، «مدینہ بنی قریبہ» * «مزحاجیہ»،
 «وازیلا»¹ «سبتا»، «بلد غمار»، «قلعۃ النور»، «نکور»، «بلش»،
 «مزنیسہ»، «تایریدا»، «وصاع»، «مکناسہ»،² «قلعہ شمیت»، «مدائن»،
 «برجن»، «اوزکی»، «تیونوا»، «مکسین»، «املیل»، «املاۃ ابو الحسن»،
 «قسطنینہ»، «نفاوہ»، «نقاوس»، «بسکرہ»، «قبیشہ»³، «مدینہ بنی
 زحیق»، «لواتہ عبداللہ»، «لواتہ برکیہ»، «اکذار ابن شرک»، «مدینہ
 «جبل زالاغ».

ناحیت آن طنجه⁴ و شہرہایش: «ولیلہ»⁵، «مدرکۃ»⁶، «متروکہ»

«زقوز»⁵، «غزہ»، * «غمیرہ»، «الحاجر»، «تاجر اجرا»، «بیضاء»، 221
 «خضراء».

1- ازیلا ← ص 57 : 3 .

2 - مدینة مکناسہ ← ص 57 : 4 .

3 - از ص 216 ، 13 تا اینجا با اندک اختلاف مطابق است با ص 11:55 تا

5 ، 57

4 - در اینجا دو ناحیت «طنجه» و «زاب» دیدہ می شود و پس از آنہا

«طرفانہ» معرفی شدہ است کہ قبضۃ «سوس اقصاب» می باشد . اما در خلاصہ ص 57
 این سہ شہر بنام سہ ناحیت بہ ترتیب «زاب»، «طنجه»، «طرفانہ» معرفی
 شدہ اند.

5 - خردادبہ 89 ، 4

6 - مذکرۃ (بلدان یعقوبی پ 131 ، 135 ، غ 352 ، 356 - مدفرہ،

یا نوشت (دخویہ) .

زاب: شهرستانش «مسيله» است، و او را است «طبنه» ، «بسكرة»
 «بادس» ، «تهودا» ، «طولقا» ، «جميلا» ، «بنطيوس» ، «آدنه» ،
 «أشير» .

سوس دور: ¹ قصبه آن «طرفانه» است از شهرهايش : «أغمات»
 «ويلا» ، «وريكه» ، «تندلي» ، «ماسه» و جز آنها است.

صقلية ، (سيسيل) : قصبه آن «بلرم» ² است و از شهرهايش
 «خالصه» ، «أطرا بنش» ، «مازر» ، «عين المغطا» ، «قلعة البلوط» ،
 «جرجنت» ، «بشيرة» ، «سرقوسة» ، «لنتيني» ، «قطانية» ، «الياج» ،
 «بطنووا» ، «طبرمين» ، «ميس» ، «مسينه» ، «رمطه» ، «دمنش» ،
 222 «جارس» ، «قلعة الفوارب» ، * «قلعه صراط» ، «قلعه ابو ثور» ، «بطلية»
 «ثرمه» ، «بورقاد» ، «قرليون» ، «قرينش» ، «برطنيق» ، «اخيلاس» ،
 «بلجه» ، «برطنه» .

اندلس: همانند «هيطل» در خاور زمين مي باشد. رلي من آگاهی
 درست از اندلس ندارم تا آنرا خوره بندي کنم ، زيرا من هنوز به
 آنجا نرفته‌ام تا بتوانم آنرا بخش بندي نمايم. گویند: [اگر از دریای
 روم به سمت راست (شمال) بگذری در اندلس باشی و این چند راه
 دارد که برخی معروفهايش را ياد خواهم کرد. پهنای دریا در برخی جاها

1- سوس در آفریقا همه جا بی نقطه آمده است، ولی مترجم فارسی «نخبة الدهر»
 دمشق آنرا به تقلید «شوش» ایران همه جا با نقطه نهاده است.
 2- شاید به سبب کمبود آگاهی مؤلف از سسیل ، در این جا به همان اندازه
 که در خلاصه برای فقیهان درس 55 ، 7-11 آورده بود پسندیده کرده است.

يك فرسنگ و در برخی شش روز راه دارد و سپس دریا گشاده تر گردد. ماورای جیحون مانند اندلس است و اگر من به آنجا رفته بودم آنرا خوره بندی می کردم چنانکه هیطل را نمودم. ولی من شنیده‌ام [که اندلس هزار میل است. ابن خردادبه گوید: اندلس چهل شهر است، یعنی معروفهای آن. زیرا کسی پیش از من به خوره بندی و تعیین قصبه‌ها نپرداخته است، برخی از شهرها نیز که او یاد کرده است، بغابر روش من قصبه هستند] چنانکه گوئیم: بخارا، نسف، کش، سمرقند [من از برخی دانایان ایشان درباره روستاها و شهرهای پیرامن قرطبه که بدان نسبت داده می‌شوند پرسیدم، آن اندلسی گفت. ما روستا را «اقلیم» می‌خوانیم، اقلیم‌ها و شهرهای پیرامن قرطبه سیزده تا هستند: «أرجونه» «قسطله»، «شوذر»، «مارتوش»، «قنبانش»¹ «فخ ابن لقیط» * «بلاط مروان»²²³ «حصن بلکونه»، شنیده؛ «وادی عبدالله»² «قرسیس»²، «مائدة»، «جیان» و چنانکه پسوند³ می‌نماید باید این نقطه ناحیت باشد. شهرهای «جفر»، «بیغو»، «مارتوش»، «قانت»، «غرناطه»، «منتیشه»، «بیامه» است. [من به سال ۷۷ کتاب خود را در مکه بر برخی از پیران اندلس عرضه نمودم. او گفت: برابر بیان تو، بایستی اندلس هجده خوره چنین

1 - قنبان (یا قوت 4، 182).

2 - شاید، فریش (یا قوت 3، 889، 21)

3 - شناخت پایگاه شهر از روی پسوند نامش در ج، 12، 234 نیز می‌آید

و درص 36: 1-2 نیز چیزی همانند این گذشته است.

داشته باشد: «بجانده»، «مالقه»، «بلنسیه»، «تدمیر»، «سرقوسه»، «یابسه»
 «وادی الحجارة»، «قطیله»، «وشقه»، «مدینه سالم»، «طلیطله»، «اشبیلیه»
 «بطلیوث»، «باجه»، «قرطبه»، «شدونه»، «جزیره الخضراء». سپس من
 آنرا بردیگری عرضه داشتم. او گفت: برخی از اینها که تو یاد کرده‌ای
 ناحیت هستند. این کارتو با شنیدن نادیده‌ها درست در نیاید. پس او
 لبیره و خشنیه را بر آنها افزود. ابوزید نیز در کتاب خود¹ طرطوشه،
 بلنسیه، مرسیه، جزیره جبل طارق، اخشنیه، مریه، شنترین، لبله،
 قرمونه، مورور، استجه را یاد کرده است. اینست آنچه من از اندلس
 می‌دانم و در آنها بدرستی قصبه را از شهر باز نشناسم. مگر قرطبه را که
 مانند سمرقند معروفست².

دیگر شهرهای نامبردار اندلس: طرطوشه، بلنسیه، مرسیه،

224 بجانده، مالقه، جزیره جبل طارق، شدونه*، اشبیلیه، اخشنیه، مریه
 شنترین، باجه، لبله، قرمونه، مورور، استجه می‌باشند.

گزارش

برقه

قصبه‌ای معتبر و آبادان، پرمیوه، پربرکت با عسل فراوان و مره
 است. مرزی است که کوه‌ها دور آنند. کشتزارها دارد زبیم مرحله

1- استخری ع 37 پ 40.

2- بخش میان [] را دخویه از نسخه‌های دیگر دریا نوشت آورده است

و شاید دریا کنویس بوسیله خود مؤلف حذف شده باشد زیرا که برخی از نامهایش
 در متن نیز دیده می‌شود.

از دریادور و در پستی قرار گرفته است، خاک اطرافش سرخ است. آبشان از چاه و بارانهای است که در انبارها نگاه می‌دارند. در کنار راه مصر است و مردمش بایبگانه مهربانند و نیک اندیش هستند و کمتر از دیگران رنگ پذیرند.

اَطْرَابُئْسُ : شهری بزرگ بر کنار دریا است، بارویی از سنگ و جیل¹ دارد. درهائی بنام باب البحر ، باب الشرق ، باب الجوف ، باب الغرب دارد. آب از چاه و باران دارند. میوه انجاص² ، سیب ، و فراورده‌های شیرو عسل فراوانست و نامی پر آوازه دارد.

اجدابیه : آبادان و ساختمانهایش از سنگ در کنار دریای باشد از آب باران می‌آشامند.

سُرْت : همچنانست و بادیه‌ها و درختانها³ دارد.

صَرَه : در بیابان است و بارو دارد ، نخلستان و انجیر دارد. از باران می‌آشامند.

قَابِس : از طرابلس کوچکتر است دره‌ای دراز دارد. ساختمانهایش از سنگ و آجر است. نخلستان ، انگورستان و سیبستان دارد ، بارو دارد. مردم بادیه‌اش بربرند. شهر سه دروازه دارد.

1 - درص 229 از حاشیه نسخه B نقل شده که، الجیل هو النورة پس جیل آهک

است که برای ملاط بکار گرفته می‌شده است.

2- آلو ← 181

3 - متن، شعاری

غافق: ناحیتی است گسترده پر آبادی و هفته بازارها، نزدیک دریا و برخی آنرا از آفریقا شمرند.

ذات الحمام: شهریست که بتازگی ساخته شده. از کسی که از ابوالعباس ابن الراعی درباره آن می پرسید، شنیدم که می گفت: ساختن این شهر یکی از علامات ظهور فاطمی در مصر است. [و برخی آنرا از واحات بشمار آرند].

افریقیه 1

قیروان: مرکز این سرزمین است. دلباز و بزرگ خوش نان و گوشت است، دزای میوه‌های متضاد در کوه و دشت و دریا و نعمتهای گوناگون و دانش بسیار و ارزانی شگفت آور است. 225 گوشت پنج من به یک درم و انجیر ده تا 2 از مویز و خرما و انگور و زیتون که مپرس! بارانداز مغربیان ر مرکز بازرگانی در دریا است. هیچ جاییش از این سرزمین شهر ندارد. مردی سازگارتر از ایشان نباشد، همه حنفی و مالکی و بانر مشی شگفت انگیز هستند. در میان خود کشاکش و تعصب ندارند در پرتو نور خدا بکار خویش می پردازند و دل از کینه تهی دارند. خود فخر آور مغرب و مرکز سلطنت و یک پایگاه است. از نیشابور مرده تر و از دمشق بزرگتر و از اصفهان محترم تر است ولی آب ایشان سست

1- این عنوان افزوده ترجمان، اردوی فهرستی است که مؤلف در ص 216،

13 داده است.

2 - شاید، ده من

و بیانشان سبک است، بذله گو ندارند. آب آشامیدنی رادر مواجین¹ نگاهداری می کنند، مالیات از دکان داران گرفته نمی شود. خواروبارشان در صبره است، بازارهای شهر تعطیل است، توده مردم همچون گله گوسفند یله؛ نماز تراویح نمی گذارند، هیچ بک از دو طرف نشانی ندارند² در زمینی کمتر از سه در سه میل است و باروندارد. از گودالها و انبارهایی می آشامند که آب باران رادر آنها گرد می آورند. معز (فاطمی) کاریزی از کوهستان برایشان کشید که پس از گذشتن از کاخ او در صبره انبارهای ایشان را پر آب می کند. ساختمانها از سنگ و آجر است. انبارهای روغن بسیار دارند. جامع ایشان در جایی بنام سماط کبیر در میان بازار و ناف شهر، بزرگتر از جامع ابن طیلون است و ستونهای رخام دارد و با رخام فرش شده است و ناودانهایش از سرب می باشد. دروازه هایش: باب سماط، باب صرافان. باب رهاذنه³، باب فضولیان، باب مأذنه، باب صباغیان، باب حواریان، باب سوق الخمیس، باب میضاة⁴ باب خاصته، باب تماران است و باب لحامان، 228 باب سوق رماحان نیز دارد. پانزده کوچه دارد. بنامهای درب *ربیع درب عبدالله، درب تونس، درب اصرم، درب اسلم، درب سوق الأحد درب نافع، درب حدائین.

1- شاید جمع مجنأة به معنی گودال باشد.

2- متن، ولا بقی للتریقین بهاماتکون.

3-.. شاید، جمع رهدن، دروغ گو، پیشگوی بددل

4- آهریز. وضوگاه.

صبره رافاطمی [مغربی] در آن هنگام که این سرزمین و [قیروان] را گشود، پایه نهاد، و نامش را از صبر و شکیبائی سربازانش در جنگ بر گرفت، شهر همانند کاسه گردو بی مانند است، کاخ شاه در میان آنست مانند مدینه السلام (بغداد). آب از میان آنجا می رود. ساختمانها استوار بازارها زیبا. جامع سلطان در آنجا است. پهنای بارویش دوازده ذراع است و جدا از ساختمانها است. میان صبره و شهر پهنه راه است و بازرگانان از شهر تا آنجا را سوار بر خرهای مصری می آیند و باز می گردند. دروازه هایش: باب فتوح، باب زویله، باب وادی النصرین همگی آهنین هستند، دیوارها آجر است که با حیل¹ بند کشی شده است.

اسفاس و سوسه دوشهر دریائی هستند که باروئی با آجر و جیل دارند و از چاه آب انبار می آشامند.

مهدیه نیز بر دریا است باروئی از آجر و جیل دارد. آب از چاه و انبار آب باران می آشامند. انبار قیروان و بارانداز اصفلیه و مصر بشمار آید، پر جمعیت می باشد. هر کس می خواهد قسطنطنیه را ببیند و رنج سفر روم نکشد آنجا را ببیند که مانند آن در جزیره ای ساخته شده و از يك راه همچون بند به آنجا شوند.

بنزرد: بارو دارد. ساختمانهایش از سنگ است. جامع در میان شهر است. آبی شور نیز میان دره جاری دارد که از دریاچه ای در کنار دریا می آید و به دریا باز می گردد. مردم با قایق از آن می گذرند

1- ← ص 224 پانوش 1 .

طبرقه: در کنار دریا و کوهی مشرف بدان است . دژ آن ویران شده مردم در حومه آن زندگی کنند . از چاه‌ها می‌آشامند. آبی شور نیز در ته دره دارد.

مری الخرز : شهریست در جزیره‌های کنار دریا که از يك راه بدان می‌رسند مرجان تنها از آنجا خیزد و جز از آن دریا نیاید . معدنی جز آن نیز ندارد .

بونه: کنار دریا ، بارو دارد و معدنی آهن دارد . از چاه‌ها می‌آشامند.

باجه : میان قیروان و دریا است، غله و خیرات بسیار دارد، چشمه‌ای با آب روان در میان دارد.

لُربس : زبر * کوه بودغ کشتزارهای زعفران دارد. بارویش با سنگ 227 آشامیدن مردم از چاه است پیرامن آن و پیرامن باجه بازارهای موسمی هست که ذکر آنها به درازا می‌کشد.

قرنه : بنام رودی شیرین که در آن است نامیده شده . باروی سنگین دارد.

مَرْنِيسَه : بارو ندارد. ساختمانها با گل رس است. آشامیدنشان از چاه است دیه‌های بسیار و روستائی گسترده دارد.

قَمُودَه : روستائی بزرگ و نام شهرستانش جمونس صابون است ساختمانها از گل آشامیدنشان از چاه ، انجیر، زیتون ، بادام فراوان دارد ، دیه‌ی بزرگ نیز بنام خود الکاف دارد.

مَرْمَاجَنَه : بزرگ و وابسته به روستای قَبَسَا می‌باشد . از چاه‌ها

می آشامند و میوه بسیار دارد.

قلانس: نام روستایش مکنه¹ ابو مفسود است، انجیر و زیتون و برکات دیگر بسیار دارد.

قبیله²: روستائی است که شهرستانش طرناسه است. بسیاری از بنی عباس بدانجا شده بر آن مسلط شده اند. به نیکو و زیتون و انجیر بسیار دارد. آشامیدنشان از چاهها است.

رصفه: روستائی است. نام شهرستانش بیونش است که مانند دله می باشد از چاهها می آشامند، سیصد و شصت کارخانه روغن گیری زیتون دارد. ساختمانهایش از گل می باشد.

جزیره ابوشریک: دودریا است و دوازده روستا دارد، نام شهرستانش باشو است، باروندارد. ساختمانها از گل است، از چاه می آشامند و کشت می کنند مانند شیراز و سرخس.

باغای: بزرگ و بارودار است. در زیر کوهی بنام اوداس می باشد که آبش بسوی ایشان می آید و بستانهای بسیار دارد.

سوق حمزه: شهری است * در دریا. ساختمانهایش با آجر پخته است و آب از رودخانه و چشمه سار می آشامند.

[مرسی الدجاج: شهری بر دریا است، ساختمانهایش از آجر پخته

1- شاید: مکناسه ← ص 220، 2 و 230، 11 دخویه به نقل از

دمشقی مکنه، را شهری آفریقائی خوانده ولی در نخبه الدهر ج 238، 5، پ

405، 15 کتومة مکنه از توابع سوس و قسطلیة دیده می شود.

2- بلدان یعقوبی ج 350 پ 129.

و آبش از رودخانه و چشمه ساراست].

جزیره بنی زغنایه : در کرانه دریا است . و بارو دارد و از آنجا

به اندلس می روند . چشمه ها دارد .

نتیجه : چرا گاه است و آبی روان دارد که بر آن چند آسیاب است .

شاخه ای از این آب به خانه ها می رود ، باغهای فراوان دارد .

هیاجه : روستایش به همین نام ، گندم زاری فراخ است .

قسطنطنیه : شهری جاهلی (پیش از اسلام) می باشد که دو روز

راه با مرکز فاصله دارد .

گر نه بیم خستگی و دراز شدن کتاب می داشتم ، دیگر شهرهای

آفریقا را نیز یاد می نمودم ، که پرشهرترین خوره های اسلام است ،

ولی من به کوتاه نویسی گرایش دارم ، و تنها آنرا یاد می کنم که از آن

ناگزیر باشم . من هیچ خوره پرشهرتر از اینجا سراغ ندارم که همه

خوب و پرجمعیت نیز می باشند ، چه بسا من در سرزمین های دیگر

شهرهایی کوچکتر از دیه رانیز یاد می کنم زیرا آنها به شهر بودن شهرت

دارند و زمیمه این دانش بر شهت نهاده شده است . نبینی که مخا و

جامعین و منیفه¹ بی گفتگو شهر بشمار آیند ، در صورتی که کفر سلام و

قصرالریح و وأس التین که از آنها بزرگترند ، دیه شمرد می شوند؟

آری! اهمیت يك خوره به بسیار بودن شهرهایش نیست ، بلکه

به مهم بودن روستاهایش می باشد . نبینی که چقدر نیشابور و بخارا مهم

1- شاید همان «کسیفه» باشد که درص 173 گذشت و درص 256 ، 8 نیز یاد

هستند ، با آنکه شهرهایشان اندك هستند ، و چقدر زبید و هجر ناچیزند
با آنکه شهرها بسیار دارند؟!¹.

تاهرت:

نام قصبه نیز همین است. بلخ مغرب بشمار می رود. رودخانه‌ها
و باغها پیرامن آنها پر کرده و شهر در بنستانها فرو رفته است ، چشمه‌ها
در اطرافش می جوشند و ارزش این سرزمین را بالا می برند، بیگانه در
آنجا زودبه نوا می رسد و صاحب‌دل را خوش می آید، تا آنجا که به علت
آنها بردمشق ترجیح داده‌اند و بر قرطبه که آنها نیز نادرست می پندارم
شهری بزرگ و پربرکت و مرفه و خوش هوا است ، بازارهای زیبا و
آب فراوان و مردمی نیکوکار دارد. ساختمانش کهن و استوار و شگفت
انگیز است، ولی کجا می توان مغرب را باشام قیاس کرد ، در کجای
اسلام مانند دمشق یافت می شود؟ * قرطبه نیز نام و نشانی دیگر دارد. 229

1 - شاید «شهر» های ناچیزتر از «دیه» به سبب رژیم فرمانروایان عرب
پیش از قرن چهارم باشد که در عربستان به دیه‌های کوچک نیز مرکزیت شهری
می داده ، حق داشتن «جامع» و «منبر» و برگزاری نماز آدینه می دادند و از جزیه
مغاف می داشتند اما بسیاری از شهرهای بزرگ غیر عرب را از این حقوق محروم
می کرده و جزیه دریافت می کردند . — ص 393 و 282 و (متن 2، 269 از
اصطخری ، 58) هر شهر مو توانست چندین مسجد داشته باشد ولی داشتن جزیه
جامع مجاز نمی بود. (سیوطی، حسن المحاضره 2 : 155) .

دو جامع دارد بفاصله دو سوم شهر نزدیک بازارها با سنگ و جیل¹ ساخته شده اند چهار کویچه معروف دارد. باب مجانه ، درب المعصومه درب حارة النفیر ، درب البساطین . نزدیک آن شهر است بنام دها² که ویرانه شده است.

تنس : بر دریا است و بارو دارد ، از رودخانه می آشامند ، و همچنین است قصر الفلوس .

تاهرت سفلی : بر دره ای بزرگ است ، چشمه سار و باغها دارد .

فتکان : بارو دارد ، و بر دره ای است با آب روان و باغها.

یلل : و جبل توجان³ همچنانکه گفتم بر ابراند.

وهران : باروئی دارد بر دریا ، که از آن بایک شبانه روز دریا نوردی به اندلس می روند.

سبته : در تنگه دریای اندلس قرار گرفته و دو خشکی از روی آن دیده می شود، و این یکی از گذرگاه های بنام است.

جبل زالاغ : شهر است بر کوهی بلند ، مشرف بر خوره فلس که آنرا خلوف بن احمد معنلی ساخته . دیگر شهرها نیز بیشتر بار دارند و باغهای فراوان.

1 - ← ص 224 پانوش (1)

2 - که درص 30، 7 بعنوان «وادی رها» یادشد.

3 - ← ص 56، 4 و 8، 7

فاس : دوشهر بزرگ و مهم هستند که هر يك باروئی جدا دارد و میان آن دودرهای پرازباغها و آسیاها است. دولت فاطمی بر يك سو دست دارد و اموی بر سوی دیگر و در نتیجه جنگ و کشتار و دست به دست شدن دارد. [ومن از ایشان می شنیدم که چگونه امویان با جنگ از دریا گذشته و این سورا با زور ساخته خطبه خوانی برقرار نمودند] .
 ساختمانها گلین و باروها با آجر پخته است . دژ شمیت را [اسماعیل] ابن بوری [نوری ابن موسی بن ابی العافیه] در آنجا ساخته و دژی دیگر را ابن احمد در کنار دره ساخته است. شهر یست پر بر کت از انجیر و زیتون ولی چنانکه می بینیم مردمی سرد [گریزان از جنگ] و پیه هستند ، دانشمندان اندک*
 و غوغا بسیار دارند.

مقر¹ امیران فاس از طرف دولت فاطمی [مغرب] در جبل ذالغ است . بخش ایشان در فاس به نام عدوة القروی و بخش دیگر مدینه اندلس² نامیده می شود که این را امویان به هنگامی ساختند که از آب گذشته بر فاس مسلط شده بودند.³

1 تا 3 - این چهار سطر در متن عربی پس از معرفی «غمار» آمده و من

آنرا در دنبال فاس نهادم.

2 - دو بخش فاس را «عدوة القرویین» و «عدوة الاندلسین» نام داده

سال تاسیس نخستین را 193 و دومین را 192 یاد کرده است . (یاقوت 3، 842،

18) .

بصره: ¹ شهری آباد و بزرگ و مهم بوده ولی اکنون ویرانه
[شهر مانند است] ²

قسطیلیه: در همه دنیا همانند بصره است [اگر کسی بخواهد شهری
همچون بصره ببیند باید بدان بنگرد] بهای يك بار شتر خرما دو درم
است. رودی بزرگ دارند که در میان نخلستانها پنهان شده است. از
فراوانی نخلستان که مپرس!

نقزاه: نیز مانند آنست (در ارزانی خرما و فراوانی آب
همانند) و هر دو شهر از دریا دور افتاده اند.

نقاوس (الزاب): زیبا و دلگشا و پر آب و سرد است و گوزن فراوان
دارد (و میوه های کوهی ارزشمند دیگر).

غمار: روستایش سه روز راه در مانند آن می باشد که همه دیه های
آبادند ³ [و نیز بسکره ⁴ و چند شهر دیگر که مرکز خرما بشمار می روند]

1 تا 2 - در متن عربی چاپ دخویه، معرفی «بصره» پس از معرفی «قسطیلیه»
و «نقزاه» آمده است. و من آنرا به پیش آوردم، زیرا که مؤلف هنگام معرفی
«قسطیلیه» آنرا به بصره همانند کرده است و همچنانکه در پانوشت ص 230 چاپ
عربی دیده می شود در نسخه دستنویس «C» نیز بصره پیش تر از آنها نوشته شده بوده
است، و این را من بهتر پسندیدم.

باری یا قوت معرفی این بصره را از همین کتاب مقدسی نقل کرده و تاریخ تألیف
احسن التقاسیم را به سال 378 آورده است (یا قوت 1، 653:10) در صورتی که خود
مؤلف در ص 3، 9 تألیف را به سال 375 معین کرده است.

3 - در اینجا، در متن عربی دو سطر و نیم تکرار معرفی «قسطیلیه» و «نقزاه»
و «نقاوس» دیده می شود، که چون من در ترجمه آن سودی نیافتم آنرا انداختم.
جای آن چهار سطر که در پانوشت شماره 1 تا 3 بدان اشارت نمودم نیز در
عربی اینجا می باشد.

4 - بسکره را یا قوت در 1، 625 و 903:2 و 23 و دیگران نیز آورده اند.

و همه آبادانند .

میان فاس و صاع شهریست مهم و دلگشا و پردرختان بارودخانه‌های بسیار، که در روستای مکناسة الصاغه جا دارد و من نامش را فراموش کرده‌ام
طنجه: * ناحیتی آباد و گرانقدر است که شهرهای خشکی و 323
کرانه‌ای آن آباد و مرفه‌اند.

زاب: [ناحیتی] است [شهرستانش مسیه است که خود ناحیتی
است و چنانکه گفتیم¹ در این سرزمین شهرت دارد ولی طنجه مهم‌تر از
آنست [این خوره سوس ادنی² نیز نامیده شود].

سجلماسه:

قصبه‌ایست مهم ، بر رودخانه‌ای جا دارد که جدا از آن است و
و در سمت قبله آن می‌ریزد . به سوی قبله دراز است . باروئی از گل
دارد. در میان آن دژیست به نام عسکر . جامع و ستاد فرماندهی در آنجا
است. گرما و سرمایش سخت است. هوایش خوش، خرما ، انگور ،
مویز، انار و دیگر میوه‌ها و غلات دیگر خیرات فراوان دارد. بیگانگان
را خوش آید و از هر سو بدانجا روی آورند ، با این همه مرزی
گرانقدر است . در روستایش کانه‌ای زر و سیم یافت شود. مردم اهل
سنت و نیکوکارند . دانشمندان و خردمندان دارند . دروازه هایش :

1- ← ص 221.

2- در برابر سوس اقما (دور) ← ص 221.

باب قبلی ، باب غربی ، باب غدیر ، باب جزاران¹ باب توقف گاه
زناته² رجز آن است. شن زار است. آب نیز دارد.

دَرَعَه: روستائی فراخ است و چندین منبر دارد. کنار رودخانه‌ای

به درازای شش روز راه است.

عَرِيش: ³ روستائی است دارای چندین منبر شهرهای آباد
پیرامُن آن در شن زار اند در تاذت کانه‌های سیم هست، میان این خوره
و سرزمین سیاهان کانزر نیز هست. در جهان جائی گسترده و خوش
آب و هوای آن نیست. راه‌ها بدین خوره دشوار است زیرا در بیابانی
شن رار و ترسناک قرار دارد.

بَلَرَم: قصبهٔ أصقلیه⁴ در کرانهٔ دریا در جزیره است. گشاده‌تر از

فسطاط ولی پراکنده است. ساختمانها از سنگ و نوره⁵ است همه جا
سرخ و سفید است.

فواره‌ها و خیزران زارها پیرامن آنرا پر کرده است. رودخانه‌ای
بنام وادی عباس به آن آب می‌رساند و آسیاها در میان آن ساخته‌اند و
آب بردیوارها می‌کوبد. میوه و انگور بسیار و برکت فراران دارد.
یک کوی در داخل دارد که جامع در آن و بازارها در حومهٔ آن می‌باشد

1 - قصابان

2 - Zenata قبیله از بربرند (لغتنامه)

3 - دمشق ع 236 پ 362 .

4 - سیویل

5 - جیل ← ص 224 .

232 يك كوی دیگر در بیرون داود که بارو دارد و خالصه نامیده می شود و چهار دروازه دارد: باب کتّامه ، باب فتوح ، باب بنود ، باب صناعة . جامع و بازارها نیز دارد.

اطرابنش : در کرانه و غربی است . بارو دارد . از رودخانه سیراب می شود.

عين المغطا و ماذر¹ نیز غربی هستند.

قلعة البلوط : در پستی است و بارو دارد² از چشمه ای که در آنجا است سیراب می شوند.

جرجنت : در کرانه است و بارو دارد . از چاه می آشامند.

بُشیره : در کرانه و غربی است . باروئی استوار همچون يك دژ دارد.

سرقوسه ، دوشهر بهم چسبیده است . بندری شگفت انگیز دارد خندقی آب دریا را به دور آن می گرداند.

لنتینی : کنار رودخانه نزدیک دریا است . بارو دارد ، ساختمانهایش از سنگ است.

قطانیه : در کرانه سمت قبله است ، بارو دارد ، مدینة الفیله همین است.

الهاج : در کرانه سمت قبله است ، بارو دارد . از آبی روان

1 - ← 29 و 221-222

2 - مثن : «محصنة فی الهواء» است و در صفحه بعد در پانزدهمین صفحه جمله «قمة الصراط فی الهواء» آمده هوت گودا است (یا قوت 4 ، 995 ، 18).

می آشامند.

بطرنوا : در خاور است در دامنه کوه آتش روان¹.

طبرمین : در کرانه خاوری است ، مشرف به سرزمین روم شرقی

دژی از سنگ دارد. بارانداز دریائی است.

دیگر شهرها [شرقی و غربی و قبلی (جنوبی) هستند] و بخش

خاوری چنانکه گذشت ده است ، ولی قلعة الصراط در پستی است².

بطرلیه : در سمت قبله در خشکی است ، بارو دارد در میانش

دژی است که يك کلیسا دارد.

برطنیق : در کرانه نیست . حنای بسیار دارد . و چنین است

احیاس و بلجه³

صقلیه:

(سبیل) جزیره ایست فراخ و مهم . مسلمانان را جزیره ای

بزرگتر و آبادتر ، پر شهرستان تر از آن نیست. در ازایش دوازده روز

راه و پهنایش چهار روز است. میان جزیره و سرزمین روم تنگه ای در

سمت خاور هست به پهنای دوازده روز راه و این خلیج [راجیهانی] از

پنج دریای معروف بشمار آورده است.*

1- متن ، النار الجارية ، شاید هنگامی آتشفشان داشته است.

2- متن ، قلعة الصراط فی الهواء .

3- متن ، و بلجه فی فحس .

اندلس: ¹

قرطبه : مرکز اندلس است. از برخی عثمانیان شنیدم می گفت: 233
 آنجا از بغداد مهمتر است و در بیابانی است که کوهی بر آن مشرف
 است. شهر ، اندرونی و بیرونی (ربض) دارد. جامع و بازاری در بخش
 اندرونی است. بیشتر بازارها و خانه سلطان در بخش بیرونی در کنار
 دره ای بزرگ است . بامها را از سو فال² ساخته اند. جامع با سنگ و
 ونوره ساخته شده دیوارهایش از رخام و پیرامن آن دستشوئی ها است
 شهر پنج دروازه دارد. باب جدید ، باب عطاران. باب قنطره (پل) باب
 یهود ، باب عامر. قرائن نشان می دهد و ناقلان متفق هستند که این شهری
 مهم و خوش هوا است . بینش و داد و سیاست نیکو و نعمت فراوان و
 دیانت استوار دارد. اندلس همیشه خواص هیطل را دارد جنگیانش
 همیشه در رزم و آمادگی اند، دانش بسیار و قدرت فراوان و ویژگیها
 دارند. بازار گانیش سود آور است. برخی از اندلسیان [که از دانشمندان
 خردمند آنجا بود و مدتی دراز در دریا همراه ما می بود] برایم گفت:
 آنجا سیزده روستا در پانزده میل دارد .

ارجونه : بارو دارد، باغ و درخت ندارد ولی مرکز غلات است
 چشمه سار دارند و کشتزار ایشان دیمی است.

قسطله : سیزده میای ارجونه است، در دشتی پر از درختها و زیتون

1- عنوان را مترجم از روی فهرستی که مؤلف در ص 216 و 222 داد
 افزوده است.

2- متن ، قراهد ، ح قراهد.

و انگور است . از چاه‌ها می‌آشامند و باغها را با دولاب¹ سیراب می‌کنند.

شودر : در هجده میلی قرطبه در دشتی پرزیتون است. از چشمه می‌آشامند.

مارش: در پانزده میلی قرطبه در کوهستان است و جز کرمستان چیزی ندارد، چشمه سار است.

قنبانش: در پانزده میلی است. در دشت و دارای کشتزارهایی در زمینی بنام قنبانیه است . از چاه‌ها می‌آشامند،

فنج ابن لقیط : در بیست و پنج میلی است در دشتی پراز کشتزار است . از چاه‌ها می‌آشامند.

بلاط مروان : در سی میلی است. دره‌ای دراز دارد ، در دشتی پراز کشتزار می‌باشد.

234 بویانه : کشتزارهای دشتی دارد* و از چاه‌ها می‌آشامند . دژی از سنگ دارد و بیرونش حومه (ربض) دارد. جامع در درون دژ است و بازارها در بیرون هستند.

حصن بلکونه : زیتون و درختها و چشمه بسیار دارد. باروئی از سنگ دارد. از يك چشمه و چند چاه می‌آشامند : در چهل میلی قرطبه است .

شنیده : بالا کوهی پراز کرمستان و دارای کشتزار و انگور و انجیر

1 - متن ، بالسوانی . ج سانیه.

است. از چشمه و چاه‌ها می‌آشامند . دو روز راه از قرطبه دور است .
منزل آن فج‌ابن‌لقیط است.

وادی‌الرمان در دشت دارای کشتزارها و رودخانه‌ها و درختان است.
قرسیس : در شصت میلی قرطبه . در دشتی پر از انجیر و انگور
وزیتون درشت است. از چشمه‌سار سیراب می‌شوند.

جیان : در پنجاه میلی قرطبه . نام روستایش اُدبِه¹ است . شهر
جیان بر کوهی است پر از چشمه. دژ آنجا ویران شده است ولی خود
در کوه قابل دفاع است. دوازده چشمه دارد که بر سه‌تای آنها آسیاها
هست که اندلس را تأمین می‌کند و خوار و بار قرطبه از آنجا است و میوه
بسیار دارد . از خوبی و رفاه آن هر چه توانی بگو، که آنچنانکه برای
من گفته‌اند بهشت اندلس است . پس وندنامش² نیز نشان می‌دهد که
ناحیت است.

ساختمانها از سنگ است . سردسیر و باد خیز است ، ولی در
خوره گرمسیر نیز هست . بنا بر مقیاسی که ما نهادیم در شمار ناحیت‌ها
باشد. شهرهایش.

جفر : بر کوهی است با بسیاری رودخانه‌ها و آسیاها در ده میلی

جیان پر از *درختها و میوه و زیتون و انگور بر دره‌ای پر از میوه است. 236

1- شاید ، اوردبِه باشد که یا قوت آورد است (1 ، 400)

2- ← ص 223 ، 2 .

یغوا : کوهستانی و دارای چند دره و چشمه سار است که آسیاها را می چرخانند . توت و زیتون و انجیر بسیار دارد.

مارتس : بالای کوهی است و بارو دارد. از چشمه ها می آشامند ، انجیر ، زیتون و انگور بسیار دارد.

قانت : درقنابیه¹ است و بارو دارد. باغهای نیکو ندارد.

غرناطه : بر دره ایست دارا منیه ای از آن سلطان بدر ازای سیزده میل که در آن همه گونه میوه هست شگفت انگیز و زیبا است [و نزهتگاه سلطان] است . در دشت آن کشتزار بسیار است . پرسیدم : منیه چه باشد؟ گفت : باغ است!

منتیشه . در کنار دره ای پر از زیتون و انجیر است . بارور دارد و در دشت است .

بیاسه : بارو دارد و در کوهستان است. ساختمانها از گل است از چشمه سار می آشامند. انجیر و انگور بسیار دارد.

پرسیدم : آیا جز این روستاها و شهرها چیزی برای قرطبه مانده است؟ گفت : نه! گفتم : پس اشبیلیه ، بجانه و نام چند جا را بردم؟ گفت : اینها ناحیت و اقلیم هستند! چنانکه شما گوئید: قیروان ، تاهرت سبلماسه ! ایشان روستا را اقلیم می گویند! پس من دانستم که اینها به حساب ما خوره هستند ، اگر اینها از خوره هیطل بزرگتر نباشند کمتر نخواهند بود.

نتیجه آنکه : قر این نشان می دهد که باختر همانند خاور است و

هریک در دو بخش است ، همچنانکه خراسان و هیطل در خاورند و جیحون آن دورا جدا می‌سازد ، مغرب و اندلس نیز در باختر چنین اند و دریای روم آن دو را جدا می‌کند . چون من [به اندلس نرفته بودم] و توانائی سوره بندی اندلس را نداشتم آنرا مجمل گزاردم ، ولی خوره قرطبه را که از گزارشگران فراوان شنیده و شناخته بودم گزارش دادم . پس کتاب خویش را بر پیری از پیران ایشان عرضه داشتم ، او او گفت : بر منیاسی که تو نهاده‌ای بایستی اندلس هجده خوره باشد و آنها را چنین برشمرد: بجانّه ، مالقه ، بلنسیه ، تدمیر ، سرقوسه ، یابسه ، وادی الحجاره ، تطیلّه ، وشقه ، مدینه سالم ، طلیطلّه ، اشبیلیه ، بطلیوث ، باجه ، فرطبه ، شذونّه ، جزیره الخضرا¹ من این را با پیری دیگر در میان نهادم ،² او گفت: راست گفته و لپیّه و خشبیه را بر آنها افزود. البته برخی از این نامها می‌توانند ناحیه باشند مانند ایلاق و کش و صفانیان . والله اعلم

1- «جزیره الخضراء» در افسانه‌های کنوسیستی جایی ویژه یافته است ؛ برای کسب دانش همیشه مردم خاور ، باختر را و مردم باختر خاور را امیدگام قرار می‌داده اند . از این روی بیشتر قهرمانان افسانه‌های کنوسیستی هند و ایرانی همچون حی بن یقظان ، «اسلامان و ايسال» ، «العربة العربيه» از یمن (سبا) که سرزمین و پایگاه افکار هندی در جزیره العرب بوده است ، برخاسته به مغرب می‌رفته‌اند . یکی از پایگاه‌ها که این قهرمانان افسانه‌ای بدان دست یافته‌اند جزیره الخضرا است . تاریخچه پیدایش و تکامل این افسانه در ذ 5 ، 105 و حقائق الراهنة ، 145 دیده شود.

2 - عرضه کردن کتاب بر پیران اندلس در ص 223 ، - نیز گذشت.

کلیاتی چند در باره این سرزمین

سرزمین بزرگ و دراز و مهم است. بیشتر چیزها که در دیگر سرزمینها هست در آنجا به ارزانی یافت می شود، خرما و زیتونش فراوان است، گرمسیر و سردسیر دارد. یهود در آنجا بسیارند، آب و هوایش خوش است. از مصر تا سوس اقصا همه گرمسیر است مگر چند نقطه کوهستانی و شهرهای سردسیر. بیشتر اندلس سردسیر است. جذامیان و اختگان و تمبلان و بخیلان بسیارند، داستانسرایان اندکند. دانش و دانشوران را دوست دارند، به بازرگانی و جهانگردی بسیار می پردازند.

آئین:

مذهب در آنجا سه گروه است: در اندلس مذهب واره مالک و قرائت نافع رایج است. خود ایشان گویند: ما جز کتاب خدا (قرآن) و موطا مالک نمی شناسیم. هرگاه ایشان به حنفی یا شافعی دست یابند او را بیرون کنند. و اگر معتزلی یا شیعی یا مانند آن بیابند چه بسا او را بکشند.

در مغرب تامصر، مذهب واره ابوحنیفه و مالک (ره) رایج است و مذهب واره شافعی را نمی شناسند. روزی من بایکی از ایشان درباره مسأله ای گفتگو می کردم پس گفته شافعی را یاد کردم. او گفت:

خاموش باش! شافعی که باشد؟ دودریا بوده اند، ابوحنیفه برای مردم خاور و مالک برای مردم باختر، چرا مادو دریا را رها کرده به يك جوی پردازیم؟ من می دیدم که پیروان مالک با شافعی دشمنی می ورزیدند ایشان می گفتند: شافعی دانش را از مالک گرفت و با استاد مخالفت کرد. من هیچ دو گروه مذهبی را خوش برخوردتر و کم تعصب تر از ایشان (مالکیان و حنفیان مغرب)¹ ندیده بودم، من از ایشان داستانهای شگفت آور شنیدم که از گذشتگان خود نقل کرده می گفتند: در اینجا يك سال يك حنفی و در سال دیگر يك مالکی قضاوت می کرده است. *
 پرسیدم: چگونه مذهب ابوحنیفه بر سر راه شما نبوده بشمار سید؟ گفتند: 237 روز گاری که و هب بن وهب پس از دریافت علم و فقه از نزد مالک به اینجا آمد، بلند پایگی اسد بن عبدالله مانع او شد که از وهب بیاموزد، پس به مدینه شد تا از خود مالک فراگیرد. ولی مالک بیمار بود و پس از مدتی انتظار به او گفت: برگرد نزد ابن وهب که من دانش خویش بدو سپرده ام و شما را از پیمودن راه بی نیاز کرده ام. این پیشنهاد بر اسد گران آمده کسی را جو یا شد که همانند مالک باشد. به او گفتند: در کوفه جوانی به نام محمد بن حسن (شیبانی) شاگرد ابوحنیفه هست. اسد به آنجا شد محمد بن حسن که او را هوشیار و شیفته دانش دید، چنان او را دربر گرفت که دیگری را نگرفته بود و فقه را بر او تزریق کرد،

1- از آموزش و خوش رفتاری حنفیان و مالکیان درس 225 نیز یاد شده است.

برای اسباب روانی و اجتماعی گرایش به مذهب واره های سنی با نوشته های من بر ترجمه درسهای درباره اسلام تألف گلدریهر ص 135-136 دیده شود.

پس چون استواری و خود کفائی او را دید ، وی را به مغرب گسیل داد ، چون بد آنجا رسید جوانان به گرد او فرا آمده از تیزبینی وی در شگفت شدند ، شاح و بر گهاومسائلی از او شنیدند که به گوش ابن وهب نرسیده بود. پس حلقه های درس پدید آمد و مذهب واره ابوحنیفه در مغرب رایج گشت .

من پرسیدم : پس چرا دراندلس رایج نشد؟ گفتند: دراندلس نیز کمتر از مغرب رایج نبود ، ولی روزی دو گروه (حنفی ، مالکی) به نزد سلطان کشاکش داشتند، سلطان پرسید بوحنیفه از کجا است؟ گفتند: از کوفه! گفت: مالک از کجا؟ گفتند: از مدینه! سلطان گفت: دانشور دارالهیجره (مدینه) [را دوست تر داریم او] ما را بسنده بود پس دستور داد پیروان ابوحنیفه را بیرون راندند. او گفت: خوش ندارم در سرزمین من دو مذهب واره باشد. من این دستان را از گروهی از پیران اندلس شنیدم [واز گروهی نیز باز پرسیدم ایشان گفتند: درست است. من گمان دارم سلطان تعصب ورزیده باشد زیرا بنی امیه دشمن علی هستند و دانش بوحنیفه از علی است ، امویان مردم کوفه را که شیعی اند دشمن می دارند . و چنانکه گفتم دسته دوم مذهب مردم کوچه و بازار است].
دسته سوم مذهب فاطمیان می باشد. و این خود درسه گونه مسائل

328 است: *

نخست: هسائلی که مورد اختلاف پیشوایان است ، مانند قنوت در نماز بامداد ، و بلند گفتن بسمله و یک رکعت خواندن نماز وتر و مانند اینها.

دوم : باز گشت به رفتار سلف (گذشتگان) مانند دو گانه گفتن بندهای اقامه¹ که بنی امیه یکتای آنرا اندوخته بودند ، و سفید پوشی که بنی عباس آنرا به سیاه تبدیل کرده بودند.

سوم : خود آورده هائی که هر چند پیشینه تاریخی نداشته اند ولی با دید گاه پیشوایان هم ناسازگار نبود، مانند افزودن حیعه² بر اذان و شرط کردن دیدار ماه در تعیین روز اول³، و انجام دادن نماز کسوف با پنج رکعت دو سجده ای. و اینها⁴ از مذهب شیعیانست. ایشان کتابهائی نیز دارند [و بدستشان دیدم] که می خوانند. من کتاب دعائم را بررسی کرده دیدم ایشان در بیشتر اصول همگام معتزلیان و پیرو مذهب [تناسخ] اسماعیلی هستند و این سر را پنهان دارند و با هر کس نگویند مگر به او مطمئن شوند پس از آنکه او را سوگند داده با او پیمان بندند. از این روی ایشان را باطنیان گویند که ظاهر قرآن را به معنی دور و تأویل های بیگانه باز می گردانند و معنی های باریک از آن بر آرند. و این مذهب ادرسیان است که بر خوره سوس اقصا دست یافته اند ، و نزدیک به مذهب قرمطیان است. مردم خاور و باختر درباره مذهب فاطمیان سه گونه می اندیشند برخی آن پذیرفته باور دارند و برخی آنرا تکفیر کرده اند و برخی

1- جفت بندی اقامه در ج ع 481 : 10 نیز دیده می شود.

2 - مصدر ساختگی به معنی دحو علی خیر العمل در اذان.

3 - برای تاریخچه ماه های هلالی و عددی که از ردشتی به اسلام وارد شده

است ج ص 441 پا نوشت 1 دیده شود.

4 - دعائم الاسلام نعمان مغربی 363 ← 85 : 197 .

آنرا یکی از فرقه‌های اسلام برشمرند.

بیشتر مردم صقلیه حنفی هستند. من در کتابی که برخی پیران کترامی و نیشابور تألیف کرده خواندم که در مغرب هفتصد خانقاه ایشان هست، پس گفتم: نه بخدا یکی هم نیست.

قرائت: قرائت همه این سرزمین تنها قرائت نافع است.

آداب و رسوم: در این شش اقلیم شهادت کسی نپذیرند مگر تعدیل شده باشد روزی من در معامله ملکی حاضر بودم، ابو طیب حمدان از من خواست تا گواهی بنویسم، پس این را به من تهنیت گفتند. جنازه مرده را جز از سمت سر و دویا نگیرند پس از نماز تراویح می‌نشینند. گوسفندان کباب شده را پوست نمی‌کنند. *بی لنگک به 239 گرمابه در آیند مگر اندکی از آنان. رسوم مغرب همانند مصر است جز طیلسان که کمتر پوشند و بیشتر دوایر را دو تا کرده بر پشت اندازند مانند عبا¹ (مردم) قلنسوه رنگین پوشند، بربرها برنس² سیاه، مردم روستا کیسه و بازاربان مندیل می‌بندند. بازرگان سوار خرها مصری یا قاطر می‌شوند مضمحف‌ها و دفترها را بر روی دق³ می‌نویسند. مردم اندلس ماهرترین و راقان هستند. خط ایشان [زیبا و] مدور است⁴.

1- چنه‌ن است در متن. ولی امروزه عبا، ردا، طیلسان نزدیک بهم بکار می‌روند.

2- فرق قلنسوه با برنس آن بوده که دومین به روپوش چسبیده بوده است و

هنوز هنوز برنس در شمال غربی آفریقا بکار می‌رود.

3 - پوست نازک.

4 - از زوایه‌های حاد خط کوفی کاسته شده به نسج نزدیک می‌شود.

بازرگانی : پارچه پشمین و کیسه از برقه بد آنجا آورند . و از سبسیل پوشاکهای خوب برای کاخ پذیرائی و از افریقا روغن و پسته و زعفران و بادام و برقوق¹ و خرچین² و فرشها³ و خبکها ، و از فاس خرما و همه آنچه یاد شد ، و از اندلس پارچه بزازی بسیار و صادرات اختصاصی شگفت انگیز دیگر بر خیزد .

از ویژگی های این سرزمین مرجان است که از جزیره های در دریا می آورند که نام شهرستان آنجا مرسى المغزذ است . از يك راه باریك بد آنجا می شوند مانند شهر مهدیه از دریای آن قرن که همان مرجان است بر آرند ، و ریشه گاهی جز اینجان دارد و بر کوه هائی در ته دریایافت شود . برای شکار آن قایق به دریای می روند و با خود صلیب هائی چوبین می برند که بر هر يك مقداری کتان پیچانده باشد ، آب می اندازند و کشتی بانان قایق را می چرخانند ، پس دو تناب بدان ببندند و سر هر يك را يك تن می گیرد ، پس صلیب را در آب می اندازند و کشتی بانان قایق را می چرخانند ، پس صلیب به شاخه های مرجان می آویزد و آنرا بیرون می کشند . و از ده تا ده هزار درم بر می آورد . پس آنها را در کار گاه هائی که دارند پرداخت می کنند ، پیش از پرداخت قه رنگ دارد و ند جلا! و آنرا بیهای ارزان می فروشند .

1- متن عربی، مزاد ج مزاد.

2- متن انطاع ج نطاع.

3- زرد آلو.

در تطیبه سمور بسیار است¹. در اندلس پوستی کلفت² هست که از آن دسته شمشیرها سازند. در فصلی از سال عنبر بسیار از دریای محیط بدستشان می‌رسد. از سیسیل³ نوشادر سفید بسیار برآید، ولی شنیدم که معدنش به ته کشیده و مردم مصر بجای آن دوده* گرمابه بکار برند. 240

[در اندلس پارچه برای لنگ و پوشاک سازند].

وزن : سنجش در این سرزمین همه با رطل بغدادی بود، مگر در باره فلفل که آنرا باندازه ده درم کمتر از بغدادی می‌کشند، و همین است که اکنون در دفاتر دولت فاطمی مغرب به کار گرفته می‌شود. [و دستور است که از سرب باشد و نام او بر آن ثبت گردد. اهل اندلس نیز رطل خود را دارند].

کیل : قفیز قیروان سی و دو ثمن است. ثمن شش مد است از مدهای پیغمبر (ص). قفیز اندلس شصت رطل⁴ است. ربع هجده رطل، فنیقه⁴ نیم قفیز می‌باشد. کیل فاطمیان مغرب دو⁵ است که از ویه مصر اندکی خشک تر است و بر سر آن بندی نهاده شده که سر عمودی را که در ته آن ایستاده‌اند نگاه می‌دارد و بر سر آن شاخک آهنی چرخان هست هنگامی که کیتال ویه را پرمی‌کند آن شاخک آهن را می‌چرخاند تا

1- استخری ع 44 ، 10 ب 47 ، 2.

2- متن : السفن .

3- متن : اصقلية

4- شاید فنیک آلمانی را با آن ربطی باشد.

5- شاید با «دوراری» که نوعی سکه زرین بوده است (لغتنامه) ربطی داشته

زیادتی را از سر آن بریزد.

رطلها از سرب هستند و بر هر يك نام امیر المؤمنین نوشته شده است . هر گاه بخواهند رطلها را در یکجا گرد آورده همه را آب کرده بر روی آنها چاٹ می کنند اگر چه ده تا باشند.

پول رایج¹ : در همه ایالاتها تا آخر دمشق [بجز حجاز] دینار است، که از مثقال به اندازه یک حبه یعنی یک شعیره کم تر است. و گرد سکه آن نوشته هست . ربعی کوچک نیز دارد و هر دو را به شمار دست بدست کنند. درم ایشان نیز کمبود دارد و نیمه ای دارد که قیراط خوانده می شود، ربعی و هشتم و نیم هشتم آن را خرنوبه خوانند و همگی با شمار دست گردان می شوند ولی با قطعه های آن معامله نمی کنند . سنجه یا پول خرد ایشان از شیشه است² که مانند رطلهای یاد شده چاپ خورده است . رطل شهر تونس دوازده وقیه و وقیه دوازده درم است.

شگفتیهای این سرزمین بسیار است . یکی از آنها ابو قلامون است و آن حشر دایست که خود را بر سنگهای ساحل مالیده و کُرکِ خود را بر آن می نهد که به نرمی خز و به رنگ زراست و چیزی از آن کم نشود. آنرا گرد آورند و پوشاکی بسازند که در شبانه روز * به رنگهای گوناگون در آید ، سلطان از صادر کردن این کالا به بیرون جلوگیری می کند مگر آنچه از دید ایشان پنهان باشد . چه بسا بهای یک چنین پوشاک [از هزار تا] به ده هزار دینار [ویازده هزار درم] برسد.

1 - متن : نقود

2 - و سنجهم من زجاج

در سیسیل کوهی هست که در هرده سال يك بار چهار ماه آتش فشانى مى كند و در ديگر اوقات از آن دود بر آيد. و جز دهانه دود خيز همه جايش را برف گرفته است.

در شهر ايكجا ، چشمه ها هست كه در هنگام نمازها مى جوشد و سپس فرو مى نشيند و اگر كسى كه ناروا آدمگشى كرده بدانجا شود براى او نمى جوشد.

اگر كسى بگويد: تو بسيارى از شگفتيهاى اين سرزمين را فراموش كرده اى ، گوئيم ماهر آنچه را كه گذشتگان در تصنيف هاى خود ياد كرده اند رها كرده ايم. از خوبى هاى كتاب من آنست كه آنچه را ديگران گفته اند من نا گفته گذارم [و تنها آنچه را نياورده اند و يا نادرست آورده اند مى آورم] و نكوهيده ترين رفتار ايشان در كتابهايشان روش ضد آنست. نبينى كه اگر به كتاب جيهانى بنگرى خواهى ديد كه همه اصل ابن خردادبه را در بر مى دارد، و هر گاه به كتاب ابن فقيه نگاه كنى چنانست كه به كتاب جاحظ و زيچ اعظم نگرسته باشى. و اگر به كتاب من بنگرى مى بينى كه كه در ترتيب منحصر به خود است. اگر گرد آورى ابن اصل¹ (كتاب

1- مؤلف مقدسى در اينجا كتاب خویش و ابن خردادبه را «اصل» و كتاب جيهانى را «تصنيف» لقب داده است. شيخ طوسى 460 هـ نیز در پیشگفتار كتاب «فهرست» خود كتابها را بر دو گونه: «اصول» روايت شده و «تصنيف» هاى گرد- آورى شده تقسيم نموده است. گویا مقصود از «اصل» كتابى باشد كه در آن اصول موضوعه و مطالب از پيش معلوم شده نگاشته شده باشد كه راوى جز نقل پى دخل و تصرف كارى در آن نتواند كرد، و «تصنيف» كتابى باشد كه مؤلف با نقل از ديگران دخل و تصرف خود پديد آورده باشد. و چون مقدسى جغرافياى خود را با بررسى محلها نگاشته و جيهانى و ابن فقيه از ديگران گرفته اند چنين لقبها به ايشان داده است. براى فرق اصل با تصنيف ← ذريعه 24، 16-317.

احسن التقاسیم) برای من واجب نبود، من هرگز بدان نمی پرداختم. ولی چون خداوند مرا به دورترین نقاط کشور اسلام رسانید راههای آنرا به من وانموده بخشبندی آنرا به من الهام کرده بود. من بر خویش واجب دیدم این دانش را به همه مسلمانان برسانم. نبینی خدا می فرماید: بگو: در زمین گردش کنند و بنگرند¹ پس آنچه من می نویسم برای بیننده هشدار است، و برای سفر کننده سودمند می باشد.

سرزمین سیاهان: این منطقه در مرز جنوبی این سرزمین (مغرب) و مصر می باشد، و آن سرزمینی خشک گشاده و دشوار است. ایشان از نژادهای گرنا گونند. بطور کلی در کوهستان های ایشان همان میوه ها هست که در نزد مسلمانان دیده می شود، ولی بیشتر سیاهان آنها را نمی چشند. ایشان میوه ها و خوراکیها و گیاه هائی نیز دارند که نزد ما نیست.

242

وسيلة مبادلات: ایشان با زر و سیم معامله نمی کنند * معاملات فرماطیان² بانمک و زوبیان و حبشیان با پارچه است. نوبه در پشت مصر و بجه در پشت عیذاب و حبشه در پشت ذیلع است.

بردگان: خدمتگذارانی که می بینی در سه گونه نژادند. بخشی که به مصر آورده می شوند بهترین ایشانند، بخشی که به عدن برده می شوند

1 - قرآن 109، 12.

2 - نام قوم قرمطی در میان طوائفی که در قیام زنگیان در جنوب در قرن سوم هجری به رهبری صاحب الزنج، شرکت داشتند دیده می شوند که به تازی نوک و سخن می گفته اند. — طبری 3، 1757 ب 8319.

بربر هستند که بدترین جنس خدمتگذارانند، سومین نژاد ایشان همانند حبشیانند.

خدمتگذاران سفید نیز دو گروهند : صقلابیان که سرزمینشان در پشت خوارزم است ، ولی ایشان را به اندلس می‌برند و اخته می‌کنند و از آنجا به مصر و روم می‌آورند و به شام و اقور (کردستان) نیز می‌رسند، ولی اکنون در اثر خرابی مرز، بند آمده است.

در باره چگونگی اخته کردن ایشان پرسشها کردم و چنین نتیجه گرفتم که رومیان فرزندان را برای نگهبانی (کلیسا) اخته می‌کنند تا به زنان نگروند و گشنی ایشان را نیازارد [اخته رومی چنانست که خایه را برکنند و کبر را واگذارند. ایشان این کار را با کودکان خود که به کلیسا می‌بخشند نیز انجام می‌دهند] و هر گاه مسلمانان برایشان دست می‌یافتند این کودکان را از کلیسا بیرون می‌آوردند. صقلابیان را نیز به شهری در پشت بجانیه که مردمش یهودیند برده اخته می‌کنند. درباره چگونگی این کار نیز خلافت ، برخی گویند : کبر و دو خایه را یکجا از کار می‌اندازند. و برخی گویند کیسه رامی شکافند و دو خایه را برمی‌کشند و چوبی به زیر کبر نهاده آنرا از ته می‌برند. من به عرب خادم که دانشمندی راستگومی بود گفتم: ای آموزگار سرنوشت خدمتگرانی را برایم بازگو! که دانشمندان در آن اختلاف دارند و بوحنیفه برای ایشان پدر شدن را ممکن دانسته و فرزندان همسر ایشان را از آنان می‌شمرد و رای درست جز از شما آشکار نشود. او گفت: بوحنیفه راست می‌گوید و من بتو خواهم گفت پس بدانکه چون ایشان را به اختگاه می‌آورند. کیسه ایشان را می‌شکافند و دو خایه را می‌کشند ولی گاهی يك خایه كودك در این حال

از ترس به بالا می‌جهد و آنرا نمی‌یابند ، و پس از بهب-ود زخم پائین می‌آید . پس اگر تخم چپ مانده باشد گشنی منی خواهد داشت¹ و اگر تخم راست مانده باشد ، ریشش بر خواهد آمد مانند فلانی* و 243 فلانی . بوحنیفه بر گفتار پیغمبر تکیه کرده است که : فرزند از آن رختخواب است² و ممکن است از اختگانی باشد که يك خایه اش مانده بوده است . من این سخن با ابو سعید [احمد بن محمد] جوری در نیشابور باز گفتم ، وی گفت: ممکن است چنین باشد و من خود یکی از دو خایه ام کوچکتر است و ریش او تنگ بود. از هنگامی که کسی را اخته می-کردند تا بهب-ود یابد بر در سوراخ شاش او قطعه سربی می‌نهادند که هنگام شاشیدن بیرون می‌آورد تا مبادا بسته شود.

زبان : این مردم عربی است ولی شکسته و جز آنست که سرزمین های دیگر یاد کردم . ایشان زبانی دیگر هم دارند که نزدیک به رومی است . هر چه به غروب گاه خورشید نزدیک می‌شویم رنگ مردم بازتر و چشمها آبی تر و ریشها انبوه تر است..³

جای ایشان⁴ در شهر سطیف است ، و ایشان بودند که زمینه را برای پیروزی عبیدالله فراهم ساختند، بیشتر بادیه نشینان این سرزمین

1- جاحظ ، البیان والتبیین ، 1 ، 127 ، 5 (دخویه) .

2 - الولد للفرائس .

3 - به جای چند نقطه درهمه نسخه ها افتادگی هست.

4 - استخری درباره «سطیف» گوید ، و مردم آنجا قبیله ای اند از بربر

ایشانرا «کنامه» گویند (پ 42 ع 30) — 244 پانویشت 1 .

بر بر هستند که در خورۀ سوس جای دارند . این مردم همانند خوارزمیانند
زبانشان نا مفهوم و طبعشان نامأنوس است و پستی بسیار دارند . شنیدم
مثلاً یکی از ایشان هزینه سفر بر کمر می بندد و به حج رفته باز می گردد
و هنوز آنرا بر کمر خود دارد ، پس ازدواج می کند . کمتر کسی از
ایشان هست که به زیارت بیت المقدس نرفته باشد .

از عیوب مغرب آنکه در دوشهر آبریکا گوشت سگ را برقناره
کشیده می فروشند و این دوشهر قسطیلیه و نقطه است . مسلمانان ایشان
را متهم می کنند گوشت سگ را در هر یسه نیز می ریزند ، ایشان کج
خلقی و خشونت را با فرزی دارا هستند ، يك تن را می بینی که خود هم
دیگه را می پزد و هم گوشت یا ترید را می فروشد . راه ایشان به نقاط
دور افتاده در بیابانهای شنزار دشوار است .

حکومت : در اندلس ، برای جزایر و یان همیچگاه خطبه خوانده
نشده است . اما در سوس اقصا ، پس نخستین غیر اموی که بر آن دست
یافت ، ادریس بق عبدالله بن حسن بن ابی طالب بود . هنگامی که ادریس
244 از میدان جنگ عباسیان با طالبیان در حادثه ^م فتح در خلافت هادی * رهائی
یافت به مصر آمد ، در آن هنگام واضح مولای منصور رئیس برید مصری
می بود و مذهب شیعی داشت ، واضح ، ادریس را با برید به مغرب فرستاد .
ادریس به طنجه شد و مردم آنجا و حومه اش گرد او فرا آمدند . پس چون
رشید به خلافت رسید و داستان را دانست گردن واضح بزد و تنش را
به دار آویخت ، پس شماخ یمانی مولای مهدی را به سوی ادریس فرستاد
و نامه ای برای او به ابراهیم اغلب که فرماندار او بر آفریقای بود نوشت .

شماخ به زویده رسیده خود را پزشکی از دوستان وانمود کرد . ادریس به او اطمینان کرده با او انس گرفت. روزی ادریس از درد دندان شکایت کرد و شماخ داروئی زهر آگین پدوداده و گفت: بامدادان با آن مسواک کند ، و خود نیمه شب فرار کرد ، چون ادریس مسواک کرد بمرد ، پس شماخ را خواستند و نیافتند . رشید شماخ را رئیس برید مصر کرد .

[اما کسانی که امروز برابن سر زمین حکومت دارند ، پس نخستین ایشان عبیدالله است که معلم وداعی وی بود. قبیلۀ کتامة¹ نیز به ایشان گرویده پیروزیها برایشان آوردند. اصل ایشان از سلمیه شهری نزدیک حمص است و خود شاخه ای از عرب باهلی هستند. او مهدی لقب گرفت و پس از وی هادی و سپس معز آمدند و او است که مصر را بگشود و پس از او عزیز آمد . هنگامی که لشکر ایشان به مصر رسید ابو جعفر طحاوی² فقیه مصر برای مردم خطبه خوانده گفت: برخیزید و جلو ایشان را بگیرید ! اینان خارجی هستند و جنگ با ایشان واجب است ، ایشان سنت ما را تغییر می دهند و مردم را جدا کرده گمراه می کنند ، مردم یک دست شده با ایشان جنگیده فرارشان دادند و اموالشان را غارت کردند] .

1- کتامة قبیله ای بربری بودند . در شهر سطوف که به خدمت فاطمیان درآمدند (استخری ع 30 ب 42) ناصر خسرو نیز از ایشان یاد کرده است (سفرنامه ج دبیر سماقی ، 59) کتانه نیز نام ناحوتی است که خواهد آمد .
2 - فقیه سنی (229-321) که بسیاری از تالیفات منسوب با او چاپ شده است (لغتنامه) .

فاصله‌ها : از برقه گرفته تا «ندامه» يك مرحله ، سپس تا تا كَنْت
 يك مرحله سپس تا «مغار» يك مرحله ، سپس تا «حلیمان» يك مرحله ،
 سپس تا «مخیل»¹ يك مرحله ، سپس تا جب المیدعان² يك مرحله ، سپس
 تا «جیاد صغیر» يك مرحله ، سپس تا * «حی عبدالله» يك مرحله ، سپس 245
 تا «مرج الشیخ» يك مرحله ، سپس تا عَقَبَه يك مرحله ، سپس تا «خرائب
 أبی حلیتمه» يك مرحله ، سپس تا خَرْبَةُ الْقَوْمِ يك مرحله ، سپس تا
 سَكَّةَ الْحَمَامِ يك مرحله ، سپس تا جُبِّ الْعَوْسَبِ³ يك مرحله ، سپس تا
 «كنائس الحریر»⁴ يك مرحله ، سپس تا «طاهونہ» يك مرحله ، سپس تا
 حَنْيَةَ الرُّومِ يك مرحله ، سپس تا ذَاتُ الْحَمَامِ يك مرحله ، سپس تا «بومینتہ»⁵
 يك مرحله ، سپس تا «اسکندریه» يك مرحله است .

از « طرابلس » گرفته تا مَسْدُودُ يك مرحله ؛ سپس تا آسَطَا يك
 مرحله سپس تا «راشدیه» يك مرحله سپس تا قَصْرُ حَنَّانِ يك مرحله ، سپس
 «مغمداش»⁶ يك مرحله ، سپس تا «سوت» يك مرحله ، سپس تا «قصر العبادى
 يك مرحله ، سپس تا «یهودیتین»⁷ يك مرحله ، سپس تا «قصر العطش»

1- ← یاقوت 4 ، 444 .

2 - خردادبه 85 : 2 جباب المیدعان قدامه 3:222 و 1)

3 - خردادبه 84 : 11

4 - الحديد (خردادبه 84 ، 10) .

5 - ص 214 ، 10 .

6 - قدامه 224 : 7 معمر اش یاقوت 4 : 578 ، 10 .

7 - قدامه 224 : 4-5 .

يك مرحله ، سپس تا سبخة مزپوسا¹ يك مرحله ، سپس تا «بلدرووب»² يك مرحله ، سپس تا «برمست»³ يك مرحله ، سپس تا «سلوق» يك مرحله ، سپس تا «اوبران»⁴ يك مرحله ، سپس تا «قصر الفيل»⁵ يك مرحله ، سپس تا «مليتيه»⁶ يك مرحله ، سپس تا «برقه» يك مرحله است. *

از «طرابلس» گرفته تا «بئر الجمالين» يك مرحله ، سپس تا «قصر الدرق» يك مرحله ، سپس تا «بارجمت»⁷ يك مرحله ، سپس تا «فواره» يك مرحله ، سپس تا «قابسن» يك مرحله ، سپس تا «زيتونه»⁸ يك مرحله ، سپس تا «كتانه»⁹ يك مرحله ، سپس تا «كبس» يك مرحله ، سپس تا قيروان يك مرحله ، سپس از بيابانها گذشته تا به «سوس ادني» يكهزار ويكصد و پنجاه ميل است ، سپس تا «سوس اقصا» بيست و سه روز راه است . پهنای دريای روم در اينجا [تا اندلس] هجده ميل می باشد .

از «قيروان» گرفته هفت مرحله به قفصه سپس تا «قسطيليه» سه

1 - قدامه 224 ، 3 .

2 - شايد ، هلميد (خرداديه 85 : 3 ، ياقوت 1 ، 711 ، 16) .

3 - برمست (خرداديه ، 85 ، 12) .

4 - خرداديه 85 ، 11 قدامه 222 ، 12 .

5 تا 6 - قصر العسل (خرداديه 85 ، 10) .

7 - اباردخت (خرداديه 86 ، 13) .

8 - ياقوت 2 : 965 ، 16 .

9 - كتامه نام قبيله‌ای از بهر در سطوف درس 244 ، 13 گذشت .

مرحله ، سپس تا «تاهرت» پانزده روز راه در شنزار و دهات است ، سپس در میان بربرها سه روز راه تا «فاس» است ، سپس به آبادی رسیده هشت مرحله تا «شقور» است ، سپس همین قدر در میان دیه ها ورودخانه ها تا «بصره» است که مرز «سوس ادنی» می باشد.

اگر خواستی نیز از «قیروان» گرفته تا «سطیف»¹ ده مرحله ، سپس تا «تاهرت» ، بیست ، سپس تا «فاس» پنجاه ، سپس تا «سوس اقصابا» سی مرحله است .

از «قیروان» گرفته تا «زویله» یک ماه است .
از «قیروان» تا «سجلماسه» در بیابان سی مرحله و در آبادی پنجاه است .

از «قیروان» گرفته تا «تونس» سه مرحله ، سپس تا حَبْرَه ده مرحله سپس تا قَنْس شش مرحله ، سپس تا «جزیره بونی زغنا» پنج مرحله است .

از «قیروان» گرفته تا «قلبس» یا تا قَرْنَه یا تا مَبِیَه یا تا «مدینه القصور» یا تا «مهدیه» هر یک دو مرحله است .

از «قیروان» گرفته تا «لافس» یا تا «جزیره» یا تا اَبَه یا تا «مرسی الخزر» هر یک * سه مرحله است .

از «قیروان» گرفته تا «قابس» یا تا «قصر افریقی» یا تا «مَجَّانَه هر یک پنج مرحله است .

از «مجانہ» گرفته تا تَبَسَّه یا تا «باغای» یا تا «دوفانہ» یا «عین العصافیر» یا دارمَلُول یا طَبَنَه یا مَقَرَه یا مَسِيَه هریک یک مرحله است ، و میان هریک از اینها و دیگری به ترتیب یک مرحله می باشد .

از «مسيله» گرفته تا به سوی مغرب تا «أشیر» سه روز راه ، سپس تا «تاهرت» و سپس تا «فکّان» هریک مانند آن است ، سپس تا تَلَمَسَان دو مرحله ، سپس جُراوه همان اندازه است .

از «تلمسان» گرفته تا «صاع» دو مرحله . . . و¹ «مسيله» مرز آفریقا است .

از «تاهرت» گرفته تا «نا کور» سی مرحله ، سپس تا «سجلماسه» پانزده تا است .

از «فاس» گرفته تا بصره شش مرحله ، و نیز از «فاس» یا «أزیله» هشت مرحله است .

از «قیروان» تا «سوسّه» یا تا قَلْشَانَه یا تا «تماجر» هریک یک مرحله است .

من بیان فاصله‌های این بخش را مختصر و مجمل می نهم زیرا که نقطه‌ها بسیار و مسافرانیش اندک هستند .

در باره فاصله شهرهای اندلس نیز ، چنانکه برای من ثابت شده است ، از «قرطبه» که قصبه است تا «اشبیلیه» سه مرحله است ، سپس به سمت قبله ، تا «استجه» یک مرحله و از «قرطبه» تا طَلَيْطَلَة شش روز

1 - در متن عربی نقطه‌ها افتادگی را نشان داده است.

است ، واز آن تا «وادی الحجارة» دو مرحله ، واز «قرطبه» تا «مکناسه» چهار روز ، سپس تا «هواره» همان اندازه ، سپس تا نَفْرَه ده روز ، سپس تا سَمُود¹ چهار روز ، واز آن تا «قوریه»² دوازده مرحله ، سپس تا «مارده» چهار روز است واز «قوریه» تا «باجه» شش روز ، واز باجه تا دورترین شهرستان شتترین هفده روز است . واز آن تا فَحْصُ الْبَلُوط دو روز ، سپس تا دَبَّه چهارده است . واز آن تا «قرمونه» چهار روز است که در میان «باجه» و «اشبیلیه» به سوی باختر بر راه «مارده» قرار دارد . واز «قرمونه» تا «اشبیلیه»* دو مرحله است ، واز «استجه» تا «مورور» یک مرحله ، سپس تا شَدُونَه دوروز و تا «جبل طارق» سه روز است . واز «استجه» تا «مالقه» به سوی شرق هفت روز تا اِجْدُونَه سه مرحله ، واز آن تا «بجانه» شش مرحله ، واز آن تا «مرسیه» هفت روز ، واز آن تا بلنسیه نیز بیست روز ، سپس تا طَرْطُوشَه دوازده مرحله است ، واز «مرسیه» تا «بجانه» شش روز ، سپس تا «مالقه» ده روز ، سپس تا «جبل طارق» چهار روز ، سپس تا «شَدُونَه» سه روز ، سپس تا «اشبیلیه» چهار روز است . این «اشبیلیه» در باختر زمین نمونه دوری راه و متلك آنست ، چنانکه «خرغانه» در خاور زمین همین گونه است .
ومن اشبیلیه نخستین را نمی شناسم .

یادی از بادیه عرب

بدانکه میان سرزمین عرب و مغرب بیابانی است دارای آب و گود آبها و چاهها و چشمه‌ها و تپه‌ها و شنزارها و نخلستان و اندکی کوهستان و پراز مردم عرب ، رادهایش ترسناک و ناپیدا ، خوش‌هوا و بد آب است . نه دریاچه‌ای دارد و نه رودخانه‌ای بجز اذق ، شهری بجز تیا نیز ندارد . برخی مردم آنرا از جزیره (العرب) می‌دانند ولی از آن نیست ، و برخی آنرا بر چند اقلیم بخش می‌نمایند ، و برخی آنرا از شام می‌شمرند . من چنان دیدم که آنرا جدا آورده در نقشه بر کشم زیرا که مردم هیچ‌یک از سیزده ایالت ، راهی در خشکی به مکه جز از میان این سرزمین ندارند ، پس از ماسناخت آن بی‌نیاز نیستیم . در آنجا راهها و آبهای ناشناخته هست که شناسائی آنها سود فراوان و پاداش و ثواب دارد . من خود چند بار بد آنجا شده آنرا ز سمت یمن (جنوب) و شام (شمال) و خاور و باختر و راندازی کرده ، رادهایش را جستجو و از آبهای پرسیده و در بررسی آنها تبخّر کردم تا بیشتر رادهایش را شناسختم و بالله التوفیق . *

249

بررسی کوتاه:

من آن بادیه را به صورت کمانی از «ویله» تا «عبادان» و سپس تا «بالس» نهادم ، و [از چهارده راه] دوازده را [مفید] آن را نشان دادم

که نه تاي آنها به درازا تا مکه مي رشتند و سه تاي ديگر در پهنای و به شام مي رشتند .

راهي ديگر نيز دارد که بصره را به قرح رسانيده سپس به مصر مي رود . راهها چنين اند:

راه مصر ، راه رمله ، راه شراة ، راه تبوك ، راه وبيره¹ ، راه بطن السر ، راه رجه ؛ راه هيت ، راه کوفه ، راه قادسيه ، راه واسط راه وادي القري ، راه بصره ، اين است فهرست آنها و گزارش جدا جداي آنها چنين است:

راه مصر: از بويب گرفته تا بُندُقَه² يك مرحله سپس تا عَجْرود يك مرحله ، سپس تا «مدينه»³ يك مرحله ، سپس تا «کرسى» يك مرحله ، سپس تا حفر يك مرحله ، سپس تا «منزل» يك مرحله ، سپس تا «ويله» يك مرحله است .

راه رمله : از سكرية گرفته تا تُلَيْل دو مرحله ، از تُلَيْل تا عَمُو دو مرحله ، سپس تا ويله دو مرحله است .

راه شراة از حفر گرفته تا ويله چهار مرحله است . و اين دو راه هر چند در شام بشمار مي روند ولي راهي وحشتناك و در کنار بادية باد شده هستند [چنانکه محمد بن حسن را نيز مي بيني که گاهي در باب

1 - شايد اَبير (ياقوت 1 : 109 ، 9 باشد ،

2 - منزل ابن بندقه ← ص 215 ، 3 .

3 - ← ص 215 ، 4 و ياقوت 1 : 422 .

وکالت مطالبی مربوط بیابهای دیگر که توضیح دهنده هستند
250 می آورد].^{1*}

راه تبوك : از «عمان» گرفته تا معان دو منهل² است ، سپس تا «تبوك»
همان اندازه است . سپس تا «تیمما» چهار ، سپس تا «وادی القری»³
چهار تا است .

راه وُبیر⁴ : از «عمان» گرفته تا «وبیر»⁴ سه منهل سپس تا «أجولی»⁵
چهار مرحله ، سپس تا «نجر» دو منهل ، سپس تا «تیمما» سه منهل است .
راه بطن السر : از «عمان» گرفته تا «عونید» دو روز ، سپس محدثه
نیم روز سپس تا نَبك همان اندازه ، سپس تا «ماء» يك روز ، سپس
تا جربی يك روز ، سپس تا «عرفجا» يك روز و نیم ، سپس تا مَخْرِي سه تا ،
سپس تا «تیمما» چهار تا است .

این سه بزرگ راه ، راههای تازیان به مکه هستند و برید بنی امیه
هنگامی که دمشق را پایتخت می داشتند [در راه بطن السر رفت و آمد

1 - عبارت میان [] را دخویه از نسخه C در با نوشت نهاد و گویا
عذر خواهی مواف است که چرا آن دو راه را که جزو شام است در بادیه عرب
نهاده است .

2 - منهل به معنی آبشخور است و در این صفحه سه جا به معنی واحد مسافت
بکار رفته است و در نسخه بدل جاب عربی «مرحله» دیده می شود .

3 - ← ص 107 ، 9 .

4 - ص 107 همین مجلد دیده شود .

5 - اجول (یا قوت 1 ، 138) .

می‌داشت و اشکریان ^۱ عمرین^۱ برای گشودن شام از آنجا گذشتند .
 اینها راههایی کوتاه و مطمئن و در اختیار « بنو کلاب » و یاران شامی
 ایشانند که در «عمان» گرد هم می‌آیند . [این شش راه به ترتیب از
 مغرب به مکه می‌رسند ، و سه راه پس از آنها ، مردم خاور را از بادیه
 گذرانیده به مکه می‌رسانند] .*

251

راه قادیسیه : از «قادیسیه» گرفته تا ^۲ هفده میل ، سپس تا
 «قرعا» بیست و دو میل ، سپس تا «واقصه» بیست و چهار میل ، سپس تا
 «عقبه» بیست و نه میل ، سپس تا «قاع» بیست و چهار میل ، سپس تا
 «زباله»^۳ بیست و چهار میل ، سپس تا شقوق بیست و یک میل ، سپس
 تا بطن بیست و نه میل ، سپس تا ثعلبیه» بیست و نه میل ، سپس تا جزیمیمه
 سی و دو میل ، سپس تا ^۴ اُجُفَر بیست و چهار میل ، سپس تا فید سی و شش
 میل می‌باشد .^۴

راه واسط : من بدین راه نرفته‌ام ، ولی در «ثعلبیه» با راه پیشین
 یکی می‌شود .

راه بصره : از «بصره» گرفته تا ^۵ حَفِیر هجده میل ، سپس تا ^۶ اُدْحِیل
 بیست و هشت میل ، سپس تا ^۶ شَبْحِی بیست و هفت میل ، سپس تا

1 - عمرین بجای عمر و ابو بکر بکار می‌رفته است .

2 - بر که‌هایی برای ماء السماء در آنجا هست خردادبه 126 ، 3 قدامه

186 ، 1 رسته 175 : 4 . باقوت 4 ، 585 : 19 .

3 تا 4 ← ص 107 - 108 .

5 - ← ص 109 .

6 - ← ص 109 .

حَفْرًا بوموسی بیست و شش میل ، سپس تا مادویه سی و دو میل ، سپس تا ذات عَشْرَ بیست و نه میل ، سپس تا ینسوعه بیست و سه میل ، سپس تا سَمِیْنَه بیست و نه میل ، سپس تا فَرِیْتِیْنِ بیست و دو میل ، سپس تا «نباج» بیست و سه میل است .

این سه تا ، راه‌های عراق به مکه می‌باشند و همهٔ نه راه یادشده در طول جغرافیائی قرار دارند [وراه‌های عرض جغرافیا چهارند].
 راه کوفه : از «گوفه» گرفته تا دُهیمه دوازده میل [نیم مرحله] سپس تا «نحیت» دو روز [دو مرحله] سپس تا «قرای» همان اندازه ، سپس تا خَنْفَسِ یك روز ، سپس تا «حشیه» همان اندازه ، سپس تا غُرِیْفَه همان اندازه سپس تا «قراکر» همان اندازه ، سپس تا اَزْدَقِ همان اندازه سپس تا «عمان» همان اندازه که همه‌اش روی هم یازده مرحله سَبَك می‌شود.* 252

راه هیت : از «هیت» گرفته ...¹ [راه «هیت» تا «دمشق» ده روز است و همچنین راه رحبه تا آنجا] .
 راه رحبه : از «رحبه» گرفته ...²
 این سه راه در عرض جغرافیائی قرار دارند و شاخه‌هایی³ دارند که به «اذرعات» و جز آنها می‌رسند .

راه وادی القری : گویند ، این راه به «منهب»⁴ که در پشت «فید»

1 تا 2 - نقطه چین در متن جای عربی است و نشانه افتادگی اصل است .

3 - متن : بنینات این واژه در ج ع 488 و 490 i و 495 : 8 نیز دیده

می‌شود .

4 - شاید منتهب (یا قوت) 3 : 120 ، 9 و 4 ، 657 .

است می‌رسد .

[منهب شهری پرنخل و کشتزار است . کوهستان و دره طی نیز در آنجا نخلستانها و آبادیها دارد ، و محصولات «فید» از این دو جا است راه بصره به شام نیز از این دو می‌گذرد].¹ از «منهب» تا «وادی القری» پنج شب و از آن تا «تیا» چهار [شب] و از آن تا «تبوك» هفت و از آن تا « وادی طحاء» دو شب راه است .

از «بصره» تا «کوفه» در مرز این بیابان ده مرحله راه سنگین است . بیشتر این منزلها که یاد شد گوداب و آبها هستند . [از بصره تا شام نزدیک يك ماه راه است و من از آن راه نگذشته‌ام] . چنین است و صف این بادیه و آبهای آن [وشش اقلیم عربستان] .

گزارش گسترده تر

بدان که این جا ، بیابانی گسترده و پر عرب است . گیاهی مانند خردل دارد که فث نامیده شده ، خود بخود می‌روید و آنرا در گودالها گرد آورده آب می‌دهند تا دانه‌هایش باز شود ، پس آنرا آرد کرده نان می‌پزند و خوراك کنند ، گوشت بز مچه و مار بسیار خورند و راه می‌زنند و غریب نوازی می‌کنند و گمراهان راهنمایی و کاروانها را نیز نگهبانی می‌کنند. [و از این روی هنگامی که نقفور طرسوس را بگرفت، گفت :

ای عربهای شام ، بر گردید به «فث» و سوسمار خواری خودتان

1- میان دو [] از نسخه بدلی است که دخویه مصحح چاپ عربی در پانوشت ج ع ص 255 س 22 آورده است .

و «شام» ما را بما پس دهید...»

خلاصه هیچ کس نمی تواند از این راه بگذرد مگر با نگرهبانان با نیروئی بازدارنده . به حاجیان با همه نیرو که دارند دست برد زده می شود و شترها و دارائی شان ربوده می شود.

مرزهای این بیابان ، از «ویله» نزدیک مداین لوط گرفته ، تا به «مآب» سپس بر مرزهای عمان، اذرعات، و روستاهای «دمشق» ، «تدمر» «سلمیه» و پیرامن «حمص» تا «بالس» گذشته ، سپس بسمت فرات آمده بر «رقته» ، «رحبه» ، «دالیه» تا «هیت» و «انبار» سپس بر «حیره» [کوفه] «فادسیه» ، و باختر «بطایح» ، سپس از کنار بصره و عبادان می گذرد . برخی «شراة» را نیز بدان می افزایند و شهرهایش را از آن می شمرند و این درست تر است.

در این بیابان شهری جز «تیما» نیست، که شهری کهن درزمینی گسترده پرنخل و باغهای فراوان و آب سرشار است ، با چشمه ای سبک و شگفت انگیز و زیبا که از پنجره آهنین * به يك بر که می ریزد و سپس 253 به باغها می رود . چاههای شیرین نیز دارند ، دردشت واقع است ولی بیشتر آن ویرانه شده است، جامع درمیان و ساختمانها دور بازار است مردمش آزمندند . مرجعی دانشمند و فرمانروائی کار آمد ندارند . خطبه خوان ایشان بقتال و حاکمشان کفاش می بود . مردمی سخت متعصبند و «زروه های داودی»¹ دارند که هنگام آشوبها برتن می کنند.

1 - نسبت درع به داود ، برزمینه افسانه یهودی است که خدا آهن را برای

داود نرم کرد تا زره بسازد . (قرآن 34 ، 10) .

منزل‌های میان مصر و ویله باجوی سیراب می‌شوند.

غَمَر : آبش وحشتناک است ، نزدیک آن‌شن زاری هست که چون

می‌کنند آب شیرین فراوان از آن برمی‌آید.

وَبِيرٌ : درزمینی روشن و زیبا است و چاه‌های شیرین دارد.

اجولی : خدا آبش را نابود کند ، کسی که از آن بیاشامد باد

می‌کند و چه بسا بمیرد .

دَجْر : گودال آب بسیار ندارد [سه تا هستند] و آبشان نیز بدمزه

است .

عَوْنِد : دو گودال آب نزدیک هم است که آبشان بدمزه است

و خود درشن زار می‌باشد.

مُجَدَّثَه : کاریزی شیرین است که با سنگ‌های سیاه دور چین شده

است .

نَبَك : دو گودال آبنده که یکی از دیگری شیرین تر ، و راه در میان

آن دو می‌باشد و نخلستانی دارد. پس از آن نیز يك گودال گل کم آب

هست که نامش را فراموش کرده‌ام .

جَرَبِي : يك یا دو گودال آب گندیده است در میان دغل و طرفا

عَرَفَجَا : دو گودال آب شیرین است در جایی دلگشا و زیبا .

مُخْرِي : دو گودال آب است در زمینی سیاه ، خدایش زشت

دارد که مردم شتران را نیز می‌مانند و مانند نامش (مُخْرِي) اسهال آور

است ، خواه از آن بیاشامی و خواه نان با خوراك بپزی ! نتیجه یکی

است .

مغیثه : ویرانه ایست که يك چاه نیز در آنجا هست.

قرعاء : چند چاه بی فایده دارد.

واقصة : دژی آباد دارد با چند چاه شیرین و بر که ای بزرگ که

چشمه ای در آن می جوشد .

عقبه : دارای چاه هائی گود و چند ویرانه است.

قاع : جائی است که ویران شده و بیشتر آباد و مسکون بوده و چاهی

254 نیز دارد.*

زباله : دژی آباد است ، چاه هائی شگفت انگیز در سنگ و

چند چاه كوچك دارد. گروهی از حاجیان برخی از توشه خود را نیز

در آنجای سپارند. تازیان بسیار با شتر و حشیش و جز آن به آنجای آیند

این جایگاه خود کمکی برای حاجیان است .

بطان: ¹ چند ویرانه و چاه هائی خشکیده است.

تعلبیه : يك سوم راه است . آباد بابر که های بسیار است که از جویها

آب می گیرد دژ آنجا ساکنانی نیز دارد ، و آب چاهش گوارا است

قبر عبادی که در آغاز این منهل ² می باشد سنگی بزرگ دارد. اینها بودند

نقاط مهم شن زار هیبر .

خزیمیه : چند بر که خشکیده و چاه هائی بیکار افتاده دارد.

فید : شهری كوچك است که دو دژ و يك گرمابه و بر که بادرهای

1 - ص 107 : 11 دیده شود.

2 - آبخورد درص 250 به جای واحد مسافت بکار رفته و در این جا به

معنی منزلگاه بکار رفته است.

آهنین دارد و آثاری از عضدالدوله در آنست. همه گونه چیزهای مفید در آن هست. حاجیان توشه خود را در آنجا می سپرند که مردم درستکار دارد. چشمه ها، چاه ها بر که های گوارا و کمی دورتر آبی شیرین دارد از شهرهای حجاز بشمار است، ولی ما از راه قادیسیه بدانجا رسیدیم زیرا که بدان نیاز می باشد. [از کارهای قرامطه است، جامعی در آنجا همت که خطبه خوانی ندارد].

نباچ: ¹ آن نیز بوسیله حاجیان آباد است، دژی دارد که حاجیان بصره توشه خود را در آن می نهند که مردمی درستکارند. آبش نیز فراوانست.*

255

اگر کسی گوید: تو مردی هستی که جهانگردی را آگاهانه انجام داده ای و راه و چاه های این بیابان را دانسته ای، اینک نظر تودر باره حج توکلی چیست؟ آیا می توان این راه را بی زاد و توشه پیمود؟ در پاسخ او گفته می شود. از سفیان عیینه نقل است که می گفت: دو کس هستند که هر گاه از تو نظر خواستند باید بدیشان دلگرمی بخشی زیرا که پرسش ایشان از احساس ناتوانی خیزد، تک مردی که در باره زناشوئی پرسد، ورهروی که خیال حج بی زاد و توشه دارد. برخی از زاهدان شهرضا برایم گفت: من بی زاد به این بیابان شدم، پس از سه روز گرسنه ماندم، ناگهان چیزی نرم یافتم چون نگرستم حلوائی دیدم در

1 - نباچ بنی عامرة (یا قوت 4 : 735 ، 22) .

میان نان لو اش گرم پیچیده . خود من نیز عصر هنگامی که روزه می داشتم در کرانه ای به قصد حج بی توشه به راه افتادم ، چون به عاقر رسیدم و نماز مغرب گزاردم در گوشه به نماز پرداختم ، زیرا که من همه شب پس از نماز وتر افطار می کردم پس چون نماز شام را گزاردم و همه مردم رفتند مؤذن مسجد نزد من آمده مقداری نان و قطین¹ و یک کوزه آب به من داد ، ولی من قصد داشتم که نه خیک و نه کوزه بر ندارم ، گفته بودم : آنکس که آذوقه رساند آب را هم می دهد ، آن شب تا اندیشیده بهترین شام را خوردم . فردایش پس از نماز ظهر به سوی سکریه براه افتادم و چون نماز شام را خواندم مردی یک نان روستائی و کوزه آب برایم آورد* پس خوردم و آشامیدم و تا فردا راه پیمودم تا به داس الزادیه رسیدم . پس آنچه پوشید بودم به طوافی دادم و یک مدرعه (روپوش) موئین بایک کفش کهنه و یک دستمال پوشیده از وی گرفتم و براه افتادم تا عصر شد و من هیچ امیدی به شام نداشتم . پس دژی از دور دیدم و چون بدرون آن شدم یک مرد مقدسی مرا شناخته پس از روبوسی و خوش آمد گوئی جایگاه مرا به دیگران معرفی نمود و انواع خوراک و پوشاک برایم آورد . من نیمه شب از ایشان گریختم و تا پس از نیمه روز راه پیمائی کردم ، ناگهان گروهی از مغربیان مرا بازداشت کرده گفتند : تو جاسوس هستی ! و چون غروب را با ایشان نماز گزاردم از من پوزش خواسته مهمانم کردند . فردا برای راه پیمائی بیرون آمدم تا به

1 - قطین دانه های جز گندم و جو . شاید باقلا یا نخد پخته با نان برایش

آورده بوده است .

کسیفه¹ رسیدم ، در آنجا هیچکس نیافتم ، ناگهای پنج سوار مرا گرفتند
 و بازور مرا بجایگاه خودشان برده مهمان کردند . من چون دیدم که هر
 شب در جائی مهمان هستم و خدا مرا برمی گرداند² دوباره به شهر خود
 باز گشتم و همان سال را با سواری و توشه رهسپار حج گشتم.

بخش نخست پایان یافت و بخش دوم سرزمین های ایران است
 که با اقلیم خاوران آغاز خواهد شد



1 - ص 173 دیده شود.

2 - شاید می گوید ، خدا برای من حج بی زاد و توشه نخواسته بود.